

www.ical.ir

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۲۷۷۰



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۰۲۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحفه الاحب فی زکوة آثار الاهی

مؤلف شیخ عبیر قس

مترجم

شماره قفسه ۱۵۸۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحفه الاجب فی زکوة آثار الالهی

مؤلف شیخ عیسیٰ قزوینی

مترجم

شماره قفسه ۱۵۷۸۰



جمهوری اسلامی ایران

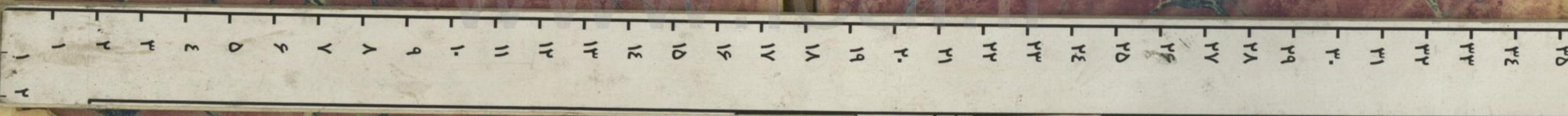
شماره ثبت کتاب

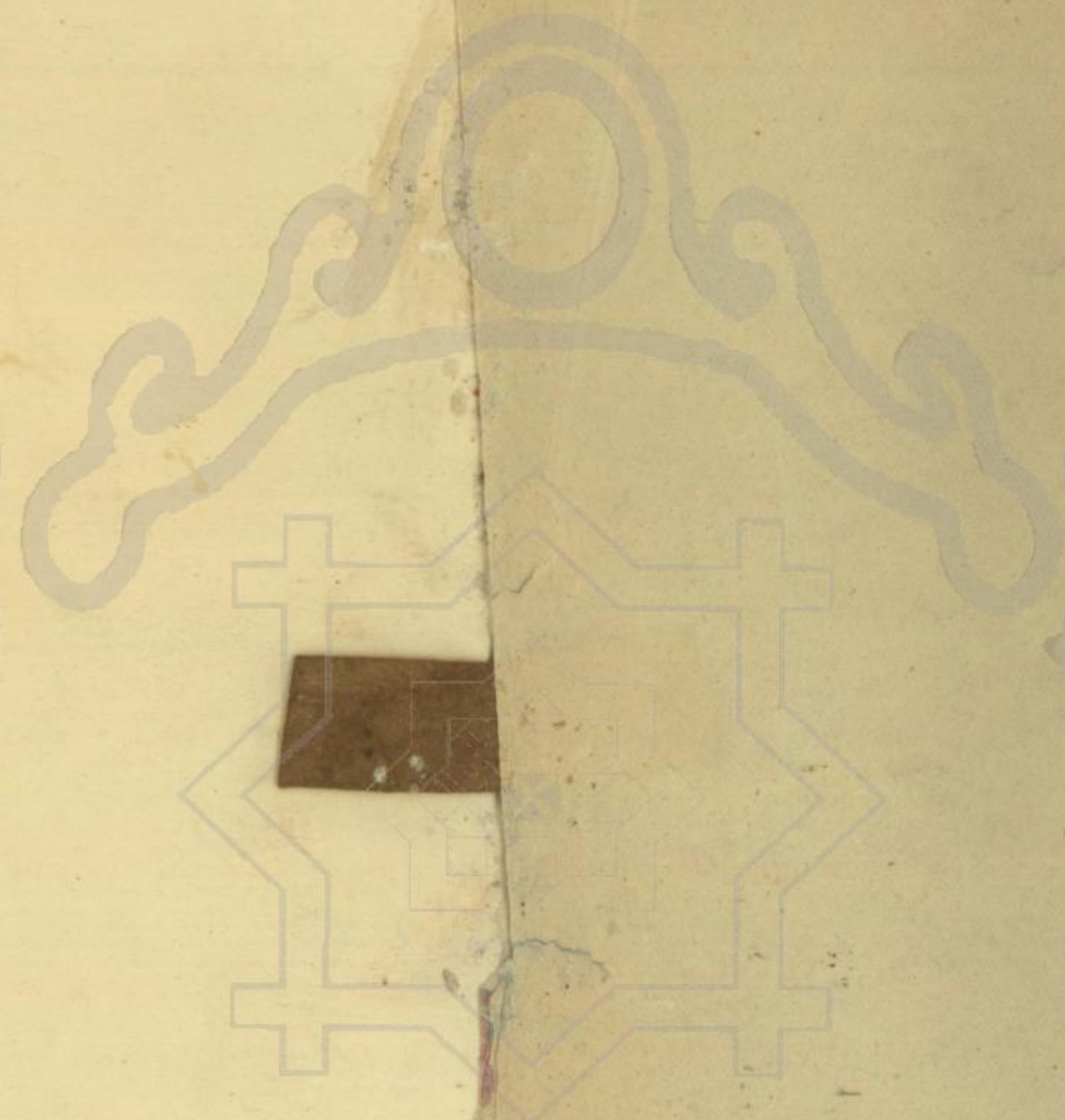
۲۰۸۰۱

۱۲۷۷۰

۱۳

فصلنامه





www.ical.ir

۱۵۸۸۰
۲۰۷۰۴۵



www.ical.ir

ملحق - سہمی
سہمی

تحفة الأحباب
في نوادر الآثار والأصناف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المحمدية التي ما صحَّ محمد حامداً الا اذا كان على اياديه الحسان • ولا انقطع سند سلسلة
وجود ممكن قوتي او ضعيف الا اذا اتصل الى ابداعه العظيم الشأن • ولا حدث مخبر بذاته
وسمائه الا عن سعة علمه ودقيق حكمته ولا صدق في محدث بنعمته الا اذا ارفعها الى عيم كرمه
وابنق رحمته والصلوة على خلاصته فهرست العوالم • المستفيض من بحار علومه علم كل
عالم المنتهى اليه المفال اذا خاضت الرواة في الحسن والمكافؤ • المجدد الحميد الاحمد ابي
القاسم محمد وعلى اله الذين بولاهم نخرج وبعذل وبذكر اسماهم ونضائلهم بعاني اللذيق
وتشفي العلل وعلى خلفائهم وسنة اثارهم الذين ائندوا بافعالهم ونجوا على موالهم ولم
يشربوا من غير كاسهم وانما هم يوم يدعى كل اناس بابائهم وبعديين كوكبه ابن محرم عني عني
ابن محمد رضا الفقيه ملا الله كناية من الحسنات ويعطيه بمينه في يوم العرصات كنه ابن سلاله

محمدرضا

مختصر الیبت در ترجمه مشاهیر از اصحاب رسول خدا (ص) و معروفین از اصحاب ائمه هدی
سلام الله علیهم اجمعین بابیان مختصری از حال ایشان و نوادر ایشان که از ناخذ معبره
بدست آوردم و در کمال ایجاز و اتفاق نکاشتم و انرا هدیه دوستان و محققه اصحاب گردانیدم
و نامیدم انرا به **تفصیر الاحیاب فی نوادر ائمه و اصحاب** امید که مطبوع طباع و دستان گردد و اگر بر
سهو و خطائی برخوردند از موافقند اغماض فرمایند چه آنکه این رساله را جمع کردم در زمان توکم
هموم و اختلال احوال و توزع بال و معلوم باشد که نتیجه بعضی از فوائد و مصالح بعضی از مشایخ
معاصرین اصحاب از منافقین و مخالفین ذکر نمودم و هم در ذکر اصحاب ملاحظه طبقه نمودم بلکه
ذکر ایشان شده بترتیب حروف بحركات اول و ثانی و برنج مالوف فنقول سنمدا من الرتوف
العطوف **باب** **الهمزة**

بابان بن ابی عیاش از اصحاب حضرت سجاد و صادقین علیهما السلام است و او ست وادی کتاب
سُلم بن قیس چونکه سُلیم از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بود و حجاج در مطلب او بود که او را بکشد لا حیا
سُلیم را از کرد بنا حبه فارس و پناه بابان بود و چون وفات او رسید بابان گفت تو بر من حقی
پیدا کردی هانا بدان بعد از من سولخدا علیه السلام چنین و چنان شد و کتابی باو عطا کرد و این کتاب را غیر از
سُلیم کسی دیگر نقل نکرده و ابان گفته که سُلیم شیخی منعبد و نورانی بود و کتاب سُلیم از اصول شیعیه است

وشرح

روی امان بن عثمان بن عفان
 البصر قبل سمعت ابا عبد الله
 بول مقعدون في المكان فخر
 ونورون في شمس ونورون
 شمس ونورون من شمس
 نعم قال ربي السيف الا يكد
 نه عني
 ما به اصحاب اجماع در این اثر رسوبه بعل بر العلوم
 طاب ثراه بشاره رفته اند و چون
 قد اجمع الكل على الصبح ما
 يصح عن جماعة فليعلموا
 وهم الوفاة ودر معنة
 اربعة وخمسة وسبعة
 قال المسند الاول من العباد
 امر بعبادتهم من الاولاد
 وزاده كذا برين فداي
 ثم محمد وليت يا فتي
 كذا التفصيل بعد معروف
 وهو الذي ما بينا معرفت
 والسنة الوسطى اول الفضائل
 من شمس ادي من الاول
 جبل الجبل مع امان
 والعبد لان ثم جادان
 والسنة الاخرى هم صفوان
 ووليت عليهم الرضوان
 تته رجائيه صفه قبل

و مشايخ مانند برقي و صفار و كليني و صدوق و عثمان و غيرهم بران اعتماد نموده اند
ابان بن تغلب كخرب كوفي ثقة جليل الله رفقته و فارسي و لغوي و معلم در هر فن بوده و كتاب
 عزيب القرآن تصنيف کرده و حضرت باقر (ع) با و فرمود بنشین در مسجد مدینه و فتوی بده مردم
 و اهلان من دوست دارم که در شیعه من مانند تو دیده شود و در اسلامه وفات کرد چون خبر
 فوت او بحضرت صادق (ع) می رسید حدیث روایت کرده و در حدیث کامل الزیارات حضرت
 صادق (ع) با و فرموده که تو از رؤسای شیعه توک زبانت حضرت حسین مکنی
ابان بن عثمان الاحمر الجلی الکوفی البصری اگر چه ماوسی بن عباس است لکن ثقة و مقبول القول و در
 اصحاب اجماع است بلکه هر کجا که گفته میشود او را اصحاب اجماع است یعنی اذان جامع است که حکمی
 علمای شیعه اجماع کرده اند بر تصحیح حدیثی که بسند صحیح از انفا نقل شود و اگر چه ابعبارث **احمالی** در
 و در معنی آن نیز اختلاف شده لکن ظاهر امر آنست که اگر حدیثی از زراره یا محمد بن مسلم یا ابان و
 هکذا مابقی اصحاب نقل شود اهل حدیث و در سلك صحاح مندرج کنند و دیگر ملاحظه ما بعد
 و انا معصوم (ع) نمایند و انما عت هیچ بن شمار رفته اند که انشاء الله هر يك در جای خود ذکر خواهد شد
ابراهیم ابودافع ازاد کرده رسول خدا (ص) و ثقة است و در شاهد رسول خدا (ص) حاضر
 شده و بعد از آن حضرت طار منظر التومین (ع) را اختیار کرد و از مکان شیعه بشمار رفته و در جرد
 حورن

ثم ابن محبوب كذا جليل
 كذا عبد الله ثم احمد
 و ما كذا في الاصح عفا
 و شمس قول من جالسا
 (ش) ابراهيم بن محمد بن
 عبد الله بن محمد بن
 و جادان جادان عبيد و جاد
 بن ابراهيم بن محمد بن
 شمس بن محمد بن محمد بن
 و عبد الله بن محمد بن
 ابراهيم بن محمد بن محمد بن

حضرت امیر (ع) حاضر شده و صاحب بیت مال آنحضرت بوده و پسران او عبید الله و علی کلبانی
 آنحضرت بوده اند و ابودافع همانست که وفی وارد شد بر رسول خدا (ص) در حالی که انجباب خوا
 بوده با حالت نزول و حی داشته گفت ما روی دیدم در حباب خانه کراهت داشتیم از کشتن او مبادا
 که رسول خدا (ص) آنکس شود و هم پرسیدم که مبادا اسپیی با آنحضرت برساند لاجرم ما بین ما و
 انجباب خوابیدیم که اگر ما را قصد انجباب داشت ما اسبب کند پس انجباب برخواست در
 حالیکه میخواست این ایه را اتما و لیکم الله الخ که حدیث مشتمل است بر فضیلت امیر المؤمنین (ع) و
 اخبار از کسانیکه بر باطل با آنحضرت قتال می کنند و هم مشعر است بر جلالت شان ابودافع و شیخ
 نجاشی فرموده ابودافع مولا رسول الله اسمش اسلم بوده و ابتدا مملوک عباس بوده عباس
 او را بر رسول خدا (ص) بخشید چون بشارت داده شد پنجیم (ص) با سلام عباس ابودافع و ازاد کرد
ابراهیم بن ابی البلاد مکنی بابی اسماعیل از معمر بن است از حضرت صادق (ع) تا حضرت جواد
 (ع) و ادراک کرده و جلیل و ثقة است حضرت امام رضا (ع) سر ساله با و نوشته و ثناء بر او
 فرموده و او همانست که شکم خود را بشکم حضرت جواد چسباند و حدیثی آن در کتب است
 و پدرش ابو البلاد نامیده و او را شعر بوده و او همانست که فرزدق در حق او گفته یا لقف نفی علی
 عینک من رجل

ابراهیم بن ابی زیاد الکرجی از اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و کثیر الروایه است
 روی عنه قال قلت للصادق (ع) الم یکن علی مؤیایة دین الله قال لی قلت فکیف ظهیر علیه القوم و
 لم یبدفهم الی ان قال (ع) و لم یکن علی لبغیل الالباء و حتی یخرج والردایع و کذلک قاعنار (ع) لم
 یظهر ابدا حتی یظهر و دافع الله عز وجل فاذ اظهرت علی من ظهر فتنقلیم

ابراهیم بن ابی الکرام جعفری بفتح کاف و تشدید راء پسر علی پسر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب
 (ع) است و مادر علی زینب دختر فاطمه است و او مردی خیر و از اصحاب حضرت رضا (ع) است

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی ثقة از اصحاب حضرت کاظم و رضا (ع) است و او ست که گفت
 دخلت شدم بر حضرت جواد (ع) و نوشنجائی از پدر اینجا بود من بود پس ان حضرت
 انها را خواند و بسیار بر دپده های خود گذاشت و فرمود و الله خط پدرم است و چند
 کردیت که اسکت بر کوفتایش جاری شد گفتم فدایت شوم پدرت در مسجد واحد چ
 مرتبه من فرمود اسکنک الله الجنة ادخلک الله الجنة حضرت فرمود و من نیز میگویم ادخلک الله
 الجنة گفتم فدایت شوم ضامن پیشی برای من دخول بهشت را فرمود پس گفتم بای ان حضرت را و بوسیدم

ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابطالب (ع) ملقب بطباطبای مردی
 با ذکاوت و جلالت بوده و عقاید خود را حدیث حضرت رضا (ع) داشته و او را یار و یارده پسر

و در دخیل بوده و یکی از پسران او ابو عبد الله محمد است که در ششمه در خلافت مامون با عانت ابو
 السراپا در کوفه خود ج کرد و کوفه را در بحث بیعت در آورد و در همان سال وفات یافت و اسماعیل
 پدر ابراهیم ملقب بود بدیاج اکبر و در واقعه حضور داشته و هم مدتی در مجلس منصور بوده
 و حبیب ابراهیم طباطبای ابراهیم العمر است که از کثرت جود و مناعت خل و شرافت محمد ملقب شد بغیر
 بغیر معج و او بر سول خدا (ع) شباهتی تمام داشته و مادرش فاطمه دختر امام حسین است
 و او با برادرش عبد الله محض و سایر اهل بلیش در زمان منصور شهید گشتند و در ششمه
 پسین شصت و نه و او اول کسی بود از جماعت محبوسین که شهید گشت و بالجمله ابراهیم طباطبای
 جد سادات طباطبایه است که تا این زمان بمحمد الله سلسله شان منقطع نگشته و طباطبای
 بزبان بطنه یعنی سید السادات و بعضی گفته اند در اصل قبا قبا بوده و الله العالم

ابراهیم بن شعب العفر فونی گفته اند و افنی بوده و او همان است که عبد الله بن جندب او
 در موقف عرفات دید که یکچشمش باطل بود و چشم دیگرش مثل خون لبه شده بود از کثرت
 گریه و نزع با و گفت من می ترسم این یکچشمش باطل شود خوبست که گریه کنی گفت نه بخدا قسم با یا محمد کن بخدا قسم

ابراهیم بن العباس الصوفی مدح بسیار برای حضرت رضا (ع) گفته بود لکن در زمان منوکل
 از ترس تمام آنها را از هر جا که بود جمع کرد و بعضی را بسوزانید و پس از آن خود را که ای محمد الحسن و ابی

مرکز از عقوبت بنوعین و کون قات
 که اضافه شده بقوت و عقوبت
 فقرت که محضه و قریه باشد
 و ان حینه مریض است و عرقوف
 از نواحی نهری است که مابین او
 و سدا در چهار ربع و در جانب او
 قی بر یک نیم که از پنج و شش و هفت

بضم هم السكون و اخر لام هوسیه
 في طراد الخرز في الاب والابواب
 هم الدر بنه حراجه

احمد بن اسماعیل بن سکره فی از فضلاء اهل علم و ادب از اصحاب و شاگردان احمد بن ابی عبد الله بوده و از جمله کتابهای او کتاب عباسی است که ده هزار ورق بوده که در اجناد طغیان و درویشی است نوشته

احمد بن حنبل چهارم از ائمه اهل سنت است و ایشان ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و احمد بن حنبل بن ابی الثدی به پدر و رئیس خوارج منتهی میشوند و لهذا شهرت پیوسته اخوات او از شاه مردان فان الحیب و البغض بنو اذان در دوازدهم ربیع الاول سنه وفات کرد در بغداد در باب حرب بن فون شد

احمد بن عبد الله صفهان معروف بابی نعم نعم بن حنبل حافظ مشهور صاحب کتاب حلیه الا ولباست و او اعلم محدثین و از امام بحفاظ ثقات است و معروف است که از علمای عامه است و احوال مردم تشیع او و صاحب دیان العلماء و فرموده که او از اجداد علمای حلیه است

احمد بن عبد الله بن مهمل معروف بابی خاتمه بکسر زون از اصحاب ثقات ما و از شاگردان بونس بن عبد الرحمن است صاحب کتاب بوم و لیل است و ایشان یحیی بن یزید و پدرش محمد بن یزید از اجداد و صاحب تصنیف است

احمد بن علی بن احمد بن العباس کوفی از احفاد عبد الله بن عباس و ابی اهواد است که حضرت صادق (ع) رساله معروفه را بسوی او نوشته و این همان شیخ حلیل ابو العباس احمد بن العباس معروف بنجاشی صاحب رجال معروف است که در نهائ اعتبار است و علمای

قول او را مقدم بر اقوال میدارند و کتاب او را افضل کتب رجاله میدانند و او ثلثین شیخ ابن خضایری و شیخ مفید و معاصر شیخ طوسی است و وفات او در سال چهارصد و پچاه ده سال قبل از وفات شیخ واقع شده رضوان الله علیه

احمد بن علی بن شعیب نسای محدث معروف صاحب کتاب سنن است که یکی از صحاح است عامه است و منسوب است به نسای بنی فون که از بلاد خراسان است از او از فضیلت معویه پرسیدند گفت من فضیلتی برای او ندانم جز لا اشیع الله طنبه و اشاره کرد بنفرین بن یحیی (ع) در حق معویه که شکمش سیر نشود چنان شد که انجیل دعا کرده بود و عن الماکلی فی اول کتاب الفضول الممهة قال ان النبی لما اتی دمشق و صنف کتاب الخصاب فی مناب علی انکر علیه ذلك و قبل له لم لا صنف فی فضایل الشیخین و قال دخلت علی دمشق و المخرج عن علی کثیر فضیلت کتاب الخصابی حیا ان یهدیهم الله تعالی به قد فغا فی حزینه و اخرجوه من المسجد ثم ما زالوا به حتی اخرجوه من دمشق الی الرمله فأتی بها النبی و عن الدار فطنی قال لما اثنی النبی علی بد مشق قال احمونی الی مکة فحمل بها فوفی بها و هو من بین الصفاء المردة و کان وفاته فی شعبان سنه **احمد بن عمر بن ابی سعیده** الحلبی ثقة جلیل القدر است که وفاتی در منی بعد از حضرت امام رضا

من شیخ اوله و العقر اسم طه لکان سبب لتسمیه هذا الاسم ان المسلمين لا وردوا خراسان قصدوا فتح انوار علم مرو بها جلیلاً هو لا ولس و الناس لا یأتون فتنی امرای ان تعود رجلاها و سرکوها مضوا و هر کجاسان بینها و بی خرجت و منها و بی اوردیم و منها و بی سبب بر ستاد بیع و هر سبب و سبب جدا کثیر بها خرج العوف المدنا حتی انه فی الصیف قل فرخ من اهلها

مرآة الاطلاع

الرملة

مدینه نبلطین و کانت رابطاً للمسلمین و بینها و بین القدر است اثنتی عشر میل و بی کوزه منها

علیه السلام عرض کرد که فدایت شوم ما اهل بیت خطیه و سرور و نعمت بودیم و خداوند غلام
 را از ما گرفت حتی محتاج شده ایم بکسانیکه بجا محتاج بودند و خود چه بنکوشد محال نوعی
 کرد فدایت شوم حال همان است که عرض کردم فرمود ای احمد ابا دوست داری که بعضی
 از آنچه برای این جبارین است از ورز یا اعتقادات باطله و امثال اینها برای تو باشد
 و در عوض دنیاچه ملو از طلا مال تو باشد گفت نه و الله باین رسول الله پس خندید
 و فرمود پس کی حالتش بهتر از نشد و حال آنکه در دست نشد بضاعتی که عنقریب
 از اعدای زمین ملو از طلا آن وال ای شعبه بنی حلیل و ثامی ثقه میباشند که از
 حمله عمر بن ابی شعبه و عبد الله بن علی بن ابی شعبه و عمران برادرش باشند که جمیع ثقات بودند
احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر العربی سیدی است حلیل القدر فرزندش واقع است
 در بلده طیبه قم در قبرستان مالون که قبرستانی است نزدیک دروازه قلعه در بقعه قدیمه که
 از زمان نبای آن تا بحال فریب هفتصد سال است و خواهرش فاطمه نیز با او مدفون است
 و از نارنج قم نقل است که خین رسید است که احمد بن قاسم زمین کپر و عقیقه داده و ابله
 در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تپا شد و چون وفات یافت او را بعبیره قدیمه
 مالون دفن کردند و تربت او را زارت میگردند و بر سر تربت او سایه بانی بوده چون احتیاج

خاتمان مصلی در ششتم فرم رسیدند آن سایه باز از سرفرا او کشیدند و مدتی زیارت
 او میکردند تا آنکه که بعضی صلوات بخواب دیدند در ششتم که ساکن در این تربت مدعی فاضل است
 و درین مابین کون او ثواب و اجر بسیار است پس دیگر زیارت کردن او را از سر گرفتند
 و جمعی از ثقات گفته اند که جمعی که صاحب علت گشته بوده اند یا در عضو یا از اعضای ایشان
 و علی و ائمه و بر سر قبر او میروند و طلب شفا میکنند و یک روح شریف او را ان علت شفای یافتند
احمد بن محمد بن ابی نصر معروف بنوفی صاحب جامع ثقه و حلیل القدر و از اصحاب اجماع است
 حضرت رضا (ع) و ملاقات کرده و منزهتی نزدیک حضرت داشت شبی در خدمت انجباب
 بود چون خواست بروی حضرت او را نگاه داشت و یکبار خوش فرمود که مضر و وساده
 مرا بیاورد و برای احمد و من کن مرا این اطاف احمد چون داخل طاق انحضرت شد در طلبش
 چیزی داخل شد و بخود بالید و با خود گفت که کسب مانند من در بیت ولی الله و برمه ادا و
 میباشم حضرت او را اندک کرد که ای احمد امیر المؤمنین (ع) عبادت فرمود صغیر بن صوحان را
 و فرمود عبادت مرا بخیزم بر قوم خود فرامده و تواضع کن برای خدا تا او بلند کند و وفات او
 در ششتم بوده و برنظ اسم موضوعی است که جامه های بز نظمه و انبست با موضع میدهند
احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی فی صاحب مؤلفات کثیره است که از جمله

محاسن است و برقی منسوب است به برقه رود قم و ابن شیخ جلیل از نقات علماء و از اصحاب امامیه است
و لکن چون از ضعفاء روایت میکرد و بر ماسیل اعتماد داشت فیهین طعن در او نمودند و شیخ نفعه
ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی (ره) که شیخ و رئیس و فقیه قم بود او را از قم بیرون کرد لکن بعد
از آن او را بقم برگردانید و از او عذر خواست و چون برقی وفات کرد احمد بن عیسی با بر و پای
برهنه نشیمن جنازه او نمود و حد برقی محمد بن علی و ابوسف بن عمر ثقفی و الی عراق بعد از قتل
زید بن علی بن الحسن (ره) بکشت لاجرم خالد پادشاه عبدالرحمن از عراق عرب فرار کردند و بکشت
قم آمدند و در برقه رود ساکن شدند و برقی در ششصد و یشت یافت و بدانکه در ازاد خوار کتاب حجه
کافی در باب ما جاء فی الاثنی عشر النسخ علیهم السلام است که دلالت دارد بر جرح برقی و سبب جرح
علمائشده و از آن جوابها داده اند و احسن از همه جوابها کلام مرحوم ملا صالح است در شرح ان
و نیز بدانکه پدر احمد محمد بن خالد از اصحاب حضرت کاظم و رضا (ره) و تفسیر و صاحب تصنیف است
و شیخ نجاشی او را ضعیف الحدیث ^{گفته} و ابن غضائری گفته که او از ضعفاء نقل میکرد و بر ماسیل اعتمادی نموده
احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی کوفی معروف باین عقده مکتی بابو العباس و ملقب بخلیف
مرعی جلیل القدر و عظیم المنزله بوده الا آنکه زیدی مذهب جاودی بوده و کتابهای بسیار
تالیف کرده از جمله کتاب اسماء الرجال الذین رووا عن الصادق (ع) اربعه الف رجل

خروج فیه لکل الحدیث الذی سواه و از جمله کتب و کتاب الولایه است که در طرق حدیث غنی نوشته
و انچه حدیث شریف و از متجاوز از صد کس با اسناد نقل کرده و نقل شده که مجموع کتابهای او بار
ششصد و شترمیشد و ابن کثیر ذهبی و ما فی ذیل تاریخ خویش نوشته اند که ابن شیخ در جامع بر ثانی
نست و حدیث میکرد مردم را غالب شیخین لهذا روایات او را ترک کردند و الا در حدیث و وفات
او کلامی نیست و معلوم باشد حافظ در اصطلاح اهل حدیث کثیرا گویند که صد هزار حدیث
باشند از حفظ راسته باشد و حجه بر کسی گویند که سیصد هزار حدیث در حفظ او باشد
و الحاکم من احاط علمه بالجمع و از این عقده منقول است که گفته من صد و بیست هزار حدیث
در حفظ دارم با اسناد آن و مذاکره میکنم و جواب میدهم سیصد هزار حدیث را و در اس
قطعی گفته که باجماع اهل کوفه از عهد ابن مسعود تا زمان ابن عقده احفظ از او دیده نشد
و بالجمله وفات او در ستمه یا ستمه واقع شد و گفته شده سپهر و محمد بن احمد از اجله شیعه
امامیه مکتی با بی نعیمن است و او شیخ و اسناد ثلثه مکتی است

احمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکر بن اعین شبلیه معروف بابو غالب ز راری
ثقه و جلیل القدر و از اجله شیوخ است و ز راری منسوب بر زاده است و در رساله
که همین ابو غالب نوشته برای سپهر پسرش محمد بن عبد الله بن احمد در ذوال اعین ذکر کرده که او را کسیکه

از آل ابن مسنوب بوداری شد جده سلیمان بود که حضرت هادی در نوفا خود از او توبه بزرگاری لغیر فرموده

احمد بن محمد بن عاصم معروف بجا صبی از کلا ناحیه و از کسانست که امام زمان را ملاقات کرده

احمد بن محمد بن عباس صاحب کتاب غسل و کتاب مفضل الاثر فی عدة الائمة الاثنی عشر است

و حدیث و پدرش از رجوه اهل بغداد بوده اند و خود او از مشایخ اهل حدیث بوده الا که در اول عمر

اختلال یافت و او شیخ روایت ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز فی صاحب کتاب کفایة الاثر

فی النصوص است وفات ابن عباس مشکوفاً واقع شده

احمد بن محمد بن علی بن عبد الله بن سعد شیخ فقیه و فضیله ایشان شیخ ثقة معظم است و او در

فقه و فقه مطاع بوده و طائفة او عام از اهل بلاد و بزرگان اصحاب میباشند مانند پدر و جد او

و عریان و ادبش عموهای او و ذکر باین ادریس و ادم بن اسحق بن اعمام او و غیر

ایشان رضوان الله علیهم و ابو جعفر احمد بن علی حدیث حضرت رضا (ع) و جواد (ع) و هادی (ع)

را در کلام کرده و اول کسی که در فقه ساکن شد از پدران او سعد بن مالک بن احوص است و

از برای احمد فضیله است با خبرانی که شیخ مفید سره در ارشاد ذکر فرموده است و

کتابی تصنیف کرده که از جمله نوادر است

احمد بن موسی بن جعفر (ع) مردی کریم و جلیل القدر و صاحب ورع بوده و حضرت امام

موسی (ع) او را دوست میداشتند و صنیه معرفت به لیس را با او بخشید و نقل شد که

هزار بنده آزاد کرده و این احمد همان شاه چراغ معروف است و این جعفر در دوازده ساله

قبل که از حج بیت الله الحرام مراجعت کردم از طریق شیراز بقم آمدم و در آن بلده تربیت یافت شاه

چراغ از یاد رفت کردم و از باطن آن بزرگوار اسمی نام نمودم و در نزدیکی زبان بزرگوار فیه عالمه

دیگر است معروف بمحمد بن محمد بن ابوجناب رضوان الله علیهما

احنف بن قیس اسم او ضحاک و کنیه اش ابوجوز از بزرگان اهل بصره و اصوات تابعین است

و او همان است که در علم مثل با و میزنند و میگویند احلم من احنف و او عبد الله بن زبیر

و قیس بن سعد و شریح فاضلی را سادات الطلس میگویند بسبب اینکه موی صورت ایشان

روشن بود و طایفه انصار میگویند اگر ممکن بود که ریش مجزید ما اموال خود را صرف

میکردیم که برای سید و رئیس خود قیس بن سعد ریش بخوریم و احمد در صفین با امیر المؤمنین

(ع) بود و در جل اعتزال جست و امیر المؤمنین (ع) در کلمات خود با او مذمت بصره

و اخبار از اخبار غیبتیه فرموده گفته اند که احنف در زمان مصعب با او بیخه

ممانه با مختار بگونه آمد و در اینجا بود تا در سینه و فانت یافت و در توبه نجات رفت

و توبه در زمان ما موضعی است در خارج نجف اشرف نزدیک مسجد حنانه و در

۴ دوازده

انجافور جمعی از صحابه میباشد و نیز کبیل در انجا فعلاً معروف و زیارتگاه است و زیاده
 بناسیه و ابو موسی اشعری و معمر بن زید در انجا محاکم شده اند و از برای اخف با معویه
 حکامانی است و در احواکار معویه بن ادرابه بنجاء هوار در هم خرد خنایچه شیخ کشتی و
 غنیه نقل کرده اند و کلمات حکمت امیر از او منقول است از جمله گفته اند کثرة الضحی ذهب
 الهیبة و کثرة المزاج ذهب الرقة و من لزم شیطا عرف به و گفته رب غبطت من غبط ما هو
 اشد منه گویند بگوید مصعب بن زید بامری خطاب میکرد که تو در حق من سگالیدی و او
 از در عجز و لایه معدنیت میخواست و میگفت این سخن دروغی است بر من نسبت اند مصعب
 گفت از مردی تفت شنیده ام اخف حاضر بود گفت ایها الامیر او را بکشد که هرگز تفت سخن
 چنین نکند و فتنه را انگیزش نه دهد همانا از منافق شنیده

از زین بن عبدالله بن الحسن مثنی همان است که در واقعه فخر در کباب حسین بن علی حضور
 داشت و بعد از شهادت حسین و برادر خود سلیمان بجانب مصر و اراضی مغرب رفت
 مردم مغرب با او بیعت کردند و سلطنت او عظیم گشت چون انجیرها درون رسید سخن
 مضطرب شد لاجرم کسب فرستاد که او را از روی مکر و تلبیس مسموم نمود و چون وفات
 کرد حادیه داشت که از وی حامله بود اولیای دولت تاج سلطنت بر شکم او نهادند و او

پس از چهار رماه از وفات ادریس گذشته پس پسر او را ادریس نام نهادند و ادریس بن ادریس
 نجیب اهل بیت و شجاع ایشان است خنایچه در خیر بیت و جماعتی از فرزندان زادگان او در مصر
 اقامت کردند و معروف شدند بمواطم

اسامة بن زید بن حارث مادرش ام اعمی است و در وقت وفات رسول خدا (ص) امر جیش بود
 که ابوبکر و عمر در بحث رایت او بودند و در حق او است جیش و احبش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة
 و در اواخر خلافت معویه در امر حق خوف وفات یافت در ناسخ در بغداد بمغضین امر الیومنین (ع) گفته و
 دیگران از آن که از علی اقرال میخواستند و از خنایچه د نفاعد و زید بن عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب و سعد بن ابی
 وقاص و سعد بن زید بن عمرو بن ثعلب و اسامة بن زید و محمد بن مسلمة و انس بن مالک و جماعت دیگر بودند
 پس خبری مذکور کرده که من در ترجمه عروه بن الزبیر از ابی الحدید نقل میکنم و شیخ مفید نیز در ارشاد
 نقل کرده که چون عبدالله بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمة و حسان بن ثابت و اسامة بن زید
 از یحیی علی (ع) تخلف و توفیق جستند انحضرت خطبه خواند و خطبه را نقل کرده الی قوله (ع) و قد
 بلغنی عن سعد و ابن مسلمة و اسامة و عبدالله و حسان بن ثابت امور کراهتها و الخی بین و بینهم و انحضرت
 باقر (ع) روایتی منقولست که فرمود اسامة بن زید رجوع کرد یعنی از وفات ادریس علی (ع) پس نگویند در
 حق او مکر خوبی و دروایی هم وارد شده که حضرت امام حسن (ع) اسامة را کفن کرد در بود احمد حنبله و ابن سیرین

نیاید چه آنکه اسامه بعد از امام حسن (ع) در بیهوشی زنده بود مگر آنکه گوئیم آنکه کفن بود برای او مرخص کرده
امام حسین (ع) باشد اسحق بن ابی ابراهیم بن حنظلی معروف باین راهویه اذاکا بر علماء سنت اسناد بخاری و مسلم
و ترمذی است بحفظ حدیث و فقه مشهور بوده است قال احمد بن حنبل ما عبر الجسر اذنه من اسحق و قال اسحق
حفظ سبعین الف حدیث و اذاکا عماده الف حدیث و ما سمع شیئا فط لا حفظه و لا حفظ شیئا
فقط فلسفه و در سنه دو و بیست و سی هفت وفات کرد

اسحق بن عمار صبری کوفی ثقة و جلیل است و او و برادران او مانند یونس و یوسف و قیس و اسماعیل
بیت بزرگی از شیعه میبختند و پس از پدرش علی و بشیر پسران اسماعیل از خویره اهل حدیث میبختند
و روایت است که حضرت صادق (ع) هرگاه اسحق و اسماعیل پسران عمار را میدید میفرمود و قد جمعهم الاخوان
بعضی گاهی دینا و اخوانی و بعضی جمع میفرماید و المجله علماء اسحق بن عمار را فطی میدانستند بجهت تفریح
شیخ درست و از این جهت حدیث از جمله او موثق میباشند تا نوبت شیخ بهاء رسید ایشان
اسحق بن عمار را در نظر گرفتند یکی امامی ثقة که در رجال نجاشی است و دیگر فطی ثقة که در رجال شیخ است
و غیر این دو را با اسم جد فواد دادند اسحق بن عمار بن حیان و امامی گفتند و اسحق بن عمار بن موسی را
حنظلی گرفتند و لهذا در میان ما بد رجوع نمیکنند تا معلوم شود که کدام یک میبختند و عمل علماء
همین بود تا زمان علامه طباطبائی بحواله علوم رحمه الله ان نزد کوادر فرائی بدست او و در که اسحق بن عمار

بکفر بیشتر نیست و انهم ثقة و امامی مذکور است و شیخ صالح حدیث نوری نور الله مرقدہ نیز همین را
احتمال کرده در جامعه مستندین الوسائل و الله العالم

اسعد بن دراره خوزجی از نقباء و وارده کانه در شمال اول هجری وفات کرد و او اول کسی است
که در رفیع مدفون شد

اسلم فواس مکی مولای محمد الحنفی روایت شده که اشتبا کرد سیر حضرت باقر (ع) را که ان اخیله
از قتل محمد بن عبد الله نفس زد که باشد اسلم این خبر را معروف بن خربوذ گفت حضرت چون
و بان اطلاع یافت فرمود اگر مردم بنامی شیعیه ما بودند سیر رجایشان کمال بود در رج چهارم اسحق
اسماعیل ابن ابی زیاد معروف بسکونی معروف است که عامی مذکور بوده و بعضی از علماء

احتمال داده اند که او امامی مذکور بوده و چون مشهور بوده مابین عامه و از فضائل ایشان
لایحرم ثقه مبرکه و روایات او بسیار و عامه ان ملائی قبول است و طالب فضل رجوع کند بعلیقه حائمه مستدرک

اسماعیل بن جعفر صادق (ع) همانست که حضرت صادق (ع) او را بسیار دوست
میداشت و در زمان پدر وفات کرد و چون جنازه او را حمل میدادند حضرت امر میفرمود
او را بر زمین میگذاشتند و کفن از صورت او باز میکردند پس چپه و زلف و کودی کلوی
او را میبوسیدند و چند دفعه چپای خود و هم در حق او فرموده ما بد الله کما بد الله اسماعیل

میکنند یا امیرالمومنین (ع) انگاه رکش سفید شد و مثل ماه شب چهارده درخشید
 فَاتَّشَا بِمَوْلَا حَبِيبِ الدِّينِ ثَمَاتٍ مِنْ أَهْلِ وَتَرِهِ نَلْفَاهُ بِالْبَشَرِ لَدَى الْمَوْتِ بِضَمِّ الْخِ وَضْبَةٍ
 معروفه لام عمره که حفظ کردن و خواندن آن باعث د حول بهشت است از
 اشعار سپید است و حکایت مهاجرات او با سوار بن عبد الله فاضی بغداد در زمان
 منصور در جای خود بشرح رفته و نسب او در سید حمیری بیاید

اسود بن برید یکی از رفاها ثمانیه است که در عام بن عبد بنس مذکور میشود و او از
 مخوفین از امیرالمومنین (ع) بوده و هشتمین و عمره مجا آورده و کان بصوحتی ^{سقی} و بصرفه ^{فی الجلب}

اسید بن خضر از جمله نبای لیلۃ العقیبه است و در جنگ احد هفت جواحت یافت
 و رسول خدا (ص) و قتیله عقد اخوت مابین صحابه نسبت او را بازند بن حارثه برادر
 فواد داد و او در فوائت قرآن مجید صوت معروف بوده در سنه وفات کرد در
 تبعیج بخاک رفت قال الشیخ ابو علی فی منتهی المقال اقول ذکره فی قسم الاول یعنی العلامه فی
 صه و هو عجیب من قدام سر بعد ما استشهد عنه فی کتب العامة فضلا عن الخاصة
 من اعترافه بکونه من حمل الخطب الی باب بیت فاحله علیها السلام لازمه فلا حظ
اشعث بن قیس کنده از کسان نیست که بعد از رسول خدا مرید شدند و ابو بکر

نکر

لشکر محب ایشان فرستاد او را سپید کردند و عبد بنه آوردند ابو بکر گناه او را معفو
 داشت و خواهر خود ام زده واکه عوداء با نایبنا بود با و تزیین کرد اشعث چون
 شب زفاف بیای بود با اتباع خویش میان کوی و باران بنه عبود دارند و هر کجا
 شت و کار و کوسفتند بدیدند ذبح کردند و بکذا شدند و بکن شدند غوغا از اهل
 مدینه برخواست که اشعث دوباره مرید کشت مردم بجهت دفع او جمع شدند آنجا
 بجانه فرار کرد و از مایه بای بام مردم را انداد که ای مردمان من خواهر خلعید را
 زفاف کردم ما و لیمه لازم بود و چون در این شهر غریب بودم و اسباب و آلات طبع
 برای من نبود این مواسی را از بهر لیمه ذبح کردم شما این کوشته را شنید کسند
 بر غامی اهل مدینه و فرود آمدن من حاضر شوید بای الهادای چه راضی شوید بدیم مردم
 شاد شدند و آن کوشته را بخش کردند و چندان بدیوح یافتند که در هیچ عهد اخعی
 ندیده بودند از این جهت اقل من اشعث مثل کشت و اشعث را از ام زده چهار
 فرزند پدید آمد محمد و اسماعیل و اسحق و جعده و محمد هاشم که شرکت کرد در خون
 مسلم بن عقیل و قتل سید الشهدا (ع) و جعده هاشم که امام حسن (ع) را شهید کرد
 و خود اشعث از خوارج گردید و شرکت کرد در خون امیرالمومنین (ع) و بعد از جهل

کرد و مردم استیفاء با جاری کردند

بسیار بن معویه الجلی مکنی بابو القاسم از وجوه فقهای اصحاب وثقه و حلیل القدر
 و از حواریین حضرت باقر (ع) و صادق (ع) باشد و از برای او مکات و محل عظیم است
 نزد ائمه و از اصحاب اجماع است حضرت صادق (ع) فرمود اولاد زمین و اعلام
 دین چهار نفرند محمد بن مسلم و برید بن معویه و لیث بن الجری مرادی و زراره بن اعین
 و هم در حدیثی در حق ایشان فرموده هَؤُلَاءِ الْقَوَّامُونَ بِالْفِئْطِ هَؤُلَاءِ الْقَوَّامُونَ بِالْقَوْلِ
و هَؤُلَاءِ الْمُسَابِقُونَ السَّابِقُونَ اولئك للقرین و هم فرموده بشارت دهید بخین به بهشت و
 این چهار را اسم برده پس فرمود این چهار کس بخواند و امناء الهی اند در جلال و جوام خدا
 اگر ایشان نبودند منقطع میشد آثار نبوت و مندرس میکشت و فائش در شعله
 واقع شده و پس بن قاسم بن برید بن وثقه و از روایت اصحاب حضرت صادق علیه السلام است
بریده اسلمی از اصحاب سابقین و از کسانیکه رجوع کردند بامیر المومنین علیه السلام
 و روایت شده که در وقت وفات رسول خدا (ص) در شبیه خود بود چون خبر وفات شنید
 را پی برداشت و آورد و در خانه امیر المومنین (ع) نصب کرد و گفت که مردم اتفاق کردند
 کردند بر بیعت ابی بکر و چون مخالفان میبایست گفت من بیعت غلبتم جز با صاحب این خانه و برید

هائیکه در زمان مهاجرت رسول خدا (ص) مدینه اسب از نقای انحضرت ناخت لشیکه
 در جای خود بنم شده در زمان بنید در مرد و وفات کرد

بسیار بن اوطاه فرشی از دشمنان امیر المومنین (ع) است و او در زمان رسول خدا (ص) کودکی
 بود و در فتوحات شام حاضر بوده و هنگام خلافت امیر المومنین (ع) بامعویه پیوست و او
 هائیکه در صفین بمبارت امیر المومنین (ع) پیوست شد چون انحضرت اهلک او کرد
 حبشه عمر و عاص را در نظر آورد و عودت خود را کشف نمود و از مرگ برست و او مدتی
 القاب و سفاک بود معویه او را با سه هزار نفر پیوست و از راه مدینه و مکه ایشان حرکت کردند
 و در بین راه ظلم بسیار بر عیث و مردمان فری و بیاینها نمودند و چون وارد مدینه شدند عامل
 امیر المومنین (ع) ابوالیوب انصاری از او مخفی شد پس مردم مدینه را بدگفت و معاشر پرهود
 و ابناء عیید نامید و ایشانرا بکشتن بسیار نمود و خانه ابوالیوب و خانه های بسیار را آتش
 زد و از همه بیعت گرفت برای معویه و روزی در مسجد مدینه بود گفت ای مردم شما هار ایشان
 هار خضاب کردید و عثمان را با خضاب کشید غلاماؤا گفت در مسجد کشید هر کس
 خضاب کرده بکشید عبدالله زهر و بعضی دیگر شفاعت کردند از انفا عفو کرد پس
 عکله رفت فثم بن عیلس عامل امیر المومنین (ع) از ترس او فرار کرد پس پس مردم مکه را

بد گفت و از آنها بیعت گرفت و دو لیسان عبد الله بن عباس را در نزد بزرگواران بگشت
پس بطائف رفت و بخران رفت و در اینجا و در راه هر کجا شیخ المومنین (ع) دید بگشت
و بصنعا رفت و قوی را بگشت و نجیبان رفت و شعبان را بگشت کشتن در یکی دوباره
بصنعا آمد و صد شیخ بگشت و فتنه بسبب زباده از آنکه ذکر شود و نظر او مسلم بن عقیله
بود که از جانب پسران حجاز رفت و واقعه حرم واقع شد و بسبب راه کار بسفر بن امیر المؤمنین
(ع) دیوانه شد شمشیری طلید و پیوسته می گفت اعطونی سیفا اقل به شمشیری از
چوب برای او درست کرد و مسکات با و میدادند پس پیوسته از آن شمشیر بمکاء
مزد تا غش میکرد و بی افتاد و به همین حال بود تا بجهنم پیوست لعنه الله
بشیر بن برائن معروف از اصحاب رسول خدا (ص) و در جنگ بدر واحد و دیگر غزوات ضد
شده در سال هفتم در خبرب فات یافت بسبب آن بر علیه سمیه یهودیه خبیثه که با رسول خدا خور
بشیر بن طرخان نخاس همان کسی است که فاطمه زهرا (ع) حضرت صادق (ع) خرب هکامی که
در حجر بود حضرت دعا کرد در حق او بکثرت مال و اولاد و دعای انجباب مستجاب شد و
در رجال کتب فرموده که در دلالت دعای انخرفت بکثرت مال و ولد در حق بشیر علیج
ناظر است چنانکه آنکه از انجباب مرده پسند که فرموده اللهم ارزق حب محمد و آل محمد الکفاف و ا

العفاف و ارزق عدو محمد و آل محمد بکثرة المال و الولد بلکه نوعی از نعم را افاده میکنند و لکن
در کلام ایشان ناظر است چنانچه معلوم است و این بشر غیر از بشیر بن سلمان نخاسی است
که از اولاد ابوالیوب انصاری است و از فرزند حضرت هادی او را بخیر بدین جناب
و خیر جوانان و فرمودند انما ثقتنا اهل البیت
بشیر بن عبد العزیز مشهور بابا به از طائفه انصار و از حاضر شدن کان بدر است بعضی
نام او را مرفعه گفته اند و اوهاست که یکی از سوارهای مسجد رسول خدا را نسبت با و
میدهند و از مواضع شریفه روضه است که نماز و دعا در پای آن و اعتکاف و نشستن در نزد
آن هر یک مند و بیست و وجه تسمیه این سوارها با سطوانه ابی لبابه و سطوانه نوبه با دعا
در نزد آنرا حضرت در حدیث از اوین در اعمال روضه مذکور کرده ام
بشیر بن ابی اخطاب حضرت صادق (ع) و از جمله حدیث است محمد بن زید شحام
در مدینه خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد حضرت پرسید تو کبکشی عرص
کرد از موالبان شما اذا اهل کوفه فرمود در کوفه کرامت شاهی گفت بشیر بن ابی اخطاب
شجره و فرمود چگونه است احسان ایشان با تو گفتیم بنکوست و فرمود بجز بن مسلمانان
آن کسیست که وصل کند و اعانت نماید و نفع بخشد الخ

بکر بن محمد بن حبیب مشهور با عثمان مانی سید اهل علم است در نحو و لغت و غیره
 و از علمای امامیه است و مسکنش در بصره بوده و مقدمه او مشهور و فضیله او در زمان
 واثق بالله در بزرگب طلم ان مصابکم رجلاً در کتب اهل ادب مستور است و فاش در شکره
بنکاس بن ذی یزید بن ذی یزید صاحب موقوفات هاست که از حباب رشید والی مدینه بود و
 علوی بن وال ابو طالب السبط از بن غنود و بعضی ائمه را بنیاد خانی در مقابل ابوالفتح مسطوری
بکر بن اعین برادر زاده است حضرت صادق بعد از موت او فرموده والله لقد انزل الله
 بهی رسول الله و امر المؤمنین صلوات الله علیه و هم دفنی باده او کرده فرمود رحم الله بکر او قد و الله فعل و
 در روایتی است که او از حواریین حضرت باقر صادق (ع) بوده و او را شش پسر بوده
 عبدالله و جهم و عبد الحمید و عبد الاعلی و عمر و زید و اولاد جهم از بزرگان اهل حدیث
 و صاحبان فضیلتند از جمله حسن بن جهم ثقه عدل است و سلمان بن حسن بن جهم حجت
 ابوغالب زاری است و اول کسی که ازال زداره منسوب بزاده کشت سلمان بود که
 حضرت هادی علیه السلام او را زاری لقب داد و پیش از آن ایشا از ابی یون میگفتند
ملال بن رباح مؤذن رسول خدا (ص) و از اصحاب بد است و در مشاهدان حضرت
 حاضر شده و بعد از وفات آنحضرت اذان گفت مگر یک دفعه چیه حضرت فاطمه و انوار هم تمام نکرد

و هم نقل شده که بکث سفری از شام بجهت رسول خدا (ص) عید آمد اصحاب از او خوش
 نمودند که یک دفعه اذان بگوین قبول کرد و در سنه بیست با در سنه هجده در دمشق
 بطاعون وفات کرد در باب صغیر فون شد حضرت صادق (ع) در حق او فرموده
 که ملال عبد صالح بود و صهیب عبد سوء بود و نقل شده که ملال بیعت نکرد
 با ابوبکر عمر کر بیان او را گرفت و گفت این جزاء ابوبکر است که ترا ازاد کرده تو بیعت
 با او نمیکنی گفت اگر ابوبکر مرا بیعت خدا ازاد کرده مرا بوی خدا واکذره و اگر بجهت
 خدا بوزده اینک من حاضر من بیعت نخواهم کرد با کسی که رسول خدا او را نشین
 خود نموده و ان کسی که جانشین خود کرده بیعت او در کردن ناست تا روز قیامت عمر گفت
 لا ابا لك با ما در مدینه اقامت نکن لاحرم بد مشق هجرت نمود در اینجا وفات نمود
باب الت
نفی بن یحیی حلی از جمله شیوخ و علمای معروف بابو الصلاح و تلمیذ شیخ و سید است
عمام بن یحیی هم پسر هم عباس بن عبد المطلب است در زمان کودکی او عباس با وی
 بازی میکرد و این شعر میخواند ثلوا بنام فصاروا عشره با رب فاحملهم کراماً برره
 و غیر از عماد و کثر و حارث بقیه پسرانش از ام الفضل بودند که خواهر میوه خجسته است

و از غرائب اتفاقات آنکه مدفن سپیدان عیسی از هم دور افتاده با آنکه آنم الفضل هفت پسر خود را در یک خانه بزرگ

باب الـ المثلث

ثابت بن دعلجه هاشمکه در جنگ احد چون بانگ برآمد که محمد (ص) شهید شد ثابت
او از بر داشت که یا معشر الانصار انا ثابت بن الدجانه ان کان محمد (ص) قد قُتلَ فَاِنَّ
الله عز وجل حتى لا يموت ففعلوا عن دينهم چند تن از انصار با او پیوسته شدند
و حمله افکندند خالد بن الولید او را بونخم بزنه شهید کرد و مردم او نیز شهید شدند
ثابت بن دسار معروف با و حمره ثمالی بضم مثله ثقه حلیل الفدر خدمت حضرت

سجاد و باقر و صادق و مقداری از زمان امام موسی را درک کرده و حضرت رضا
(ع) در حق او فرموده که ابو حمره در زمان خود مانند لقمان در زمان خود بوده و بر وایتی
سلمان زمان بوده و روایت شده که ابو حمره دخترکی داشت بر زمین افتاد و دستش شکست
نشان شکسته بند داد گفت استخوانش شکسته شده باید او را جرح کرد ابو حمره بحال
اندخلک رفت نمود و گریست و دعا کرد شکسته بند خواست دست او را بچیره ببندد
دید اناری از شکسته کی ندارد بدست دیگرش نظر کرد دید انهم عیبی ندارند گفت
این خضر عیبی ندارد و هم روایت است که حضرت صادق (ع) با او فرموده که من مراحت

می بایم هرگاه نواحی بینم وفات او در رشته واقع شد و در ایام نایشی او ابو بصیر خند
حضرت صادق (ع) رسید حضرت احوال ابو حمره را پرسید ابو بصیر گفت ناخوش بود
فرمود هرگاه برکتی به تود او از حایت او را سلام برسان و او را بگو که فلان ماه
در فلان روز وفات خواهی کرد گفتیم فدایت شوم بخدا ما با او انس داشتیم و او از شیعیان
شما است فرمود راست گفتی پس فرمود ما عندنا خیر لکم ای و نقل شده که اولاد او نوح و حمزه و بزرگوار
و هم روایت است که دفنی حضرت صادق (ع) فرستاد ابو حمره را طلبید و چون وارد شد
حضرت فرمود ای قناس ای امارتک و روایت است که علی و حسین و محمد پسران ابی حمره
تمام ثقه و فاضل بودند شیخ حلیل قطب را ندید از صدوق نقل کرده و او پسند خود
از ابو حمره ثمالی از حضرت باقر (ع) که یکی از حکام شرح نبی اسرائیل که بحق فضاوت
میکرد چون وقت وفاتش رسید بار زجر اش فرمود چون من مرحلت کردم مرا غسل
ده و کفن نما و بپوشان صورت مرا و بگذار مرا بوردی سر بر من که نخواهی دید از من
چیزیکه نژاد ابدی النساء الله یعنی مرده من فاشد نخواهد شد و جانوری تولید
نخواهد نمود پس چون وفات کرد و بجا آورد زن امرا و زمان مکث کرد پس دفنی
گفت از صورت او و طرف نمود دید که مهر که مغرین سوداخ دماغ او شده از تن

فرغ کرد پس چون در شب خوابش می بود شوهر خود را در خواب دید که باو گفت ایافرح
 کردی از آنچه دیدی گفت بلی گفت بخدا قسم آن جا نور مسلط بر من نشد مگر بجهت برادر
 تو و حکایتش آنست که وقتی برادر تو با یکی دعوی داشت و بجهت مرافعه نزد من آمد من
 من کفتم خدا با چنان کن که حق با برادر زن من باشد چون دعا و پرازد کردند اتفاقاً چنان
 شد که من دوست می داشتم حق با برادر تو بود و من باین جهت خوشحال شدم و چون
 میل من بیک طرف بود این عفو بخش است که مشاهده کردی

ثابت بن قیس بن العباس الخزرجی خطیب انصار در جنگ بانه کشته شد و از
 برای او فضیله عجبیه است شهید ثانی رحمه الله فرموده که او خطیب
 پیغمبر بوده و رسول خدا (ص) شهادت داده بودند از برای او بهشت است

ثعلبه بن عمرو ابوعمره انصاری است که از اصفاء اصحاب امیرالمومنین است
 شمرده شده و در حرب جمل صد هزار در هم برای اعانت حرب خدمت امیرالمومنین
 تقدم کرد و در صفین در مرکاب آن حضرت بود و شهید شد رضوان الله
ثعلبه بن ميمون از وجوه اصحاب و فقهاء و زهاد بوده و کثیر العباد و قاری
 و فقیه و مخوفی بوده و فصیح اللسان بوده و فنی که هر دو اثرش در صد که نمود

بکوفه آمد خواست مرود بمسجد سماک عبور کرد از پای غریزه که ثعلبه در او بود شنید که ثعلبه
 در نماز خوانست و دعا بخواند و چندان فصیح و خوش عبارت دهن او را که ها بخافونف کرد و کلام
 او را امتناع نمود و مردم نیز از جلو و عقب آمدند و جمع شدند و دعای او را اصفا نمودند

ثوبان بن ابواهم دواننون مصری معروف است که یکی از رجال طریقت است
 که در سنه ۲۴۰ هجری وفات کرد و نواد در حکایتش بسیار است

باب الجبهر المعجبه اس

جابر بن عبد الله انصاری صحابی حبیب القدر و از اصحاب بدر است روایت بسیل
 در مدح او مرسله در سنه هفتاد و هشت و فات کرد در اوقات چشمان او نماند
 بود و زیاده از نوزده سال عمر کرده بود و سلام حضرت رسول (ص) را بحضرت امام محمد
 باقر (ع) او تبلیغ کرد و دوست اول کسی که زیارت کرد امام حسین علیه السلام در روز
 (ربعین) و منتهی مشهور باو سند اخبار لوح اسمانی که در اوست خصوص خدا بر ائمه (ع) و او
 زیارت کرده آن لوح را در نزد حضرت فاطمه (ع) و جابرهاست که پیوسته مریدان و سنی
 امیرالمومنین بخوبی می نمود و مکروهات را بکوشش می پند و محال مردم عبور میکرد و می گفت علی
 خیر البشر من ابی فقد کفر و هم می نمود معاشا اصحاب نادید کیند اولادهای خود را

مد و سنی علی (ع) پس هر که با کوفه دار دوستی او به پیش مادرش چه کرده و سرود او بر معویه
و محبوبان او تا چند روز و مراجعت او از شام و قبول نکردن او عطا پای معویه را در تنه اش
جابر بن یزید جعفی آنچه از روایات مسند طبرستان او حاصل اسرار علوم اهل بیت (ع) بوده
و گاه گاهی بعضی از عجزات اخلاصی نموده که عقول مردم ناب شنیدن آنرا نماندند لهذا او را
نسبت با خلایق داده اند و الا روایات در مدح او بسیار است بلکه در رجال کثیری است که گفته
شده منتهی شده علم ائمه (ع) چهار نفر اول ایشان سلمان فارسی است و دوم جابر و سیم
سید و چهارم یونس بن عبد الرحمن و مراد از جابر همین جابر جعفی است نه جابر انصاری شهریه
علماء و هم از جابر مرویست که گفته حدیث کرد مرا حضرت باقر (ع) هفتاد هزار حدیث که
من ماحدی نگفتم و نخواهم گفت هر کس و گفتم المجتهد باقر که فلان حدیث شنوم یا بر بزرگی باری
کرده این بواسطه این احادیث که عنایت مردم بگویم و لباب باشد که جوش مزین در سینه
من که فرو میگردم را شبیه جنون فرموده گاه چنین باشد برود بر بیابان و کودی یکن
و سر دران کن و بگو حدیث کرد مرا محمد بن علی و یحیی و چنین

حزب بن عبد الله همانست که رسالت امیرالمومنین (ع) را برای معویه بنیام
برده و مدتی در مجلس معویه بوده و لکن اخرا کوفه داران اخفرت مخفی شده معویه پیوست و در

و اخفرت خانه او را در کوفه خراب کرد و مسجد جبر بر در کوفه از مساجد ملعونه کوفه است
که بجهت شکرانه شهادت امام حسین نباشد و در سال وفات رسول خدا اسلام آورده
بود و طول فامنش شش رزاج بوده و او همان کس است که عمر بن الخطاب او را بوسف هدیه
الاه خطاب میکرد چه بسیار نیکو روی بوده و از خبری منقولست که چون مجتهد حضرت
رسالت رسیدم مرا نغمتم تمام کرد و بنزد یزدجرد از برای نشین من ردای مبارک خود
کشانید تا بنشینم اما من از روی ادب بای بر روی ردای نهادم پس اخفرت رو بسوی
اصحاب کرد و فرمود ایا انکم کتم فاکرموه و بالجمله او در شمار مبغضین امیرالمومنین است
و گویند در آخر عمر دیوانه شد

جعد بن هبیره همانست که از جانب حضرت امیرالمومنین (ع) امارت خراسان داشت
و مادرش ام هانم خواهر امیرالمومنین (ع) است که در روز فتح مکه حین بن از بنی مخزوم که
رسول خدا (ص) خولش از او هدیه فرموده بود بخانه او پناه برده بودند و قبول این ابله الهی
دو نفر بودند یکی هبیره و دیگری مهدی از بنی اعمام او امیرالمومنین را خبر کردند انجاب
باشمش کشته بدب خانه ام هانم آمد ام هانم در خانه آمد و دست برادرها با
شمش سخت بداشت تا هبیره و دیگر پناهندگان فرار کنند و چون امیرالمومنین

انجمن با پیغمبر (ص) بگفت انحضرت فرمود لو ولد ابوطالب الناس كلهم لكانوا شجعانا فذل
اجونا من اجرام هاني واما من امن فلا سيل لك عليهما اكر صلا د عام مردم در
خانه ابوطالب بود تمامت شجاع در مابند نگاه فرمود انكس را كه ام هاني بنا
داد و اين ساخت من بناه دادم و اين ساختم و ام هاني غبار حبله سه پسر ديگر
از هيبت داشت هاني و عمر و يوسف و حبله مردی فارسي و شجاع بوده و از اسقا
اوست اي من بني مخزوم ان كنت سائلا و هم هاشم اتي لخير فيل فمن ذا الذي يبيعه
علي بحاله كخالي علي دالدي و عقيب و وارد شده كه عبيد بن ابی سفیان ماوي كفت
كه ان شجاعت و شدت تو در حرب از جانب خال نيت يعني از امير المؤمنين (ع) است
كفت لو كان خالك مثل خالي لبيتك ابلك

جعفر بن ابی طالب (ع) مراد را امير المؤمنين (ع) حلاليت انحضرت زباده از
است كه ذكر شود علي بن ابراهيم في روايت كرده كه حضرت رسول (ص) فرمود كه بود كار
من بركتيد مرا با سه نفر از اهل بيت من كه من بهي و پرهيز كار نزن ان شاء الله و غير منكم
بكونيد مرا و علي و جعفر پسران ابوطالب را و حمزه پسر عبد المطلب را و انصار را
كرده است از حضرت باي (ص) در تفسير ايه من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا

عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينظرون ما يدلو ابدا بلا كه مراد از من قضى نحبه جعفر
و جعفر و من ينظر علي بن ابی طالب (ع) است و ليس است در فضيلت انجمن كه ائمه
هر کدام كه مخبر خود را ذكر كرده اند فرموده اند و منا جعفر الطيب و اين در كلمات
ائمه بسيار است شهادت انجمن در غزوه مؤنه واقع شد و نقل شده انگاه كه شهيد
شده بود ما بين سپهر و منكيين انحضرت از نيزه و شمشير بوز جراحت بشمار مرتبه بود
جعفر بن حسن بن يحيى بن السعيد الحلي شنيخ الاعظم و مولانا المعظم الامام السعيد ابو الفاضل
معروف بحقيق علامه زمان و فقيه دوران يك نيم عصر خویش صاحب شرايع و نافع و معجز
است جلالت شان ان بود كودان انك شتر است كه زبان توان ستايش و ثنای ان كند چه
ظا هر است كه چون جمال بجايت مرسد دست مشاطه بكار ماند و چون بزرگي و جلالت مجد
كمال مرسد بار بار و صافان شكسته كرد دقيقتش در حله است تا مريخ و فاش زبده الحقيقين
جعفر بن عثمان هاشميه دارد شد بر حضرت صادقي (ع) در وقتكه زبد شمام و يحيى
از شعبان كوفه حاضر بودند حضرت او را زبده خود طلبيد و با و فرمود كه شنيدام
در مرثيه حسين (ع) شعر ميگوئي و نگو ميگوئي عرض كرد بلي فلان بيت شوم فرمود بخوان
او خواند حضرت و جماعت حاضرين كرديدند و اسك حضرت بر مر و موي او حاشا شد

پس فرمود ای جعفر بخدا که ملائکه مفریان در اینجا حاضر شدند و شنیدند شعر را برای حسین (ع) و گریستند چنانکه ماه ها گریستیم بلکه بیشتر و خدا واجب گردانید برای تو بهشت را در این ساعت یا سحرها و امر نمود ترا و میخواهی زیاد تر بگویم گفت بلی ای افای من فرمود هر که برای حسین (ع) شعر بگوید و بگوید و بگوید بسبب آن خدا واجب کند برای او بهشت را و بیامزد او را

جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن فولویه شیخ اجل افقه اقدم ابوالقاسم جلال او زیاده از آنست که در اینجا گفته شود اسناد شیخ مفید و صاحب کتاب کامل الزیاده قبر شریفش در بقعه کاظمین (ع) در پای حضرت جواد (ع) باقی شیخ مفید و این عجاج شاعر رضوان الله علیه واقع است و در این شعر در فم است

جبل بن دراج نقه حلیل القدر و وجه الطائفة از اصحاب حضرت صادق (ع) و موسی (ع) و از اصحاب اجماع است از فضل بن شاذان مرسلست که داخل شدم بر این ای عجم و او در سجده بود و طول داد سجده را چون سر از سجده برداشت گفتم خلی سجده را طول دادی گفت کجا بودی تا جمل بن دراج را به بینی هاتم بر او وارد شدم او را بحال سجده یافتیم پس بسیار طول داد سجده خود را همین که سر بلند

ص
ما لک حریف تر نیست زانکه و مودت
که در کار از راه است از اصل کتاب
منبت بلکه بعضی از منبت مولد در این
درج کرده اند و از او و در این ذکر کرده اند
بلی بعضی منبت و در این شیخ خود
ابوالقاسم علی بن محمد بن عبدون کوفی
از اصحاب بن عبد الوارث نهری و ج
بن ابراهیم کرده و در این ذکر کرده
تا با این سر است بگویم که در وفات
ما لک بن عبد الوارث در حدیثه فقال
یا ای سر است بگویم ای احقر و علامه
علیه السلام اخبر من را که در وفات که کامل
از راه به شد نقل کرده بدون مقدمه
و ذکر سند فراخ لهذا بعضی در کتب وفات
خواجه بن عبد الوارث در حدیث که بن
حدیث است منبر میانه که این کلمه حدیث
و در سنه که داخل بوده و در این مرسلست که در اصحاب جمل کتاب و این خطب را بهر منفعه

کرد من بنو صبح طول سجده را ایمان او را در ۴۰ گفت کجا بودی که طول سجده معرفت
بن خنوز را به بینی فلان محمد بن مسعود سئلت ابا جعفر حدان بن احمد الکوفی عن نوح بن دراج
فقال کان من الشیعه و کان فاضی الکوفه فقیل له لمد خلعت فی اعمالهم فقال لم ادخل فی اعمال هؤلاء
حتی سئلت اخي جملاً یوماً فقلت له لم لا تحضر المسجد فقال لیس لی اراد وفال حدان ما تجمل عنی قال
جندب بن حناده بن جهمیم و دالین مهملت بن حضرت ابو ذر غفاری یکی از اصحاب اربعه
رضوان الله علیه است و او سیم کس و بقولی چهارم یا پنجم کس است که ایمان او در و بعد از
مسلمانی باراضی خود شد و در جنگ بدر واحد و خند بن حاضر بنود نگاه بخندمت
حضرت رسول (ص) آمد و ملازمت خدمت داشت و مکاتبت او در نزد رسول
خدا (ص) زیاده از آنست که ذکر شود و حضرت در فضیلت او فراوان فرمایش کرده
و او را شبیه عیسی بن مریم (ع) در زهد گرفته و در حدیث او حدیث ما اظلت الخضر
فرموده گویند که تشبیه اهل جبل عامل از نوکات اوست و فضیله صد مائت آن
جناب در زمان عثمان و او در آن زمان عبد بن و الخویج او از مدینه و اهل امانت
او در مدینه و وفات او آنجا و حدیث غریباً و مانند جناره او بر روی زمین مانده
مالک اشتر و ابن مسعود و دیگران که از راه بیامدند او را تعسبل و نکفن و دفن کردند

هنگامی که در جای خود بشارت مرفت

جندب بن کعب گویند رسول خدا (ص) در حق او فرمود جندب و ماجندب بخریب ضرب بفرستد بین الحق و الباطل و این معنی اوفت مکشوف افتاد که **ولیس عقیقه حکم** عثمان اما رت کوفه یافت و مردی ساحر که ابولسان نام داشت در نزد او شعبه و دو العجیها میکرد از جمله بکر و ز برای ولید بن عقیقه چنان می نمود که بدعان جاری در مرفت و از دبر او **مکشوف** و هم چنان بدیع جاری رفت و از دهانش سر بر میگرد و دیگر آنکه سر خود را از بدن قطع میکرد و بدوی افکند نگاه پیش می آمد و سر خود می گرفت و بجای خود می نهاد مردم از آن کردارها شگفتی میفرمودند و بعد بنویسند که مردم نادان کار پیغمبران را از این گونه قیاس کردند جندب بانگ بر مردم زد که شما را بسجده گرفته است و پیش شد و تیغ برد و او را بکشت و گفت اگر میتوانست خود را زنده کند و ولید پلید را از اینکار خوش بنامد بفرمود تا او را در زندان نمودند و او را زاده جندب که از فرسان عرب بود با تیغ کشته و زنده را بکشت و او را بجات داد جندب در آخر کار در اراضی روم با کافران جهاد می کرد و در سال دهم خلافت معاویه در آن اراضی وفات یافت و این جندب همان ابن زهیر است که فضل

بن سوادان گفته که از کبار تابعین و رؤساء ایشان و زهاد ایشان جندب بن زهیر فاضل الساج است و جماعتی دیگر او نام برده که در مستتب بن نجده ذکر میشود انشم قم

محمد و آل

جویری بن مسهر العبدی از اصحاب امیر المومنین (ع) است حضرت با و فرمود **أَجِبْ** **مَحَبَّتِ الْمَحَلِّ مَا أَحَبَّهُمْ فَإِذَا أَبْغَضَهُمْ فَأَبْغَضُهُ وَابْغَضَ مَنِ ابْغَضَ الْمَحَلِّ** (ص) **مَا أَبْغَضَهُمْ** **فَإِذَا أَحَبَّهُمْ فَأَحَبَّهُ وَإِنَّا الْبَشَرُ وَالْبَشَرُ وَحَدِيثُ رَجُلٍ شَمْسٍ بَرَّ** حضرت امیر المومنین (ع) در ناحیه بابل از جویری پرسید و او همانست که امیر المومنین (ع) خبر از شهادت او داده بود هشام بن محمد **و کفایت شهادت** سابق کثای نوشته در مقتل مرشد هجری و بیستم تمار و جویری و محمد امیر

باب الحاء المهملة

حارث اخو ابن عبد الله همدانی بسکون هم از فقهاء اصحاب امیر المومنین (ع) و از دوستان انجیایست و حدیث لا یحوت عبد محبتی فخرج نفسه حتی یوایی حبس **حَبَّ** و لا یحوت عبد یبغضنی فخرج نفسه حتی یوایی حبس بلکه را حضرت با و فرموده در آن شبیکه محمد مت انجیا به شرف شد حضرت فرمود چه ثواب را بفرست انجیا او را و عوف که محبت تو بخدا قسم پس حضرت این فرمود و اشاره بهین است

ای که گفتی و من میت یونانی - جان فدای کلام شیرینیت
کاشکی صد هزار موی من - موی تا بدیدی رویت

فهرست
۱۳۶۶
صنعت خلعته روی
خاکسار علی عز ص
جمادی الاول

شعر معروف به حارث بن ابی ربه و بدانکه نسب شیخنا البهائی زید بهانه حارث
منتهی میشود لهذا حارثی گاهی بعضی از خود میفرماید و نیز بدانکه امیر المومنین (ع) کاغذی
بجهت او نوشته مشتمل بر وصایای جلیله و من چند فقره از آنرا در اینجا ذکر میکنم قال (ع)
و تمسک بحبل القرآن و انتصحه و احل حلاله و حرم حرامه و صدق بما سلف من الحق
و اعتبر بما مضی من الدنیا لما یونی منها فان بعضها شبه بعضاً و اخوها الاحق باولها
و کلها حائل مفارق و احذر کل عمل یعمل به فی السنه و یسبغ فی العلامه و احذر کل
عمل اذا سئل عنه صاحب انکره او اعذر منه و لا یحدث الناس بکل ما سمعت فکفی
بذلك کذا و لا یحدث علی الناس کل ما حدیثک به فکفی جهلاً و احذر صحابه من یفیل رأیه و
بکر عجله فان صاحب معبر صاحبیه و اسکن الامصار العظام فانها جماع المسلمین و اکثر
ان تنظر الی من فضل علیه فان ذلك من ابواب و خادع نفسك فی العباد و اوفق
بها و لا تقهرها و خذ عفوها و نشاطها الا ما کان مکتوباً علیک من الفرض و فانه
لا بد من فضاها و تعاهد لها عند عملها و ایاک ان یزول بک الموت و انت ابی من
ربک فی طلب الدنیا و ایاک و مصاحبه الفساق فان الشر بالشر ملحق و وقر الله
و احتب احبائه و احذر الغضب فانه جلد عظیم من جنود ابلیس ع

حارث بن خالد فرشتی آن از مهاجرین حبشه است در حبشه چهار فرزند او در
وقتی با ثناب فرزند آن اهنک مد پند کرد در عرض راه با پی رسیدند فرزندان او
از آن اب بخوردند جلگی مبردند
حارث بن خزف خوری در بدر واحد و سایر غزوات حاضر بوده و او
هاستکه در غزوه تبوک که شتر پیچیده پاوه شد کافران گفتند که چه پیوست
که از شتر خود خریدار در حضرت نشان شتر را بگفت و او را بفروشد تا شتر را بفروشد
حارث بن کلهه ثقفی طائفی از اطباء معروفین عرب است و او هاستکه سمیه
مادر زینب را بن اسپر کین او بوده و فارعه مادر حجاج بن اریز را اول زن او بوده و
او را طلاق گفت بنکاح یوسف بن عقیل را مد و حجاج را برادر خواهره در
نام هیچ خود بشرح رقم کردم و حارث در زمان جاهلیت بکبری پیوست
و کلمات حکمت امیر از او بسیار نقل شده و او هاستکه با ابابکر از طعام
مسموم بهود بخوردند ابو بکر بعد از پانزده روز از اثر آن مبرد و حارث از اثر
در هر کوه شد گویند حارث در زمان حکومت معاویه درنده بود بکروز چنان
افتاد که ماری بر وی ظاهر شد گفت ممکن است که مرد عالم به بزوی فضل

وفوت نفس کار بر پانی کند و سم افاعی در روی کار نکند گفتند اگر چنین است
که نوکوی نوین مرد حکمی دست دراز کن و این مار را ما خود داس حاش
و انخوت دانش بچینش را آورد دست برد و مار را بگرفت **مال** او را بحال
نگذاشت در زمان او را بگزید چنانچه به پشت افتاد و جان بداد

حارث بن المغيرة النخعي از اصحاب صادقین و حضرت کاظم (ع) و سیل
جلیل است و وثوق بسیار از او شده و روایت شده از زید شحام که گفت
داخل شدم بر حضرت صادق (ع) آنحضرت بمن فرمود بخدید نو بکن و عبا
خود را ناز کن کعبه از این فرمایش خبر مرگ بمن داد بد فرمود ای زید آنچه بود
ماست از برای تو بخارست و نواز شعبان میباشی ام صراط و میزان و حنا
شعبان ما بما واجع است بخدا قسم من بشما مهران نرم از خود شما بخودتان
ای زید کو بای بینم ترا در درجه خودت از بهشت و رفیق **نور** را اینجا
حارث بن مغيرة نخعي است و این زید از اهل شیعیه است چنانچه بعد
معلوم میشود روی الکشی **رح** عن یونس بن یعقوب قال کنا عند ابي عبد الله
(ع) فقال اما لکم من مفرغ اما لکم من مسراج **لشیر** چون الله ما نعلمه **موسی**

بن المغيرة النخعي

حبابه الوالبیة ان زن مومنه است که امیر المومنین و دیگران (ع) را تا زمان
حضرت رضا (ع) را در رک نموده و او را صاحب الحصاة گویند امیر المومنین (ع)
سنگیزه را حاتم بران نهاد بخوبی که نقش گرفته در آن پس فرمود هر که بعد از من
بتواند که حاتم خود را در این حصاة نقش کند او امام است لهذا حبابه ان
حصاة را با خود داشت و نزد ائمه (ع) بک بک آورد و ایشان حاتم بران نهادند
و او اطیع نموند تا زمان حضرت رضا و بعد از نه ماه از امامت آن حضرت
وفات کرد و روایت است که امام رضا (ع) پیراهن خود را برای افکندن **حجت**
کرد و وارد شده که در زمان علی بن الحسین (ع) صد و سی و نه سال از سن
حبابه گذشته بود و از پیری رخشه گرفته بود حضرت با انگشت سیاه باو
اشاره فرمود جوان گردید و روایت است که وفی عبا به اسدی با صالح
بن میثم بر او وارد شدند و او این میثم را نشناخت عبا به گفت او پسر برادر
تست حبابه گفت میخواهد من حدیث کم شمار ایجد بلی که از حضرت
امام حسین (ع) شنیده ام گفتند بلی گفت وفی بر آنحضرت وارد شدم

و سلام کردم و جواب فرمود و ترحیب کرد پس فرمود برای چه بودی در مدین
ما مپائی گفتیم برای علی که عارض من شده فرمود چیست ان پس من حمار
خود را از زوی برص خود برداشتم و عرض کردم که این است علت **حبیب** است
خود را بران برص گذاشت و قدری دعا خواند چون دست برداشت خداوند
ان برص را زایل کرد پس انجیاب فرمود ای حبیب هانا نیست احدی بر ملت
ابراهیم (۴) در این امت غیر از ما و شیعیان ما و ما سرای ایشان از ما بری میدیستند
حبیه بجاء مهمله مفتوحه و باء موحده عرقی بضم عین مهمله و فتح راء از اصحاب حضرت
امیر المؤمنین (۵) و از اهل بن است گفته شده که او علی در شیع بوده در حد و سینه و فاکر کرد
حبیب بن اوس طائی جیل عاملی معروف با یونعام صاحب تجاسر اما می مذ هب
بلکه از رؤسای شیعیه بوده در ایام حضرت جواد (۶) وفات کرد و از برای اهل
ملت (۴) بسیار شعر گفته و قصیده گفته در ذکر ائمه (۴) تا حضرت جواد (۴)
و ابونعام را در صناعت شعر محلی منبع و مرثی عظیم بوده این خلکان او را دیده که ابو
نعام چهارم هزار مرجوزه از عرب از حفظ داشته غیر از قصاید و مقام طبع و صنایع
مرایع العلماء در وجه تشبیه دیوان شعر ابجاسه فرموده یچینه استنکه اشعار او ازل

ان در وصف حماسه یعنی شجاعت است باین سبب مجازاً او همه دیوان حماسه گفتند
بالجمله علمای سیر گفته اند که از قبیل طئی سترگس بیرون آمده اند که هر کدام در باب
خود منفره بوده اند **حائم طائی** در وجود و راود طائی در زهد و ابونعام طائی در شعر
حبیب بن مظاهر و فی صر مظهر الاسدی ره ی ن سین هواجل شانا من ان بوصف
و کفاه انه من السبعین الرجال الذین نصره الحسن (۴) و لغوا جبال الحدید و استقبلوا الريح
بصدورهم و السیوف بوجوههم و هم یعرضون علیهم الامان و الاموال فیا یون فتقولون
لا عذر لنا عند رسول الله (۵) ان قتل الحسن (۴) و مناعین نظرت حتی قتلوا حوله و جهنم
نعال و حشرنا معهم و جند فی جوار مولانا الحسن (۴) گویند حبیب (ره) قران بحمله از بن
راستی و هر شب بعد از نماز خفتن تا رسیدن سپیده قران را تمام فرات نمودی
حجاج بن یوسف ثقفی همان غلام ثقیف است که امیر المؤمنین (۴) کرده بعد کرده در مخاطبات
خود با اهل کوفه از امارت و خونریزی او و گرفتارهای مردم در زمان او خبر داده
و کاهی بغیر از او با و زخم نموده و ابن ابی الحدید و غیره در شرح ان کلمات گفته اند و حجاج
چنان بود که حضرت امیر المؤمنین (۴) خبر داده بود که کان جهنم الذین لا یقی و لا یندر
عدد کشتگان او را بغیر از آنچه که بسبب جرب و عساکر او کشته شده اند بعد و بیست

و هم در کمال عجز و خوارگی
برده بن اونیوی از شهر خیر
نوشت در کتب خود بن عی
و جعی از دوس و گاه است خود
را بران نوشتند

و پنجاه ار بشمار آورده اند گویند در مجلس او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن که شایسته
هزار از آنها بودند و عریان بودند از پندار رفتند و مرد و زن را با هم حبس میکرد و محبس او را
سقفی و ساری نبود و از شعبان امیر المومنین بسیار بکشتگیل و نیزه و **سپهر** بن ام الطویل
را و شهید کرد و آخر کسرا که شهید کرد معبد بن جبر بود و بالجملة آنچه در جنابش و ظلم
ججاج وارد است زیاده از آنست که ذکر شود عمر بن عبد العزیز گفته که اگر هر امی خبیث خود
را برای مغالیه بیرون آورد ما حجاج را مقابل آنها در آوریم غلبه خواهیم نمود
حجر بن عدی کنده بنی بقدر هم حاد و مملو مضمونه بر حیم از ابدال بشمار رفتند و در کمال بهائی
است که نه در عبادت او در عرب مشهور بوده گویند شبانه دوزی هزار رکعت نماز کردی
و او همانست که معویه او را در **سلسله** با بعضی از اصحاب او بسعایت زیاد بن اسیر از عواف
طلبید و او را با پنج تن دیگر صبرا شهید کرد و سید علیان (ره) نقل کرده که حجر در وقت شهادت
بکسانیکه نزد او حاضر بودند وصیت کرد که قید آهن را از من بردارید و خون از
من مشوید تا فردای قیامت من معاویه را با بخال ملاقات کنم فقیر گوید که در اینکار
تشبیهی پیدا کرد بحضرت موسی کاظم (ره) شیخ اجل حسن بن موسی نوخجی در کتاب
فرقی روا بکرده که حضرت موسی کاظم (ره) با فوید مد فون شد و خود انجباب و صبت

در روی بجز فال فال بنی علی علیه السلام
کین فتنع انت اذا نبت و است
لجی قلت کین اصنع فال العقی
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را
و لا یقتره فان علی بن ابی طالب را

کرده بود باین طلب و بالجملة **حجر** است که در حرب صفین از جناب امیر المومنین (ره) امارت
لشکر کننده داشت و در حرب نهروان نیز امیر لشکر انجباب بود قبرش در غدر د و
فرسخی دمشق واقع است گویند ربع بن زیاد الحارثی که از جناب معویه عامل خواسان بود
چون خبر شهادت حجر را بشنید خدا را بخواست و گفت ای خدا اگر ربع را در تود نو قرب
و فرزندی است جان او را مجلا فیض کن هنوز اینسخی در دهان داشت که وفات نمود
حنیفه بن الهمانی العلبی ره یکی از ارکان اربعه و از ان هفت نفر است که بر حضرت
فاطمه (ره) نماز گذاشتند و حضرت امیر (ره) در حق ایشان فرمود صافت الارض لیسعنه
هم بوزن و هم بنظرون و بهم عظرون و حذفه از بزرگان اصحاب رسول خدا (ره) و
خاصان امیر المومنین (ره) است و در میان صحابه مخصوص بود بشناختن منافقین و
داستن نامهای ایشان و اگر در نماز خازنه کسی حاضر غیبت خلیفه ثانی و او نماز نمی
گذاشت و او پیش از حضرت سلمان ولی مدینه بود پس معزول شد و سلمان منصوب
شد بعد از فوت سلمان دوباره ولی شد بود تا زمان خلافت حنفه امیر المومنین
(ره) بنا صله چهل روز بعد از وفات کرد در مدینه و در مدینه سلمان مدفون شد
حزین بن عبد الله سجستانی از معرفین اصحاب است و کثیری عبارات نوشته اند

و در روز غدیر خم چون قصیده بنیادیم بوم الغدیر یلتمهم و ايجواند رسول خدا (ص) با و فرمود
 لا ادرک باحسان موبد روح القدس مانضربنا بلسانک و انشرط و اوايحت ذکر کرد که مبدل
 مخالفت اورا در احزاب را امر الوضی (ص) خیاچه خدا بعالی در قرآن مجید مدح زنان
 پیغمبر را مشروط ساخته بقوله نعم بانساء الی لسن کا حد من الشکین ان القدرین و اگر
 اینرا حفظه نبود با طلاق میفرمود خیاچه مدح اهل بیت (ص) را در هل انی مقید بشرطی
 نفرموده

حسان بن مهران را در صفوان جمال و از اصحاب حضرت صادق (ص) و کاظم (ص) و سبیل
 ثقة است و گفته اند او اوصح و اوجه از صفوان است

حسن بن ابی سعید الکامری او پدرش از وجوه و ائمه میباشند و اوها سنکه
 حضرت رضا (ص) در حق او فرموده اطفال الله نوز قلبک و ادخل الفقر بلبک

حسن بن ابی عقیل العمانی الحذاء شیخ اقدم احل ائمه از مکملین و فضلا امامیه است
 و اقوال او در کتب فقهیه مشهور است کتاب التمسک بحبل ال رسول و کتاب الکرم و المقر
 فی الامامه از تصنیفات اوست

حسن بن الحکم بن بکیر بن اعین حد ابو غالب زدرای و پدر سلیمان است که

حضرت هادی (ص) از او براری بغیر فرموده و حسن از حضرت کاظم و رضا (ص) حد
 روایت کرده و در کامر و سبکه و فی بحضرت موسی گفت مرا از دعا فراموش نفرست
 حضرت فرمود مبدل اینکه من فو افراموش میکنم گفت با خود فکر کردم و گفتم که انحضرت
 و ابی شعیبان خود را بدعا میکنند من هم از شعیبان اویم گفتم مرا فراموش نفرست
 فرمود چگونه دانستی عرض کردم بسبب اینکه من شجره شمایم و شما هم برای شعیبان
 دعا میکنی فرمود از غیر این طریق مبدلانی گفتم نه فرمود هرگاه حواسنی بدانی حال خود
 را نود من نگاه کن بین حال مرا نود خودت یعنی اگر مراد قطره آری من نیز از نظر
 دارم و اگر فراموش کرده مرا بخوبین بدان

حسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ص) معروف بحسن مثلث بود و عبد
 و ابوهیم ما در شان فاطمه دختر مبدل شهدا (ص) در مجلس هاه شمیه شهید
 شدند اخیار ایشانرا مفضلاً در قیمة السنه و فایع ابام الحلفا نکاشته ام

حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ص) که او را حسن مثنی گویند مدعی جلیل
 و دبیس و صاحب فضل و ورع و متولی صدقات امر المؤمنین (ص) بود و در کتب الاخص
 ملازمش و کتاب عجمی خود امام حسین (ص) بود و او با اهل بیت اسیر شده اسما

بن خارجه فراری که خویش مادری او بود او در خلاص کرد از اسیری و بقوی جراحت
بسیار بن بریدن داشت اسماء او را در کوفه با خود داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا
صحت یافت و از انجا روانه مدینه شد و حسن شوهر حضرت فاطمه بنت الحسین است
شیخ مفید روایت کرده که چون خواست یکی از دختران عموی خود را از وی بکند حضرت
سید الشهدا (ع) فرمود ای پسر من هر کدام از دو دختران مرا خواستی اختیار کن
تا بنویسم و بچکم حسن محالست که بد که جواب بگوید حضرت فرمود که من اختیار کردم
برای تو دخترم فاطمه را که شباهتش بمادر من فاطمه زهرا (ع) بیشتر است و بالجملة حسن
و فاطمه بسیار بیکدیگر **ایمان** دوست میداشتند و حسن بن سنی و عیسی و
وفات یافت و در بیع نجاک رفت و فاطمه بر قبر او خیمه زد و یکسال سوگواری او
نشست و شبها مشغول غمز و روزها روزه میداشت و چون مدت یکسال
منقضی شد موالی خود را فرمود که چون شب ناریک شود خیمه را از سر قبر حسن
باز گیرند و چون شب ناریک شد گوینده را شنیدند که میگفت هل وجدوا
ما فقلوا و دیگر در پاسخ او گفت بل بپشوا فانقلبوا و بعضی گفته اند که فاطمه بدین
شعر بسید مثل حبست هکما میخواست از سر قبر برود الی الخول ثم اسم السلام علیهما

و من بیک حولا کمالا فقد اعلمت جامع اینکتاب عباس بن فنی گوید که ظاهر در اترمان این
مطلب شایع بوده که زنهای محرمه شوهر و دست سرفر شوهر خود را یکسال اقامت کنند
و سوگواری نمایند این اثر در کمال در حال دباب رخصت الفس گفته و گفته شده که او
اقامت حبست بر سر قبر امام حسین (ع) مدت یکسال پس از آن عید بنمود کرد و از اسف
و حزن بر آن حضرت وفات کرد

حسن بن حمزه بن علی مرعش بفتح میم و کسر عین سید جلیل القدر زاهد و ورع عالم
در بیت از اجلای طایفه و فقها است نسبش به پنج واسطه منتهی میشود بحسین پس
امام زین العابدین (ع) و شیخ تلعلکری از او روایت کرده سنه سیصد و پنجاه و هشت وفات کرده
حسن بن راشد بغدادی ابو علی مولی لال الهلب ثقه و جلیل القدر است روایت میکند از حضرت
عبدالرحمن (ع) و او غیر حسن بن راشد با حسین بن راشد کوفی است که از حضرت صادق (ع) روایت میکند
حسن بن زراره همدانی که حضرت صادق (ع) در حق او و برادرش حسین زراره دعا کرده فرمود
احاطها الله و کلاهما و رعاهما و حفظهما بصلاح اینها کما حفظ الغلامین

حسن بن زباده الطار الکوفی ثقه و ادعای سنه که درین خود را بر حضرت صادق (ع)
عزیم کرده چنانچه حضرت عبدالعظیم (ع) بر حضرت هادی (ع) پس از آنکه اعراف بنو حید

و بنو و افراس بائمه نمود تا بالخصرت رسید حضرت فرمود چه میخواهی بنحواهی که
من تو دوست داشتم باشم من ترا دوست دارم

حسن بن زین الدین الشهید العالمی از وجوه علماء و فقهای امامیه صاحب
تالیفات رشیقه در حدیث و فقه مانند منقح الحان و معالم و اثنی عشره و غیره
و او سید محمد صاحب دارک که در شهر اش باشد در نزد جناب مولا نا
احمد اردبیلی ~~مرگ~~ نکلن کرده اند سید محمد پیش از او وفات کرد بر فر سید شو
برجال صدقوا الایه و مرشیه هم برای او گفته و بر فر نوشت وفات او در ~~تالیفات~~ شد

حسن بن علی بن ابی عثمان لقب سجاد و موصوف بعباب از اصحاب حضرت
حجواد (ع) عالی و ملعون است و او از نقلیه است که در اسلام نصیب نداشتند
و ابو الخطاب محمد بن ابی زینب را از حج حضرت رسول (ص) میدهد علیه لعنة الله

حسن بن علی بن الحسن بن عمر الاشرف بن علی بن الحسن السجاد (ع) ابو محمد اطروش
از صاحبان تالیف و معتقد امامت است و این سید جلیل معروف بناصر
کبر و جدای سید مرتضی و رضی است و زیدیه را باو اعتقاد غایبی است و از
کتاب تفسیر او بسیار نقل می کنند این ابی الحدید در وصف او گفته هوشی الطاهر

و عالم و زاهد و ادبیه و شاعر هم ملک بلاد الدیلم و الجیل و لقب بالناصر الحق
و جرت له حور و عظمه مع السامانیه و توفی بطن سنان فی سنة و سید مرتضی در شرح
مسائل ناصیه فرموده و اما ابو محمد الناصر الکی و هو الحسن بن علی ففضلته فی علمه و زهد
و فقه اظهر من الشمس الباهره و هو الذی نشر الاسلام فی الدیلم حتی اهدوا به بعد الضلاله
و عدل و بدعائه بعد الجهالة و سیرته الجیده اکثر من ان محصى و اظهر من ان یحصى

حسن بن علی بن زباید الوشاحیلی کوفی از وجوه طایفه از اصحاب رضا (ع) و پس
دختر الباس صریح است که از شیوخ از اصحاب صادق (ع) بوده و از حد خود الباس
روایت کرده که در وقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت ساعت
در وع گفتن نیست هر اینر شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود و الله بمیر
مبذره که دوست دارد خدا و رسول و ائمه (ع) را پس الش من کند او را و این

کلام را عاده کرد دوبار و سه بار بدون آنکه از او سؤال کنند و شیخ طوسی
روایت کرده از احمد بن محمد بن عیسی فی ماته که بجهت طلب حدیث مرحلت کردم بکوفه
و ملاقات کردم در آنجا حسن بن علی و شارا از او سؤال کردم که کتاب علاء بن زین
و اما بن عثمان را برای من بیاورد چون او را دیدم دوست میدارم که اجازه دهی

بن روایت این دو کتاب را گفت خدا ترا رحمت کند چه عجله داری برو بنویس این
روی آنها بعد سماع کن گفت گفتیم که از حوادث روزگار این مستقیم گفت اگر میدانستیم
از بوی حدیث مثل نوطایی است هر سینه بسیار اخذ حدیث میکردم چه آنکه من درک
کردم در این مسجد نه صد تن از مشایخ را که هر یک مکتب حدیثی جعفر بن محمد (۴)
نفرمودند که از این روایت معلوم میشود که در سابق اهل قم چه قدر طالب حدیث بوده اند
که شد رجال میکردند از قم تا کوفه بطلب حدیث و هم اعتماد ایشان باصول بود
و روایت میکردند حدیث را مکرر الجار و الجار و الجار از مشایخ

حسن بن علی بن فضال ثعلبی مکی بابی محمد از حضرت رضا (۴) روایت کرده و حلیل
القدر و عظیم المنزله و زاهد و ورع و عابد و مؤثر در روایت بوده و ادا کرده فطی
مذهب و قائل بامامت عبد الله افطی پس حضرت صادق (۴) بوده اما در احراز
رجوع کرده و امر او در عبادت و دیانت مشهور است و مصداق او در جامع کوفه
در بابی سنون هفتم معروف بسنن ابراهیم (۴) که افضل مقامهای مسجد است
بوده و در روایت فضل بن شاذان است که شنیده در مسجد الریح از جماعتی که در
حق حسن بن فضال با هم می گفتند که این فضل اعد من را بنوا و سمعنا است همانا بیرون

مردود بصحرای سرسبز میگذاشت و چندان سجده او طولانی و باسکینه است که مرغ
بر روی او می نشیند و خیال آنکه حبابه باخوفه است و حیوانات وحش در رود
او چوای کنند و از او رم نمیکند بجهت آنکه با او کفر نمائند و بعضی او را از
اصحاب اجماع گرفته اند و فاشی در سینه واقع شده و پسرش احمد فطی و ثقه

حسن بن علی بن محمد الطبرسی شیخ عالم فاضل ماهر خب از علماء زمان هجاء الدین
محمد بن محمد صاحب دیوانست که در زمان هلاکوخان وزارت داشته اند و بهاء
الدین محمد نظر صاحب بن عباد بوده لاجرم مولانا حسن بن علی طبرسی کبیری با اسم او
تالیف کرده از جمله اربعین بهائی در فضیله امیر المومنین (ع) و دیگر کامل بهائی در
سفینه فرموده که چون من مناصب الطاهرین و اخوات او را تصنیف نمودم و از
حمله نولا بود لازم بود در قسم نبوا هم شروع گردون لهذا این کتاب را در برابر تالیف
مومنین و ان کتاب شریفی است در بلده عینی بطبع رسیده و لکن خیلی کماب است
و لکن من در دو سال قبل که از آن شهر عبور کردم یک نسخه از آن بدست آوردم
لکن افسوس واه که چندان سفیم است که انتفاع از آن منعم است

حسن بن کثیر بجلي کوفی شیخ مفید روایت کرده از او که گفت شکایت کردم بحضرت

بافر (۴) از حاجت خود و جفای اخوان فرمود بدو بر دست برادر بکه رعایت
 نوبتند در وقت غنای نو روزا و گذارد و قطع کند از نو در وقت فقر و پس امر
 فرمود بعلام خود که کبسه بوی بن داد که هفتصد درهم داشت و فرمود این را در نفقه
 خود صرف کن و هرگاه تمام شد مرا خبر کن
حسن بن محبوب ^{السراد} و زاده هم گفته شده لکن حضرت رضا (ع) بنویسند فرمود زاده بگو
 بلکه بگو سراد صاحب مشیخه و ثقة جلیل القدر و از ارکان اربعه عصر خود و از اصحاب
 اجماع است ^{و از حضرت رضا (ع)} روایت می کند و در اخر شسته بن هفناد و پنج
 دقت کرد و او از شخصت نفر از اصحاب حضرت صادق (ع) روایت می نموده که از جمله
 علی بن رباب است که پدرش محبوب عوض هر حدیثی که از علی می شنید بگوید
 بحسن مبداء و علی بن رباب از ثقات و اجلاء علمای شیعه است و برادرش عیان
 از رؤسای خوارج بوده و در هر سالی سه روز با هم جمع میشدند و مناظره
 میکردند پس از آن از هم جدا میشدند و بگو با هم بکلام حق مجادله میکردند
حسن بن موسی النوبختی پسر خواهر ابو سهل بن نوح بن از علماء و برادرش اما
 فلسوف عظیم الشان است مصنفات بسیار در کلام و فلسفه و رد و مجتسمه و غلا

و اصحاب شایخ و غیره دارد و از جمله مصنفات او فی الشیعه است
حسن بن هانی معروف بابونواس شاعر است که در شاعری در بغداد وفات کرد
 و او را بهر غطی از شعر بوده و له اشعار رائعه منها فی مدح سیدنا علی بن موسی الرضا
 (ع) و صلوات الله علیه مطهر و ثقیات ثبا بهم مثلوا الصلوة علیهم اینها ذکر او من لم یکن
 علواً حین تنسیر فانه فی قدیم الدهر مفتخر الایات روایت شده از یکی از اصدا فاه
 ابونواس که گفت من بعد از مرگ ابونواس برای او جنح بسیار کردم بجهت معاصی بسیار
 او و عذاب الهی بر او تا وقتی او را در خواب دیدم با هیئت خوشی اراد پرسیدم
 که خدا با تو چه کرد گفت مرا از بد بسبب چند بیعتی که گفته بودم کفتم ان ایات کدام
 است گفت تو مادر ما است صبحگاهی تو مادر ما در او رفتی و حکایت ما بودی بگفتم
 و مطالبه ان ایات نمودم مادرش نوشته بیرون آورد بخط ابونواس این اشعار است
 یا رب ان غطیت ذنوبی کثره فلفد علمت بان فضلك اعظم ان کان لا بد عون الا حسن
 فمن الذی بدعوا و یروجو للجرم الی ان قال یا من علیه توکل و کفایتی اغفر لی الذل ان اثم
حسن بن بسیار بصری همانست که بفصاحت و بلاغت معروف بوده از ابو عمرو بن
 الاعلا نقل شده که گفته اند بام فضیح نواز حسن بصری و حجاج بن یوسف ثقفی گفتند

ابو نواس

حسن

از این دو کدام فصیح تر بودند گفت حسن ولادت او در پندر دو سال قبل از وفات
 عمر بن الخطاب شد و در همان شبی که حسن وفات کرد ابو عبیده بخوی بصری منولد
 شد گویند که مادر حسن خیره کنیز ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) بوده و گاهی که خیره
 بی حاجتی میرفت و حسن میگریست ام سلمه پستان خود را بر دهان او می گذاشت و
 او را مستغول میساخت و گاهی شیر از پستان ام سلمه بیرون می آمد و او می مکید
 لا حرم گفتند حکمت و فصاحت حسن از بکت پستان ام سلمه بوده و صوفیه و اهل
 سنت را اعتقاد **حسین** است بحسین و اکثر شیعه او را منحرف میدانند از امتو المومنین
 و ائمه طاهری بن سلام (ع) علیه السلام و از نوای او مطاعین بسیار نقل کرده اند
حسن بن شیخ فقیه سدید الدین یوسف بن مطهر الحلی معروف بابنه امه العلامه دفع
 الله الخلد مفاهمه جلالت شائش زعمیه از السنکه در این مختصر بعضی از آن اشارت شود
 و اما از آمدن حتمه کنش کس قال لذکاء ملائورک و لغضاره ما انزیرک و ان فی صاحب من تسعة
 و عشرين حرفا عن معالیه فاصحاب الحجاب پس خواهر محقق حلی است وضا نقض در علوم
 با آنکه تمام در ریاضت محقق وند فتیاست عمر تیر است که حساب کردند اگر تقسیم
 شود بر ایام عمر شریفش از جهد فالحمد نصیب هر روزی کراسی شود و شیخ ابو علی

قال بن ابی الحدید و ما عتبر به بعض
 علی و بن الحسن بن ابی الحسن البصری
 ابو عبیده در عرس عادی سلمه انه
 قال لو کان علی یکل الشفت بالید
 لکان خیرا له ما رزل فيه و ردوا عنه
 انه کان من المحبة بن عن نصرته دروی
 عنه ان علی را نه بوضا للهله و کان
 ذا و سوره نصیب علی اعصابه ما و کثیرا
 فقال له ارفث ما و کثیرا ما یسین
 و اراق امر المومنین و سنده و ما
 المسلمین اکثر قال او سکت و لک
 قال نعم قال فلانک مسوء قالوا
 فزال الحسن عاب قاطب ممو
 الحان است فاما اصحابنا فانهم
 یرفعون عنه و ینکرونه و یقولون
 انه کان من محبی علی باطیلا
 و المعطین له الی امه

در منتهی الاعمال از مجمع البحرین نقل کرده که بعضی فضلا یا ضد جلد از مصنفات
 علامه **حسین** بخط خود علامه دیده اند پس از آن شیخ ابو علی گفته بلکه در کتاب روضه العارین
 نقل کرده از بعضی شراح خبر بد که از برای علامه در ب هوار تصنیف است و بالجمله
 علماء و فقهاء از بحر علم او مغترف و بغیث و بزرگواری آن معظم مفر و معترفند
 در شب باردم محرم ششم و فالنگرد و جنازه اش را بخیف حمل کردند و در جوار قبر امیر المومنین او را انجا **حسین**
حسین بن بسطام او و برادرش ابی عتاب کتابی در طب نوشته اند از روی
 احادیث بسیار پرفایده و منافع اطعمه و رقی و بغونیات در آن بسیار است
حسین بن روح شیخ اجل ابوالقاسم است که از طائفه جلیله نو نجیبی است که
 پیوسته انطائفه علما و متکلمین و صاحب تالیف بوده اند و این بزرگوار نایب سیم امام
 عصر **عجل الله فرجه** است و بعد از فوت محمد بن عثمان ناج نیابت بر سر گذاشت و زیاده
 از بیست و یک سال مشغول بامر سعادت بود و مرجع امور شیعه بود در ششم
 بوجت از دی بیوست فیر شریفش در بغداد در اخ کوچک است در وسط بازار **حسین**
حسین بن زید بن علی بن الحسین الشهدی (ع) ابو عبد الله مملوک بنی والد معه حضرت
 صادق (ع) او را بتقی کرده و تربیت نموده و دختر سپهرم خود را از وی او عوده

گفته اند که او را زوالدمعه می گفتند بجهت کربتن او در تعجب در نماز سب خود
و اوستیدی زاهد و کثیر العلم بوده بیست حضرت صادق علیه السلام

حسین بن سعید الاهوازی بن حماد بن مهران مولى على بن الحسين (ع) ثقة جلیل
القدر از راویان حضرت رضا و جواد (ع) است اصلش از کوفه است لیکن
با برادرش حسن با هواز منتقل شد پس از آن بقم تحویل کرد و نازل شد بر حسن
بن ابان و در قم وفات کرد و سی کتاب تألیف کرده و برادرش حسن بنجاه کتاب تصنیف
کرده و در تصنیف این سی کتاب شرکت کرده و این سی کتاب در میان اصحاب معروف است
نحویکه کتب سائرین را با آن قیاس میکنند و میگویند که فلان کتابها پیش مثل کتب
حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است باز آمده است و هکذا و احمد بن محمد بن طیب
بن ندان مرقی بخلواست و در قم وفات کرده

حسین بن عبید الله بن ابراهیم بن الغضائری ابو عبد الله وجه الشیعه و شیخ مشایخهم
صاحب رجال است و این همان ابن غضائری است که اقوال او در کتب علماء رجال
خصوص در جرح و تعدیل تضعیف روایت شایع است و گفته اند کم است ثقة که از جرح
او سالم بماند و بیاد می گفته اند که ابن غضائری مطلق صاحب رجال احمد بن محمد بن حنبل است

ابن الغضائری

و صاحب مرویات الحیات کلام را در این مقام بسط داده و فاش و ریشه صفی
واقع شده و او از اجلاء شیوخ شیخ و نجاشی و غیره می باشد

حسین بن علی بن الحسن الثالث شهید فقیه یا جلیل القدر است احوال او و والدش و
شهادتشان را در کتاب منتهی الامال فی ذکر مصائب النبی و آل ناکه ششم

حسین بن علی بن الحسن السجاد سیدی فاضل و ورع و جلیل راوی احادیث بسیار از پدرش
سید مجاهد و غیره است در حدیث سید الشهداء و برادرش حضرت باقر (ع) است در ششم وفات
کرده و در شیع بحاک رفت شیخ مفید از او روایت کرده که فرمود ابراهیم بن هاشم مخزومی و ابی
مدینه بود و ما را جمع میکرد روز جمعه در نزد یک منبر پیغمبر (ص) پس شروع میکرد بحدیث و ششم
در حق امیر المومنین (ع) تا آنکه در یکی از روزهای جمعه که ما را جمع کرده و امکات از جمعیت مملو شده بود
و من خود را بمنبر چسبانده بودم که خوابم بود ناگاه دیدم که قبر شکافته شد و مردی
با حجاب سفید از قبر بیرون آمد و بمن گفت ترا حزن نمیکند کلمات این شخص گفت ای و الله فرمود
بکشا چشمان خود را و به من چه خواهد کرد خدا با او پس ناگاه دیدم که ابراهیم در حالیکه
بد کوفی میکرد با امیر المومنین علیه السلام از بالای منبر افتاد و بمرد لعنه الله

حسین بن علی بن الحسن بن موسی بن یاقوبه القمی ثقة جلیل القدر صاحب تالیفات است و از

پدر و برادرش رئیس المحدثین و جماعتی دیگر روایت میکنند و او برادرش صدوق
مدعی امام زمان مئولد شدند

حسین بن علی بن سفیان ابو عبد الله بزوفری معروف رحمه الله شیخ مشایخ
و ثقة جلیل القدر و صاحب تصانیف است

حسین بن ثمال از اصحاب حضرت کاظم (ع) و واقفی مذهب بوده و قائل بامامت
حضرت رضا (ع) بوده و ثقی در صریح خدمت حضرت رضا (ع) رسید عرض
کرد ابا زمین خالی از امام میشود فرمود نه گفت دو امام در یکوقت میباشد و فرمود
نه مگر آنکه یکی از ایشان صامت باشد گفت من دانستم که تو امام نبستی فرمود
آنکجا دانستی گفت از جهة آنکه تو اولاد نداری و امامت در اعقاب است و فرمود
مجدد سوگند که نخواهد گذشت امام و ایلی مگر آنکه مئولد شود نوای من پسری
از صلب من که در مقام من قیام نماید و احیای حق و محو باطل فرماید و آنگاه
فرمود از این کلمه بحضرت جواد علیه السلام

حسین بن محمد ثقی الطبرسی شیخنا الاعظم و عمادنا الاقوم صفوة المقتدین و
الساخرین خاتم الفقهاء و المحدثین صاحب الفضل الهامی و بحر العلم الذی للیس

تتمت التوراة

له ساحل مستخرج كنوز الاخبار و هجی ما اندر من من الآثار كثر الفضائل و هو
الحارثی شیخنا و مولانا المحدث النوری انار الله تعالى بهاته پدرش از علماء و فقهاء
و صاحبان تصنیف است و در دایرة السلام اشاره بحال او شده و ولادت شیخ
ما در هجدهم شوال ۳۸۰ در یکی از قوای نور واقع شده و در طهران بر عالم
فقیه حاجی شیخ عبد الرحیم بر و جردی والد عیال خویش تلیم کرده و در ۲۷۸
هجرت بعراق عرب فرموده و از جناب عالم مخبر و فقیه جامع علامه عصره و واحد
در شیخ العروا بن مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی استفادة علوم فرموده و زمان
قلبی نیز در مشهد غروی در مجلس درس مرحوم شیخ اجل اعظم حاجی شیخ
مرضی الانصاری رضوان الله علیه حاضر شده و در ۳۸۰ مسافرت بحج فرموده
بجمله زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) و در ۳۸۰ رجوع بعراق فرموده و در آن سال
وفات شیخ العروا بن واقع شده شیخ مرحوم زیارت خانه خدا مشرف شد و این
دفعه دوم او بود چون بر گشت و چند سال در نجف اشرف ماند انكاه
مهاجرت فرمود بنا چه مفرسه ستر من رای در زمان مهاجرت سپید سبند
حجته الاسلام و نادره الامام و اسناده اللبش و محدث المذهب فی القرن الثالث عشر

المنتهى اليه رايسته الشيعة في عصره وللطاع الذي انقاد له الجبابرة لهيبه يومه الذي يعجز
 عن وصفه اذ في معاليه اللسان رئيس المسلمين الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازي قدس الله
 توبته الشريف وجندي در سامره بود نا انكه دفعه سيم حج بيت الله مشرف شد و بعد
 از حج خانه و مسجد مراجعت بپراش بهاروت بجمع بقصد زيارت حضرت امام رضا و بعد از قضاء
 از قضاء و طراز مسافرت مراجعت نمود بسامرا و بود در اینجا تا در شهر که
 مهاجرت کرد بخف اشرف بجزم توطن و در آن بلدة شريفه مفهم بود تا سال هزار و سصد
 نسیبت که در شب چهارشنبه نسیبت و هفتم جمادی الاخره یکساعت از شب
 گذشت از دنیا رحلت نمود و در صبح روز نسیبت و هفتم که روز وفات حضرت هادی
 (ع) بود در محلی مطهر حضرت امیر المومنین (ع) در ابوان سیم از ابوابهای شریفی باب
 القبله فحاک رفت و مصیبتش بر عاهه مسلمین خصوص باین داعی که در خد ملش فرزند
 اولاد او را ششم چندان تلخ گذشت که هنوز تلخیش را در کام خودی بینم و بر فغان او
 تا سفت بخورم استل الله تعالی ان یفد من لطیف توبته و یجمعنی و اباه فی مسکن رحمت
 و کم له رحمه الله من الله تعالی الطاف خفیه و مواهب غیبیه و نعم حلیمه و اعظمها
 له رحمه الله مع کثرة اسفاره الف نالیفات کثرة راقیه و ضنیفات فائقه مبلغ
 عددها ثلثین یجرب کل واحد منها عن طول باعه و کثرة اطلاعه منها کتاب مستدرک

الوسائل و مستنبط المسائل فی مجلدات ثریب من غام الوسائل و کان رحمه الله
 حسن الحاضرة سراج الکتابه کثیر الحافظه مقبلاً علی شأنه مستوحشاً عن اوثق اخوانه
 و کان شدید العبادة کثیر الوهاده لم تفته صلوة اللیل و القيام فی طاعة ربیه فی اثناء
 اللیل و کان جامعاً علی کل مکرمه و شرافة و اسنى کل خصله و فضیلة و بلغ من کل خیر و فیه
 و اخذ من کل علم شریف جوهر و حقیقه اما علمه فاحسن فیه معرفة الرجال و الاحاطة بالافوا
 و اطلاعه بدقایق الايات و نکات الاخبار بحيث یخبر العفول عن کیفیة استخراج حو
 الاخبار عن کوزها و ترجع الانصار حاسره عن ادراک طریقه استنباط اشاراتها
 و رموزها فسیحان الله من کثرة اطلاعه و طول باعه و شدة تجرعه العلوم و الاخبار و السبق
 و الآثار کان یجرأ مواجاً و سراجاً و حاجاً و کان ضیاً بعمر یحیی لم یبع رفیق من ذلک
 عمره و فیس جوهر حیوة معنی بلا فائدة و یفنی بلا عابده بل اخذ منه حظه و نصیبه اما
 یجمع شتات الاخبار و نالیف متفرقات ما ورد عن ائمة الاطهار و اما بالذکر و لا راد
 الا بات او بالصلوة و النوافل المندوبات مواظب لكل سنة سنیه و مؤد لم یسوس
 دقایق الادب الدینیة کان واعظاً لغيره بافعاله و اقواله داعياً الی الله بحجاس الحواله
 و بالحملة و جوده کان ایه من الايات و جوده الائمة علیهم السلام الذین هم ائمة الکبری و عمله

وطريقته مثبت لا ما منهم وحيداً نامن غير ثلث صغرى ولا كبرى بذكر الله تعالى
 رويته ورويته في العلم منقطه ويرغب في الآخرة علمه ما قام احد في مجلسه الا بغير استفاد
 حديد وسوق الى الثواب وخوف من الوعيد لا بخلاف من الاعمال اللدنية الا احسنها
 واعبها ولا يأخذ من السنن الا احسنها افعاله كانت منطبقه على كلامه وكلامه
 مقصور على ما خرج عن امامه لازم من خدمته بوجه من الدهر في السفر والبلد والليل
 والنهار وكنت استفيد من جنابه اليقين الى ان غلبت علينا غراب اليقين حشره الله تعالى
 مع الاقرب الميامين وفي خلال استفادتي منه استخرجت عنه رحمه الله ان ينجوني بروايته
 مولفات اصحاب رضي الله عنهم بطريقه الخمسة فن علي باجناح مسئلتني فاجازني انه ان
 اروي عنه مولفات اصحابنا رضي الله عنهم فديما وجد ثباته في التفسير الحديث والفقه و
 الاصول وغيره خصوصاً الكتب الاربعة التي فيها اساس المذهب وروع الدين
 وكتاب الوسائل والبحار والمشتدك الوسائل الذي انعم الله تعالى عليه بتأليفه وغيرها
 مما سأل له اجازته وصح له روايته بطريقه المعهودة عن مشايخه العظام ائمتها واسد
 ما اخبر به اجازته في الشريعة وناج الشريعة خاتم المحققين ومؤسس القواعد التي خلت
 عنها زوايا السلفين واللاحقين الشيخ الاجل الاعلم والاسناد الاعظم وطورا العلم البارز

والخضر

الاسم اسناد المجتهد بن وخاتمة الفقهاء والمحققين المنزه اليه رياسة كافة الامامية
 في عصر الاسناد الاكمل الشيخ رضي الاضاري نعمة الله برحمته واسكنه فيج جنة عن
 شيخه الفقيه البينه البحر الفخام ومسنده في مناجح الاحكام الاحكام المولى المحقق احمد
 التواني رحمه الله عن البحر الملائم الذخاير وعينيه العلم والفضل والادب والانوار
 صاحب الكرامات الباهرة والاباث النبوية العلامة الطباطبائي المدعو ببحر
 العلوم قدس الله روحه عن شيخه الحديث المحقق العالم العلم صاحب التلوة بطريقه
 المذكورة بينها مع سائر مشايخه رحمهم الله بطريقه المشرحة في حاشية كتابه المسند
 فانما اروي عنه بطريقه الخمسة جميع ما صحى له روايته وحازت له اجازته والمحمد لله رب
 العالمين وكان ذلك في يوم الجمعة في سنة مئتين من شهر ربيع الاول من سنة ١٣٣٢ في الكوفة الشريفة
حسين بن منصور الحلاج مريض في داره في الكوفة مشهور بابن فقهه وعلماً
 مذمت اوسنت واز فوائده خلاصة علامه نقل شده كه اواز كذا بين بوده ودر مجاز و
 عينيت شيخ طوسي اوزا بغداد كرده اند در كتابه كه من موصد وادعاي بالبيت وسقا
 كردند از روى كذب واقراء و شيخ مفيد بن كتاب نوشته است در رد اصحاب جلاج
 وبالجملة او در نه بعدة شسته در بغداد بقتل رسيد دستها وپاهاي او را بريدند و سر

حاج
منصوح

حکیم بن حبیل از اصحاب رسول (ص) و از سادات عبد القیس است مردی صالح و مطاع در قوم خود بوده هنگام ورود حمیرا و طحله وزیر بایان محاربه کرد و او را شهید کردند و او یکی از اشخاصی است که بر اعمال عثمان و عمال او تشبیع و انکار مینمود رقی است علیه

حماد سمندی هم است که بحضرت صادق (ع) گفت که بنی اسرائیل شرک رحلت میکنند بعضی گفتند که اگر بنوا اینا عبری با کفار محشور میشوند حضرت فرمود ای حماد هرگاه اینا باشی امر ما را ذکر میکنی و دعوت بان مینمائی گفت بلی فرمود هرگاه که در این شهرهای اسلام باشی امر ما را ذکر میکنی و بان بخوانی مردم را گفتیم فرمود اگر عبری در اینجا نه محشور خواهی شد در حالیکه نود و نه مقابل نویسی کند

حماد بن عثمان ملقب بناب از اصحاب اجماع و جبل القدر و از ثقات اصحاب حضرت کاظم (ع) و رضا (ع) ی باشد و او برادرانش حضرت حسین غامی ثقه و فاضل ^{بن} می باشند و در سنه ۲۰۹ و ۲۱۰ وفات کرد

حماد بن عیسی بصری از اصحاب اجماع است و زمان چهار امام را درک کرده و در ایام حضرت جواد (ع) شصت رحلت کرده و در حدیث منکر و مختلط بوده و صیقل که من هفتاد حدیث از حضرت صادق (ع) شنیدم و بیست و سه در حفظ

ان شک بر من وارد شد تا اختصار کردم و بلیست حدیث و حداد مذکورها است که حضرت کاظم (ع) دعا کرد که حق تعالی او را روزی در مایه خانه و زوجه و اولاد و خادم و بنیاه حج و عمام روزی او شد و بنیاه مر بنبر حج کرد و چون خواست حج بنیاه و یکم کند هج که بحقیقه رسید داخل اب شد که غسل کند در اب غرق شد و برش بستاله است رحمه الله

حمران بن اعین سنیانی بود در سمرقند و از حواریین ماقربین بنیام بنیام و حضرت باو فرموده که از نو مشیعه مائی در دنیا و آخرت و حضرت صادق (ع) عباد موت او فرمود مات والله مؤمنا بخدا قسم بحالت ایمان از دنیا رفت و وفای بحضرت صادق (ع) عرض کرد ما شیعیان چه مقلدکم میباشیم لواجمنا علی شاه ما افیناها فرمود عجب است از ان شمار اخیر و هم گفتیم بلی فرمود مهاجر و انصار رفتند و اشاره بدست خود فرمود مگر سه نفر و مراد از این سه نفر سلمان و ابوذر و مقلد است چنانچه در سر وایت بافری است ارتقا الناس الا ثلاث نفر سلمان و ابوذر و المقلد قال الراوی فقلت عمار قال کان خاص حصیه ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یثک ولم یدخله شیئ فالمقلد و وارد شده که وفای در راه در ایام جوانی که هنوز موبر صورتش بود ^{نزدیک} بود بجا رفت و در منی خیمه حضرت بافراد داشت بان خیمه داخل گفت چون داخل شدم دیدم عجمی

حمران

خاص حصیه بالملکین و
بالمجسین بمعنی خاد و عدل
کأنه العبد

دو رخیه نشسته اند صدر مجلس را خالی گذاشته اند و کسی در آنجا نیست و مردی هم
در گوشه نشسته حجامت میکند با خودم گفتم که باید حضرت با این شخص باشد
حجامت انجام بدهم و سلام کردم جواب فرمود مقابل رویش نشستم و حجام هم پشت
سرش بود فرمود از اولاد این میبایستی گفتم بی من زواره سیر این میباشتم فرمود و
بشاهت شناختم فرمود ایا حمران حج آمده گفتم نه و بر شما سلام رسانید فرمود او
از مومنین است حفا که بخواهد کشت هرگز هرگاه او را ملاقات کنی سلام مرا بده
برسان و یکی بگوید چه حکم بن عنبه را از حجاب من حدیث کردی که ان الاوصیاء و
حکم و اشباه او را مثل این حدیث خبر مده زواره گفت حمد کردم خدا را و ثنا گفتم او را
الح و در روایت دیگر است که حضرت صادق (ع) احوال حمران را از بکر بن اعین پرسید
بکر گفت امسال حج نیامده با آنکه شوق شدیدی داشت که خدمت شما برسد
و لکن سلام بر شما رسانیده حضرت فرمود و بفرمود و بر او سلام باد حمران مومن است
از اهل بیت که مرثیه بخواهد شد هرگز نه بخدا نه بخدا و خبر مده او را و بالجمله
روایات در مدح او بسیار است و حسن بن علی بن بطنین از مشایخ حوز روایت کرده
که حمران و زواره و عبد الملک و بکر و عبد الرحمن اولاد این ثقاتی هستند

و چهار نفر از ایشان در زمان حضرت صادق (ع) وفات کردند و از اصحاب حضرت
باقی (ع) بودند و زواره نامان حضرت کاظم (ع) بود و ملاقات کرد آنچه ملاقات کرد
و گفته شد که حمران از تابعین محسوب میشود بجهت آنکه از ابوالفضل عامر بن واثقه
روایت میکند و او از کسی است از اصحاب رسول (ص) که وفات کرده و روایت است
که حمران هرگاه با اصحاب می نشست پیوسته با ایشان ادال محمد روایت می کرد پس
هرگاه از ایشان از غیر ال محمد (ع) چیزی میگفتند ایشان را در مکر دهان حدیث
از اهل بیت (ع) تا سه دفعه چنین می کرد اگر بهمان حال باقی میماندند بر میخواست
و میرفت و پیران حمران حمزه و محمد و عقیقه ثقاتی از اهل حدیث هستند
حمزه بن الطیار همانست که بعد از وفات او حضرت صادق (ع) بر او ترحم و دعا
کرد و رحمه الله و لقاء نضر و سرور افندگان شد بد الخصوص عنا اهل البيت و از
حمزه روایت شد که وقتی حضرت صادق (ع) دست مرا گرفت پس ائمه علیهم السلام
را یک یک شمرده و حساب میکرد بدست تا رسید بحضرت باقی (ع) دیگر چیزی
ننمود گفتم خدا مرا فدای تو کند هرگاه بشکافی آثار پرا و حلال کنی بعضی از او حرام
کنی بعضی از او امن شهادت خواهم داد که آنچه حرام کردی حرام است و آنچه حلال

کردی حلال است الی آخر

حمزه بن عبد المطلب ابوعلی اسد الله رسید شهداء زمان خود به یون
عموهای حضرت رسالت است یعنی از ابوطالب و برادر رضاعی حضرت است و در
احد شهید شد و من محضی از شهادت انجا بر او احوال وحشی فائل اخفرا در نصن
العلام فی وفایع الایام ذکر نمودم و جلالت شان اخفرت بیشتر از ان اسنکه ذکر شود و
من محضی از ان در کتاب منزه الامال فی ذکر مصائب البنی و الال اشاره نمودم و در
جعفر بن ابیطالب و حدیثی در فضیلت انجناب و حمزه ذکر شد و در کمالها بیانی است
که امیر المومنین (ع) دائما گفتی و الله لو کان حمزه و جعفر حقیقین ما طع فیها ابو بکر و عمر
و لکن انبلیت بجلالت جانین عقیل و العباس

حمزه بن ابوالقاسم علی بن حمزه بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابیطالب (ع)
ثقه جلیل القدر کثیر الحدیث صاحب تالیف است و شیخ معتبری حدیث از او روایت
میکنند و شریفی در مرید تیر از اعلام حله میباشد و در کتاب شریف سید
العلماء و الفقهاء اقا سید مهدی فی ذی حلای مجتهد حضرت صاحب الزمان
(ع) اشاره باین بزرگوار و مدفن او شده و حقیق محل انجا کتا در خانه ثقه الزمان

شیخ مرحوم که بدست احقر تمام شد ابراهیم نمودم و انتقام را بجایش ذکر نیست
خان بن سدر صربی از اصحاب صادق و کاظم (ع) است و وافقی مذهب و ثقه است
و از ردین جیش معلوم میشود که نزد او امامی است و بالوجه او کثیر الروایه است
و عیون روایت و بزرگات اصحاب از او روایت کرده اند

حنظله الغسیل هاشمکه در آن شبی که صبح کاهش جنگ احد بود او دختر عبد
الله بن سلول را نکاح کرده زفاف داشت لاجرم بمقتضای آیت الذین کفروا فکفوا الایه
از آن گرفت از رسول خدا (ص) آن شب در مدینه ماند صحابه که از حابه خواب بر
خواست انجا او را برد که رسول خدا (ص) در میان دشمن نبود کند و من بعد وی
و عشرت مشغول باشم پس غسل جنابت نکرده سلاح بر خود راست کرد و با جد
ششافت و جنگ کرد تا شهید شد ابو سفیان گفت یوما بیوم و حنظله بن حنظله
یعنی قبل این حنظله در عوض حنظله پسر من باشد که در مدینه کشته شد پس دشمنان
حنظله را غسل دادند چنانچه پیغمبر (ص) خبر داد از اینجهه او را غسل لایله گفتند
و پدر او ابو عامر را حب انصار است که بکبر کینت و با اتفاق فریض در جنگ احد بجنگ
رسول (ص) آمد و بعد از فتح مکه بنزد هرقل کریمت و در مردم کافر میزد

جبان بن السراج کسائی مذهب است و قائل است بآنکه محمد بن الحنفیه دنده ملت
احتیاجات حضرت صادق با او در این باب معروف است

حیدر بن محمد بن نعم سمندی عالم جلیل القدر مکی بانی محمد است روایت کرده
جمع مصنفات شعبه و اصول را از مشایخ و او از غلامان محمد بن مسعود عباسی است
و روایت کرده هلد کتاب از کتب شعبه بقرائت و اجازه و مشارکت کرده محمد بن مسعود
را در روایات صاحب مصنفات است از جمله کتاب تلخیص عالم فقه علمه الذی معه

باب الحناء

خالد الجلی هاشمکه دین خود را بحضرت صادق علیه عرصه کرد و شهادت داد
بوحدا بملت حق نعم و برسالت نبیه و رسول او محمد بن عبدالله (ص) و بآنکه طاعت
امیر المؤمنین مثل طاعت رسول خدا فرض است بربندگان و هم چنین است امام
حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی (ع) بپرس حضرت صادق گفت که
شهادت صد هم که همه آنها را خدا بنواریت دارد فقال (ع) حبس اسکنت الان فقد قلت حقاً

خالد بن زید معروف بابو ابوب انصاری (ع) که از اصحاب رسول (ص) و حاضرین
در بدر و عقبه و سایر مشاهد رسول خدا است و ادعای آن است که رسول خدا (ص)

در وقت هجرت از مکه و در مدینه بنی هاشم را از مدینه شد و خدمات او مادرش رسول
خدا (ص) مادامیکه در خانه او بود معروف است و او بعد از ابوالهشتم از جمله سابقین است
که رجوع بامیر المؤمنین (ع) کردند و در غزوات امیر المؤمنین حاضر بوده در چهار مرتبه
در حد و در سنه پنجاه کشته شد در سطنطنیه بخاک رفت شیخ کشی از محمد بن سلیمان روایت
کرده که وقتی ابو ایوب بر ما وارد شد و این بعد از واقعه جمل و صفین بوده پس نزول
کرد در بستان برای ما علف بجهت اسب خود ماخذ منشر رسیدیم و علف برای اسب
او آوردیم آنگاه نشستم خدمتش و گفتیم ای ابو ایوب تو در کتاب رسول خدا با کفار
باشمشیر خود قتال کردی این هنگام با مسلمانان قتال میکنی فرمود که رسول خدا (ص) امر فرمود
ما را بقتل فاسطین و مار بن و ناکثین و من قتال دادم با ناکثین و فاسطین و مقاتله هم
خواهم نمود انشاء الله با فرقه سیم در سعفات بطرقات در غزوات و غزوات کجاست آن
خالد بن سعید بن العاص الاموی مجیب بنی امیه و از سابقین اولین و متمسکین
بولایت امیر المؤمنین (ع) بوده و سبب اسلام او آن شد که در خواب دید انشی از جنة است
و پدرش میخواهد او را در آن انش افکند حضرت رسول او را بوی خود کشید و از انش
نجاتش داد خالد چون بیدار شد اسلام آورد و او با حضرت مجتبی مهجرت کرد و

با جعفر مراجعت کرد و در غزوه طائف وقع و حبس بوده و از جانب رسول و الی
برصد فاته من بود و بعد از وفات پیغمبر با ابو بکر بیعت نکرد تا آنکه امیر المومنین
را اکراه بر بیعت نمودند و از روی کراهت بیعت نمود و او از آن دوازه نفر است که
انکار بر ابو بکر نمودند و محاجبه کردند با او در سرور و در محاجبه در محاکمه بر فراز منبر بود و حدیث
در کتاب احتجاج و حصال است و از مجالس نقل شده که دو برادران او ابان و عمی
بنی از بیعت ابوبکر را با نمودند و متابعت اهل بیت نمودند و قالوا لهم علیهم السلام انکم
لطوال الشجر طيبة الثمر و نحن لکم تبع

خالد بن نجیح کوفی ق ظم او همانست که گفت و آمد شدم بر حضرت صادق
(ع) در حالیکه تدر انجیاب سمعی بودند پس من در ناحیه نشستم و در دل خود گفتم
وای بر شما چه غافل کرده شمارا تو در چه کس نکم می کنید تو در رب العالمی پس از
انجیال انحضرت نذر فرمود که وای بر تو ای خالد سوگند با خدا که بنده مخلوقم و از
برای من است پروردگار بیکه مسپرستم او را اگر نپرستم او را عذاب خواهد کرد مرا این
پس گفتم نه بخدا قسم منکوبم در حق تو هرگز مگر قول ترا در حق خودت
خواب بن الامرت از اخبار اصحاب رسول و ششم کس است که اسلام آورده

در بدر و شاهد دیگر حاضر بوده و از فقره مسلمانان و از معذبین در راه اسلام است
و او همانست که کفار مکه الش روشن کردند و پشت او را با شمشیر کردند چنانکه چوب
پشت او آب شد و انش را خاموش کرد چنانچه خودش برای عمر بن الخطاب در زمان
خلافت عمر بن الخطاب نقل کرده و چون عمر پشت او را نگرید پشت گفت تا امروز من چنین
ندیده ام و خواب از سبانی خسته است و در صفین و نهروان ملازمت مرکاب المومنین
داشت و در سنه سی و نه در کوفه وفات کرد و امیر المومنین (ع) بر او نماز گذاشت
و او اول کس است که در ظهر کوفه بخاک رفت و پسرش عبد الله همانست که خوارج او را
پیش واقعه نهروان شهید کردند و در سر وایت دیگر است که خواب در حبابه خود
مبتلا بر من بود و چون امیر المومنین (ع) بصفتی رفت خواب مریض بود نتوانست
ملازم مرکاب شود بهمان مرض وفات کرد و وصیت کرد که او را در ظهر کوفه دفن
عابند و پیش از آن مردم کوفه مرده ها را در خاها با در پیش روی خاها دفن می
نمودند و بعد از دفن خواب شش هفت نفر دیگر را نیز در نزد او دفن کرده بودند
که امیر المومنین از صفین مراجعت فرمود آن فرهارا مشاهده فرمود و پرسید این
فرهارا چیست برای انحضرت فضیه را نقل کردند حضرت نوحم بر خواب نموده

و فرمود مرحم الله خباثا اسلم را غبا و صاحب طاعتا و عاش مجاهدا و ابلای فی
حسبه احوالا و لن یضیع الله احرا من احسن عملا

خریمة عجمی بن مصفر ابن ثابت معروف بذا الشهادة بین الجیة انکه حضرت رسول (ص)
شهادت او را بمنزله شهادت فراداده و در بدر و صفین حاضر شده و از سابقین که
رجوع کردند بامور المؤمنین (ص) محسوب است و اسامی ایشان بدین ترتیب است ابو
الهشیم بن النہان و ابویوب و خریمة بن ثابت و جابر بن عبد الله و ذبیح بن ارقم و ابو سعید
خدری و سهل بن هنیف و براء بن مالک و عثمان بن حنیف و عباد بن الصامت بعد از
ایشان فیس بن سعد بن عباد و عدی بن هاتم و عمرو بن الحمق و عمران بن الحصین و براء
اسلمی و شبر کثیر است و خریمة بعد از عمار و صفین شهید شد رحمة الله تم و امیر المؤمنین
در هفته اخیر خود خطبه خواند و این اخیر خطبه اخیر است در این خطبه فرمود این اخوان
الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق ابن عمار و ابن ابی النہان و ابن ذوالشهادتین و ابن
نظیر انهم من اخوانهم الذین یقاعدوا علی المنبر و ابودردسهم الی الفجر ثم ضرب (ص) بده الی
حیة فاطال الباء ثم قال اؤد علی اخوان الذین ملوا القرا فاحکمو الخ فوله تم این نظر انهم من
اخوانهم یعنی الذین ملوا مع صفین من العیة لکنی بدیل و هاشم بن عبید و عبد الله

بن حارث اخی مالک الاشتر و صفوان و سعد بن خدیجه بن الیمان قوله و ابودردسهم اجملت
رؤسهم مع البوی ای الفجر و المراد منهم ههنا امراء عسکر الشام

خلیل بن احمد عرضی اما می افضل مردم است در ادب و قول او در ادب عجة است و
علم عرضی از مختصرات اوست و فضلا بلس اشهر از انکه ذکر شود و فی بوسن نحوی فخلیل
گفت از نویسوالی دارم بشرط انکه جواب از اکثان نکلی فرمود معلوم میشود که سوال
از مطلب بزرگی است من جواب میگویم بشرط انکه پنهان کنی گفت پنهان میکنم مادامیکه
زند و هستی گفت پرس گفت ما بال اصحاب رسول (ص) کانهم کلهم بنو ام واحد
و علی بن ابیطالب (ص) کان ابن علة یعنی چه سبب داشت که اصحاب حضرت رسول (ص)
باجد بکر جوشش و اتحاد داشتند مانند برادرانیکه از یک مادر باشند و لکن
با علی بن ابیطالب چنین نبودند مثل انکه او از یک مادر بکر باشد و فرزند حبیبی مادرش
باشد فرمود باین سبب بود که علی (ص) تقدم و تفوق گرفته بود بر ایشان در علم و شرف و زهد
و جهاد لهذا با علی تنحیت و مشایهت نداشتند و مردم با شکیال و اشیاء خود
بیشتر میل می کنند و بخواهت دیگر است که فرمود بهر الله نود و انوارهم و غلبه علی صفو کل منهل و انش
الی اشکالهم امیدا ما سمعت الاول حیث یقول و کل شکل لشکله الف اما رزی الغیل بالغل الغیلا

خبران الحامد مولی الرضا علیه السلام ثمة جلیل القدر از اصحاب ابی الحسن ثالث (ع) است و او
 همانست که در سنج در مدینه شرفیاب شد خدمت حضرت جواد (ع) در حالیکه انجباب بالای
 ده نشسته بود چنان هبیب و دهشت از آنحضرت بود که ملفت پلید که نشد بخواست
 بدون درجه بالا رود انجباب اثنای فرمود از پله بالا ببالاد رفت و دست آنحضرت
 را بوسید و بر روی مالید و نشست و مدتی دست آنحضرت را گرفته بود بجهت اندهشتی که
 که داشت نادهشتش تمام شد انوقت عرض کرد **که** مولای شما ربان بن شیبیه سلام خدا
 شما رسانید و التماس کرد که دعا برای او فرزندش بکند حضرت برای او دعا کرد
 اما برای فرزندش دعا ننمود الخ و روایات در فضیلت خبرانی بسیار است بلکه از
 بعضی روایات معلوم میشود که وکیل ناحیه مدینه بوده و در فیل روایتی است با و
 فرموده اند اعمالی در آن باب فایده را بک دانی و من اطلعک اطاعنی و فضیه او
 با احمد بن محمد بن علی فی معرفت است

باب الدال المهمله

داود بن ذریب بقدریم الراى المعجمه المصنومه علی المهمله از شیعیان با اخلاص حضرت
 امام موسی (ع) از ثقات و اهل و مرع و تقوی است و او مانند علی بن یقطین از

خوامر بن شد است مرویست که وقتی داود بن کثر رفتی بر حضرت صادق (ع) وارد شد
 و از انجباب عدد شستن اعضاى و ضرر اسؤال کرد حضرت فرمود انچه خدا و آ
 کرده بکى است و رسول خدا (ص) بجهت ضعف مردم بکى بران اضافه فرمود و هر که سه
 دفعه شویید نمازى بنیت برای او در انحال داود زریبی وارد شد و همین سؤال کرد
 حضرت فرمود هر يك از اعضاى و صنوباید سه دفعه شسته شود و این شبیه بوضوی
 اهل تسنن بود که حضرت با و فرمود داود رفتی گفت که از این اختلاف کلام حضرت در بگوشت
 مرا مرز گرفته و نزدیک شد که شیطان در من داخل شود که حضرت مرا را بسکون نمود
 و فرمود اسکن با داود هذا هو الکفر اوضب الاعناق و بالجملة عمل داود زریبی همین
 وضو بود تا آنکه وقتی در خواست لبان منصور وضو گرفت و منصور از خارج نمازگاه
 وضوی او را کرد و فرمود او را بنزد خود طلبید و گفت در باره نوسعایت کرده
 بودند که نورافشی هستی و من از وضوی تو دانستم که نورافشی نیستی مرا حلال کن
 و صد هزار درهم بوی داد و **فنی** دیگر هر دو داود بخدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب
 شدند داود زریبی گفت فلان شوم خون مرا حفظ کردی در دنیا امیدوارم که همین
 در بگوشت تو داخل بهشت شویم در فردا حضرت فرمود خدا چنین کند بشود و جمیع

برادران مؤمن نوا پس فرمود حکایت خود را برای داود رفتی بگو نادرش ارام شود پس
 داود زربی حدیث خود را نقل کرد حضرت فرمود من بهین جهنم اورا بدین نحو قوی دادم
 که مشرف بر قتل بود از دست ایند شمن پس فرمود بعد از این اعضای و صورت او دروغه
 بشوی و قریب به همین نصیبه از برای علی بن یقطین بنبر واقع شده در زمان رشید
داود بن فرید کوفی ثقة جلیل القدر از اصحاب صادق (ع) و کاظم (ع) است خدمت
 حضرت صادق (ع) عرض کرد که در مسجد رسول خدا (ص) نزدیک قبر مطهر غازی
 کردم ناکاه از پشت سرم شنیدم کسی خواند از پند و اندوه و امن اضل الله سلا
 و الله ارکسهم عاکسبوا نگاه کردم یک کسرا دیدم و اورا نشاختم اما فهمیدم
 که این شایعه را بر من ناوید کرده در جواب گفتم ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم
 لیجادلواکم وان اطعتموهم انکم لشکون پس معلوم کردم او مردی بن معبد زبیدی بود حضرت
 خدیجه فرمود صواب جواب دادی بیش از کلام بادن الله
داود بن القاسم بن اسحق بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب (ع) معروف با برهاسم
 جعفری بغدادی ثقة جلیل الشان خلی غظیم القدر و بزرگ منزله است توداعه علیه السلام
 و از حضرت رضا (ع) نا امام زمان را درک کرده و سید بن طاووس در ربیع الشیعه

ابو هاشم جعفری



او را از وکلاء ناحیه مفسر شمرده و مسعودی که قبرش بنفش مشهور است و ظاهر امر اوست
 در بغداد باشد چه الخبایث از اهل بغداد و منوطی در اینجا بوده و مردی صاحب درع و زهد
 و سنک و علم و عقل بوده و در ازوفان در میان آل ابوطالب ساکنی هاشم کسی بعلو نسب و بزرگو
داود بن کثیر مرقی کوفی از اصحاب حضرت صادق (ع) و موسی است و از زمان حضرت
 رضا (ع) را درک کرده و از حضرت صادق (ع) مرویست که میفرمود منزله داود رفتی نزد
 من بمنزله مفاد است نزد رسول خدا (ص) و هم داود وقتی از خدمت آنحضرت میرفت
 انجباب نظر کرد بقتل او و فرمود هر کس دست دارد که نظر کند بر من از اصحاب قائم نظر کند باین شخص
وحیه بن حلیفه کلبی از بزرگان صحابه است و همان کس است که جبرئیل پیشتر وقت بصورت
 او بر سینه فرود میبشت و اوهاست که نامه رسول خدا را برای هر فل ملک مردم برد
درست بن منصور واسطی از حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) روایت نقل کرده و چون واقعی
 مذهب است نا درست است اگر چه اسناد اکبر در تعلیفه در آن نام فرموده و الله العالم
دعبل بن علی خراسانی شاعر مشهور حال او در اعیان و علو منزله و عظمت شان کسی
 مختص نیست و فاضله نا بهره او مشهور است از جمله اشعار او است
 الم نوافی من ثلثون حجة الروح واعل وادام الحسرات

امری قنبرم فی غیرهم منفسماً وایدیم من قنبرم صفات

و قضیه او در انشاء این قصید و حضرت مرثیه و جایزه گرفتن او ان پهلوان و جتبه را
و ورود او بقم و خواستش فین ازاو که جبهه را از او بفرار اشراف بخزند و امتناع او و رفتن
قیمین از عقب او و گرفتن جبهه را از او و فرار از او مشهور است و چون جبهه را از او گرفتند
د عبل بر کرده و هر چه در باب جبهه گفتگو کرد فائده بخشید گفتند پولش حاضر است
پس هزار اشراف را با حرقه ازان گرفت و بر پشت و ان حرفه هم برای او فائده کرد از سفاد ازان
حشمت کنیزت **عبد** عبل از احفاد بدیل بن و رفاه خواری از اصحاب رسول است و در
سنه دویست و چهل شش وفات کرده و د عبل کنیز اسم للسانه الشارف و کان بقول
مرثیه بومارجل فدا صابه الصرع فذو ثمنه و صحت فی اذنه ماعلی صوفی د عبل مقام
عیشی کانه لمرصبه شیء **باب الدال المعجمه**

فیریح محاربی بفتح اول و کسر ثانی ثقة جلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم **ع**
شیخ صدوق از عبد الله بن سنان روایت کرده که محفرت صادق گفتیم خدا
را فدای تو کردی اند حلیست معنی قول خدا تعالی ثم ليعضوا نقرهم و لیوفوا ذرهم
فرمود قضاء نفقث گرفتن شارب و ناخن و اشباه السنث گفتیم جعلی الله فذال

ذریح محاربی مراد حدیث کرد از شما که فرموده اند ليعضوا نقرهم لقاء امام است
و لیوفوا ذرهم این مناسبت است فرمود راست گفته ذریح و نوهم راست گفتن
همانا از برای قران ظاهری و باطنی است و من یحمل ما یحمل ذریح و نه کس میتواند
فحمل غایب آنچه را که ذریح منحل میشود و این کلمه دلالت دارد بر علو رتبت و عظمت
منزلت ذریح و هم در ترجمه محمد بنای جمهر معلوم شود که بزرگان اصحاب محمد پیشی که او
روایت کند عنایتی تمام داشتند

ذوالجوشن الصبای نام او را بعضی اوس بن عامر گفته اند کینه او ابو شمر ساکن کوفه بود
و شعر می گفت و در تذکره سبط است که رسول خدا اسلام بر او عرضه کرد قبول نکرد
و از طبقات ابوسعید نقل شده که بعد از فراغ حضرت رسول از پیر ذوالجوشن اسبی
برای انحضرت **هدیه** آورد که نامش عرجاء بود انحضرت قبول فرمود و شمر بدست
ملارتمان **عند** برشت نوین وجهی کشته شد اعلعون ابرص بود

ذوالعنین قتاده بن النعمان بن زید الانصاری برادر مادری ابوسعید خدری است که
در عهد واحد حاضر شطبه و در جنگ احد زخمی پیشتر مر سید که ادخله برون آمد
بنزدیک رسول **هم** آمد و عرض کرد که زنی بنگوروی دارم در خانه که او را دوست

شمشها کشیدند و شترها را پی کردند بسی مردم بالاغ و اسیر آمدند برای بودن
 گوشت و امیر المومنین (ع) در کوفه سوار بر حضرت رسول (ص) شد شریف آورد
 و فرمود ایها الناس از گوشت این شتران بخورید بجهت آنکه اینها بغیر نام خدا کشته اند
سابع بن ابی مدرک از حضرت صادق (ع) روایت میکند وثقه است و او را
 مصلوب میکرد بجهت آنکه بسبب تشیع او را بدار کشیدند

سابع بن خثیم معروف باین اسم د و نفرند یکی سابع بن خثیم بفتح خاء مجعه و تقدم
 باب ساکنه ثبوتاً مثلاً و او را اصحاب حضرت صادق (ع) بوده و دیگری سابع بن خثیم
 بضم خاء مجعه و تقدم مثله مفتوحه است بر باد ساکنه و او را ثابین و از اتباع
 ابن مسعود صحابی است و او یکی از هشت نفر زهاد معروفین و از ان چهارم محمد و
 از ایشان است که در ترجمه عامر بن عبد قیس خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از کتاب
 مطالب السؤل ظاهر میشود که او عموی هام بن عباد بن خثیم است که یکی از
 معتمدین اصحاب امیر المومنین (ع) بوده و بالجمله سابع بن خثیم دوم همانست که در حواشی
 مدفون است و معروف بمواجهه سابع و کثیری او را مدح و ستایش نموده اند فارسی
 نور الله شهید در بحالین فرموده که بر شریفش در کنار رود خانه طوس در

در کوفه

نزد باب عقیقه مقدس واقع است و از ثقات اند یاد شده شد که در
 وقتیکه امام علی بن موسی الرضا (ع) با مامون عباسی در طوس می بودند زیارت خواجه
 سابع توجه میکردند و گناه هذا فضلا و شرفا الهی و شیخ بهائی نیز در جواب مرقعه شاه
 عباس ماضی در سؤال از حال خواجه سابع نوشته بعضی میسازند که خواجه سابع علیه الرحمه
 از اصحاب امیر المومنین است و بسیار مهربان حضرت بود و در کشتن عثمان داخل شد و
 در وقتیکه بالشکر اسلام خراسان بجهاد کفار آمده بود اینجا فوت شد و از حضرت امام
 رضا (ع) منقولست که فرمود ما را در آمدن خراسان فایده دیگری رسید بغیر از زیارت
 خواجه سابع و شیخ ماثقه الاسلام محدث خلیل جناب حاج میرزا حسن نوری نور الله قدس
 در باب پنجم نقس الرحمن فرموده که سابع بن خثیم در میان اصحاب امیر المومنین (ع) رسید و در
 و عبادت بمرتبه که رسیده بان احدی همانا روایت شده که سبب سال بخیر از امور
 دنیا ناکم نکرد مگر آنکه بگری بعضی نلامید خود گفت که ابا در فرزند شما مسجیدی
 ماهی گفت بل پر سید بدیرت زنده است بامره بعد از این ستول بیثبات شد و خود را خطا
 کرد که ای سابع سید گری نامه خود را آغ و بعد از دو ففر از زهد او از قبری نقل که چون
 ربع وفات یافت دخنوی در همسایگی او بود باین خود گفت که این ستونیکه در خانه ما

در کوفه

قال بن ابی الحدید کنت السبع بن خثیم
 عشرين سنة لا يظلم المان قنر الحسين
 علي اسم ضمت منه كلمة واحدة قال
 لا ليعنه ذلك او فقه فقلوا ثم قال
 اللهم فاطمات السموات والارضين عالم
 الغيب والشهادة انت تكلمت بيني
 عبادك فما لا توانيه كقولهون ثم
 علو عاد الى السكون حين مات

بود کجاست پدر با وی گفت که آن ستون مرد صالحی بود که در میان کی ما بود از اول شب تا صبح
 عبادت ایستاده بود و شبها بنابر یکی که بر بام میایردی در حال قیام او را میپیدی خیال کردی
 که او ستون بوده الی غیر ذلک شیخ فرموده با این مقام در عهد و عبادت اعیان و یقین و ضعف
 بود پس از آن از کتاب صفین تقریب تراجم نقل کرده فضیه شکست او را در مقابل با معویه
 در رکاب ظفر انساب امیر المومنین (ع) و آنکه در آن حرب حاضر شد و از حضرت رجوع
 کرد که او را یکی از سرحدات بر شدند و ایشان چهار صد نفر بودند و از اصحاب ابن مسعود
 محسوب میشدند پس امیر المومنین (ع) برای او و زینب لوائی داد و او را بر جد ریخت
 و صاحب جمع البحرین نیز در لغت مربع ابن فزارة از فقره توسط شرح نهج ابن ابی الحدید نقل
 کرده و فریب مهبین را صاحب فضله الصفا نقل کرده الا آنکه گفته که حضرت امیر (ع) او را بفزویین فرستاد
مربع بن زیاد الحارثی همانست که فتح کرده بعضی حواریان و در زمان عمر از جمله عمال او
 بوده در بحرین و او است صاحب فضیه معروفه با عمر زمانیکه عمال خود را جمع کرد ربع گفتند
 و صله دار با عبا یثیمینه و عماره زولیده پوشید بدستور العمل بر فاعلام عمر و چند روز
 خود را کرسنه داشت تا طعامیکه عمر حاضر کرد که آن ناغای خشک بود با اسبهای شتر
 که با آنها کی از گوسفند بوده بطور رعیت خورده عمر فریفته او شد و او را از عمل عزل نکرد و او

همانست که در یکی از حروب نبوی به پیشانیش رسیده بود که هر سال در روز عید میگرد
 و وقتی امیر المومنین (ع) بعبادت او رفت احوال پرسید که چگونه عرض کرد که اگر میخواستم
 این درد من خوب میشد و لو بگوید شدن چشمان من باشد راضی بودیم کور شوم فرمود
 فبنت چشمان تو چه قدر است گفت اگر دنیا را میداشتم فلانی آنها میدادم و فرمود لا حرم حق
 تعالی بعد از همین بنوعطا خواهد فرمود بعد با حضرت شکایت کرد از دست عاصم بن زیاد
 برادرش که رهبانیت اختیار کرده و لایس خشن پوشیده و ذلک معاشرت با مردم
 و ذلک اولاد و زوجه کرده حضرت او را طلبید و باو عتاب کرد و فرمود یا عدی نفسه
 لهذا ستهام بك الخبیث اما رحمت اهلك و ولدك لا و انما طلبوا اسد مریضی رحمه الله
 نهج البلاغه نقل کرده الا آنکه در عوض ربع بن زیاد علاوه بر زیاد ذکر کرده ابن ابی الحدید
 گفته که من ابن عمار غنیمت شنباسم و شاید غنیمت شنباسد و لکن فقر احتمال میدهم که علاء لقب
 ربع باشد و در ترجمه بحرین عدی دالستی که بعد از شهادت حجر ربع از خدا طلب مرگ
 کرد و دعایش مستجاب شد و وفات کرد

مربعه بن کعب همانست که موافق روایت دعوات راوندی و ثنی رسول خدا (ص) با و فرمود
 که ای ربعه هفت سال خدمت مرا کردی از من حاجتی میخواهی کشب مهلت خواست روز دیگر

اذا ن حضرت خواست که اورا با خود داخل بهشت کند حضرت بعد از نماز ساعی قبول کرد گفت
که اعانت کن مرا بکثرت سجود

روای بن مسلم مولى خالد القسرى هاتكه معذب بود و اورا بسف مپا و بختند
دفعی گفت از روزه کاغذی دیدم بسکی بسته افتاد ملاخطه کردم خط حضرت صادق (ع) بود
نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم بگوای درام با ما تا قبل کل شیء و کا تا بعد کل شیء و با کمون
کل شیء اللبني در عك الحصنة من شرجع خلفك كنتم انزا و ان عذاب حلاص نمدم و اوها
دید منصور روایتی که در روز جمعه برون آمد در حالیکه بکمره بود بر دست حضرت
صادق (ع) گفت دوست من مرا که صورت منصور نقل حضرت صادق (ع) باشد پس
نزدیک رفت و از حضرت سوال کرد از آغاز و حد و اعجاب برمود از برای عازم چهار هزار حد است
مشهد هجری بنجم راء از اصحاب امیر المومنین (ع) هاتكه اخوت با و فرمود چگونه
صبر تو هرگاه بر نشت بسوی تو هوامزاده بنی امیه پس قطع کند دست و پای و زبان ترا گفت با امیر
المومنین (ع) اخرا ن بهشت است فرمود تو بامنی در دنیا و اخرت و همان طور شد که اخوت
فرموده بود عید الله زیاد اورا گرفت و گفت مولای تو چگونه خبر داده در باره عاقبت تو
او خبر داد با آنچه فرموده بود این زیاد گفت من کلام اورا دروغ میگویم دست و پای

اورا برید و زبان اورا باقی گذاشت همتکه از فخر اسلاماره اورا بیرون آوردند مردم دود
اد جمع شدند فرمود صحیفه و روانی برای من بیا و برید تا بسوزیم برای شما آنچه واقع میشود
تا روز قیامت پس فرستاد این زیاد حجابها که زبان اورا قطع نمایند همتکه زبان اورا
قطع نمودند در شب و فات کرد رحمه الله تعالی و امیر المومنین (ع) اورا رسیدن البلا با
می گفت و الغافر موده بسوی او علم ملاپا و منا با و بخود بگرزب بهی شهادت او نقل
شده و اخبار او از غیب در حکایت ملاقات میثم غار با حبیب بن مظاهر مشهور است
رفاعة بن شداد حقیق اذا جماعت استكه حضرت ابوذر را بجهیز کردند او از حجاب
امیر المومنین (ع) فضاوت اهواز داشته و حضرت مکتوبی برای او نوشته مشتمل بر
بیاری از احکام فضا و رجز او در جل مشهور است و اوهاستکه با مسبب بن نجبه
و حبیب بن مظاهر و جمعی از شعبان بعد از وفات معاویه در خانه سلیمان بن صرد
جمع شدند و بخدمت امام حسین (ع) کاغذ نوشتند حیا بچه در ارشاد مفید است
و او یکی از نوایم است که با سلیمان و سایر شعبان بر بنی امیه خروج کردند و در عین
کشته شدند حیا بچه در رنج سلیمان بیاید است و
رفید مولى بن هبیر است که بخواست اورا بکشد بیا به حضرت صادق (ع) بود

فرمود رسالتی از من بوی او بر و بگو با و که جعفر بن محمد (ع) مکتوب کند که من این کردارندم
 رفتی را او را از بیت نکلن عرض کرد که او شامی خبیث است و فرمود برو و با و بگو آنچه را
 که من گفتم رفت و پیغام آنحضرت رسانید و خلاص شد از قتل ببرکت رسالت آنحضرت و معظ
 شد نزد او

مسئله از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) است وادها سنگه وقتی شب سختی کرده
 بود روز جمعه بود که خفنی در حال خود دید عیجل رفت پشت سر آنحضرت غار کرد
 هنگامه حضرت منبر شریف بر روی او شدت کرد صبر کرد تا حضرت فارغ شد
 هله انجباب بد را لا ماره رفت حضرت سبب کالت او را پرسید او گفت را
 نفل فرمود آنحضرت فرمود بنسبت مؤمنی که مرخص شود مگر آنکه ما مرخص نشویم بجهت
 مرض او و محزون غمیشود مگر آنکه ما محزون نشویم بجهت حزن او و دعا نمیکند مگر
 آنکه ما امن سکونیم برای او و سالت غمیشود مگر آنکه ما دعا میکنیم برای او گفتم با
 امیرالمؤمنین (ع) این وای آن مؤمنی است که در این شهر در خدمت شما باشد
 ایا کسی که در اطراف زمینند چه کار میکنند فرمود ای مسئله غایب غمیشود از
 ما مؤمنی در مشرق و نه در مغرب زمین

ربان بن شیب مردی ثقه و صادق اللهجه دانی معتمد عباسی و اصل
 او بغدادی است لکن ساکن در قم بوده و اختصاص او بحضرت رضا (ع) معلوم است
ربان بن الصلت بغدادی خواستنی الاصل فی المسکن ثقه و صدوق است
 وادها سنگه دوست داشت که حضرت رضا (ع) او را بجامه خود بپوشاند
 و از دراهمی که بنام مبارکش است باو میداد حضرت بنزاد و رحمت فرمود و پسرش
 محمد بن ربان از اصحاب حضرت هادی و عسکری و ثقه میباشد و کتابی دارد
 موسوم بمبانی حضرت عسکری

باب الزاد البججه

زادان مکتبی بابو عمره و او فارسی و از اصحاب علی علیه السلام است و بوفی گوید از
 خاصان آنحضرت است در کتاب خراج و جوامع از سعد خفای روایت کرده
 که با زادان ادق گفتم که تو فرانت میکنی فرازا و بگو و انت میکنی بگوی تا بزد که فرانت
 کردی و از که اموختی زادان بشی کرد انگاه گفت که بک سرزد امیرالمؤمنین (ع) بر
 من عبود میداد که من بصوت خود انشاد شعری میکردم حسن صوت من او را
 نخب در آورد فرمود ای زادان چرا با این صوت حسن قران فرانت نکردی عرض کردم

لقین فرمود و بدعای انجناب از نظر افتاد و کردش گویند شد و جدش عبدالله
 بن مصعب هاست که عهدی بن عبد الله بن حسن را پاره کرد و سعادت کرد در
 حق او نزد رشید لای اودا نصیغه برانست قسم داد چون قسم خورد همانوقت
 کرد و بعد از سه روز برآمد فراو چند رفقه متخلف شد و من قتل عبد الله بن
 زبیر را باز نبرد و نارنج خود نکاشته ام و شاید در این ساله هم جای خودش مان
 اشاره غایم و سید اجل سید علی خان شرازی مدنی رحمه الله در حدیث مسلسل
 بابا روایت کرده از حضرت امیر المومنین (ع) انه يقول سمعت رسول الله (ص) يقول
 الحق بنو عبد المطلب ما عادانا بئس الا وفد خرب ولا عادانا كلب الا وفد جرب
 و من لم یصدق فلجرب و این مطلب بخبر رسیده و بهین ملاحظه عبد الملک برای
 حجاج نوشت که ازال ابوطالب کسی را نکش چه آنکه ال حرب کا هیکه خون ال
 ابوطالب را بچند ملک ایشان را گرفت و دولشان زایل شد
زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد فرقی گفت او ابو عبد الله مادر او
 صفیه دختر عبد المطلب است و او پسر عم پیغمبر (ص) و پسر برادر جد پیغمبر است و
 او داده پسر بوده که از جمله عبد الله و مصعب و عروه است اهل سنت گویند

رسول خدا (ص) ده نفر را بشارت به بهشت داده انجماع عشره مبشره گویند که
 از جمله ایشان است زبیر و اسامی انجماع چنین است که شاعر ایشان گفته
 ده بار بهشتی اند میدان بوبکر و عمر و علی عثمان
 طلحه است و زبیر و جعفر ^{ابن جراح} سعید است و سعید و جعفر ^{ابن جراح}
 و نیز گویند که زبیر یکی از حواریین رسول است و از برای اخفیت دوازده نفر از قریش حواریین
 بشارت گرفته اند و انجماع عشره مبشره میباشند بدون سعید باضافه جعفر و جعفر عثمان
 بن مطحون و زبیر را عمر و بن جرموز در وادی اسیاع بیرون بصره در وقت خواب بقتل رسانید
 و شمشیر و حاتم او را برای امیر المومنین (ع) برد اخفیت شمشیر زبیر را بدست گرفت و فرمود سیف
 طالبا جلی الکرب به عن وجه رسول الله و فرمود قاتل ابن صفیه فی النار
زواره بن اعین بن سُلَیس شیبانی جلالت شان و عظمتش و قدرش زبیره از آن
 ذکر شود جمع شده بود در او جمع حضرات از علم و فضل و فقاها و دیانت و وثاقت و اوها
 بولس بن عمار حدیثی را روایت کرد برای حضرت صادق (ع) فرمود آنچه را که زواره روایت کرده
 از ابو جعفر (ع) پس ما جایز نیست که ما را بگویم و هم روایت است که وئی اخفیت صادق (ع)
 ما و فرمود ای زواره اسم تو در نامه های اهل بهشت است ب الف گفت بلی فذابت شوم اسم من

عبدربه است لکن مکتب بندهم بزراره و فنی ابن ای عمر به جبل بن دراج گفت چه بنکوست محضر تو و
 خوبست مجلس تو گفت بلی لکن بعد از قسم که بندهم مادر نزدیک زراره مکر غلبه اطفال مکتبی که
 در نزد معلم خود باشند و ابو غالب زرارای در هر ساله که بیخته فرزند فرزندش محمد بن عبدربه
 نوشته فرموده که روایت شده که زراره مردی و سیم و جیم و ایضاً اللون بوده و کاهیکه بنیاز جمع
 معرفت بر سرش برپایی بود و در پیشانی اش اثر سجده بود و بویست خود عصائی داشت مردم
 احشام او را پیامیداشتند و صف میزدند و نظر بجن هلیت و جمال او می نمودند و در حدیث
 در غاصبت در کلام امباری عام داشت و هیچ کس را قدرش آن نبود که در ضابطه او را معقول
 سازد الا آنکه کثرت عبادت او را در کلام و آراشته بود و منکرین شیعه رسالت شاکر آن
 او بودند و هفتاد سال عمر کرد و از برای الیمن فضایل بسیار است و آنچه در حق ایشان
 روایت شده زیاده از آنکه توانی نویسم آنست مولف گوید که بیست و هفت از بیست و شریعت است
 و غالب ایشان اهل حدیث و فقه و کلام بوده اند و اصول و مضامین و روایات بسیار از
 ایشان نقل شده است و زراره را چندین اولاد بود از جمله رومی و عبد الله میباشند
 که هر دوین از ثقات روایتند و دیگر حسن و حبر است که حضرت صادق علیه السلام در حق ایشان
 دعا کرده و فرموده احاطهم الله بکلامها و دعاهما و حفظهما بجلال الله کما حفظ القرآن
 من

و برادران زراره بعنبر از مالک و ثعنب تمامی از اجله میباشند چنانکه عجمی از خال
 بکر و حمران و اولادهای ایشان اشاره شد و دیگر برادرش عبد الرحمن ابن است که
 مشایخ شهادت بر استقامت او داده اند و دیگر عبد الملک بن اعین است که حضرت صفی
 علیه السلام فرموده و برادرش فرمود و فرزند او فرزند است که از ثقات روایت
 و عن حمیل بن دراج قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستقبلنی رجل خارج من عنده ای
 عبد الله علیه السلام من اهل الکوفه من اصحابنا فلما دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام قال لعن الخوارج
 من عندهی فقلت بلی و هو رجل من اصحابنا من اهل الکوفه فقال لا قدس الله روحه
 و لا قدس مثله انه ذکر افواماً کان ای (ع) انتم علی حلال الله و حرامه و کافوا
 عینهم علمه و کل الیوم هم عندهی هم مستودع سر و اصحابی و اصحاب ای حفا
 اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم السوء هم یخونون شیعی اعیان و
 امواتاً یحییون ذکر ای (ع) بهم یکشف الله کل بدعه یفنون عن هذا الدین التمثال لم یطعن
 و ماویل الغالبین ثم بکی فقلت من هم قال من علیهم صلوات الله و علیهم رحمته اعیان
 و امواتاً مرید العجمی و زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم الحدیث و الجمله روایانی که در
 فضیلت زراره وارد شده و زراره از آنست که در اینجا کنایه ذکر داشته باشد

واحادیثی نیز در مذمت و عیب او وارد شده و لکن ورود آن اخبار بجهت حفظ
دزاره است چنانچه معسوب کردن خفگی را برای آن بود که از شران پادشاه ظالم
و غاصب او را حفظ کند و حضرت صادق نیز همین را برای دزاره پیغام داده

ز بن حبیب از فضلاء اصحاب امیر المومنین ^(ع) گویند صد و بیست سال
دقت کافی کرد و در سنه هشتاد و سه وفات کرد

ذکر ثانی بن ادریس ابو جریب یحیی بن یحیی کان و جیها بر روی عن الرضا و روی
ان الرضا ^(ع) بر حرم علیه

ذکر ثانی بن ادم الفی ثقه حلی الفدر هاشمکه حضرت رضا ^(ع) در حنی او فرموده
المامون علی الدین والدینا علی بن مسیب المرز مود که در احد معالم دین خود
رجوع باو کند و هاشمکه بلا از فم بواسطه او رفع میشود چنانچه از بغداد بواسطه
حضرت موسی علیه السلام و هاشمکه در یک سال با حضرت رضا ^(ع) هم محل
بوده تا مکه معظمه و قبرش در قم است رحمه الله تع

ز بن ابیه فرزند سمیه است و او از زوایا اعلام بوده و چون زنا بد حرام
زاده و پدر معلومی نداشت لهذا کاهی او را زنا بد بن ابیه و زنا بد بن عبد القفی گویند

و کاهی نسبت او را بجا درش دهند و گویند زنا بد بن سمیه یا زنا بد بن امه یعنی زنا بد
پسر کنیز و در نگار بشتهادت ابو مریم خمار که گفت ابو سفیان با سمیه زنا کرد و
زنا البین شد معویه او را استلحاق با ابو سفیان کرد و او را بواجب خود خواند
و عکس کرد و فرمایش رسول را که فرموده بود الولد للعرش وللعاشر الحجر و شعرا
زنا بد را در این باب بجهت ها نموده اند خاصه نزدیکین مغنی از جمله در هجای او گفته
زنا بد المست ادری من ابی و لکن الحمار ابو زنا بد

و عبد الرحمن الحکم برادر مروان اشعاری در هجای وی گفته و معاویه از وی رنجید
و او را از خود دور کرد و لاجرم عبد الرحمن اشعاری در مدح زنا بد گفت تا او را
معفود داشت و در آن اشعار است

البک ابالمغیرتک ما حوی بالثام من جود اللسان
و اغیظت الخلفه فیکفی دعاه فرط غیظ ان لحانی
وانت زنا بدنا ال حرب احب الی من وسطی بنا ین

و لکن در لفظ وانت زنا بدنا ال حرب لطافتی بکار برده که مخفی نیست و بالجمله زنا بد بن
ابیه بحکم زنا بد صادر و حیث طینت از دشمنان امیر المومنین ^(ع) گردید **مصرع**

صالحه
خاتمه الشیخ علی السلام در پی
از کتب غیر معتبره است و در کتب معتبره
در سینه از جمله فرموده علی بن ابی طالب
زنا بد بن سمیه المولد علی بن ابی طالب
و جمیع آنرا از ابلیس و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله الولد للعرش وللعاشر الحجر
الحجر ذی کبریت رسول الله صلی الله علیه و آله
هو کت نفی هدی من الله ثم حلیم
علی العباس بن علی بن ابی طالب و ان
و لیسب اعنهم و صلیهم علی خدیج
کانت لست من هذه الامة و لیسب
منک اولست صاحب الخف من الذین
کنت فیمین ابن سمیه ثم کانت منک
علی فکنت الیه ان اقل کل منک
علی دین علی فقللهم و مثل بهم ابیک
و دین علی و الله الذی کان یفعل علی
البت و یضربک و یجلبک بحلیت
الذی حلیت و یؤذک لکان منک
و شرف ابیک الرحالین
منه علی

با علی کج شود و غنث دست و شیعیان انجبار در جبهه و کوفه گرفت و بکشت و دست
 و پا برید و کور کرد و میل در چشمانشان کشید چه او خوب میساخت شیعیان
 انحضرت را و او اول کس است که در اسلام بقتل صبر رفتار کرد و عبد الرحمن بن حسان را
 بجهنم دوسنی وی با امیر المومنین (ع) زند و در کور کرد و اول کس است که سب امیر المومنین
 را در عراق تشدید و ترویج کرد و بعضی گمان کرده اند که فرمایش انحضرت در خطبه که
 فرموده سبط علیکم جبل رحب البعوم الخ اشاره ماوست و لکن اظهر اشاره
 معویه است و ابن ابی الحدید گفته که زیاد خواست بر اهل کوفه عرض کند برائت از علی (ع)
 و لعن او را العباد بالله و هر که نکند او را بکشد و خانه اش را خواب نماید که خداوند
 او را مهلت نداد و در همان روز سبلا طاعون گردید و بعد از سه روز بجهنم رفت
 و ابن اثیر در کامل گفته که سبب فتنش شد که از کوفه نوشت بر ای معویه که ای فد
 صنبطت العراق بشمالی و عینی فارغه فاشعلها بالحجاز یعنی من کردم امور عراق را بکشت
 چیم و دست راستم فارغ و خالی است کار حجاز را ما و اکتدار معویه عهد حجاز را برای او
 نوشت چون اهل حجاز دانستند جمعی بنزد عبد الله بن عمر رفتند و باهم نشستند و
 بروی نفرین کردند طاعون برانگشت و اسبش زد هلاک شد انانی و فاش

در سه شب چهارم شهر رمضان المبارک سنه پنجاه و سه واقع شد و فرشت در توبه
 است در همانجا که قبر مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری و کبیل واقع است
زیاد بن عیسی کوفی معروف بابو عبیده خدا ثقة جلیل القدر از اصحاب صادقین
 و در سفر مکه با حضرت مابن (ع) هم محل بوده و در زمان حضرت صادق (ع) در مدینه
 وفات کرد انجباب سرفرا و شریف بود و فرمود اللهم رب علی بن ابی طالب العبد الخذ نوره فی اللهم
 الحقه بنیه

زیاد بن مردان قندی واقفی است مدینه که سبب و انضبت بعض اصحاب حضرت کاظم (ع)
 اند که چون حضرت وفات کرد از انجباب اموال بسیاری نزد ایشان بود چون طمع در
 ائمال هاداشتند لهذا نگار صوث انحضرت کردند از جمله در نزد زیاد قندی هفتاد هزار
 اشرفی بوده و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار بوده

زیاد بن المنذر ابو الجارود همدانی از اصحاب حضرت مابن و صادق (ع) است
 چون دین مزوج کرد از اسقامت خارج شد و از دوسای زند به شد و سر حویه
 و جارد به مدسرب ماوست و او کور مادر زاد بوده و در بیمار اندیده بود و او را سرجوب
 میگویند باسم شیطانی ای که در محب ساکن است در مدینه او را واپات بسیار است

٥
 فاعلموا ان الله تعالى قد افاض عليكم من فضله
 ما لا تعلمون
 وكنتم امة واحدة لما اتيكم الرسول فخذوه
 وما نهاكم عنه فانتهوا
 وكنتم على فتن كثيرة
 فانزلناكم على هذه الاية
 لعلكم تتقون
 وكنتم امة واحدة
 لما اتيكم الرسول فخذوه
 وما نهاكم عنه فانتهوا
 وكنتم على فتن كثيرة
 فانزلناكم على هذه الاية
 لعلكم تتقون

زید بن اسلم خورجی از اصحاب رسول و از سابقین که رجوع باموال موئین (۴)
کرده اند شمار دفته و او در اکثر غزوات رسول خدا (ص) همراه بوده و زید هاشم که عرض
حضرت رسول (ص) رسانید که عبدالله بن ابی بن سلول میگوید لئن رجعنا الى اللدینه
لیخرجننا الاغز منها الا ان عبدالله منکر شد و سوگند خورد حقی ثم حضرت رسول را
خبر داد که زید صادق است و زید در کوفه ساکن شده بود و مکالمه او با این زیاد
هشامی که سر مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) را آورده بودند و اعلیون غضب بویاب
و دندان مقدس از آنجا بپروژه مشهور است و فاشی رسته شصت و شصت واقع شده
زید بن ثابت انصاری هاشمی است که بحکم ابوبکر جمع قرآن بود احن و در زمان
عثمان حافظ بیت لال بود و از شیعیان عثمان بود و در رکاب علی (ع) حاضر جهاد
نکشت فال بن عبد البرقی الاستیعاب کان زید عثمانی و لم یکن فیهن شهد سبامه
مشاهد علی (ع) مع الانصار و او هاشم که عثمان مردم را امر کرد که فوازا بقرائت او
مخوانند این ام عبد که عبدالله مسعود باشد گفت مرا امر بمعانی مجزائی قرآن
بقرائت زید بن ثابت و حال آنکه سوگند میخورم بحیث خالق خودم که من اخذ کردم از دهان
رسول خدا (ص) هفتاد سوره و زید بن ثابت در انوقت کاملی بر سر داشت و با کوردگان

ماہنامہ

باری ہکر کہنے اند کہ ہنگامیکہ رسول خدا علیہ السلام یارزدہ سالہ بود و دیوانہ شدہ کہ حضرت باقر (ع) در حق او فرمودہ استھد علی زید بن ثابت لغد حکم فی الفرائض بحکم الجاہلیہ **زید** بن حارثہ بن سراحیل الکلبی ہاں تکہ در زمان جاہلیت اسپشد و حکیم بن حزام اور امر بازار عکاظ از نواحی مکہ بخوبی از نواحی خدیجہ آوردند و بچہ (رضی) اورا بر رسول خدا بخشید حارثہ چون ابن بدانت خدمت رسول (ص) آمد و خواست ثانیہ بہ دھد و پس خود را بر ہاند حضرت فرمود اورا بخوابند و مختار کنند در آمدن یا نماندن نزد من زید گفت من هیچکس را بر محمد (ص) اختیار نکم حارثہ گفت ایفرزند بند کبریا بر ازاں کی اختیار منما پی وید در اسجور مسکنایہی گفت من از آن حضرت اندیدہ ام کہ ابد کبریا بن اختیار نخواہم کرد چون حضرت رسول (ص) اینسخنی از زید شنید اورا بچہ مکہ آورد و حضار را فرماید ای عجائب کواہ با شد کہ زید فرزند من است ارث از من بود و من ارث از او پی برام چون حارثہ ابن بدید از غم فرزند اسودہ کشت و مراجعت کرد از آن وقت مردم اورا زید بن محمد می گفتند این بود تا خداوند اسلام را آشکار نمود و اہل مبارکت فرود شد و ما جعلناہ اداء عباکم ابناءکم **آلہ** چون حکم برسید کہ فرزند دادہ را با اسم پدرش بخوانند این حکام اورا زید بن حارثہ خوانند و دیگر زید بن محمد (ص) می گفتند ذابہ شریفہ ماکان محمد ابا احد من رجالکم نیز اشارہ بہیں مطلب

سازمان مردم

نه آنکه مراد آن باشد که پدر حسن و حسین نسبت چه آنها پسران رسول خدا (ص) میباشند
 بحکم انبیا در راه مبارزه و غیره این ابی الحدید گفته اگر گویند حسن و حسین پسران پسران
 گویم هستند چه آنکه خداوند که در راه مبارزه فرماید انبیا را جز حسین را نخواسته و خدا
 علی را از ذریه ابراهیم شمرده و اهل لغت خلافی ندارند که فرزندان پیغمبر از نسل پدر و خرد
 آن پس بی عجب است از اهل سنت و جماعت که در جبهه دوی فرموده اربعه نفع (ص) مکرر
 نقش کرده اند آنکه ماکان محمد اباحد من رجالکم و در این کار ظاهر مقصدی ندارد جز
 ارغام آنف شعبه که در زمان پارت ایشان میخواهند السلام علیکم یا انباء رسول الله (ص) و الا نشت
 بود که این طهر با به مودت و امثال این ابی انوشیروان بنایند و باجمعه زید کینه اش ابوالفضل
 بنام پسرش اسامه و شهادتش در مویه واقع شد در همانجا آنکه جعفر بن ابیطالب شهید
 گشته و رسول خدا (ص) او را دوست میداشت و در نفس امام حدیث طویلی است مشتمل
 بر فضیلت او و آنکه شی نو از دهان او بیرون آمد مثل حورشید تابان و آنکه رسول خدا
 ششم خورده که آنچه خدا برای زید مهیا کرده در احضرت کم است در مقابل آنچه مشاهده
 کردند در دنیا از نور او و این لایق بوم القیمه و نوره بصیرت مامه و خلفه و پیمانه و باره و فو
 و تحفه من کل جانب مسبق الف سنه

زید بن خارجه خرورجی از اصحاب رسول (ص) است در زمان عثمان وفات کرد
 و بروایت اهل سنت گویند حبان مجسّدش باز آمد و سخن گفت و ذکر باره برد
زید زاده کوفی قی شیخ ما حدث نوری نوریه مرقد در خانه مستدرک احوال او را
 با احوال زید نرسی که هر دو از صاحبان اصولند مفصل ذکر فرموده مجموع بانجا شود
زید بن صوحان از ابدال بشمار فرشته در جنگ جمل شهید و قتیله بزرگین افتاد
 امیر المومنین (ع) بالای سرش آمد و فرمود رحمت الله باین خفیف المؤمن اعظم المعونه زید
 سر بلند کرد و گفت و انت فخرک الله خیرا امیر المومنین (ع) فواسر ما علمتک الا با الله علیما و
 فی ام الكتاب علیا حکما و ان الله فی صدرک لعظیم و الله من مغالنه نکردم در رکاب ثواب
 روی جهالت و لکن شنیدم از ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) که گفت شنیدم از پیغمبر (ص)
 که فرمود من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عا د من عاداه و ان من یقره و اخذ
 من خذ له فکره ان اخذ لك فیکد لی الله و در فضیله عایشه سبزه رفت کاغذی باهل
 کوفه نوشت و کاغذی مخصوص هم زید نوشت و او را بفرست خود طلید و یا آنکه در خانه
 خود بنشیند و بپای امیر المومنین (ع) بیرون نیاید و مردم را برانزاجها در رکاب
 الخفرت نقاعد کند و بد گفت عایشه مادام که میکند با آنچه خود مامور شده که ملازمت

واوهانکه حضرت صادقی (ع) باور نموده که اسم نوذر کتاب اصحاب چنین است و در
احوال حارث بن مقبر حدیثی نقل شد که زید هم درجه حارث است در بهشت و در حال
سد پر خواهد آمد که گفت او در کف حضرت صادقی (ع) بوده در حال طواف

باب السبع الممثلة

سالم بن ابی حفصه بن ثرقی هانکه حضرت صادقی (ع) اور العن موده و کذب
و کفر او نموده و روایات درین مت او بسیار است و عن کث زیدی طری کان یکنب علی الجعفر
(ع) و لعنه الصادق علیه السلام و فاته او در سنه یکصد و سی دو واقع شد

سالم بن معقل موی ابو خدیجه از مردم اصفهان فارس است او را زوجیه ابو خدیجه ازاد
کرد پس مسلمان کرد و با عمر بن الخطاب و جمعی دیگر قبل از رسول خدا (ص) هجرت مدینه طیه
نمود و او را از قادیان فران شمرده اند چه عبدالله عمر گفته است که پیغمبر (ص) فرمود فراوان
از چهار کس فراگیرید ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم موی ابی خدیجه و ابن مسعود
و او در جنگ عامه مقتول گشت و او با خیالات عمر هاشمی داشت لاجرم عمر در جوانی و محبتی
داشت و در زمان وفات خویش گفت اگر سالم رنده بود کارشوری نمیکردم و او را خلیفه میکردم
و سالم یکی از اصحاب صحیفه است که در عامر بن جراح خواهد آمد ذکرش آید

سالم بن مکرم تقه است و او جمال بوده و دوفی حضرت صادقی (ع) را از مکه مدینه محل کرده
و در اول امر از اصحاب ابی الخطاب بوده که در مسجد کوفه بعنوان عبارت کردن در پای
سپوهای نشاند و مردم را گمراه می نمودند و پیغمبر ازین ایشان را با جاح و پیغمبری ابو الخطاب
عامل مضمور دو اسبی و سواد افکار یک شش غلام کشته گشتند جز سالم که هجرت در میان
کشته گان افتاده بود همین که شب شد ازین ایشان برفت و از نرک سالم جانید و بعد ثوبه
کر دکنیه او ابو خدیجه بود حضرت صادقی (ع) ابو سلمه کرد

سد پر بن حکم صیرفی کوفی والد حنان بن ثرقی هانکه در حدیث حضرت صادقی
فاش مذکور شد و فرمود سد پر عصبه بکل لون و از نرک شحام مقتول است که من در
خانه کعبه طواف میکردم در حالیکه کف من در کف حضرت صادقی (ع) بود دیدم استک
انحضرت بر روی جابر است و فرمود ای شحام ندانم که پروردگار من عین چه احسان
فرمود پس کر است و دعا کرد پس فرمود ای شحام من از خدا طلب کردم خلاصی
و عبدالله السلام بن عبد الرحمن را از زندان خداوند افکارا بمن بخشید و خلاص کرد
ایشانرا و سد پر هانکه حضرت باقر (ع) کاغذی بوسط حقین برای او فرستاد

سعد بن ابی و فاص مالک بن اهب بن عبد ناس بن دهره بن کلاب الغنشی ازین

در نوزده سالگی اسلام آورد و در غزوة بدر واحد و بعضی غزوات دیگر حاضر بوده
 و در زمان عمر جنگ فادسبه و مقاتله با عجم را بیای بود و او یک تن از آن شش نفر^۱
 که عمر از برای شوری اختیار کرد و شش کوفه بدست او بنیان گشت و اهل سنت او را
 از عشره مبشره شمرده اند و او بحسب ظاهر پدر عمر سعد است که در کربلا کرد آنچه کرد
 علیه لعائن الله و سعد هنگام مقاتله امیر المومنین (ع) با معویه در خانه نشست و
 بهج جانب اعانت نکرد از اینجا است که حضرت امیر المومنین علی پرسش کردند حال آن
 مردم را که از بیعت او نفاذ و زبیدن و در جهاد با او حاضر نگشتند فرمود اولئك
 قوم خذلوا الحق ولم يفرحوا بالباطل و فرمود این جماعت حق را خوار گذاشتند و باطل را اعانت
 نکردند و سعد یکی از واقفین بر معویه است و مکالمات او با معویه و ذکر او حدیث غدیر
 و حدیث رایت و منزلت و خبر سد ابواب و نزول آیه تطهیر را در محضر معویه در فتنه
 مردم شام نوای امیر المومنین (ع) بد گفتند در جای خود بشرح رفته و وفات سعد
 در سنه پنجاه و پنج در عقیق نوزدگی مدینه واقع شد جسد او را بعد بنه آوردند
 مروان بن الحکم بر او نماز خواند و در بقیع بخاک ریخت

سعد بن الاحوص الاشعری الهاشمی که حضرت جواد (ع) از خدای سؤال کرده که

جزای خبر ماو دهد

سعد الاسکان الهاشمی که حضرت باقر (ع) عرض کرد که من می نشنم و فقه میگویم و
 ذکر میکنم حق شما و فضیلت شما از خود من دوست میدارم که بر سر کسی زراعی فقه کوی مثل تو باشد
سعد بن ربیع خردی الانصاری از جمله نقیای انصار است در عقبه اولی و ثانی
 حاضر شد و در جنگ بدر جهاد کرد و در غزوة احد شهید گشت و چون پیغمبر (ص) نشاء
 از میان کشتن گرفت یکی از انصار او را بدید کرد و فقی که خشا نه جان چیزی با
 او بود گفت ای سعد سوگند (ع) ترا میجوید گفت الخضر ارض سلام برسان و بگوی
 جزاك الله عنی خبر ما جری به نیای عن امته و با قوم من بگوی زهار دست از بار پیغمبر (ص)
 بردارید و جان و مال را در راه او دینی نگذارید این بگفت و وفات کرد چون خبر او را
 به پیغمبر (ص) آوردند او را شناخت و فرمود اللهم ارض عن سعد بن الربیع

سعد بن طریف که سعد خفاف بنز فاصد ملشود هاشمیه که حضرت باقر (ع) عرض کرد
 که ابا تران تکلم میکند حضرت نسیم کرد و فرمود خدا رحمت کند ضعیفای شیعیه ما و اهلنا اینها هدا^۲
سعد بن عائد المومنین مولی عمار بن ماسر معروف بسعد الفرض بسبب آنکه در نجابت
 زبان می کرد الا در نجابت فرض که سود می آورد و نجابت فرضا آنکه مال بد دیگری میدهد

تا او بان مال تجارت و کاسبی کند و هر سود که آورد بدان شرط و فرادادی که بخاده اند
قسمت کنند بالجمله سعد الفرض را رسول خدا (ص) در مسجد قبا مؤذن فرمود و بعد از حلت
پیغمبر (ص) چون بلال ثوث اذان گفت و از مدینه بشام رفت ابوبکر سعد را بعد پیغمبر آورد
و در مسجد رسول خدا مؤذن بود تا زمان عمر تا آنکه وفات نمود

سعد بن عباد بن دلیم بن حادثة الخزرجی الانصاری از جمله نجبای انصار است در
عقبه حاضر شد مردی بزرگ بود جویدی بکمال داشت پسرش فلس و پدر و جدش نیز
حواد بودند و در اطعام مهمان و واردين خود داری عنف مودند خواجه در زمان
دلیم حدیث منادی ندا در میداد هر روز در اطواف دار صافند او من امر الله
واللحم فلیات دارد دلیم بعد از دلیم پسرش عباد نیز بهمین طریق بود و از پس او سعد
بن ثابت بن مبروفت و فلس بن سعد از پدران بهمن بود و دلیم و عباد هر سال به
نفر شش از نوای حکم منات هدیه میکردند و بیکه میفرستادند و چون نوبت لسعد
و فلس رسید که مسلمان داشتند آن شرا از همه ساله بکعبه میفرستادند و وارد
شده که دفتی ثابت بن فلس با رسول خدا (ص) گفت یا رسول الله فبئله سعد در
جاهلیت پیشوایان جوانان ما بودند حضرت فرمود الناس معادن کعادن الله

والفضه خیار هم فی الجاهلیه خیار هم فی الاسلام اذ افقهوا و سعد چندان غنور
بود که غنوز دختر باکره تزویج نکرد و هر زن را که طلاق گفت کسی جرئت تزویج او نکرد و
بالجمله ابن سعد همانست که در روز ثقیفه او را آورده بودند در حالیکه مرضی بود و خوا
باینده بودند و خزد جان میخواستند با او بیعت کنند و مردم را نیز به بیعت او میخواندند
لکن بیعت از نوای ابوبکر شد و چون مردم جمع شدند که با ابوبکر بیعت کنند هم میفرست
که سعد در زیر پادشاهم طریق عدم بسیار در لاجرم فریاد برداشت که ای مردم مرا کشند
عمر گفت اقلوا سعدا فقله اسه لکشیپد او را که خدا پش بکشد فلس بن سعد که
خسین دید بوجیست و دلش عمر بگرفت و بگفت ای پسر صهال حبشه وای تر
و گریزنده در میدان و شبر شزده امن و امان اگر کمپوی سعد عباد را خجای خود
جلیش کند از این پیچوده کوئی بکشد ازان در دهان تو بجای نماید از پس دهان
را با مشت بگویند و سعد بن عباد نیز بسجی اهل و گفت ای پسر صهال اگر مرا
نروی حرکت بود در کفرا این جبارت که ترا زنت هر اسیر نو و ابوبکر در بار اس
مدینه از من نرفته شهری میباشند بد که با اصحاب خود از مدینه پیرو میباشند
و شمارا ملحق میکردم بجای آن که در میان ایشان بودید و دلیل و ناکس تو مردم بشمار

میشد بد آنکه گفت باالخرج احمولف من مکان الفتنه اورا برای خوش حمل کردند و بعد
هم هر چه خواستند از وی بیعت میکردن نکرد و گفت سوگند با خدای که هرگز با شما بیعت
نکنم تا هر چه پند و نکرش دارم بر شما بنمایم و سنان بنزه ام و از خون شماها بکنم و
تا شمشیر خیمه سم است بر شما شمشیر زخم و با اهل بیت و عشیر ام با شما مقاتلت کنم و بخدا
سوگند که اگر تمام جن و انس با شما جمع شوند من با شما دو عاصی کناه کار بیعت نکنم
تا خدای خود را ملاقات کنم و آخر الامر بیعت نکرد تا در زمان عمر که غلبه او را کشند
و سبب دارند قتل او را بجن و از دنان جن ساختند

حضاب

مخن فلکنا سید الخیر سعید بن عبّاس و منیا بسیمین و لم یخطوا راه

سعد بن عبد الله اشعری ابو الفاسم حلیب القدر و اسع الاخبار کثیر النضایف
ثقة و شیخ طائفة و فقیه ایشان است گفته شده که بشف ملاقات حضرت عسکری علیه السلام
شده و اگر چه بعضی این مطلب را موضوع میدانند و از جمله نضایف او کتاب فضل
قسم و الکوفة و کتاب بصائر الدرجات است و این کتاب غیر از بصائر الدرجات
که فعلاً در دست است

سعد بن مالک خرّجی معروف بابو سعید خدی بنی خاتم معجمه و سکون دال

مهمله منسوبست بجدش حدیث بن عوف و سعد از صحابه کبار و از کسانیست که رجوع
کردند بامیر المؤمنین و مستقیم بود و روایت است که حالت نزع بر او شدت کرد و سه
روز بحال احتضار بود تا آنکه اهل بیت او و بر اعیان او آوردند و در آنجا وفات
کرد و فاش در سنه هفتاد و چهار واقع شده و او در غزوه خندق و بعضی غزوات
دیگر حاضر بوده

سعد بن معاذ از بزرگان اصحاب رسول (ص) و سید اوس و کبر القدر است و در
بدن و احد حاضر گشته و در جنگ خندق بدست حیان العرفه زخم می خورد و داشت
و از خدای خواست کبیر یهود بن فریظه را به بلید آنکه بپزد دعای او مسجی باشد
خون را انحرأحت با بباد نا آنکه که یهود بن فریظه بپزد و او عرصه تیغ کشت پس
خون کشوده شد و سعد بدان زخم در کتف کوبید از برای فوت او درهای
آسمان ها کشوده شد و عرش بلرزه در آمد و شیخ صدوق از ابوبصیر روایت
کرده که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردم میگویند که عرش لرزیده برای فوت سعد
بن معاذ آنما هو السر الذي كان عليه و بالجمله سعد بن معاذ هاشمکه ملائکه
و جبرئیل در تشییع جنازه حاضر شدند و رسول خدا (ص) بدون خد و مردام

عرفه یعنی یوی
خوش در اینجا عا در
حیان است از جهة
کثرت استعمال عطراست
این لقب یافت
مست

شیخ او نمود کاهی عین سر بر و کاهی لب بر دابر و شش مگرفت و الحجاب او را در
 لحد گذاشت و لحد او را محکم چید و فرمود میدانم که پوسیده خواهد شد و پوسیدگی
 با و خواهد رسید لکن خدا دوست دارد بنده را که هر کاری کند محکم نماید آن
 و از روایتی مستفاد شود که فل هواسه را بسیار میخوانده و در همه حالات خود بر
 خواندن آن مواظبت داشته و باین جهت در وفات که رسول خدا (ص) بر او دعای
 میخواند نود هزار فرشته که از جمله آنها جبرئیل باشد بخواند او حاضر شدند و بر او غار^{خواند}
سعید بن اوس بن ثابت ابو زید لغوی بخوی بصری معروف است که گفته اند کات
 حفظ الاصحی ثلث اللغة و ابو زید ثلث اللغة و الخلیل بن احمد نصف اللغة و عمرو بن
 کرکر الاعرابی یحفظ اللغة كلها و لای زید مصنفات فی الادب و عن المادنی قال
 رایت الاصحی جالسی حلقه ای زید المذکور فقبل راسه و جلس بین یدیه و قال
 انت ربینا و سیدنا منذ خمسين سنة در سنه ۲۱۰ و یانزد هم در بصره
 وفات کرد

سعید بن جبیر اسدی کوفی از اصحاب علی بن الحسین است و از آن پنج نفر است که
 با ستقامت در اول امر الحجاب با الحفرت بودند و حجاج او را شهید نکرد مگر

به این سبب و چون بر حجاج وارد شد گفت تو شقی بن کسری گفت مادر من دانا
 تر بود با هم من که مرا سعید بن جبیر نامید گفت چه میگوئی در حق ابو بکر و عثمان
 هستند یا بر بهشت گفت هر وقت داخل در در و رخ و بهشت شوم و اهل
 آنجا را می بینم آنوقت میدانم آنرا گویند که حجاج بعد از پانزده شب از قتل سعید
 مرض اکل در حوف او پدید گشت و هلاک شد و سعید در زهدات و
 کرامت و علم تفسیر شهرتی داشت و کسب علم تفسیر و حدیث از ابن عباس کرد
 و در شهر رمضان هر شب یک خیمه فرات فرات می نمودی شبی بغیرت ابن
 مسعود و شبی بغیرت زید بن ثابت و شبی بغیرت دیکری و از سعید نقل
 کرده اند که گفت در خانه مکه فرات را بچله در رکعتی فرات کردم و سعید مدنی در
 اصفهان سکون داشت و از آنجا بکوفه رفت و در آنجا اعاز حدیث کرد و چون
 جنگ بابن ابی امیه را جهاد میدانست در حبش عبد الرحمن بن محمد بن اشعث
 شد چون عبد الرحمن در بصره حجاج شکسته شد سعید مکه رفت حاکم مکه
 خالد بن عبد الله فری او را بکوفه و برای حجاج فرستاد و حجاج او را شهید کرد
سعید بن زید بن عمر بن نفیل بصری عمر بن الخطاب است فاطمه خواهر عمر در حباله

کاح او بود چنانکه خواهر او عاتکه در حباله نکاح عمر بود. او را از مهاجرین اولین
و یکین از عشره مبشره شمرده اند

سعيد بن العاص بن سعيد بن امیه در سال هجرت منولد شد و پدرش عاص
در جنگ بدر بدست امیر المومنین (ع) کشته شد و سعيد در خلافت امیر المومنین
عزلت اختیار کرد و در جنگ و صفین حاضر نگشت و چون سلطنت بر معاویه
قرار گرفت او را حکومت مدینه داد انگاه سعيد را عزل کرد و مروان حکم را منصوب
ساخت کوبید سعيد مردی با فصاحت و سماحت بود و اگر سائلی از وی طلب
عطیعت میکرد و چیزی در دست داشت آنچه سائل خواسته بود بر ذمه میکرد
و عسک مبداء و حکام استظاعت ادا میکرد و او پدر عمر داشت که نوید او را
در سنه شصت ابر حجاج کرد و با جماعتی از شیاطین بنی امیه و بروایت سعيد
بن طاووس بالشکر پاری او را بکله و زنش داد و او را امر کرد که بهر مخوفی که بتواند
حباب امام حسین (ع) را بقتل رساند لهذا انتخاب حج نموده از مکه بیرون شد
و سهیمت کوفه رفت صلوات الله علیه و لعن الله قاتله و ظالمه
سعيد بن قیس الهمدانی از بزرگان و رؤساء تابعین و زهاد ایشان و از اصحاب

امیر المومنین است در جنگ جمل و سواران مبر و سالار بود در صفین با عبدالله
این بدیل جانب جناح سواران داشت و مکات او در شجاعت و منزلت او
در خدمت شاه ولایت علیه السلام معروف است

سعيد بن مسعود ثقفی عموی مختار بن ابی عبيده است و او همانست که از جانب مبر
المومنین (ع) و الی مدینه گشت و جناب امام حسن (ع) بر او وارد شد و زخمیکه
با اخفقت از جراح بن سنان اسدی رسیده بود در خانه سعيد معالجه نمود تا بهبودی حاصل
شد **سعيد** بن المسیب همانست که بکثرت علم در تابعین ممتاز بوده و در امام ابوهریر
و یکی از فقهای سبعة معروفه مدینه بلکه افضل ایشان است و مرسلات
او را صحیح مراسیل گفته اند بلکه مرسلات او در نزد شافعیه مثل مرسلات
محمد بن ابی عیمر است در نزد اصحاب ماکه در سلك صحاح منظم میشود و او
همانست که از فضیلت غار بر خیزه حضرت سید سجاده (ع) محروم ماند و کلمات
اصحاب در باب او مختلف است و اگر چه در سر واپس از حواریین اخفقت
شمرده شده لکن در انروایت توفیق است و مطمئن این است که این
مرد از مشاهیر علمای عامه و فقهای ایشان باشد و الله العالم بحقایق الامور

سعيد مولا حضرت صادق (ع) بوده و از اهل فضل است و کلمات اخبار اخبره
و حضرت فرمود که سوال میکنم از خدايکه شناسايند مرا بتودر دنيا انکه تو از ورج من
کن در آخرت و روايت است که او همسايه الخضر بوده و غالباً در مسجد رسول خدا
در اسلام بر الخضر ميگرده و پويسته بايکه مرفقه با از مکه مي آمده

سفیان بن ابی لیلى الهمداني در بعضی از روایات او از حواریین امام حسن شمرده اند
و او همانست که بر الخضر عتاب کرد و گفت یا مذل المؤمنین و ظاهر این از جهت محبت
او بوده چنانچه حجر بن عدی که از بزرگان اصحاب است کلمه نسبت دهند که من عجب میدانم
ذکر میکنم و روايت است که وقتی سفیان خدمت امام حسن (ع) رسید و گفت
السلام عليك یا مذل المؤمنین فرمود از کجا دانستی که من مؤمنین را دليل کردم
گفت بجهت انکه مرا مت را از گردن خودت خلع کردی و با این طاعی که حکم بغیر ما
اتول الله میکند نفویض کردی فرمود شنیدم از پدرم که رسول خدا (ص) فرمود
مخوهد گذشت ابام و لمایي ناوالی شود امر این است را مردی فراخ کلو کشاده
سینه که مخورد و سر غنیشود و او معویه است پس بدین جهت من این کار را
کردم پس فرمود چه تو با این جا آورد گفت محبت تو فرمود و انجل گفت بلی

بجدا فرمود فرمود و الله دوست مندارم ما را بنده هر کس و اگر چه اسیر باشد در
دلم مگر انکه نفع بخشد خدا و را محبت ما و همانا محبت ما کناهان را از بنی آدم بر نود هم
چنانکه باد بر نود برك را از نود ~~برك~~ و از درخت

سفیان ثوری بفتح مثله از اصحاب مالکیت و اعراض او بر حضرت صادق (ع)
در پوشیدن لباس جباد که این پوشش بدین توفیق معروف است و حدیث
آمدن جمعی از اهل بصره که اخذ حدیث میکردند از هر که باشد حدیث حضرت صفیه
بعنوان اخذ حدیث از انجباب در حالیکه انحضروا عنینا حشند و روايت کردند
بعضی از انصار برای انجباب از سفیان ثوری از حضرت صادق (ع) که نمیدانم ان
انحلال است و روايت او از جناب باقر (ع) که هر که مسح بر خفین نکند صاحب
بدعت است و هر که بنشیند نه شامه مبتدع است و هر که حربی و طعام اهل
ذمه و ذبیح ایشان را نخورد گمراه است و هم روايت او از حضرت صادق (ع) که حبت
ابوبکر و عمر ایمان است و بعضی ایشان کفر و انکه علی (ع) بعد از قتال اهل
صفین گریست و گفت جمع الله بیني و بینهم فی الجنة و امثال این روایات موصوفه
از سفیان ثوری ملعون معروفست پس حضرت صادق (ع) املا فرمود برای

ایشان حدیثی را که در اخراست که هر که دروغ گوید بر ما اهل بیت محشور کند خدا
او را روز قیامت کور در حالیکه یهودی باشد و اگر در حال را در کت کند ایمان آورد
در قبرش و پس از آنکه بصریاب رفت حضرت حدیثی از امیرالمومنین (ع) درین صبح
و اهلان بیان فرمود و چون مقام کنجایش بفضل نداشت من با جمال ان الکفاکرم
هر که طالب فضل است مراجعه کند بکتاب رجال کس را با او معلوم شود استلای
انمه ما شیاطین عصر خویش و کثرت دردهای دل ایشان صلوات الله علیه
این ابوالحدید گفته که اکثر شیعیان امیرالمومنین (ع) اهل بصره بودند و ایشان عثمانیه
بودند و در دهائی ایشان بود کینه های روز و راجل و روایت کشنه از ای فاخته
مولی ام هانی که گفت روزی خدمت امیرالمومنین (ع) بودم که مردی با
لباس سفید وارد گشت و گفت یا امیرالمومنین (ع) من از بلدیه امدام
که در اینجا دوستی از برای تو ندیدم فرمود از کجا آمدی گفت از بصره فرمود
اگر میتوانستند که مراد دوست دارند دوست میداشتند این و شیعیانی
فی میثاق الله لا یؤذوننا رجلا ولا یفصن الی یوم الفهمه (فقره کوب) که ذم
و مدح بلاد هرگاه راجع باشد باهلش تابع اهلش است پس هرگاه مردمان

بلدیه که مذموم بودند در عصری عصر دیگری شود که مدوح شوند حدیث ذم دیگر
در افوت نماید مانند اصفهان و بصره و امثال ان و هکذا بعکس والله العالم
سقیف بن عیینه او نیز از اصحاب ما نیست از حضرت رضا (ع) مرویست که سقیف
بن عیینه ملاقات کرد حضرت صادق (ع) را و گفت ناکی نفیه میکنی و حال اینکه این
سن رسید حضرت فرمود قسم بانکه سبکه برانگیزی محمد (ص) را بجای اگر مردی غلام
عمر خود را نماز کند مابین رکن و مقام پس ملاقات نماید خدا را بغیر و لا یت
ما اهل بیت هر آنکه ملاقات کرده خدا را بمرتبه جلالیت که بر کف باشد
سقیف بن مصعب عبدی همانکه از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که
فرمود ای معشر شیعه تعلیم کنید بر اولاد خویش شعر عبدی همانا او برده
بودین خداست و شیخ کلینی روایت کرده از او که گفت وارد شدم بر حضرت صادق
فرمود بام فروه بگویند نباید بشنود آنچه را که با جدش میجا آورده اند ام فروه
آمد و پشت پرده نشست پس حضرت فرمود شعر بخوان بواجی گفت گفتیم فروه
جودی بد معک المسکوب که ام فروه صیحه کشید و زنان صیحه کشیدند اهل
مدینه بود رخانه جمع شدند که خبر شده فبعث الیه ابو عبید الله (ع) صیتی

لنا عشي عليه فصحى النساء قلت ام فزوه امه عليه السلام وجدها محمد بن ابي بكر
 الذي قلته معويه بن خديج واحرقه كما ينبغي وعن كامل الزبارة مسندا عن ابي
 عمارة المثلث قال قال لي يا ابا عمارة الشدي للعبد في الحسين بن علي (ع) الخ الى
 ان قال فوالله ما ذلت انتده وبكي حتى سمعت النكاح من الدار الخ
سفينه غلام رسول خدا (ع) اسم او مهراست ووجه تشبيه او لسفينه السنكه
 وفتي اصحاب سفر مي پرسند هر کدام كه حسنه ميشدند بعضي از اسبابها بكنه
 با خود داشت بر او مي افكندند تا آنكه او حامل اسباب زيادي شد حضرت رسول
 (ص) چون بر او عيب فرمود و او را بان حال ديده فرمود انت سفينه و او را از اذن
 و برونيت حسين بن محمدان وجه تشبيه او لسفينه بجهت آنكه در مراجعت بكي
 از غزوات باران آمد در بطن واري عربتي بخوبيه رفتن اذا فجا مشكل بود
 سفينه خود را در وادي افكند و مثل كشي ابراسكاف و رسول خدا (ص)
 و امير المؤمنين را بر دوش گرفت و عبود را در حضرت با و فرمود با سفينه
 فحسبك هذا افتخارا و المجله او همان نكه بعد از شهادت سيد الشهداء
 فضله بجزيت زنيب عرض كرد كه اي خانم من سفينه كشي در دريا شكست

خود را بجزيره رسانيد بشري رسيد بان شريكفت من ازاد كرده رسول
 خدايم شير همهمه كرد مقابل او و او را بطريق رسانيد و الان ان شير در
 ناحيه تحفته بگذاشتند بروم نود او بگويم كه لشكر خيال دارند فردا بر بدن شهيد
 اسب بتازند الخ و روى الحسين بن محمدان باسناده عن الصادق (ع) قال قال
 امير المؤمنين (ع) لسفينه مولى ام سلمه ملك الله علما حجا الى ماشك فانت
 فلك الله الشحون وانت الباب لى ولائى الحسن (ع) بعد سلمان قلت و ذكره
 ابن شهر آشوب و الكفعمي و الطري في الدلائل باب الحسن عليه السلام
سكنين مخفى مصغرا هما السنكه تعبد و رهبانيت اخيار كرده بود و نوك
 عوده بود زن و بوي خوش و لباس و طعام با كوزه و ارد اخلا مسجد سر
 بايمان بلند نمكرد از خوف خداوند عالم
سلام بن المسكين از روايتش ظاهر شود كه شعير است
سلمان محمدى (ع) الوعد الله معروف سلمان فارسي اول اركان اربعه و
 مخصوص شرافت سلمان مينا اهل البيت و منحرف در سلك اهل بيت نبوت
 و عصمت است و در فضيلت او جناب رسول خدا (ص) فرموده سلمان

بحر لا ینزف وکنز لا ینفد سلمان منا اهل البیت سلسلہ منج الحکمہ وپوئی البرهان
 و حضرت صادق (ع) فرموده ادرك سلمان العلم الاول والاخر وهو بحر لا ینزج
 وهو منا اهل البیت و حضرت باقر (ع) فرموده نگویید سلمان فارسی بگویند سلمان
 محمدی (ع) و او از ما اهل بیت است و امیر المومنین (ع) او را مثل لقمان حکیم بلکه
 حضرت صادق (ع) او را بهتر از لقمان فرموده و حضرت باقر (ع) او را از موسی بن جعفر
 و در حدیثی حضرت صادق (ع) فرموده و صلوات الله علی سلمان و از روایات
 مستفاد شده که سلمان اسم اعظم میدانست و از محدثین بفتح بوده با آنکه
 محدث از او صلوات امام است چنانچه در حدیثی از علی بن طاووس می آید و از
 برای اعیان ده درجه است و او در درجه دهم بوده و عالم غیب و مشایبا
 بوده و از محف بهشت در دنیا میل فرموده و بهشت مشاق او بوده و
 خدا و رسول او را دوست میداشتند و حق تعالی امر فرموده بود رسول
 را بحبت چهار نفر که سلمان یکی از ایشان بوده و باقی در مدح او و اقران
 او نازل شده و شیخ ما محدث نوری رحمه الله از روایت احتصاص استفاده
 فرموده افضلیت سلمان از ابر حعفر بن ابیطالب (ع) و شیخ کلینی از حضرت صادق

روایت کرده که حضرت رسول (ص) برادر کرد سلمان را با ابودر و شرط کرد با
 ابودر که نافرمانی سلمان نکند و در خبر است که وقتی ابودر بر سلمان وارد
 شد در حالیکه دهکی روی التی گذاشته بود ساعی با هم نشنیدند و حد
 میکردند که ناکاه دین از روی سر پاه غلطید و سر نکلون شد و ابتدا از
 انچه در دین بود فطر نریخت سلمان او را برداشت و بجای خود گذاشت
 باز زمانی نگذشت که دوباره سر نکلون شد و چیزی از آن نریخت دیگر باره
 سلمان او را برداشت و بجای خود گذاشت ابودر وحشت زده از نزد سلمان
 بیرون شد و بحالت تفکر بود که جناب امیر المومنین (ع) را ملاقات نمود و
 حکایت را برای آنحضرت بگفت آنجناب فرمود ای ابودر اگر خبر دهد تو سلمان
 با انچه میدانند خواهی گفت مرا هم الله فانی سلمان ای ابودر سلمان باب الله
 است در زمین هر که معرفت بحال او داشته باشد مؤمن است و هر که
 انکار او کند کافر است و سلمان از ما اهل بیت است و هم وقتی مفدا بر
 سلمان وارد شد دین دهکی سر بار گذاشته بدون التی میجوشد سلمان
 دودانه سنک برداشت و در زیر دین گذاشت سنک ها شعله کشیدند

مانند همین دلت جوشش زیاد تر شد سلمان فرمود جوش دیکر اسکن
کن مفاد گفت چیزی نیست که در پیش تو جوش آورد و ثامن سلمان
دست مبارک خود را مانند کعبه داخل در دلت کرد و دیگر هم زد تا جوشش
ساکن شد مفادی از آن اش برداشت با دست خود و با مفاد میل فرمود
مفاد از این واقعه خیلی تعجب کرد و قضیه را برای رسول خدا ^{نقل کرد} الخ و حدیث سلمان
با یهودان که نارایانه بر او میزدند و نفرین انجام بر ایشان واقعی شدن نازیبا
و بلعیدن ایشان یهودان را در نفس بر امام مذکور است و حدیث تکلم میث با
او در فضایل ^{استادان} بن حیریل فی مسطور است و شیخ ما نودسه مر فده در
نفس الرحمن از زینة الاعباد نقل کرده که چون سلمان (۴) والی بومرائن شد در
مسجد نشست و مشغول شد بیافتن زنبیل برای تحصیل معاش خود رعیت
انجا چون چنین دیدند انجا را ضعیف شمرده و او را احتشام میزدند لهذا
در دمی و فساد در میان زیاد شد سلمان از مسجد بیرون شد سکی را دید او را
طلبید و با او تکی کرد آن سک به تعجیل از خدمت انجام بیرون شافت
و بالایی بلندی رفت و صدای عظیمی کرد سلکهای اطراف تمام جمع شدند و در

[illegible]

کوچهای مدائن متفرق شدند سلمان شخصی را فرستاد که مذاکره در میان مردم
 که هر که بعد از فلان ساعت از شب بیرون شود کشته خواهد شد در دهها ماین
 مذاعنهائی نکردند در شب بجهت دزدی از خانهها بیرون شدند سکهها و ایشان
 حمله نمودند و ایشانرا از هم در بدین وهم در انکساست که سلمان بکسی غضب کرد و
 زمین را امر کرد ببلعیدن آن کس رفتن او را فرمود و روانایت در فضیلت سلمان
 و نایه از آنست که ذکر شود و کفی فی دلت ما رواه الشيخ المفید رحمه الله فی کتاب الا
 خصاص بسند لا یفص عن الصحیح عن ابن نباته قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن
 الفارسی وقلت ما تقول فيه فقال ما اقول فی جمل خلقي من طینتها در وجه مفروقه
 برو سناخصه الله تعالی من العلوم ما اولها و اخرها و ظاهرها و باطنها و سرها
 و علانیتها و لقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمان بین یدیه فدخل اعرابی ففحاه
 عن مكانه و جلس فيه فغضیب رسول الله صلی الله علیه و آله حتی در العرف بین یدیه و احمرت عینا
 ثم قال یا اعرابی انی رجلا محبته الله ببارك و تعالی فی السماء و بحبه رسولہ فی
 الارض انی رجلا ما حضرت جبرئیل الا امرنی عن ربی ان اقرئه السلام یا اعرابی
 ان سلمان منی من حفاة فقد جفائی و من اذاه فقد اذائی و من ماعده فقد باعدنی

قال كان عطاء
 سلمان خمسة الاف وكان
 اذا سئل خرج عطاءه بصدقة بدواكل
 من عمل يده وكانت له عاتبة يغش بعضها
 ويلبس بعضها منه عرق عنده راحة
 المراد بالاعمال الشبهة الشبهة على اية
 ورسوله بذلك الاعمال الشبهة سلمان
 حبه الجاهلية فله وكان انما يفيض سلمان
 ويعب عنه بالجهي الطرطاف يفيض كل العبي
 ويغياهم بعد اوتهم ويغنيهم من زوجه من العرب
 ويبقى عليهم ما كان يملكه من العود والادنى
 وصغير من البيت المال الا قليلا فشكروا الى
 وصغير من البيت المال الا قليلا فشكروا الى
 فامرهم بالتجارة ودعاهم بالبركة حكما عن
 بعض الاخبار المرفوعة وكنا ديتهم على نصف
 من دية العرب وان يترجمهم العرب ولا يملكونهم
 ولا يؤثم احد منهم العرب في صلوة ولا ولد
 لما عرف من رسلهم حجة على ذلك وابنه وما
 في تلويهم وانقطاعهم اليه واشخاصهم به وان
 هذا الدين الخفيف الذي كان يحب قبوله
 لم يشترطوا به وجها منهم لما روى انه قال
 امير المؤمنين انه يروي عن النبي انه قال
 نصفتمكم الاعاجم على

(۱) در بیان اسلام اسلام
 (۲) الفاتحه مع الله
 (۳) الحرس دان کن
 (۴) ان کان منکم
 (۵) ان السعید من هذه الطائفة
 (۶) ان السعید من هذه الطائفة
 (۷) ان السعید من هذه الطائفة
 (۸) ان السعید من هذه الطائفة
 (۹) ان السعید من هذه الطائفة
 (۱۰) ان السعید من هذه الطائفة

۱۵۰
 این چه حاشیه از همه بدست
 و بروایت مشارق برسی
 خواست برخیزد حضرت
 فرمود میر کرد بحالت
 مردن اطاعت کرد
 و بهمان حالت عود کرد
 (۱)
 و وارد شد اخضرش و گفتن
 سلمان نوشت
 و مدت علی اکرم بغیر زاد
 من الحسان و القلب الملم
 و حل الزاد افیج کل شئی
 اذا کان الودود علی الکرم

ومن قر به فقد قر بنی باعوا لا تغلظ فی سلمان فان الله تبارک وتعالی قد امر فی
 ان اطلعه علی علم المنايا والملايا والانساب وفضل الخطاب قال (۱) فقال الاعراب
 يا رسول الله ما خلقت ان يبلغ من فضل سلمان ما ذكرت البرکان محوسبا ثم
 اسلم فقال النبی (۲) يا اعرابي احاطتک عن ربي وعاولنی ان سلمان ما کان محوسبا
 ولکنه کان مظهر للشرک مبطلا للايمان يا اعرابي اما سمعت ان الله تعالی يقول
 فلا ورب الا به اما سمعت الله يقول ما انکم الرسول فتخذوه وما یضیکم عنه فانتهوا
 يا اعرابي خذ ما انبت وکن من الشاکرین ولا یجد فتکون من المعذبین وسلم
 لرسول الله فوله لکن من الامنی اقول در العرف بالکسری املى عرفة دما
 من غضبه (۳) کما یثلی الضرع لبنا اذا دره وبالجملة در وفات سلمان اخلا
 که ابادر سنه سی و چهار در اول خلافت عثمان بوده بادر سنه سی و شش
 که او ابد خلافت امیر المومنین (۴) باشد از جمله از روایات قول دوم استفاده
 شود وفاتش در مدائن واقع شد و امیر المومنین (۵) بطی الا من بر جنازه
 او حاضر شد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز بر او خواند و در ها نماز بجا
 رفت و در روایتی است که چون امیر المومنین (۶) بر جنازه سلمان وارد شد

و دعا از صورت او برداشت سلمان بصورت انجباب بنسبی که حضرت فرمود مرحبا یا
 ابا عبد الله اذا لقيت رسول الله فقل له ما ر علي اخيك من قومك ليس حضرت اورا خجسته
 و بعد از خجسته و گفتن ابنا بواز و جعفر طیار و حضرت نیز در نماز حضرت سلمان
 حاضر شدند در حالیکه با هم کدام از آن دو نفر هفتاد صفت از ملائکه بود که در هر صفتی
 هزار هزار فرشته بود فعلا فرشتش پیش در مدائن با بقیعه و صحنی بزرگی ظاهر و مزار هر بادی
 و حاضر است و شیخ در پیج و سپید در مصباح الزائر زبانی از برای ان بزرگوار دوا
 کرده سزاوار است که شعبان هر گاه بغیرت عالیهات مشرف شوند چه از کاخین نا
 مدائن بکمر حله بلیش منسبت و از بركات زیارت ان بزرگوار خود رای بهره تمامند و در مدت
 عمر شریفش نیز اخلاص است دوست و بخواه و سجد و بخواه بلکه پیش از چهار صد سال
 نقل کرده اند بلکه گفته شده که حضرت علی را درک کرده و از برای سلمان عیال و اولاد
 بوده و اولاد او هنوز باقی میباشند و در سال گذشته در مراجعت از حج مدینه الحرام
 برخوردیم یکی از احفاد او که عبد الفتاح نام داشت و مردی جسم و دانا و فاضل بود
 و جلیل بود و میگفت تولدت بقیعه سلمان موقوف عن است و صاحب روضه الواعظین
 از ابن عباس روایت کرده که وقتی سلمان را بعد از وفات بخواب دید با جلد و حلی

در بیان راهی به شریعت سلمان شریف

و ناجی از باقوت پرسید ای سلمان بگو در بهشت بعد از ایمان محمد رسول چه عملی
افضل است فرمود چیزی افضل از حب علی نیست و اقبال با محضرت نیست
سلمه بن الاکوع از روایت اصحاب رسول خداست و همانست که در بحث شیخ
کرده در مدی شجاع و فاضل بوده و این انگلیست که گرفت با دشمنی که در سینه و فانی کرده
سلمه بن الخطاب بر اوستاف منسوب بر اوستاف ثم از جمله علما و صاحبان بلیغ است
که از جمله کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال و مقتل الحسین علیه السلام باشد
سلمه بن کهیل همانست که حضرت باقر (ع) بابی مریم انصاری فرمود که بگو سبله
بن کهیل حکم بن عنبیه میخواهد عتق روبرو با عتق نخواهد یافت علم صحیحی مگو
انچه ها بنکه از نزد ما اهل بیت بیرون میاید و در اخبار مسلمات نمی است خبری
مسلسل از سلمه بن کهیل که گفت دیدم سر امام حسین (ع) را بر بنزه و میخواند
اے فسیک فسیکم الله و هو السميع العليم

سلمه بن قیس الهلالی از اصحاب امیر المومنین (ع) و حسن (ع) است
و اوست صاحب کتاب معروف بن محدثین و علما که امان از او روایت میکند
خواجه بر اول کتاب باین اشاره شد و این غضا بری گفته که آن کتاب موضوع است

و از علامات وضع آن است که در اینجا است که محمد بن ابی بکر موعظه کرد پدرش را نزد
مردن او و دیگرانکه ائمه سیزده است و غیر ذلک و مراد از موعظه محمد پدرش را آنست که
محمد در سال حجه الوداع متولد شد که سال وفات رسول بوده و پدرش بعد از آنحضرت
دو سال و چند ماه بیشتر نبود که وفات کرد و محمد را یوسف طفل کوچکی بوده که موعظه
او پدرش را بغفل نمیشود و اما بطلان سیزده بودن ائمه پس محتاج بیان نیست صاحب
رحال کیر از هر دو جواب داده باینکه آنچه از نسخ کتاب سلیم بدست ما رسیده در این
باب که ملاحظه کردیم ندارد که محمد پدرش را موعظه کرده باشد بلکه آنست که عبدالله
بن عمر پدر موعظه کرد در وقت مردن او و در باب ائمه دارد که ائمه با رسول خدا
(ص) سیزده است و هیچکدام از این دو علامت وضع ندارد

سلمان بن اشعث همان ابوداود سجستانیست که یکی از علمای کبار اهل سنت
و صاحب کتاب سنن است و در سینه دویست و هفتاد و پنج درجه وفات کرده
و کان بقول کثیر عن رسول الله خسماء الف حدیث الخبیث منها ما ضمنت هذا
الکتاب یعنی السنن جمعبت فی اربعه الاف و ثمان مائه حدیث و ذکر الثبیح
و ما تشبهه و تقاربه و یکی از اسان لد بنه

سلمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیلسی از راویان حضرت رضا است و پدرش از راویان حضرت صادق و کاظم است و او را پدرش هر دو ثقة و جلیل القدر میباشند

سلمان بن خالد ابوالبرج همدانی از اصحاب باقر و صادق است و در پیش در عداد اصحاب زید بود و با او خروج کرد و انگشتانش در همان واقعه قطع شد لکن پس از آن توبه کرد و مجبور رجوع نمود چون از دنیا رفت حضرت صادق برای او منوجع شد و این سلمان همانست که در انزوئی که حضرت باقر سواد شده بود که شریف ببرد یکی از بانیان مدینه همراه آنجا بود و سوال کرد که مذات **محمّد** امام میدانند آنچه در روزش واقع میشود فرمودای سلمان هشتم مانکه محمد را بنیوت مبعوث کرد و او را بر سالت بوکزند امام میدانند آنچه را که در روز و در ماه و در سال حادث میشود یا عذابی که روح نازل میشود بر او در شب قدر پس میدانند آنچه را که در انسال تا سال آینده واقع میشود و آنچه در شب و روز روی میدهد و الآن می بینی چیزی را که قلب تو بان مطلع شود پس آنحضرت اخبار فرمود از واقعه و نفرین و آنکه فعلاً حاضر میشود

و از بعضی روایات ظاهر میشود که این سلمان صاحب سر بوده چنانچه در کتاب از عماد روایت است که حضرت صادق عن فرمود ابابکسی خبرداره آنچه را که بنویسد ام کفتم نه مگر سلمان بن خالد فرمود احسن ابانشیدی قول شاعر را الا کل سر جاوز الا شین شاع

سلمان بن سفیان السمری المند ثقه است او را مسرفی می گفتند چنانکه اشعار سید حمیرا میخواند و چنان بایکزه میخواند که رفت می آورد در قلوب مردم در سینه و فاش کرد

سلمان بن مرع الحراعی از بنی مازن است اسم او در جاهلیت بسیار بوده رسول خدا پیش سلمان نام نهاده مردی فاضل بود و در کونه سکون اختیار کرد و در خزانه بنا نهاد و سید قوم خویش بود و در جنب صفین ملازم و کاتب امیر المومنین بود و در آنجا جوشب دی ظلم مدبست وی کشته گشت و او همانکس است که بعد از وفات معاویه شعبان کونه در خانه اوج جمع شدند و کاغذ بوی سید الشهداء نوشتند و آنحضرت را بگونه دعوت کردند و لکن چون در رکاب سید الشهداء حاضر گشت و از نفس شهادت در خدمت آنجا بخدمت ماند بعد ها سخن پشیمان گشت و توبت و انابت جست و از هر خوفخواهی آنحضرت کمر استوار کرد تا در سینه با مسمی بن نجیه فراری

و عبد الله بن سعيد ازدي و عبد الله بن وال نمی و رفاعه بن شداد محلی و جمعی از شیعیان
 کوفه که اظهار انواین گویند بجهت خوفاهی امام حسین (ع) از بنی امیه بهین شام حرکت
 کردند و در عین و مدینه که شهر است از بلاد جریزه بالشکوشام تلافی کردند و شامیان سی
 هزار تن بودند که بزرگ دکی ابن زیاد و حصین بن نمیر و سراجیل بن دمی الکلاع حمیری
 قتال شیعیان از شام حرکت کرده بودند و با جمعه در اینجا جنگ عظیمی فیما بین شد و سلمان
 به یفر حصین بن نمیر شهید شد و پس از آن مسبب شهید شد شیعیان که چنین دیدن
 یکباره دست از حیان بستند و غارت شمشیرها را شکستند و مغول جنگ
 شدند و در اینجا پادشاه از شیعیان بجز باری ایشان رسید پس بای اضطراب
 اسوار نهادند و پیوسته قتال میکردند و میگفتند اقلنا ربنا نفرطنا فقد نبنا نا انکه
 عبد الله بن ~~سید~~ با جمله از وجوه لشکر شیعه کشته شدند و مابقی چون نایبشان
 در خود ندیدند روی بفرست نهادند و بلاد خویش ملحق شدند و شیخ ابن عمار در
 شرح النار کیفیت شهادت او را ذکر کرده و فرموده که سلمان خضر بن مکرور شیعیان
 بر قتال و بشارت مباد ایشان را بکرامت خدا پس غارت شمشیر خود را شکست و بجز
 اهل شام شنافت و میگفت البت ربی نبت من ذنوبی و قد علانی فی الوری مشیعی

فارس عبد الله بن کذب و اعفر ذنوبی سیدی و حوی الی ان قال شیخ بن غاص فلقد
 بذل فی اهل النار مهجته و اخلص لله ثوبه و قد قلت هذ بن البقیین حیث مات مبرا
 من الشین فصی سلمان نجبه فقل الی خیاب و رحمه الباری مضمی حمدا فی بدل بمجته
 و اخذ له الحسن بالنار قلت و فی حدیث المفضل الطول فی الرجعه ما يدل علی مدحه
 فی ذکر شکوی الحسن الی حبه (ع)

سلمان بن مهران کوفی معروف با عیش فی معروف بکثرت حفظ حدیث است
 و با آنکه شیعی مدح است علماء جمهور او را بخیل و بخیل عوده اند و در حفظ
 و قرائت او را سوده اند و او را مقارن دهری در حجاز گرفته اند و ولادت او در
 قتل امام حسین (ع) و وفات او در نیمه ریح الاول ستمه و افسوده و از شریک
 قاضی مزبست که در روز احزاب عمر اعمش نزد او بودم که ابن شیمه و ابن ابی لیلی
 و ابو حنیفه بشارت او آمدند و احوال او را پرسیدند گفت ضعیف شدیدی در
 خودی بنیم پس با د کناهان خود کرد و گوشت ابو حنیفه گفت ای ابو محمد از خدا
 بپرهیز و فکری بحال خود کن چه آنکه تو در احزاب روز از امام دنیا و اول روز از امام
 احزاب میبایستی همانا تو احادیث در فضیلت علی بن ابیطالب (ع) نقل کرده که اگر از ارضا

بر مکتب برای نوین بود گفت مثل چه پانچان گفت مثل حدیث انا فیم سواء النار عیش
گفت از برای مثل من اینرا می گوئی ای یهودی افعلا وی سند و فی گفت مرا بشناید
و بجای نکه دهد پس روایت کرد مسند از حضرت امیر المومنین (ع) که فرمود انا
فیم النار اقول هذا ولتی دعیه و هذا عدوی خذ به الخ و من مخفی احوال او را
بائمه روایت در دیگر کتب خود نقل کرده ام

سلمان بن مهران در روایت او شکی نیست کلام در است که ابا دانی است
بانه مشهور است که واقعی است لکن اسناد اکثر محقق بهبهانی در آن نظر نموده
و او را از وفقت بیرون آورده هر که خواهد رجوع بعلیه امر خوم غایب

سماک بن اسلم و بنال سماک بن ادس بن خریشه او ابو دجانه مشهور است که از
نزدکان صحابه و شجاعان نامی است و او هاست که در جنگ عبا به حاضر بود چون
سپاه سپله در حدیقه الرحمن که بحدیقه الموت نام نهاده شده پناه بردند و در
باغرا استوار شدند ابو دجانه که دل شیر و جگر هفت داشت مسلمانان را گفت که
مرا میان سپری بکشاید و سر پنهانها را بر اطراف سپر حکم کنند انگاه مرا بلند
کنند و بدان سوی باغ اندازند مسلمانان چنین کردند پس ابو دجانه سیاه چنین کرد

ابو دجانه

و چون شیر خیزد شید و شمشیر بکشد و همی از سپاه مسیلمه بکشد بر او بن مالک
از مسلمانان نیز داخل باغ شد و در باغرا کشتند تا مسلمانان داخل شدند و لکن
ابو دجابه و براه هر دو را بجا کشته شدند و بقوی ابو دجانه رفتن بود چنانکه در
صفین ملازم رکاب امیر المومنین (ع) کشت شبح مضی در امشاد فرموده و روایت
کرده معضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود بیرون مباد باقامه از ظهر
کوفه نیست و هفت مرتبه تا آنکه فرموده و سلمان و ابو دجانه انصاری و معقل
و مالک اشتر پس میباشند ایشان در نزد آن حضرت انصار و حکام
سمر بن جندب از منافقان صحابه و از مبغضین امیر المومنین (ع) و مردی غیبل
بوده و هاست که تخی در لبان مردی از انصار داشت که منزل آن انصاری بوده
آن بستان بوده و سمر عینه رفتن بنزد آن تخی تا گمان بدون اذن برایشان وارد
میشد و ایشان از این می نمود مرد انصاری شکایت او را بر رسول خدا بود حضرت سمر
دافرمود هرگاه خواستی داخل شوی اذن بگیر گفت من حق شارع دارم دیگر برای چه
اذن بگیرم فرمود پس آن تخی را بفرودش راضی شد انخاب راضی شد که ناده تخی
در جای دیگر عرض آن تخیله باو بدهد که تخیله را با انصاری و کلامه که از اذن

اورا حث شود سمره قبول نمود حضرت فرمود از آن فحله بگذر در هر هشت فحلی برای تو
باشد گفت عجزا من حضرت فرمود لا ضرر ولا ضرار و امر فرمود که آن فحله را کنند
و سبوی او انداختند و او هفتاد و نیمی نافع فصولی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر
داخل خیمه او کرد او نیزه کوچکی داشت بر سران حیوان زد و سرش را زخم کرد
آن ستر سکاوت او را به سنجید (م) بود و نیز همان کسی است که چهار صد هزار درهم
از معویه گرفت که از رسول خدا (ص) روایت کرده که ابی و من الناس من عجیب قوله
في الجوه الدنيا در حق امیر المومنین (ع) نازل شده و ابی و من الناس من بشری
نفسه ابتغاء مرضات الله که در لیلۃ المیدت در شان امیر المومنین (ع) نازل
شده بود گفت در حق این ملجم نازل شده و چون زبانه این امیر از خباب معویه حکم
بهر و کوفه یافت شش ماه در بصره بود و شش ماه در کوفه و چون از بصره
بکوفه میرفت سمره را نایب الحکومه خود میگردانید و این اثر در کمال گفته که چون
زبان سمره را در بصره جانشین خود نموده و بکوفه رفت سمره بسیاری از مردم
انبار بکشت ابن سیرین گفته که در یک غیبت زیاد از بصره سمره از بصره هشت
هزار نفر بکشت که چون زبان مطلع شد ناوی گفت نرسیدی که در این

معتوبین بیکناه بوده باشد گفت اگر بکشتن با ایشان مثل ایشان باکی نداشته بود
ادوی گفته که سمره در صباح بکروز از قوم من چهل و هفت کشت که تمام ایشان جمع قرآن
کرده بود بدان ای الحدید گفته که سمره در ایام شهادت امام حسین (ع) در شرطه
عمید الله بن زیاد ملعون بود و مردم را میزد و بکربلا و قال با امام حسین
و در آخر کار مرضی نفس پیدا کرد اعمش از ابوصالح نقل کرده که مابین سمره و فتم
دیدیم نزد بکیای خود شراب گذاشته و تود بای دیگر خود تلخ نهاده بود ففکری
که نظر سمره در این حال ملاحظه بوده که در آخر عمر جانب چپش منفلوج شده بود
و طرف راستش نفس شده بود و بالجملة احوال سمره در دیک اب جوش
افتاد هلاک شد

سود بن غفلة جعفی از بزرگان اصحاب امیر المومنین (ع) است صاحب مجمع
البحرین گفته که در سن صد و شانزده سالگی دختر باکره تودج کرد و بکارش او را
زایل نمود و در کوفه سکون داشت و صد و بیست و هفت سال عمر کرد و در زمان
حجاج وفات کرد در کوفه

سهل بن حنیف انصاری بضم حا از اجله صحابه و از دستان با اخلاص

امیر المومنین است در مدینه و احد حاضر بوده و در احد مردانیکها غنوده و در صفین
ملا رفت رکاب امیر المومنین (ع) داشته و بعد از مراجعت آنحضرت از صفین سهل
در کوفه وفات کرد حضرت امیر المومنین (ع) فرمود لواحقین جیل لثامت یعنی اگر
کوه مرا دوست دارد هر پاره پاره شود زیرا که بلا و امتحان خاص دوستان اهل
بیت است و انتخاب او را گفتن کرد در بود احمد جرج و در غار براو بیست و پنج شب بکس
گفت و فرمود اگر هفتاد بکس براو بگویم اهل بیت آن دارد و در ناسخ است که
امیر المومنین (ع) او را حکومت فارس داد چون مردم فارس میفریاد می کردند
زبانه این اسیر را ما مورد داشت

سهل بن ذاذویه بالزای و الذال العجین ابو محمد فقیه ثقه و حید الحدیث و فقی الروایه
و معتمد علیه است ابن غضایری گفته که او ضعیف و فاسد الروایه و فاسد المذهب
و آنکه احمد بن محمد بن علی شعیبی او را از قم بیرون کرد و اظهار کرد برائت از او را
و نهی کرد مردم را از سماع از او و روایت کردن از او

سید حمیری اسماعیل بن محمد است که در باب الف مذکور شد و سید لقب او است
و مسعودی در اثبات الوصیه روایتی نقل کرده که حاصلش آنست که سالی امام

پیاده بمکه رفت در بین راه پای آنحضرت ورم کرد چون بمنزل رسیدند عبد اسودی
بود که با خود مروغنی داشت که مالیدن آن پیروی رفع ورم آن نافع بود حضرت
در نشاء بعضی موالی خود را که از آن روغن نخرید صاحب مروغنی چون فهمید که
برای امام حسن میخواهد پول قبول نکرد و خدمت آنحضرت رسید و عرض
داشت که عالم با بمباه است دعا کنند که خداوند عن سیری کرامت فرماید که
شما اهل بیت را دوست داشته باشد حضرت او را ثبات بخپین فرزند داد و فرمود
برو بمنزل خود خواهی یافت که ولایت او واقع شده چون بمنزل رفت دید رجی
اش پیری منزل کرده روایت شده که آن پسر ابوهاشم سید بن محمد حمیری بوده
که پدرش از ارض حمیر بر زمین نهاده بود دوباره عود ببلاد خود نمود و فقی از سید حمیری
پرسیدند که چگونه از مذهب فیله خود حمیری که از انصار معاویه اند دست کشیدی
و از شیعیان علی (ع) گشتی گفت صحبت علی (ع) رحمه الله کما صحبت علی مؤمن ال فرعون

باب **الشیعین المعجمه**

شداد بن الهاد صحابی معروف شهر سلیمی بنی عیسی است که در حق مادر
سلیمی گفته اند که زنی برهنه او را رسید در بزرگی و دامادها چه بکشدش مپونه

زن حضرت رسول (ص) بود و دیگر ام الفضل زن عباس عموی آنحضرت و مادر ابن عباس
بوده و دیگر اسماء بود که از شوهر دیگرش عیسی آورده بود و او در اول روزه جعفر بن
ابطالب بود و بعد روزه ابوبکر شد و بعد روزه امیرالمؤمنین (ع) کردید و از هر سه
فرزند بنواد از ابوبکر محمد و از عابد فرزند بود و دیگر زینب بنت عیسی بود که
روژه حضرت حمزه (ع) بوده و دیگر سلمی روزه شد از بن هادی بوده و پدر شد از بن
عمر است لکن چون آنش مبارک روزه در راه مهمانان نادر شد بمحضت
او او را هادی لقب دارند

شرح احمل الجعفی همانست که سلعه در کف دست او دیدید اند که می توانست با آن
قبضه شمشیر را بگیرد با عیان اسب قبضه نماید پس در بار رسول خدا (ص)
گفت حضرت فرمود کف بکش چون کشت در کف او دمید و آن سلعه را بار داشت
مبارکش مالش داد در حال مرگ شد و اثری از آن نماند

شرح فاضی همانست که عمر بن الخطاب او را بفضاوت کوفه باز داشت و از زمان
حجاج بن یوسف فاضی بود و او یک تن از سادات الطالسی است گویند امیرالمؤمنین
در زمان خلافت خود خواست او را از فضاوت خلع نماید فریاد کشید و اعمراه

و اعمراه را جرم مجال خود گذاشته شد چونکه امیرالمؤمنین نتوانست در زمان خود بیع
خلفا را تغییر دهد مانند نماز نواویج که با اقل ماه رمضان را بجماعت بخوانند و
در مقام بموضع اصلی خود و رد فذک بورثه حضرت فاطمه (ع) و رد صاع رسول
نخوبه بود و در خانه جعفر بورثه اش و محمود واری عطا و لشویه بن مناکم و سد
ابواب مفتوحه عیسی و عکسرات و مخیم مسیح بر خفای و حد بنید و احلال
مغنی و پنج بکیر بر جنان و وجه بیسم الله و غیر اینها که در جای خود شرح
رفته قال امیرالمؤمنین (ع) لقد علمت الولاية قبلی اعمالا خالفوا فيها رسول الله
محمد بن الحنفیة فاضین لعهد مغیر بن لستمر و لو حلت الناس علی نرکها
و حولها الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله عتی خدیجی اهی
و حدی او فلیل من شیعنی الی اخر

شریک بن اعور سلمی از اصحاب امیرالمؤمنین و مکالمه او با مغیره معروفست

شریک بن عبد الله بن سنان نخعی همانست که مهدی عباسی او را مجبور کرد
که یکی از سه امر را بجا آورد یا فضاوت کوفه کند یا مودب اولاد او شود یا یک دفعه
از طعام او بخورد شریک خوردن طعام را سهل شمرد و اختیار کرد پس بکسر مغه

از طعام مهدی عباسی خورد و اقامت حرام چندان در او ناپسندید که قبول کرده و نشاء
کونه و محادثه ایشان و نادیده اولاد ایشان و بود نا هادی او را عزل کرد و این
شریک ها سنگه ابوکر بیه ارزی و محمد بن مسلم نزد او آمدند برای شهادت
دادن در امری چون شریک نظر بصورت ایشان افکند و آثار و رع و صلاح و
عبادت و خشوع در صورت ایشان دید گفت جعفر بن فاطمه ان در بزرگوار
کر بستند سبب که به پرسید گفتند برای ان می گرییم که ما را نسبت رادی
مردی که معلوم نیست ما را بشعیه کی خود قبول کند و اگر فضل کرد و ما را قبول
فرمود بر ما منت نهاده و فضل فرموده شریک نسیم کرد و گفت اگر مردی پیدا
میشود مانند شما پیدا شود و در اخر روایت است که چون انجیر حضرت صادق
(ع) دادند فرمود ما شریک شرکه اسر یوم القیمه شریک من نار

شعیب عرف قوفی از اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و ثقة است و
اولی خواهر ابو بصیر محی بن فاسم است نه ابو بصیر معدن بکثرت جلالت
و عظمت شان که نامش لبث است چنانکه خواهد آمد انتم و پس از ابراهیم
است که کنست

شهاب بن عبدربه اخبار در مدح و ذم او وارد شده و فی حقیقت صادق
ماوی فرمود چگونه خواهی بود هرگاه محمد بن سلیمان خبر وفات مرا بتو بدهد مدتی
طول کشد تا آنکه شهاب بمصر رفت روزی محمد بن سلیمان را دید محمد گفت اعظم
الله اجرک فی جعفر بن محمد شهاب گفت چون محمد خبر وفات انجیر را بمن داد بار
کلام انحضرت افتادم که به کلوم را گرفت و روایت است که محمد بن عبد الله بن شهاب
ما فریب هفتاد نازبانه بزد

شودب بن مؤنی شاگرد هاست که با عباس در بار حضرت سید الشهدا (ع) شهید
گشت شیخ ما حدیث نوزی فرموده که شاید مقام او از عباس بالا تر بوده چه در
حق او گفته اند و کان مقدما فی الشعیه و این کتاب حدیثی الوردیه لبعض علماء وندیه است

باب **الصادقه**
صخر بن حرب بن امیه ابوسفیان است که حال او در تقایف و معادلات با رسول
خدا (ص) و اصحفا از سنگه نوشته اند و پیوسته در عداوت انحضرت و احزاب
حروب و سونی جنود بر انحضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در فریض بر پا نشد مگر
آنکه و برادر وی مذی را سخ و سعی بالغ بودند تا آنکه در عام الفتح فقه اسلام آورد و

سه
مردی در اینجا یعنی حلیه
با معنی تزیین نه آنکه معنی
علام باشد چنانکه بعضی
استنباط کرده اند

بالتفاتی بزیست ناسنرتی ام باجیم کورد و طلب اعمی از دیناکن سٹ و نفر کتاب کرم
 در این رو با شاهد لعن اوست حیه فی الحقیقه اصل شجر ملعونه است و مورخین
 و اهل سیرت ثبت کرده اند که بعد از استغفار امر خلافت بر عثمان چون برای خویش
 در آمد جماعت بنی امیه بشاد مانی کرد او فوهم شدند و در خانه را از بیکان مسدود
 داشتند ابو بکر بنی امیه بشاد مانی کرد او فوهم شدند و در خانه را از بیکان مسدود
 گفتند نه گفت ای بنی امیه چنانچه کو برادر میدان در می دیند خلافت را بر او نهادند
 و دست بدست میدهند و با آن بازی نمایند قسم بانکه ابوسفیان را سوگند باوردا
 که نه عذابی است و نه حجابی و نه بهشتی و نه دوزخی و نه حشری و نه قاضی
 عثمان نکرد تا او را از مجلس بیرون کردند از ترس آنکه مبادا مسلمانان بشنوند
 و فتنه برپا شود و این ابی الحدید گفته که ابوسفیان در امام عثمان پای بر قبر حشر
 گوشت و گفت با ابا عماره ان الامر الذي احببنا عليه بالسيف امس في يد علمائنا اليوم
 بلعبون به یعنی ای حشر حاضر نیستی تا نظاره کنی سلطنتی را که بتا میسر بر سران رزم
 هم دادیم امروز که دکان ما با آن بازی کنند و از این روی بداندوی افکنند
صعصعه بن صوحان برادر زید و سبحان که هر دو در واقع جلد شهید شدند

مرد عظیم القدر

در این رو با شاهد لعن اوست حیه فی الحقیقه اصل شجر ملعونه است و مورخین و اهل سیرت ثبت کرده اند که بعد از استغفار امر خلافت بر عثمان چون برای خویش در آمد جماعت بنی امیه بشاد مانی کرد او فوهم شدند و در خانه را از بیکان مسدود داشتند ابو بکر بنی امیه بشاد مانی کرد او فوهم شدند و در خانه را از بیکان مسدود گفتند نه گفت ای بنی امیه چنانچه کو برادر میدان در می دیند خلافت را بر او نهادند و دست بدست میدهند و با آن بازی نمایند قسم بانکه ابوسفیان را سوگند باوردا که نه عذابی است و نه حجابی و نه بهشتی و نه دوزخی و نه حشری و نه قاضی عثمان نکرد تا او را از مجلس بیرون کردند از ترس آنکه مبادا مسلمانان بشنوند و فتنه برپا شود و این ابی الحدید گفته که ابوسفیان در امام عثمان پای بر قبر حشر گوشت و گفت با ابا عماره ان الامر الذي احببنا عليه بالسيف امس في يد علمائنا اليوم بلعبون به یعنی ای حشر حاضر نیستی تا نظاره کنی سلطنتی را که بتا میسر بر سران رزم هم دادیم امروز که دکان ما با آن بازی کنند و از این روی بداندوی افکنند

مردی عظیم القدر و المنزلة از اصحاب امیر المومنین است از خباب صادق مروی است
 بنود با امیر المومنین (ع) که بشاد حق او را مکر صعصعه و اصحابش و در
 رجال احمد بن ابی نصر بر نقلی کن شد عبادت امیر المومنین (ع) صعصعه را و حدیث
 و سرود معویه بر کوفه و امر کردن او صعصعه را که مالای مینر بود و العیاذ بالله
 ناسن با امیر المومنین (ع) بگوید و رفتن او بر منبر و لعنت کردن او معویه را و بیرون
 کردن معویه او را از بلد معروفست و این صعصعه همانست که موافق روایتی در
 تشیع جنازه امیر المومنین (ع) حاضر بود و بعد از دفن انجباب کوبست و خاک
 بر سر کرد و کلماتی در مدح انجباب گفت و بالجمله او از خطای عرب و در غمهای اهل
 ارب و مردی فصیح اللسان و قوی الجنان است چنانچه از مکالمات او با معویه (ع)
 در وفود او در وی بشام معلوم میشود
صفوان بن معطل السلمی در غزوه خندق و دیگر غزوات حاضر بوده و همیشه
 بر سافه لشکر رسول الله (ص) میرفت و این انگرامست که عبدالله بن ابی و سطح بن
 اثاثه و حان بن ثابت نسبت با عایشه او را قذف کردند و صفوان
 بر حسان حمله کرد و شمشیری انداخت

صفوان بن مهران اسدی خال بسیار نفع و جلیل القدر است و او هاست که
 شتران خود را بیرون رشید گرایه داد بجهت حج چون خدمت حضرت موسی بن جعفر
 رسید انجاب فرمود ای صفوان هر چه از تو بگو و حیل است مگر بکچر از تو و
 آن گرایه دارن شتر است باین معنی هر دین عرض کرد که من بجهت سفر معصیت و لغو و لعب
 گرایه ندادم و لکن گرایه دارم برای طرفی مکه و خودم هم در کار نیستم بلکه امر دست
 عثمان من است فرماید ایا گرایه آرینها طلب نداری گوید چرا فرماید ایا دوست
 داری بقاء ایشان را گرایه تو بنویسد گوید بلی فرماید کسیکه دوست داشته باشد
 بپای ایشان پس او از ایشان است و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد انش شود
 صفوان رفت و شتران خود را بالتمام فرحت هر دین چون مطلب او فهمید با وی گفت
 بخدا قسم اگر بنویسد حسن صحبت تو هرگز مرا می کشم و این صفوان زیارت روز را
 امام حسین (ع) را از حضرت صادق (ع) دو این کرده و دعای معروف بعلیه را که بعد از زیارت
 عا شورای خوانند نیز از آن حضرت نقل کرده

صفوان بن یحیی بجلي كوفي ثم مائة جليل القدر او ثقی اهل زمان خود نودا هجرت
 و از اصحاب اجماع است و از اجله اصحاب ائمه (ع) است و صاحب زهد و تقوی

و عادت بوده معمر بن خلاد از حضرت ابوالحسن (ع) روایت کرده که فرمود ماد ثبات
 ضاربان فی غم غاب عنها دعاها باضی فی دین المسلم من حب الراسه ثم قال لکن صفوان
 لا یحب الراسه شیخ فرمود که صفوان او ثقی اهل زمان خود بوده و در هر شبانه روزی
 صد و پنجاه رکعت نماز می کند است و در هر سال سه ماه روزه می گرفت و سه دفعه زکوة
 مال میداد این بجهت آن بود که با عیسی بن جندب و علی بن عثمان در بیت الله الحرام
 عهد بسته بودند که هر کدام که از دنیا رفتند آنکه بعد زنده عیان نماز و روزی بپایند
 او بجای آورد نازده باشد اتفاقا عیسی بن جندب و علی پیش از صفوان وفات یافتند
 لاجرم صفوان موافق عهد خود نماز و روزه و زکوة و حج و سایر اعمال خیریه برای ایشان
 بعد از او آورد نازده بود و در سنه دولیت و ده در مدینه وفات یافت
 حضرت حواد (ع) برای او خطوط و کفن و سند و امر کرد دعوتش اسماعیل
 بن موسی بن جعفر (ع) را تا بر او نماز گذاشت و از کثرت ورع صفوان نقل شده
 که یکی از همسایگانیش در مکه دو دینار بدو داد که بگونه بپر و گفت من شتر سواری
 خود را گرایه کرده ام و در وقت گرایه آن ای دو دینار جزو اسباب من نبوده پس
 مهلت خواست و رفت از جمیع بجهت حمل آن اذن گرفت و فریب باین حکایت

ادکوث احباب و فضیله معروفه از جناب مولانا احمد در سلی در باب دادن مرتبه باب در یکی از اسفادش
صهیب بن سنان معروف برومی از جمله آنکه زبان مردم روم را موخنه بود
 چه آنکه پدرش سنان از قبل خرد پروین در بعضی از فرای موصل حکومت داشت و **صهیب**
 در کودکی اسیر مردم روم شد او را بوم بودند و چون بحد رشد رسید از روم فرار کرد
 و عکبه آمد و بعد از بعثت رسول خدا (ص) با عمار در بکری و مسلمانان گرفتند و سال
 سی و هشتم بآنهم وفات کرد و در بقیع نجاک رفت گویند بکروز صهیب در منزل
 ثبا محضت رسول آمد و در نزد انجناب مقداری خرما بود یک چشم صهیب
 در ذناب بود پس بی توانی بخوردن خرما پوداخت حضرت فرمود بادر چشم خرما
 بخوری عرض کرد سهم پنجم که در غنکد مخورم رسول خدا (ص) بخندید و بوقا
 دیگر گفت از انجناب که چشم در غنکد مخورم و در باب صهیب هم مدح و هم ذم
 وارد شده اما مدح روایت علوی است سابقی خسته فاما سابق العرب و سلمان
 سابق الفرس و بلال سابق الحبشه و صهیب سابق الروم و خباب سابق البسط
 و اما ذم حدیث مروی از جناب صادی (ع) که فرمود که بلال عبد صالح بود
 و صهیب عبد سوء بود و بود که مکرر است بر عمر بعضی علما جمع کرده اند مابین هر

روایت بآنکه صهیب دو نفرند یکی صهیب بن سنان و دیگر صهیب موی رسول
 و ظاهر آنکه هر دو یکی میباشند و همین صهیب است که موی رسول خدام
 بوده چنانچه از کلام ابن شهر آشوب و محقق بهبهانی معلوم میشود و بعضی دیگر
 در حدیث مدح ناویل کرده اند مقام را کنجایش بسط است و شیخ ماوراءه رتبه
 در باب چهارم نفس الرحمن در این مقام کلامی دارد با انجا مراجعه شود

الضاد العجمی

مقال بن سفیان کلای مدی شجاع بوده چنانکه با هزار مردش بر او میشتند
 و سیاف رسول الله (ص) بود چه پیوسته با شمشیر از برای حفظ و حراست بر سر این پادشاه
ضار بن الازود الارسی مدی شجاع و شاعر بود و دهانکه بزرگوار
 باور نموده ما غیبت صفقتک باضار و در ایام ابوبکر و عمر در فتوحات
 جنگها و دلاوریهای او مشهور است

ضرار بن الخطاب فرشی رئیس بنی فهد بود و از قوم خویش چهار یک را خود
 میباشست مدی شاعر و شجاع بود و ابی انکس است که با عمر بن عبدود و دودون
 دیگر بخندنی درآمد و بنزه خود را لبه عمر بن الخطاب فراز کرد و او را انکشت

و سنت بر او گذاشت و کافر میبود نادار فتح مکه مسلمانی گرفت
ضرار بن جهمه ضبابی هاست که وفاتی دارد بر معویه شد معویه گفت علی را
 از به من وصف کن ضرار گفت کان والله بعبد المذی شد بد القوی بقول فضل
 و بحکم عدلا الی ان قال فاقسم بالله لرايته فی بعض احواله وقد ارجى اللیل سدوله
 و غارت بحومه و هو قائم فی محرابه فابصر علی الجنبه و هو یملأ غلغل السلم و یسکی بجانب
 الواله الحزین فکافی الان اسمعه و هو یقول فی بکائه یاربنا یدنا المذی عنی ای
 تعرضت ام لی تشوئت لاحان حبسک هیهات هیهات غری غیری لا حاجه
 لی فیک وقد طلقک ثلاثا لا رجعه لی فیک فعیشت فی فصر خطک لیسر امک
 حقی اه اه قلة الزاد و طول الطريق و احب السفر و عظیم اللود و خشونه المصمغ
 معویه چون این کلمات بشنید اشکش بر چهره میبارید مردم مجلس نیز گریه کردند
 معویه گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را سوگند میبخد که چنین بود لکن اصحاب
 من بعد از مرگ من چنین حدیث نگویند

ضریس بن عبد الله بن اعین شجاع و مادرش جریر بن اعین است او را کاشی میگویند چنانکه بخارانش کنا بوده
با الطاء و الهمزة

طاهر بن ابی هاله مادر او حضرت خدیجه زوجه رسول است و او را دو
 برادر بود یکی هند و دیگر هاله و هند و صفات حضرت رسول بوده و طاهر هاست که
 حضرت رسول هم او را بر بعضی اراضی عن حکومت داد و بعضی را بجای بن حبیل
 و خالد بن سعید بن ابی العاص و عکاشه بن ثور گذاشت

طاوس بن کلبان ابو عبد الرحمن البهانی بن یکی از فقهاء عصر خود بوده و روایت
 او مناجات حضرت سید الساجدین هم در سجده و گفتگوی او با آنحضرت معروف است
 و او از علماء عامه بشمار رفته و صاحب مروضات الجنان او را در طبقات علمای عامه
 بشمار آورده و شیخ ما محدث نوری نور الله مریده در جامعته مستدرک بر او طعن زده
 که چرا طاوس سنی را از شیعه شمرده و قطب را از شیعی را از علمای عامه گرفته و
 بالجملة وفات او در هفتم دلیجه سنه صد و شش عکبه واقع شد و هشام بن عبد الملك
 بروی غار گذاشت و نجاک رفت و در حدیث است که طاوس بپای بر حضرت صادق
 وارد شد حضرت از او پرسید که توئی طاوس عرض کرد بلی فرمود طاوس مرغ شومی
 که نازل میشود صاحب نومی مگر آنکه اکاهی دهد ایشانرا بر حلق کردن و در مرغی حیوة
 الحیوان چون وصف طاوس نموده گفته عجب امود آنکه طاوس با این حسن و جمالش

مردم شام بان کنند و سببش را خدا بهتر میداند شاید برای آن باشد که ابله را
داخل بهشت نمود که آدم را از بهشت بیرون نمود و چون سبب شده از برای خالی
شدن بهشت از آدم کواحت دارند مردم بودن او را در خانه اتنی و جمال فرشی در
صالح از صالح گفته که طوس مصفر طاوس است و فی المثل اشام من طوس و این
مغشی بود در مدینه و کان اسم طاوسا فلما تخنث حبلوه طویا و کان یعزل با
اهل المدینه فوقعوا خروج الدجال ما دمیت بین ظهر انکم فاذا امیت فقد امیت
لا فی ولدت فی اللیلۃ الی مات فیها رسول الله ص و فطمت فی الیوم الذی مث
فی ابوبکر و بلغت الحلم فی یوم الذی قتل فی عمر و تزوجت فی یوم الذی قتل فی عثمان
و ولد فی یوم الذی قتل فی علی و یسمی عبید النعم اما طاوس الحیم و انا اشام من
من عشی علی ظهر الحطیم

طراح بن عدی هاشمکه از حایت امیر المومنین ص بر سالت بنزد معویه رفت
و علامه مجلسی ره در هشتم مجار و ناسخ النوارخ در کتاب تابعین از کتاب امیر المومنین
رسالتی از او نقل کرده اند خلی لطیف مشتمل بر عبارات مضحیه و کلمات فضحیه او
محبوبه و اتباع او مدح و منقبت از امیر المومنین ص و اشاع او و در مقتل محمد بن

اطالب نقل کرده در سیاق سیر حضرت امام حسین بکربلا بعد از ملاقات حضرت
اختیار با اصحابش که ایا کسی از شما نیست که راهی غیر انتخابه بشناسد طراح گفت
بلی یا بن رسول الله من خبر میدهم از طریق حضرت فرمود پس جلو برو پس طراح پیش نهاد
و این رجز میخواند یا ناقی لا تدعنی من لجوی الایات و در مقتل ابی مخنف است که
طراح بن عدی عروج در میان کشتگان بود و مشاهده کرد جماعتی را که آمدند
نزد کشتگان و یکی از ایشان نزدیک جثه امام حسین رفت و او را نشانید و بجا
گفته اشاره کرد سرا و آمد الی آخر

طفیل بن عبد الله بن حارث و ادرا ماری عایشه و عبد الرحمن بن ابی بکر است
چه ام رومان اول زوجه عبد الله بود پس از مرگ او زوجه ابو بکر شد
طفیل بن عمر الدوسی او را و النور میگویند بجهه آنکه از رسول خدا حوا
بود که او را برای جماعت دوس بفرستند و ابی بدست او ظاهر کند لاجرم بدعا
ان حضرت نوری در میان حشمان او ظاهر گشت حواسنا ر شد که آن نور بر سر او تابید
او فرار کرد چنان شد که حواسنه بود و در شب مانند قندلی روشنی میداد
طلحه بن عبید الله بنی کنیت او ابو محمد و معروف بطلحه الخیر و طلحه الفیاض هم

بالتاف زبیر بن العوام نکست بعثت امیر المومنین (ع) نمودند و واقعه جل را با پیا نمودند و امیر
المومنین (ع) در حق هر دو نفرین فرمود و هر کدام بخوار نو و جوی بقتل رسیدند طلحه را در جنگ
جل مروان حکم بنی بر آتش زد چندان خون آمد تا برید و پیرش خود و برادرش عبد الرحمن
بنی در اینجا کشته شدند و محمد پیرش معروف بسجاری بوده و حاله اش زینب بنت جحش
روحیه پیغمبر (ص) بوده و این طلحه در جنگ احد بزخم پیر انگشت درشتش از کار شده
بود لهذا او را مثل می کردند و چون در ابتدا خلافت امیر المومنین (ع) طلحه با خفرت
بعثت نمود فیصله بن ذویب اسدی گفت اول من مایعه است لا ینتم امر اهل
سنت او را بکین از عشره مبشره شمرده اند و گویند از مخالفت با امیر المومنین
نوبه کرد و علماء ما انهم طلب را ابطال کرده اند و شیخ مفید کتابی نوشته موسوم
بکافیه فی ابطال النوبه الخاطئه و طلحه هاشمکه عمر در سوری او را یکی از شش نفر
فرار داد و طلحه حق خود را از خلافت عثمان بخشید بسبب آنکه داشت خلافت باطله
فرار خواهد گرفت با عثمان و چون از بنی بنم بود و از امیر المومنین (ع) کینه در دل
داشت لاجرم حق خود را عثمان بخشید که خلافت با امیر المومنین فرار بکند چنانچه
عبد الرحمن بن عوف بنی علا خطه آنکه ام کلثوم خواهر عثمان روحیه او بود خلافت را

عثمان نفوذ کرد و عمر بنی هندسه اینکار را چنان کشیده بود که خلافت با خفرت
فرار بکند بلکه مخالفت کند و کشته شود چه آنکه گفته بود در هر طریقی که عبد الرحمن
باشد اطراف حق است و طرف دیگر را کردن بوند امیر المومنین (ع) در خطبه
شششنبه که در مدخل خود را اظهار میکند می فرماید فیما بین و الشوری منی عرض
الرب فی مع الاول منهم حق مرت افتون الی هذه الطاهر ولكن اسفقت اذا سفلوا
و طرت اذا طاروا فصی رجل منهم لضغنه و مال الاخر لصره مع هن و هن اول
المراد من الرجل هو طلحه و للاخر هو عبد الرحمن

طیفور بن عیسی معروف بابا یزید بسطامی همان شخصی موصوف معروفست قبل آنکه
ارنایم و خدم مائه و ثلثه عشر من السایح حنی وصل بخدنه مولانا الصادق (ع)
فوجد فی خدمته ما هو المقصود و عن بعض العرفاء و انهم ان بابا یزید کاشف فی
داره (ع) و لما کان هذا بعید بحسب الظاهر بساکنه عصر هالان وفات مولانا الصادق
کانت فی سنه ثمان و أربعین و مائه و وفات بابا یزید فی سنه احدى و ستین و مائین
ثان و اهل مقاله فقال بعضهم مکان الصادق (ع) الرضا (ع) و قال بعضهم الحواری و نخلص
بعض اخر بالترام بغداد فی الرجل النصف بهذه النسبه و الالغاب بابا یزید اثبات

الاكبر والاصغر والاكر هو السفاء والله العالم

باب الطاء المحمدي

ظالم بن سراق اردی مکن باوصفه والد مهلب شعی مذهب واز رجال امیرالمؤمنین بوده و در بعض وفات یافت و انجناب بر روی غار گذاشت روی آن مذم بوم اجل تعالی لعلی (ع) اما والله لو شهدتك ما فأنك ازدي

ظالم بن ظالم ابوالاسود مدنی لعری است که از شعری اسلام و از شیعیان امیرالمؤمنین در حاضر شدن کان در صفین بوده و او هاست که وضع علم خود نموده بعد از آنکه اصلش از امیرالمؤمنین (ع) اخذ کرده دوست که فران شریف را اعواب کرد بنقطه در زمان زیاد بن ابیه لعنه الله و فنی معویه برای او هدیه فرستاد که از جمله آن حلوائی بود برای آنکه او را از محبت امیرالمؤمنین (ع) منحرف کند و خوش که بن پخته لکی باشتن سا لکی بود مقدار کمی از آن حلوا برداشت و در دهان گذاشت ابوالاسود گفت ای دختر این حلوا را معویه که برای ما فرستاده که ما را از ولای امیرالمؤمنین علیه السلام بر گرداند دختران گفت قبحه الله یخذه عنا عن السید المطهر بالشهد المزعف نبأ لم یسله واکله پس خود را معالجه کرد تا آنچه

در نسخ ظالم را سلم ذکر کرده

شکری از امیرالمؤمنین

حوزده بود فی کرد و این شعر بگفت

اباالشهد المزعف باب هند نبيع عليك احبا ودينا

معاذ الله كيف يكون هذا و مولانا امیرالمؤمنین

و با الحمله ابوالاسود در طاعون جارف سنه شصت و نه سن هشاد و پنجاه در بعض وفات کرد و این شعر است و سببی دیگر ذکر کرده این اشعار ابوالاسود را در مرثیه امیرالمؤمنین (ع) و اول آن مرثیه این است

الاباعین جودی فاسعد بنا الایامی امیرالمؤمنین

و ابوالاسود شاعری طلیعی اللسان و سریع الجواب بوده و زنجیری نقل کرده که زیاد بن ابیه ابوالاسود را گفت با دوستی علی (ع) چگونه گفت چنانچه نمود و منی معویه باشتی لکن من از دوستی علی ثواب اخروی خواهم و نواز دوستی معاویه که

خطام دنیوی جوئی و مثل من و نو شعر عربی معد بکرب است

خلیلان مختلف شاننا اربد العلاد و هوی السمن احب دماء بنی مالک و راف العلی باطن البین و هم زنجیری این شعر را از او روایت کرده

امفندی فی حب الی محمد حریفیک فذع ملائک اورد

الحابث

الموت العام و غافرا این جان طاعون که در بعض چهار روز واقع شد که بعض را زهر و زهر کرد و کونین روز هشتاد هفتاد هزار تن و روز دوم هفتاد و یکصد و روز سوم هفتاد و سه هزار کس هلاک شدند و روز چهارم از مردم خردی قلیل از زندگان بگریختند ابواب خانه را بر روی درها بستند و زندها بتر نداشتند و حشره فرستاد

من لم يكن حيا لهم متمسكا فليعرفن بولاده لم يولد

ظریف بن نافع صاحب کتاب دیات از اصحاب باقر و ثقة در حدیث است

باب **العین المملو**

عابس بن ابی شیبہ الشامی از شهداء کربلا و شجاعت و مردانگی او در روز عاشورا و شوق او در کشته شدن در بادی حضرت سید الشهدا معروف است

عاصم بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب هاست که در زاره گفته که وقتی من در خدمت حضرت باقر علیه السلام نشسته بودم و انگیاب روی بکعبه نموده بود و سفره و نگاه کردن بان عبادت است که عاصم وارد شد و حضرت گفت که کعب الاخبار میگویند که کعبه سجد می کند برای بیت المقدس در هر صبحگاهی حضرت فرمود بود قول کعب چه میگوئی عرض کرد راست گفته قول هاست که او گفته حضرت فرمود دروغ گفتی و دروغ گفت کعب الاخبار بان و غضبناک شد زاره گفت هیچ گاه ندیده ام آنحضرت را در برابر روی احدی بکوبد دروغ گفتی عزیزان عاصم و جد عاصم که عاصم بن عمر باشد جد عمر بن عبدالمطلب است و مرغی بلند بالا و جیم بوده گویند ذراع او بان اندازه یک ذراع و یک شبر مردم دیگر بوده

عامر بن جراح معروف بابو عبید جراح از اصحاب صحیفه است و الجماعت بنحو مسلم اول و دوم و ابو عبیده و سالم بن حبیب بود که در خانه کعبه با هم معاهده کردند که بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله بگذارند خلافت باهل پیش برسد و در این باب کتابی نوشتند و آن صحیفه را نزد ابو عبیده گذاشتند و او را این امت گفتند و این ملاحظه بود که ابو عبیده و عمر و ابوبکر و بعد از رحلت رسول خدا سقیفه کردند از برای بیعت گرفتن از مردمان و بعد از کلمات بسیار و خواست شدن بیعت از مهاجر و انصار ابوبکر گفت من اینکار از بهر خود نمیجویم اینک دوم مرد بزرگ عمر و ابو عبیده حاضرند با هر یک بخواهد بیعت کند عمر و ابو عبیده همراه و هم زبان برخاستند و گفتند لا والله هرگز این مباد که ما بیعت کنیم تو بدین کار سزاوارتری و توانی این چنین در غاری و از این نوع کلمات بگویند نا آنکه عمر گفت دست فزاده تا با تو بیعت کنیم که تو شیخ طائفه و قائد فیل ابوبکر گفت ای عمر تو دست کس زده کن که من ترا شایسته ندانم عمر دست بپا زد و دست ابوبکر را بگرفت و بپایان بیعت دست بردست او زده و ابو عبیده نیز بیعت نمود پس لشیر بن سعد انصاری و سایر مردم بان بیعت کردند و ابوبکر نیز تلافی کرد و دست

مردن خود عمر را خلیفه خود نمود قال امیر المومنین (ع) فبا عجباً بینا هوسنیفها
 ۲ حیوة اذ عفتها لا خربها وفاته لشد ما لشطرا عیها ویمین مل احظم فلما
 وصیفة بود که عمر در وقت وفات خود گفت اگر سالم رنده بود خلافت را بدو تفویض
 میکردم و بالجمله اهل سنت ابو عبیده را از عشره مبشره شمرده اند و او را این هذبه
 الامه لقب دارند و او را اهتم گویند بجهت آنکه در جنگ احد این فیسنه ملعون سنگی
 بر پیشانی نازنین رسول خدا زد چنانکه حلقه های خود در پیشانی انجاب جای
 گرفت ابو عبیده با دندان برآورده و دندانش بیفتاد و از این جهت اهتم گشت و بالجمله در
 زمان عمر سینه هجده در مملکت شام بویای عمواس هلاک شد

عامر بن شراحیل همان شعبی بفتح شین است که او را بقهاقت و وثافت ستوده اند
 و لکن نزد ما مذموم و مطعونست و در سینه در کوفه بمبک فجاءه وفات کرد

عامر بن عبد نفیس از زهاد ثمانیه است که با امیر المومنین (ع) بودند و ایشان
 ربیع بن خثیم و هرم بن جبان و اویس فرزند عامر بن کوراست که این چهار نفر از اصحاب
 انجاب بودند و زهاد و انبیاء بودند و چهار دیگر باطل بودند که ابو مسلم خولای
 و مسروق بن الاجلیع و حسن بن ابی الحسن و اسود بن زید باشند و بعضی بجای

عمواس
 مرعانی مدینه
 نام مدینه است
 از حال قسطنطنیه
 نزدیک بیت المقدس
 زهاد ثمانیه

اسود جری بن عبد الله بجلی را ذکر نموده اند فضل بن شاذان فرموده که ابو مسلم
 مردی فاجر و مرائی و از مصاحبان معویه بود و مرد مرا بخیر میگوید بر قتال امیر المومنین
 و بجلی (ع) گفت که مهاجرو انصار را به ما و الکلام که بخون عثمان بقتل رسانیم چون
 امیر المومنین (ع) بنزد پرفت گفت الان طاب الضراب یعنی الان بر من کوارا شد
 جنگ با بجلی (ع) و زهد و تقدس خود را دام و تله کرده بود که مردم را بدام خود
 افکند و اما مسروق بن ابی او در نزد معویه عمل عساران داشت و همان عمل در موضعی
 که اسفل از واسط است در نود و جمله که انجادا رصافه گویند وفات کرد و فرزندش
 در انجاست و حسن بجری در بفس مدینه بود و هوای خاطر مردم را می جست نازبا
 خود را محکم کند و اویس فرزند برهمه زهاد ثمانیه فضیلت داشت انتهى و اسود بن زید
 با اسود بن مریر هاشمکه هشتاد حج و عمر بجا آورد و همیشه روزه می گرفت در سفر
 و سفر و در هر شب یکجیم قرآن می نمود وفات کرد سینه و علامه رحمه الله فرموده
 که اهبان بن الصیفی ابو مسلم است که سنی الرای بود در علی (ع) انتهى و صنا
 حبیب السیر کرامتی عجیب از مسلم نقل کرده که حاصلش آنکه اسود غنسی
 اراو خواست که افران بنیوت او کند او قبول نکرد و او در میان الثا فکند الثا و در نوازه

عامر بن ابیاح مؤذن امیر المومنین (۴) بوده و در اذان خود حتی علی خیر العمل
 می گفت چو بخفت او را میدید میفرمود **مَرْجَا بَا الْفَائِلِينَ عَدْلًا وَبِالصَّلَاةِ مَرْجَا وَأَهْلًا**
عامر بن واثله از اصحاب رسول است که هشت سال از عمر انحضرت را در ک
 کرد در سنه وفات کرد و با و ختم شد صحابه چه او اخو کسی بود از صد و چهل
 هوار نفر از اصحاب که از دنیا رفت و او را از خواص امیر المومنین (۵) و از خیار اصحاب
 انجباب شمرده اند و او را کلبانی گرفته اند و گفته اند که فائز بوده با مامت محمد بن الحنفیه
 روایت است که وقتی شهاب بن عبد رب به از حضرت صادق (۶) پرسید کیف اصبح فذا
 شوم فرمود اصبحنا قول کما قال ابو الطفیل عامر بن واثله وان لا اهل الحق لا شک
 دولة علی الناس ایاها ارجی وارقب ثم قال ان الله من ارجی وارقب و ابن شهر آشوب
 در مناقب روایتی نقل کرده که مشتمل است بر مذمت کردن و مفضل نمودن عامر بن
 واثله عمره عاص و مروان حکم و عبید بن ابی سفیان و عبد الرحمن بن ام الحکم را
 در حضور ایشان در محض معویه و در خصال روایتی باشد که معروف بن خربوز
 از ابو الطفیل رحمه الله روایت می کند حضرت فرمود صدق ابو الطفیل و اینها
 بر حسن حال او و رجوع او از کلبانیت است اگر مسلم باشد کلبانی بودن او

عباد بن صهیب بزرگ نقه است و دوست حدیث از حضرت صادق اخذ
 کرده بود و اعتراض او بر انحضرت در باب لباس معروف است
عباده بن الصامت و تفرید یکی پس برادر ابو ذر است و او از سابقین است که
 رجوع با امیر المومنین (۴) کردند و دیگر سپهس انصاری خوزجی است که مدبری و یکی
 از نقباء است و طولش ده شبر بوده و در زمان عمر بنضات شام فرستاده شد
 و او در حصن اقامت جست و از آنجا فلسطین رفت در سنه وفات کرد
 جسد او را در بیت المقدس فحاک سپردند بدانکه در میان عرب ده تقیید که بطول
 قامت معروف بودند و کان طول کل واحد منهم هشره اشبار (۱) فیس بن سعد
 بن عباده (۲) عباده بن الصامت (۳) سعد بن معاذ (۴) جبر بن عباده البجلی
 (۵) عدی بن حاتم طائی (۶) عمرو بن عبد کرب (۷) اشعث بن قیس (۸) کبید
 بن ربیع (۹) عامر بن الطفیل (۱۰) عباس بن عبد المطلب و يقال انه یقبل المرنه
 فی هودجهما گفته اند که عباس روی زن را بوسه میزد در حالیکه از زن در میان
 هودج خود بر فراز نشین بود
عباس بن ربیع الحریث بن عبد المطلب از اصحاب امیر المومنین است و در

صفین ملازمت رکاب داشت و انجناب بنی فرموده بود اورا و حسن بن و عبد
جعفر را که از مرکز خود حرکت نکنند و بکارزار بروند مبادا کشته شوند و میفرمود
وقد معویه انه ما بی من بنی هاشم نافع من منه الا طعن فی سبطه اطفاء لنور الله
و شجاعت عباس در صفین مسطور است و اوها لکنه و فی امیر المومنین
لباس اورا پوشید و بعد از رفت خواجه در عباس بن علی خواهد آمد اشاره بان
عباس بن عبد المطلب عموی رسول خدا است که پند او ابو الفضل بود و سفایف
زمن مابوی بود و او مردی صاحب جمال و سفید اندام و بلند بالا بود و صوفی مریض
داشت چنانکه از یکس سنک و بیش اواز او شنیده میشد و گویند روزی
در مکه عاریت بود عباس اواز برداشت که دا صبا حاه هیچ ابنی نماند که
اواز او را شنید مگر آنکه کودکی انداخت و هم روزی با اواز بلند سبع را از
غتم زجر نمود آن سبع زهر اش چاک شد بمرد و در روز چنین مامور شد که
اواز بلند کند و اصحابیکه فرار کرده اند باز خواند لا جرم صدا بلند کرد با معاش
المهاجرین و الانصار با اهل بیعة الشجرة با اصحاب سوره البقرة الی ابن نفرون
و بالجله اورا سه دخترو ده پسر بود و در همی ایشان تمام بود که از هه کوچکز بود و

و عباس اورا در بر میگرد و میگفت فموا بنیام فصاروا عشرة بارکنا جعلهم کوا برة
و جعل لهم خیرا و انتم الثمن و عباس در جنگ بدر اسلام آورد و در دهام حب
باشهر رمضان سنه وفات کرد اورا در بیع محاک سپردند و فرزند فلادرس
هان بفعه سوره ائمة معصومین (۴) میباشد شیخ نقیبه در ده روزی نصیح فرمود
با سحاب زیارت او و از حضرت رضام و سپهک حضرت رسول فرمود که هر
مردی در حق عباس دعایت کند که او یقین پیران من است و در زیارت رسول
خدا است از بعد السلام علیک سید الشهداء السلام علی عک العیال
بن عبد المطلب (۴)

عباس بن علی بن ابی طالب اکبر اولاد ام البنین و پسر چهارم امیر المومنین
بود و کنیتش ابو الفضل و لقب بقاء صاحب لوای امام حسین در
روز عاشورا بود چنان جمال دلارا و طلعتی زیبا داشت که اورا ماه
بنی هاشم می گفتند و خندان حیم و بلند بالا بود که چون بزیست
اسب بریشی بای مبارکش بزرین میکشیدی بعد از شهادت
برادران اعیانی خود بدست حکم بن طفیل و با عانت نوفل ارق

و زنده بن و مر فاسهید گشت شهادتش در امام حسین ^(ع) سخت تابش کرد جلالت
 شان آن بزرگوار محتاج بیان نیست و اما آنچه از برای انجناب نقل میکنند از
 فضایی عجیب در جنگ صفین و نهروان هیچ کدام واقعی ندارد و ابتدا کوی ازان
 جناب در آن غزوات نیست و اما آنچه از منافق حواری نقل شده که روزی
 امیر المومنین ^(ع) لباس خود را بغير در اند و لباس او را در بر کردند مظلوم است که
 فقط عباس استباه شده بعباس بن ربیع بن حارث بن عبد المطلب چه آنکه
 عباس بن ربیع هاشمی روزی از ایام صفین عیدان رفت و یکی از فرزندان اهل شام
 را بکشت معویه جعلی فرار داد برای هر که بود عباس را بکشد و نفرمایی از
 قبله نجم بقصد او بیرون شدند چون عیدان وارد شدند عباس را ببارت
 طلبیدند امیر المومنین ^(ع) لباس عباس را بر تن خود پوشید و اسب او را
 سوار شد و عیدان رفت و آن دو ملعون را بقتل رسانید بلی از کامل های ظالم
 شود که جناب ابوالفضل ^(ع) در محمل بوده چه آنکه در واقع محمل میگوید که
 امیر المومنین ^(ع) محمد حنفیه و عباس سفار اکت که امشب واقف باشید
 و سواد کوفه را نگاه دارند و معلوم است که سفاهان لقب ابوالفضل است

و اما آنچه که در وضع خانها نقل نمایند که دفنی امیر المومنین ^(ع) در بالای منبر خطبه خوان
 حضرت سید الشهدا تشنه شد آب خواست حضرت بقتل امر فرمود آب بیاورد عباس
 در آنوقت طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید و مادر و آب برای
 برادر بگرفت و جام را بر سر گرفت و آب از اطراف میر بخت همین قسم ناوارد
 مسجد چشم بیند که برادر افتاد گریست و فرمود امروز چنین و روز عاشورا
 چنان افتاد غماش دروغ و بطلانش واضح است مرا مجال بیان نیست
عباس بن علی بن حسن مثلث هاست که بیفداد آمد مردم راه بعثت خود
 دعوت نمود جماعتی از زنده به باو کردند خبر مهدی عباسی رسید امر کرد
 تا او را بگیرند و در حبس افکندند و پیوسته در زندان بود تا برادرش حسین
 بن علی شهید فخر شفاعت او نمود مهدی او را حسین بخشید و از زندان
 رها کرد لکن شریبی از سم او را خوراند که پیوسته از هر بدن عباس را می
 کا هابند تا او را مدینه کشت کشت بدنش فاسد گشت و اعضایش از
 هم ملاشی شد و بعد از سه روز از ورود مدینه رحلت کرد من در حبابی دیدم
 عباس در حسن مثلث بود که مادرش عایشه دختر طلحه الجود بوده و چون

در ملازم مردم ظالم ابوبکر را بر خودت اظهار نمایی گفت در حالیکه ابوبکر نزد مردم
باندازه محبوبست که از روشنی چشمان مردم او را بیشتر دوست میدارند من
اگر چیزی بگویم سرم نسبت گویند خواهد شد لکن با وجود اینها تحمل نکرد و یک هفته
نگذشت که عیترت رفت در خطبه خود گفت ایها الناس ان سبعة ابی بکر کانت فلان
وفي اسمها فن دعاهم الی مثلها فامتلوه انتم وبنی ابی الحدید در این موضع
از شرح حکایت مفصلی نقل کرده از اسرار عمر یا ابوموسی و مغیره بن شعبه در باب
عداوت ابابکر با وی و آنکه عمر گفت او احمد فریش بود در وقت بیعت سقیفه با
من مکر کرد و میخواست ازل من با خبر شود که گفت با مردم که ما عیترت کیند و
من نیز با او مکر کردم و هم گوید و الهفاه علی خیل بن نیم بن مره لقد قلدنی ظالماً
وخرج الی منها اغانی

عبدالرحمن بن ابی لیلی الانصاری از اصحاب امیرالمومنین (ع) همانست که حجاج او را
چندان زد که کفهای او سپاه شد و در کابل بهائی از انجمن مروایت کرده
که حجاج عبدالرحمن بن ابی لیلی را بوهنه کرد و مزد نداشت او چون پلاسی
شد و میگفت ناسزا بکوی علی (ع) را و او ابایی کرد و نقل است که عبدالرحمن

در ثمان غزوات ملازمت رکاب امیرالمومنین (ع) داشته
عبدالرحمن بن الحجاج ابو عبد الله الکوفی بیاع سامری مرقی یکسانه نشسته
وحلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم (ع) است در رجوع بجن کرده و ملاقات کرده
حضرت رضا را و وکیل حضرت صادق (ع) بوده و روایت شده که حضرت ابوالحسن
(ع) شهادت بهشت برای او آورده و حضرت صادق با او میفرموده که تکلم کن با اهل
مدینه همانان دوست میدارم که در رجال شیعه مانند ترا به بنیم و هم از
انجباب مروست که هر که مرخ در مدینه حق تقم او را معیوث فرماید در این
روز قیامت و از جمله ایشان است یحیی بن حبیب و ابو عبیده خدا و عبدالرحمن
بن حجاج و اما آن خبریکه از ابوالحسن مروست که ذکر فرمود عبدالرحمن حجاج را
فرمود انی لاقبل علی الفواد شاید مراد از ثقات او بود دل مخالفین باشد
با آنکه مراد آنست که از برای او موفقی است در نفس با آنکه ثقات او بیخه اسم
او باشد چه آنکه عبدالرحمن اسم ابن ملجم است و حجاج اسم حجاج بن یوسف
ثقفی و مسلم است که اسامی مبغضین امیرالمومنین (ع) نزد اهل بیت ان حضرت
بلکه نزد شعبان و دوستانش ثقیل و مکرره است و هکذا بعکس سبط بن جوزی

در زندگانه در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن ایطالب گفته که هیچ کس از بنی هاشم
فرزند خود را معویه نام نهاد مگر عبدالله بن جعفر و چون این نام را بر اولاد خود
گذاشت بنی هاشم بزرگ او نمودند و با او تکلم نمودند تا وفات کرد و فرمود که چون عبدالله
متلا بود بمجاشرت با بنی امیه بجهت ماموریت با علا خطه دیگر این نام را بر فرزند خود
نهاد مبادا نادانی بر عبدالله بخت کند چه بزرگتر از عبدالله نام پدر از معویه بفرزند
خود گذاشت علا خطه حکمی و بالعکس پس چنان است که مردی در وایت کرده که در
نزد عایشه نشسته بودم و حدیث می کرد مرا که ناگاه غلامی داند اگر که سیاه بود
و باو عبدالله بن مکیف چون غلام حاضر شد عایشه دو کرد بمن و گفت صدای
برای چه این غلام را عبدالله الرحمن نام نهادم گفتم نه گفت از چه محبت و دوستی من با عبدالله الرحمن
عبد الرحمن بن زید بن الخطاب العدوی نام مادر او لبابه بنت عبد المنذر است
گویند ابولبابه او را محببت رسول آورد گفت این فرزند زاده من است و
مولودی از وی صغیر بزرگیده ام بر مولودا (م) بخندید و دست بر سر وی کشید
و خدایا بخواند و او از غلام مردم دراز نالایک گشت و فرمود که ابولبابه بشیر
عبد المنذر است با نفاعه بن عبد المنذر و او همان است که یکی از سنو نفاعی

مسجد رسول (م) نسبت باو دارد و نسبت ابولبابه و ستون توبه معروف است
و از مکانهای شریفه روضه است و نماز و دعا و اعتکاف و نشستن در پای آن
هر يك مندر و نسبت و وجه تسمیه او را نسبت ابولبابه و دعای از امن در کتاب
هدیه الزائرین ابرار کرده ام
عبد الرحمن بن عتاب بن اسید اموی فرشی از احفاد عبد مناف است و پدرش
در بوم فتح مسلمانی گرفت و رسول خدا (م) نگاه که از مکه به خنجر سفر کرد او را به
محکومت مکه گذاشت و از زمان ابوبکر حکومت داشت و با ابوبکر در یکروز وفاق
کرد و عبد الرحمن در جنب جبل با عایشه بود و باطلحه در يك روز کشته شدند و منی
امیر المؤمنین بر این دو نفر گذشت فرمودند اصبح ابو محمد هذا المكان غریبا الخ
گویند بعد از سه روز از واقعه جبل گذشتند مردم بمن و بقولی مردم بپایه دیدند
دستی از چنک عتاب بر زمین افتاد اندست را بر گرفتند دیدند خانی در
انگشت دارد چون نگرینند نقش آن عبد الرحمن بن عتاب بود از قبل او خبر داشتند
عبد الرحمن بن عوف الفرشی الزهری ده سال بعد از عام الفیل متولد شد و
از مهاجرین همیشه است و اهل سنت او را از یکین عشره مبشره شمرده اند و او

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۹۸
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۹۸
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

بوصیت عمر یکی از اهل ستوری بود و چون شوهر خواهر عثمان بود و مراعات
 عثمان را می نمود و عمر نیز میل می داشت که خلافت بامیر المومنین ^ع نرسد لهذا
 فرار داده بود که هر طرف را که عبدالرحمن اخبار کرد حق باشد و مخالف با آن را
 کردن نرینند و احوال امر مقصود عمر بعلی آمد که آن نرسیدن خلافت بپند
 بامیر المومنین ^ع و چون عبدالرحمن خلافت را تفویض بعثمان کرد و با او بیعت نمود
 امیر المومنین ^ع فرمود حرّ کل الصهر و بعثت علی ما فعلت و الله ما املت
 منه الا ما اقل صاحبك من صاحبه و فی الله بینكما عطل منتم از دعای
 اخفرت و فی ما بین عبدالرحمن و عثمان چنان غبار کدورت مرتفع شد که عثمان
 او را منافق خواند و عبدالرحمن قسم خورد که نازنده باشد با عثمان تا بکلم نکند از آن
 پس دیگر با هم نکلم نمودند تا عبدالرحمن وفات کرد و این عبدالرحمن بکثرت مال معروف
 بود چندانکه هزار شتر و سه هزار گوسفند و صد اسب در اطراف مدینه پراکنده
 گویند بعد از وفات او ربع ثمن مال او را بحساب گرفتند هشتاد و سه هزار درهم
 و بآمد که مجموع مال او دو هزار هزار و ششصد و بیجاه و شش هزار درهم میشود
 عبدالسلام بن رعان دیکت الجن معروف است که از شعراء امامیه است و فضیله

لطیفه دار و بارشید که شیخ یوسف بحرانی در کثکول خود و شیخ مادی کتاب
 ظلمات الهاویه نقل کرده
 عبدالسلام بن الصالح معروف بابو الصلت همدانی دی از حضرت رضا بلکه خادم
 افتاب است و او ثقة و صحیح الحدیث و شیعی مذاهب و محب ال رسول ^ص
 است الا آنکه با علمای عامه مخالطه داشته و از این جهت است که کلمات علمای ^{حق}
 او مختلف است بعضی او را عامی شمرده اند و لکن علمای عامه بصریح باتباع او نموده اند
 بلکه بعضی گفته اند انه دافعی حنیث و این خود بی گفته اند خادم الرضا شیعی معصی ^{حق}
 بالجمله از برای اوست کتاب وفات الرضا علیه السلام
 عبدالسلام بن عبدالرحمن همدانی که حضرت صادق ^ع دعا برای خلاصی او
 از زندان کرد و خلاص شد چنانچه در رسد معلوم شد
 عبدالعزیز مهندی القمی ثقة و وکیل حضرت رضا ^ع و در حق او بیرون آید
 غفر الله لك ذنبك و رحمتنا و اياك و رضی عنك برضائی عنك و مقتل بن شاذان
 در حق او گفته خبر فی را این
 عبدالعزیز بن محی بن احمد بن عیسی الجلودی جلود کجیف و شیخ السبک در بحر

و عبد العزیز شیخ بصره و ثقة و امامی مذهب است و کتابهای بسیار تألیف کرده
عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن ذبیح بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام
 مکنی بابو القاسم است و قبرش پیش در مدینه معروف و مشهور است و بعلو مقام و
 جلالت شأن معروف و از اکابر محدثین و اعظم علماء و زهاد و عابد بوده و از
 اصحاب جواد و حضرت هادی (ع) است و پس است در مصیبت او که هر که زیارت
 او کند بهشت بر او واجب شود و مثل آن باشد که زیارت امام حسین (ع) کرده باشد
 و من یبرخی از جلالت او در کتاب فرار اشاره کردیم و جناب عبد العظیم السیر
 بوده بنام محمد او نیز مردی بزرگ فقیه و زهادت و کثرت عبادت معروف بوده
عبد الکبیر بن ابان صاحب مکات است نزد حضرت رضا (ع) روایت است از او
 که گفت گفتیم بحضرت رضا (ع) که دعا کن برای من و برای اهل بیت من فرمود مگر
 غلبتم خدا قسم که اعمال شما عرضه میشود بر من در هر روز و شب گفت من اینرا
 عظیم شمردم فرمود مگر بخوانی کتاب الله را و قل اعلموا ان سیر علی (ع) حکم و رسوله و
 المؤمنون قال هو الله علی بن ابیطالب (ع) اقول و کلمات کان لعلی (ع) بکون للآفة
 من اولاده ايضا فانه یجری لآخرهم ما یجری لاولهم سلام الله علیهم اجمعین

عبد الله بن آق از بزرگان و رؤسای انصار بود پیش از هجرت رسول (ص) علیه
 و چون آنحضرت علیه شریف آورد سلطنت او خواب شد و او از اکابر منا
 فقیه است و پیوسته با رسول خدا (ص) از در حضی بود لکن عبد الله پس از آن
 اخبار صحابه است چنانکه بسیار وقت از رسول خدا (ص) خواستار شد که اگر
 قتل پدرم مرضی آید فرمان کن تا من بدست خود سر او را بردارم و چون
 عبد الله ای مرضی شد عبد الله پس از آنحضرت رسول است عا کرد که به
 عبادت پدرش بیاید و عرضه داشت که اگر عبادت او شریف نیاید عادی
 خواهد بود بر ما انجاب عبادت او شریف بر عبد الله خواست کرد که برای
 پدرم استغفار کند آنحضرت استغفار کرد برای او عرض کرد بران حضرت
 که ای پسر من فرمود خدا ترا از نماز و استغفار بر منافقین انجاب اعراض فرمود از
 دوباره عمر کلام خود را اعاده کرد آن حضرت فرمود ای پسر خدا مرا بخار
 کی ده و فرموده استغفر لهم اولاً استغفر لهم الا من اختار کفرهم استغفار او
 و چون ای وفات کرد پس از آنحضرت خواست کرد که بجزایه پدرش حاضر
 شود رسول خدا و جازیه او حاضر کردید و سبقت او قیام فرمود دوباره عمر زبان

اعراض من کشود که ای خدا منی نکرد تا از نماز و قیام بفریاد ایشان بلکه در وقت نماز دست
 فرا بود و خانه رسول را کشید و این اعراض نمود حضرت فرمود وای بر تو ای پاداشنی
 که من چه کنم همتان گفت اللهم احش بره نارا و جونه نارا و اصله النار بواسطه اعراض
 عمر ظاهر شد از رسول خدا را اینچنینکه دوست نمیداشت ظاهر شدن از او و
 بر او است دیگر است که رسول خدا بر حسب استدعای عبد الله بن ابی پراهن
 خود را گفت او کرد عمر گفت چو با پراهن خویش کافر را گفت کردی فرمود پراهن
 من او را سودی نکند و من از خدا امید دارم که بسبب ابتکار خلق بسیاری
 از کفاد و منافقان داخل اسلام شوند نقل شده که از آن پس هزار تن از مردم
 خرج مسلمانان کردند گویند در روز بدر چون عباس عم رسول را بدید
 مسلمانی اسپر شد او را عریان ساختند و تنی خواستند او را پوستانند
 چون مردی ثنا و بلند بالا بود پراهن هیچ کس بر وی راست نیامد عبد الله
 بن ابی پراهن خود را بر او پوستاند این هنگام پیغمبر خواست ناحق او بدان
 جهان نیند پراهن خود را عطا فرمود و حق او را در انچهان ادا کرد
 عبد الله بن ابی طلحه از ایشان اصحاب امیر المؤمنین (ع) است و او همان است که

این ترجمه را بر عبد الله بن عمر
 عبد الله بن ابی طلحه در شریف

که رسول خدا (ص) دعا کرده برای او در وقت حامله شدن مادر او و بداند که مادر
 عبد الله بن ابی طلحه همان مادر انس بن مالک است و او افضل زنهای انصار بود و چون
 رسول خدا (ص) عبد الله بن شریف آورد هر کس برای انجناب هدیه آورد مادر انس
 دست انس را گرفت بخدمت انحضرت برد گفت یا رسول الله من چیزی ندانم
 هدیه بخدمت شما آورم جز این پیرم پس او در خدمت شما باشد و خدمت بکند
 پس انس خادم انحضرت شد و مادر انس را بعد از مالک پدر انس ابو طلحه گرفت
 و ابو طلحه از خیار انصار بود شبها قائم و روزها صائم بود و ملکی داشت روزها
 در آن عمل میکرد و حق نعم از مادر انس با او اولادی داده بود آن پس با خوشی
 ابو طلحه شبها که آمدی احوال او را می پرسید و باو نظر میکرد تا یکی از روزها وفات
 کرد ابو طلحه شب که آمد احوال پیچ را پرسید مادرش گفت امشب پیچ ساکن و در آن
 شده ابو طلحه خوشحال شد پس انشیراد ریخت خواب خوابیدند و جماعت نمودند
 چون صبح شد مادر طفل با ابو طلحه گفت که اگر یکی از همایکان نبوی چیزی عاری
 بدهد و ایشان بان عاریه منع برند و چون عاریه را صاحبش پس بگیرد انچه شرع
 کند بگوشش حال ایشان چگونه است گفت ایشان مجانبین میشوند گفت

ہیں ملاحظہ کن ماجہ این نباشم یرت وفات کرد وان عاریہ بود خدا گرفت پس
صبر کن و تسلیم کن از برای خدا و اوراد فن کن ابو طلحہ این مطلب را برای رسول خدا ص
نقل کرد انتخاب از امر ان زن تعجب کرد و دعا کرد برای او و فرمود اللہم بارک لہا
فہی لہما و از ان شب حاملہ شد بعد اسہ و چون عبد اللہ متولد شد اوراد عزتہ
بچید و بالسر داد کہ خدمت رسول بود انتخاب حدیث عبد اللہ را برداشت در
حق او دعا فرمود لا حولہ عبد اللہ از افضل انباء انصار گذشت

عبدالله بن ابی امیه بن الجعفرونادبرام سلمه زوجہ رسول است و مادرش عائشہ
مختر عبد المطلب و عمر رسول است ابی امیہ پدرش زاد الراكب ^{لقب} داشت و
این لقب در دو کس دیگر نیز استعمال شده یکی دفعه بن الاسود بن المطلب که در
جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شد و او پدر سوده است دوم مافون بن ابی
عمر ایشان را از این جهت زاد الراكب می نامیدند که هر که با ایشان سفر میکرد زاد او را
از خویشانی میدادند و ابوامیه در این صفت از دیگران معروف تر بوده

عبد اللہ سے ایسی رافع کا ب امیر المومنین سے اسٹ وادھا انکے امیر المومنین
اور انکا سٹن خط حوسہ تعلیم فرمودہ قال (۱) الق دوائف و اطل جلفہ ثلث و

فخرج بين السطور ورمط بين الحروف فان ذلك احب بصاحبه الخط صاحب نسخ
النواحي در كتاب صفين در ذكر مكاتيبك ما بين امر المؤمنين على ربه و معويه لم
يرد بدل شده ذكر خوش نويان و اقسام خط را نموده در نموده اول كسبه خط
كوفي را خوش نوشت عبد الله بن ابي رافع كاتب امير المؤمنين بود كه از خوش نوشتن
عبد الله بن ابي نوحه بنمي معروف بابوبكر در جاهليت عبد الكعبه نام داشت در اسلام
عبد الله ناميده شد و ملف است بعين و نام پدرش عثمان بن عامر است در ۲۲
حبيب الاخوه سلمه و فات کرد خيا نچه در و فابع الابام و فانش را كاشتم و در وقت
مردن عمر را بر دم خطبه كرد كويند روايت اذا ظلمت العيون العين عيون اشاره
بعين الله عثمان و دو صاحب او و بعد الرحمن بلكه معويه و عمرو عاص بنز و عين على
عليه السلام است و اينها عين هائي ميگند كه ظلم كردن بر عين

عبدالله بن ابي يعفور ثقة ولبار جليل القدر است در اصحاب ائمه و از حواریین (۱) بشمار رفته و بسیار محبوب حضرت صادق بوده و حضرت از او رضایت داشته چون در مقام اطاعت و امثال امر الخجاء و قبول قول آن حضرت خیلی ثابت قدم بوده چنانچه روایت است که وقتی با آن حضرت عرض کرد

[illegible]

نخدا سو کند که اگر شما اناری داد و نصف کنی و بگوئی این نصف حرام است و
 و این حلال من شهادت میدهم که آنچه را که فرمودی حلال حلال است و آنچه
 را که فرمودی حرام حرام است حضرت دوم بنی فرمود خدا رحمت کند ترا و روا
 که آنحضرت فرمود من نیافتم احدی را که قبول کند وصیت و اطاعت کند امر مرا
 مگر عبد الله بنی یعفور و بالجمله او در سال طاعون وفات کرد و بعد از وفات
 او حضرت صادق علیه السلام برای مفصل بن عمر مرفوعه نوشتند تمام آن ثنا و ترجمه
 است بر این ابی یعفور بکلامی که دلالت دارد بر جلالت شان او بر بنی که عقل
 حضرت میکند و فی صفة و اسم ابی یعفور و ائد با القاف و قبل دوران بکنی ابی محمد
 ای عبد الله شقة حلیل فی اصحابنا کریم علی ابی عبد الله ^{رضی الله عنه} و کان قاراً بقریة مسجد الکوفه
عبد الله بن ام مکنوم الاعرجی العامری قدیم الاسلام و از مهاجرین است و بسیار مشید
 که در سوختن او را در مدینه می گذاشت و اهنک غزوات میفرمود و رسول خدا را
 دو مؤذن بود یکی بلال بود که چون صبح میشد اذان میگفت و دیگر ابن ام مکنوم که پیش
 از صبح اذان میگفت لهذا آنحضرت فرمود که ابن ام مکنوم اذان در شب میگوید
 پس هرگاه اذان او را شنیدید بخورید و یا شامید تا وقتی که بشنوی اذان بلال را

یعنی در آنوقت از برای روزه در امر جایز است اکل و شرب
عبد الله بن بدیل بن ورفاء خراعی از بزرگان اصحاب امیر المومنین علیه السلام و از رؤساء و
 زهاد تابعین و از شجاعان است چنانچه از جنگ کردن او در صفین معلوم میشود
 و بالجمله او و برادرش عبد الرحمن در صفین شهید شدند و مروی است که لما قتل مرثدا ^{رضی الله عنه}
 بن طهمان الخراعی و هو باختر منی فقال له اوصنی رحمک الله قال اوصیک بتقوی الله
 و ان تسامح امیر المومنین و تعاقب معه حتی یظهر الحق او یلحق بالله و ابلغ امیر المومنین ^{رضی الله عنه}
 معنی السلام و قل فانی علی المعركة حتی یجعلها ظهرك فانه من اصبیح و المعركة خلف ظهرك
 کان الغالب ثم لم یلبث ان مات فاقبل الاسود الی علی ^{رضی الله عنه} فاحضره فقال رحمه الله هجلا
 عدونا فی الجوة و نصح لنا فی الوفات و عن العاصی نعمان المصری قال و عبد الله بن
 بدیل من الذین وصفهم الله نعم بقوله و لا علی الذین اذا ما نزلک لیحملهم الابه و
 روايتی که او با سه هزار نفر مهاجرین شهادت شدند و بر لشکر شام حمله بردند و
 فریب نداشتند هزار نفر از ایشان کشتند تا يك يك شهید گشتند
عبد الله بن بکر اعرجی ثقه و از راویان حضرت صادق علیه السلام و از اصحاب اجماع است
 لکن فنی مذ هب است

عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (۴) معروف بعبد الله مخض مادرش فاطمه دختر خباب بن السد است و او شیخ نبی هاشم و اجل و اکرم و اسنای ناس بوده مضور او را در حبس موقوف ساخت بشرحیکه در نارنج خود نکاشتم

عبد الله بن جحش اسدی لیسری غیر است (۵) مادرش امیه دختر عبد المطلب است در بدو واحد حاضر بود و واحد یمنی او قطع شد و از انجمنه او را المجدع فی الله گویند و هم در احد شهید شد و جسدش با جسد رانیش حفره (۶) در یک قبر است در رسته مادر خلیفه ناصرالدین الله فیة عالمه بر قبر انها بنا کرد

عبد الله بن جعفر بن ابیطالب (۷) مادرش اسماء بنت عیسی رضی الله عنها است در اربعه حبشه موقوف شد و با ثقیانی پدر و مادر در سال فتح خیبر عبد بنه و امر شد و هشتاد سال باز یاد نور عمر فرموده و او را در برادرش پدر و مادرش بود که محمد و عون باشند و لکن عبد الله مردی حلیم و کرم و طریف و عقیف و جواد بود گویند مردمان در عهد او چون چیزی بوام میکردند در عینک ادای آن دین و ابی بکرام عطا می نمود عبد الله بن جعفر رقم میکردند و ام خواجه آن عینک را معبر میدانست ده تن از مسلمانان را اسنای ناس شمرده اند که سر تفرانها اهل محاربتند که عبد الله بن جعفر

و عبد الله بن عباس و سعد بن العاص باشند و گفته اند که هیچ کدام از این ده نفر ادران مقام عبد الله را ننمودند چنین نظر دارم که مروج الذهب دیدم که چون اموال عبد الله بن جعفر تمام گشت روز جمعه در مسجد جامع از خدا طلب مرگ کرد و گفت خدا با تو مرا عادت دادی بخود و سخا و من عادت دادم مردم را ببذل و عطا پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی فرمود مراد را بدینا با فی نکذا پس پس انقضا نکند منم که از دنیا گذشت و رواست است که رسول خدا را باو فرمود که پدرت خلفش شبیه بود بخلف من و تو شبیهی پدرت در خلق و عبد الله شهر حضرت زینب بنت علی (۸) است و پسرانش محمد و عون در کربلا شهید شدند و سلمان فیة ایشان را مرثیه گفته و سبی البنتی عود فرهم قد علوه بصادم موقوف فاذا ما بکیت عینی فجویدی بدموع لیل کل مهل و انی ان بکیت عون اخواه پس بنمایند بهم بخدول و چون شهادت ایشان بعبد الله رسید کلمه استیجاع گفت غلام اد ابو السلاسل گفت هذا مالکنا من الحسن (۹) عبد الله از این کلمه در خشم شد و او را با غلبه خود بگرفت و گفت یا بن الخناء ایا در حق حسین (۱۰) چنین سخن میگوئی بخدا قسم من دوست مبداشتم که با او بودم و او را میفاد

نمک مردم نادرند منش کشته شوم مجاز سوکند که حسین دوست مبد داشت
او کشته شود و فرزندان من بمانند و مصیبت ایشان نیز بر حسین (ع)
ناگوار بود لکن فرزندان من مواسات کردند با برادر و سر عجم حسین (ع)
و در راه او شهید شدند پس با اهل مجلس گفت سخت دشوار است بر من
شهادت حسین (ع) لکن الحمد لله اگر خود حاضر بودم که با او مواسات کنم
فرزندانم بجای من در رکاب سعادت او فیض شهادت یافتند این
ای لحدی در ذیل کلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرموده عجبا لابن النابغة
بنوعم لاهل الشام ان فی دعابه احوال عمر و عاص را که نقل کرده ذکر مجلس
از عبدالله بن جعفر و معویه و عمر و عاص نقل کرده از آنجا که معلوم میشود
کثرت جلالت و محبت و عظمت عبدالله بن جعفر مقام را کنجا پس نقل نسبت
عبدالله بن جعفر الحمری ابوالعباس العقی شیخ الفیاض و وجههم ثقة و حلیل
القدر از اصحاب حضرت ابی محمد عسکریست و کتب تصنیف فرموده که
از جمله قریب الاسناد معروف است و در قریب الاسناد مثل ابی از مولف
شایعه ما بین محدثین است چه آنکه حدیثی در سابق جمع می نمودند پاره از

احادیث را که عالی السند و قلیل الواسطه بوده تا بمجموع (ع) در رساله
مخصوص و او را قریب الاسناد می گفتند و بان افتخار می جستند و غیر از حمری
مذکور علی بن ابراهیم قمی و محمد بن عیسیٰ قهستانی و محمد بن جعفر بطه و علی بن
بابویه نیز قریب الاسناد داشته و قریب الاسناد و قریب الاسناد علی بن
بابویه بخط شریفش بدست مقدس اردبیلی مرسله بعد از تالیفات آیات
الاحکام خواجه در حدیثه الشیعه بیان فرموده و در حدیثه از آن نقل کرده
قال شیخنا المحدث النوری نور الله مرسله و قریب الاسناد للحمری بنی من اجزائه
قریب الاسناد الی الصادق و الی کاظم و الی الرضا و الی الان و الباقی ضاع من حوادث الزمان
عبدالله بن جعفر الصادق الامام (ع) پسر بزرگ انحضرت است بعد از اسماعیل و
نزد پدر سابق مرتکب برادران خود را داشت و فطی می ذهاب او را امام میدانند و
ایشانرا فطی می گویند بجهت آنکه عبدالله افصح الرجلین بود با آنکه داعی او مردی بوده که
او را عبدالله فطی می گفتند و با جمله در سنه داریقادیس و دغود
عبدالله بن جندب کوفی بجم مضمونه ثقة حلیل القدر و بسیار عابد و از اصحاب
کاظم و رضا (ع) است و وکیل ایشان است و حضرت موسی ششم خورده که او و

و رسول خدا را و حق نعم از او را صی هستند و هم فرموده در حق او که از خجسته
و حدیث و وفات او در عرفات و کربه و خضوع او و دعای او برادران مؤمن خود
معروف است و فرار داد او با صفوان گذشت و او هاست که حضرت موسی بن جعفر
دعای سجد شکر معروف **اللهم انی اشهدک** را برای او نوشته و شیخ در مصباح
المنهج نقل فرموده و بعد از وفات او علی بن مهزیار در مقام او برقرار شد

عبد الله بن حذافه القری الشیعی مدی کثیر الدعایه و ضاح بود چنانکه وثقی راحله رسول را
چندان سست کرد که رسول خدا را متائل گشت و او همان کس است که حفصه زوجة
او بود که رسول خدا را بعد از وفات او تزویج نمود و عثمان و طلحه بهین ملاحظه که رسول
خدا را حفصه و ام سلمه را بعد از وفات شوهرهای ایشان تزویج کرد گفتند اگر محمد
بمرد ما هم زنان ایشان را تزویج می کنیم و طلحه نظرش بجانبه بود و عثمان بام سلمه ایة نازل
شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه الیه

عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب معروف بعبد الله محض پدرش حسن
مثنی و مادرش فاطمه و حسن سید الشهداء است و او شیخ بنی هاشم بود و اجل و اکرم
و استغای مردم و قوی النفس و شجاع بود و او پدر محمد بن قیس زکریا و ابی ابراهیم بن ابراهیم است

و او را منصور در واپستی با جماعتی از اهل بیتش از مدینه بکربت و بکوفه آورد و در زندان
مقتی ایشان را محبوس داشت و در همان زندان شهید گشتند و آنچه که من در جای
نکاستم و بدانکه اگر چه از فاطمات عبد الله با حضرت صادق در وفات اخین
برای پیش محمد بن عبد الله سوره رای او ظاهر گشته لکن اخبار بسیاری در مدح
ایشان وارد شده و در خبر است که چون ایشان را از مدینه اسیر کردند بجانب
کوفه می بردند حضرت صادق (ع) ایشان را مشاهده کرد برای ایشان بسیار
گریست و در حق انصار تفرین فرمود که حفظ اولاد رسول ننمودند و از گریخت
حزن و اندوه نب کرد و نایبیت شب در شب و تاب بود و شب و روزی
گریست و بگریه بر آنحضرت می رسیدند و هم تفریت نامه برای عبد الله و
ساوا اهل بیت او فرستاد و از عبد الله تعظیم فرموده بعید صالح و دعا فرمود
در حق ایشان بعبادت و ان تفریت نامه سپید طاوس در کتاب اقبال
با مدائمی برای ایشان ابواب کرده و اول ان مکتوب شریف چنین است بسم
الله الرحمن الرحیم الی الخلف الصالح و الذریة الطیبه من اولی اخیه و ابن عمه الخ
و سپید روایت کرده از حضرت صادق (ع) در حدیثی که فرمودید مردم از فاطمه خن

امام حسین (ع) حدیث کرد که گفت از پدرم حسین بن علی (ع) شنیدم که میفرمود ۴
فاطمه چند نفر از فرزندان نوبیط مراقت مقبول خواهند شد که ماسبقهم الاولون
ولم یدرکهم الاخرون آنهم مسعودی در سراج الذهب مرقوده که مجلس ایشان بر
سایه طای فراث بفریب نظر کوفه بود و الحال مواضع ایشان در کوفه در میان ماکه متبر
میباشد معلوم و زیارتگاه است و فوراً ایشان همان دندان است که بر روی ایشان خواب
عبد الله بن حسین بن علی بن الامام زین العابدین (ع) معروف بعبد الله افطس هاشم که
در هنگام خروج حسین بن علی شهید فتح چون مؤذن مدینه رفت غاز صبح بالای
مناره رفت که اذان بگوید عبد الله با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را
گفت که در اذان می علی خبر العمل بگوید مؤذن چون شمشیر کشیده دید می علی خبر العمل
بگفت عبد الغنی عمری والی مدینه که این کلمه را بشنید احساس شر کرد و دهشت
زده فریاد کشید که اسیرم در خانه حاضر کنید و از کثرت وحشت گفت که مرا
بدوجه اب و طعام دهید این گفت و از منزل خود بیرون شد و به نجیل غام فرار
کرد و از نوسن خطر مهرداد ناگاه که خود را از دست علویین نجات داد و عبد
افطس مدینه واقع فتح حضور داشت و ابانوافه ببلایم میبخت و بود نارمان میبخت

افطس

کہ لودرا عسکر

[illegible]

که او را در حبس کرد و مدتی در زندان ماند تا کاهیکه دفعه برای هرون نوشت و
در آن قطعه محش و شتم و کلام فیح برای مرشد نوشت و مرشد چون آنرا عذر را نوشت
مخواند گفت این جوان از سخنی حبس به شک آمده این کلمات برای من نوشته تا او را بکشم
که راحت شود و من نمیکشم او را پس سفارش او را بجعفر بن محی بر می کرد جعفر روز
دیگر که روز پنوز بود امر کرد که عبدالله را گردن زدند و سر او را با هدا پای دیگر
در طبعی نهاده برای مرشد فرستاد هرون را این کار خوش نیامد و امر کرد تا او را غسل
داده و کفن کردند و دفن نمودند و این مطلب در دل هرون بود تا کاهیکه مسرور
را امر کرد که برو و گردن جعفر را بزن و بگوید او را که کشتن تو بسبب آنست که عبدالله
بن حسن بر سر مرا بزدن من کشتی مسرور نیز تبلیغ نمود و دولت بر او که بکشته
شدن جعفر را نالید و این یک سبب از اسباب قتل جعفر بوده

عبدالله بن حجاب الارث از اصحاب امیر المومنین و پدرش از معدن
 فیاض بوده چنانکه گذشت و این عبدالله همانستکه خوارج مغروران در وقت
 سرشان به یمن و آن عبودشان باقیاد عبدالله دادند که بگردن خود فرانی
 هیکل عوده سوار بود و رازگوشی است و با او ست عیال او در حالیکه روضه او

در سوره انفجنا لك ففنا مبنا است و عبدالله رواجه هاست كه ميراث تو بوالدين
در شب ناري نوري مثل ماه از دهانش برون آمده چنانچه در نفس امام است
و در دعائم و ابني نقل کرده مشتمل بر آنكه و فني مرض سختي پيدا كرد بخوبه در حالت
احضار شد رسول خدا دعا كرد براي او شفا يافت و او در الوقت مشاهده
كرد ان نشاء را و خبر داده كه ملكي مفعلة اهنين بر دستانش بود و از دهانش
ان شب برون مي آمد هرگاه صامغه صمغه ميكشيد و ميكفت با جيله يا ميكفت يا
غراء ان مفعلة را بجايب سر مي فرود مي آورد و ميكفت نوني جيل او و نوني
عزت او ميكفتم نه من نينم بلكه خداست و بالجملة انخر مشتمل است بر بعد ببيت
يكاء حتى كه اصحاب ما منكر اند و الله العالم

عبدالله بن الزبير بن العوام مادرش اسماء ذات النظارين دختر ابو بكر است
و اول طفلي است از مهاجرين كه در مدینه پيدا آمد و مردني نجيل و بد خلق و ليم
و حسود بوده و با امير المؤمنين هم كمال دشمني داشته مجذبه كه در خطبه هاي
خود سب و اخطاب العباد با او مي نموده در روز نهمه حديد الاخره^۳ بقتل
رسيد چنانچه در كتاب و فايح الايام و ديكر كتب خود ذكر کرده ام و خاله اش هاشم

اورا بيا دوست مبداشت بخدي كه بعد از پدرش ابو بكر هيكس و بمرثه او دست
عقد داشت و بنام او خود را عبدالله كنيه نهاده بود و عبدالله بعضي امير المؤمنين^(۴)
از خاله اش اخذ کرده بود و از زبان او بايد گفت و نيك ناصباً عن ابيه فاني
ناصر عن كلاله قال امير المؤمنين^(۵) ما زال الزبير رجلاً منا اهل البيت حتى نشاء
ابنه المسوم عبدالله

عبدالله بن سبا غالي ملعون است كه ادعا كرد در حق امير المؤمنين^(۶) الوهيت
را و در حق خودش بنو و احضرت امير المؤمنين^(۷) او را جالس فرمود ناسم روز
او را الم بنو به فرمود قبول نكرد لا جرم او را به انش سوزايند

عبدالله بن سعيد بن حيان بن الجرح طيب ثقه و حليل القدر است و بنو
الجرحيني ميباشند در كوفه كه اطبا هستند و برادرش عبد الملك بنو ثقه است
و از براي اوست كتاب ده باب كه عرضه کرده بحضرت رضا عليه السلام
عبدالله بن سعد بن ابی سرح الفرسى العامري هاست كه قبل از فتح مکه
اسلام آورد و كاتب رسول خدا^(۸) بود پس مرشد شد و بجهت كرجت بعد از
فتح مکه حضرت امير فرمود كه او را با چند كس ديكر مسلمانان بقتل رسانند كمي

در اسناد کجبه او مجتبه باشند عبدالله چون برادر رضاعی عثمان بن عفان بود بی آنکه
او کربخت و عثمان ملاحظه کراهت خاطر رسول را نمود و در شفاعت او چندان
الملاح نمود که پیغمبر (ص) ساکت شد و چون نوبت خلافت بعثان رسید عبدالله
و امکانت عظیم نهاد و حکومتها و امارتها داد جامع الکتب عباس فی عقی عنده کون
که مناسب است در اینجا فائده ذکر نمایم و آن آنست که شیخ ما محدث نوری نواده مرتضی
در باب سیم نفس الرحمن مبنی عبادله را ذکر کرده و فرموده عبادله خنسه این پنج
عبدالله است عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص و
عبدالله بن مسعود و عبدالله بن زبیر و در بعضی نسخ است که عبادله هفت تنند و من
بنا فتم ان نفر من انهم ففر کون که آن دو نفر یکی عبدالله بن جعفر است و دیگر همین عبدالله
سعد اما عبدالله بن جعفر که معلوم است شهرت و بزرگی و عظمت او از هر جهت
و اما عبدالله بن سعد پس او داخل بودنش در عبادله بواسطه آنست که چون
در سال بیست و پنجم که از حایب عثمان حکومت مصر یافت و در آن مملکت نافذ
فرمان گشت طبع در مملکت افریقیه بخت بعثان نوشت عثمان لشکری برای او
فرستاد تا بچنگ اهل افریقیه شدند بکرو زخیم ثعبیه صفوف نمودند عبدالله

بن عباس بر مقدمه رفت و عبدالله سعد در قلب حای گرفت و عبدالله عمر
بر میمنه شد و عبدالله بن زبیر بمبیره رفت و حرب کردند تا فتح نمودند و این
جنگ را بواسطه این چهار عبدالله که یکی از آنها عبدالله بن سعد است حرب
العبادله نام نهادند و الله العالم

عبدالله بن سنان بکسر سین مهله کوفی ثقة و حلیل القدم و از بزرگان اصحاب جعفر
صادق است و اوها آنکه خازن مسعود و مهدی و هادی و رشید بوده قال فیہ الصادق (ع)
اما الله یزید علی السن خیرا

عبدالله بن شداد بن الهاد اللبثی کوفی از اصحاب امیر المومنین (ع) و اوها آنکه
مریض شد و نب سحنی نمود جناب امام حسین (ع) بعبادت او تشریف بردند همینکه
انجیاب داخل منزل او شد نب او رفت گویند که بسیار وقت هم گفت که مراد از نب
که از بامدار ناپسین بر میزی برآیم و مقابل علی (ع) را بگویم غازی پسین مافرو
اوردند و کردن بر نند از ذهبی نقل است که عبدالله بن شداد در رکاب امیر المومنین
علیه السلام شهادت یافت

عبدالله بن شریک العامری بن قری فی مری حلیل القدم است و در اوایت شده

که او از حواریین حضرت باقر و صادق (ع) بوده و در حق او مدح و امر و ستودن
عبدالله بن صلت ابوطالب قمی ثقة جلیل القدر است از اصحاب رضا (ع) بوده
 بعد از شهادت آنحضرت و منی خدمت حضرت جواد (ع) نویسد که اذن بدو برای من
 که مرثیه گویم بپذیرد را جواب فرمودند به کن بر او و بر من و هم روايت است که ایشان
 شعری برای آنحضرت نوشت که مشتمل بود بر ذکر حضرت امام رضا (ع) و نوشت و نوشت
 که مراد از بد هید که در حق آنحضرت شعر بگویم حضرت انقطعه مشتمل بر آن اشعار را
 از کاغذ پاره کرده در صدر بقیه نوشت که احسنت جزاک الله خیرا و شیخ صدوق
 در مآول اکمال الدین اشاره بممدح او فرموده

عبدالله بن طاووس از اصحاب حضرت رضا است و صد سال زندگی کرده و او
 همانست که در استیالات خود از حضرت رضا (ع) می پرسد که محبی بن خالد
 زهر داد پذیرد موسی بن جعفر را فرماید بلی زهر داد او را درستی دانه خرمای
 گفت گفتیم آنحضرت عند است که آن خرما ها زهر الواد است فرمود که غایب
 شده بود از او محدث گفتیم محدث کدام است فرمود مکی بزرگوار جبرئیل و یحیی بن
 یونس و ابا ائمه است پس فرمود و لیس کل ما طلب وجد پس بشارت داد او را بطول عمر

عبدالله بن عامر بن کریم فرشی عثمی سرخال عثمان بن عفان چه مادر عثمان اردی
 دختر کریم است و عبدالله در زمان خلافت عثمان حکومت بصره یافت و فتح فارس
 و خراسان بدست او شد و او قبل از عبدالله بن زبیر برای وفات یافت
عبدالله بن عباس از اصحاب رسول خدا (ص) و محبین امیر المومنین و ثلثه المجتاهات
 علامه در خلاصه فرموده که حال عبدالله در جلال و اخلاص با امیر المومنین اشهر
 از اینست که مخفی باشد و شیخ کثی احادیثی ذکر کرده که مخفی است قدح در او را و او
 اجل از انست و اما احادیثی در کتاب کثیر ذکر کرده و از آنها جواب دادیم
 آنکه بدانکه ابن عباس از بر سر ابن زبیر از مکه بطائفت رفت در شش ماه
 بن هفده و یک در طائفت وفات یافت و محمد حنفیه و ادعای خویش و گفت
 الیوم مات ربانی هذی الامة کونید چون او را بر سر منبر گذاشته بودند و در میان
 سفید داخل در رفتن او شدند مردم گفتند این فقه او بوده است و بالجمله گویند
 ابن عباس از کثرت کربین و امیر المومنین و امام حسین (ع) کور شده بود و در علم
 فقه و نفس و ابد و بلکه انساب و شعر ایشانی غام داشت بسبب ثلثه او
 بر امیر المومنین (ع) و هم بجهت دعای رسول خدا (ص) در حق او چه آنکه و منی از برای

و نه لسان ما السیفان
 بنی زکی و علی بن ابی طالب
 فی سانی و بنی سنان
 ان اخذ الله من عینی بصرها
 حرکت
 انما ابی ابی کریم

غسل الخف در خانه حاله اش میبونه روجه الخف اب حاضر ساخته بود حضرت
 دعا کرد در حق او گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه الاول و خلفای عباسیه از اولاد
 پسر او علی میباشند و حکایت ابن عباس در اخذ بیت المال بصره و رفتن او بکعبه
 و کاغذ نوشتن امیر المومنین در این باب با و جواب نوشتن او بان عبارتهای
 جبارت امیر مومنین را بنویسند و آورده قطب راوندی گفته که او مجید الله بن
 عباس است نه عبد الله دیگران گفته اند که این درست نباید چه عبد الله عامل
 الخف بود در عین او را بصره چه کار بعلاده احدی این مطلب را در او نقل نموده
 ابن ابی الحدید گفته که این امر بر من مشکل شده بچه اگر بگوید نقل کنیم مخالفت
 با رواه و اگر کتب سپر کرده ام چه همه اتفاق کرده اند بر نقل آن و اگر گویم عبد
 بن عباس است گمان نمیکنم در حق او این امر با آن ملازمت و اطاعت و اخلاص
 او نسبت بعلی (ع) در جبهه اعلی و بعد از وفات او و اگر این امر را از ابن عباس بگویم
 بکه فرود آورم همانا من در این مقام متوقفم این بیستم فرموده که این خبر استبعاد است
 و ابن عباس معصوم نبوده و امیر المومنین (ع) در امر حق ملاحظه احدی نمیکند و اگر چه
 اعمت اولادش باشد و این همان ابن عباس است و بالجمله ابن عباس مدعی عالم

و نصح اللسان و عاقل بود و امیر المومنین او را فرستاد تا با خوارج حاجه کند و بنزد
 از حرب جمل او را بنزد زبیر فرستاد فرمود با و بگویر خال تو میگوید عرقی بالحجاز و انکرتی
 بالعرف قاعا مایا و در قضیه حکمین که ابو موسی را اسعت اختیار کرد برای حکم حضرت
 فرمود من ابو موسی را برای این کار نمی پسندم ابن عباس را اختیار کند قبول نمودند
 و هم در جنگ بصره چون امیر المومنین (ع) بر اصحاب جمل علیه جست ابن عباس
 را فرستاد بنزد عایشه که امر کند او را به بخیل در کوچ نمودن از بصره شهره بنر و عدم
 اقامت در بصره و عایشه در انوقت در قصر بنی خلفت در جانب بصره بود ابن عباس
 بنزد او رفت و اذن بارخواست عایشه او را اذن نداد ابن عباس بی اذن داخل شد چون
 وارد شد منزل را خالی از فرش دید و عایشه در پس دیویده خود را مسطور نموده بود
 ابن عباس نگاه کرد با طراف اطراف دُشگی دید دست دراز کرد او را نزد خود کشید
 و بر روی آن نشست عایشه از پشت پرده گفت خطا کردی در سنت یعنی خلوف قانون
 کردی که بدون اذن من داخل شدی و بدون اذن من بر روی فرش من نشستی ابن
 عباس گفت ما قانون پیغمبر را از تو بهتر میدانم و اولی هشتم نسبت از تو ما را تعلیم
 کردیم ادب و سنت را این منزل تو نیست منزل توهاست که پیغمبر برادرانجا ساکن

کرده و نواز انجا بیرون آمدی از روی ظلم بر نفس خود و عصیان خدا و رسول پس
 هرگاه بترکت رفتی مابین و ناذن تو در اینجا داخل غیبتی و بر روی فرشت تو نمی نشینم
 انگاه گفت که امیر المومنین (ع) امر فرموده که کوچ کنی عبد بنی در سخاخانه خود فرار کنی عیثه
 گفت خدا رحمت کند امیر المومنین را و آن عمر بن الخطاب بود این عباس گفت سوگند بخدا
 که امیر المومنین علی (ع) است الی آخره و از این عباس نقل کنند که وقتی مردی برادر داشت
 رسول خدا دید و شناخت آن حضرت پرسش نمود فرمود او را دیدی گفت بلی فرمود
 جبرئیل بود لکن تو ناپیدا خواهی شد و هم روایت است که گفت دیدم امام حسین
 (ع) را پیش از آنکه متوجه عراق شود بر در کعبه ایستاده بود و دست جبرئیل (ع)
 در دست او بود و جبرئیل مردم را به بیعت آنحضرت دعوت میکرد و ندا می داد
 که هلموا الی بیعتی الله

عبد الله بن عبد الاسد الغسانی الخزرجی کنیه اش ابو سلمه است و ام سلمه پیش از
 آنکه بشکاح رسول خدا (ص) درآید زوجة او بود و نام مادر او برة دختر حضرت عبد
 المطلب است و او بعد از دهنن مسلمانان گرفت و باز زوجة اش ام سلمه همیشه رفت
 و او از غاریان بدر است و حضرت رسول (ص) او را با حمزه عقیق برادرش بست

تکلم روی داد و امیر المومنین (ع) از صفین بکوفه مراجعت فرمود جوادج با عبد الله بن
 وهب راسبی بیعت کردند و عبد الله بن الکوار امیر صلوه نمودند و بعضی ای کوفه رفتند
 بموضع که حرور نام داشت که حروری ملسوب با نجاست و ناکرد حکم الله
 ولو که المشرکون الا ان علیا و معویه اش کاف حکم الله امیر المومنین (ع) این عباس را فرستاد
 حاجه کرد با ایشان پس خود اینجا ب نزد ایشان تشریف برد و مقصد ایشان را پرسید
 گفتند میخواهیم برویم ب جنگ معویه و توبه کنیم از قضیه حکم و جنگ کنیم تا خدا میان ما
 و او حکم نماید فرمود چرا در وقت بیعت حکم اینچنینها را توبه در الحال که عهدی
 بسته شده نقض عهد کنیم رسول خدا (ص) با مشرکین نقض عهد نکرد و چون آن
 حباب عسجد رفت جمعی از ایشان رفتند و کلمه لا حکم الا لله را گفتند و جسد آنها
 با آنحضرت نمودند از جمله ابن الکوا ملعون پشت سر آنحضرت بود چون آنجا بشروع
 کرد بفرات ابن کوا بجهت فرات کرد و لغذا وحی الیه و الی الدین من قبلک این
 اشکک ليجبطن عملک و لتکون من الخاسرین حضرت کوش کرد پس شروع کرد بفرات
 ذکر باره ابن کوا همان امیر را بجهت خواند حضرت بنزساکت شد و این مکر شد تا آنکه آن
 حضرت خواند فاصران و عد الله حق و لا یستخفک الدین لا یفرقن این کوا را کشت

عبدالله بن محمد ابوبکر خفیه هاست که بارید بن علی مناظره حیدر نموده و روایت است که
که در وقت احتضار روحان دادن بمرو بن الیاس که در انوقت حضور داشته گفت ای عمر
ان ساعت ساعت کذب و دروغ گفتن نیست شهادت میدهم بر جعفر بن محمد (ع) که شنیدم
از او که فرمود من نمیکند انش کسرا که ببرد و فاضل باین امر باشد یعنی امر امامت ائمه
اشی عشر (ع) و حدیث نقلین کردن او یکی از مختصرین در اشهادت بر وحدانیت خدا و است
محمد بن عبد الله (ع) و امامت ائمه پاک رسا از روی یقین و خواب دیدن ان مختصرا
بعد از مرگ که گفت نجاث یافتیم بکلا بنکه ابوبکر را نقلین کرد و الا هلاک می گشتم در
بیب و دعوات مراوندی مسطور است

عبد بن محمد الباقی برادر اعیانی حضرت صادقی (ع) بوده و او را یکی از سنی امتیه
زهر شهید کرده

عبد بن مسعود الهدی حلی بنی زهر از سابقین مسلمین است و در میان
صحابه بعلم فرات فران معروفست علای او فرموده اند او غایطه داشته با مخالفین و
با ایشان میل داشته و علای سنت خلی از او تجلیل کنند و گویند او اعلم صحابه بوده
مکتب اسم و رسول (ع) فرموده که فرات از چهار نفر اخذ کند و ابتدا کرد باین ام عبد

گویند که ابوسلمه و حمزه و رسول خدا (ع) هر سه برادر رضاعی هم میباشند زیرا که
از توبه شر خود اند و در سال سیم هجری وفات کرد و ام سلمه بعد از او بیخ رسول خدا (ع) در آمد
عبدالله بن عطاء مکی فرقی هاست که گفت مشتاق شدم بملاقات محفرت باقر (ع) و من
در مکه بودم پس بجهت شوق محفرت بمکه رفتم و در ان شب ورود سر ما و باران سختی
بود پس بدر خانه انجباب رسیدم با خود فکر کردم که در انوقت در بگویم با صاحب کنم
ناصح شود در این فکر بودم که شنیدم محفرت فرمود بیکتر کی که اینجا به در را باز
کن برای این عطاء که در ان شب سرا و ازین با و رسید به پس آمد و در باز کرد
عبدالله بن علی بن ابی طالب (ع) برادر اعیانی جناب عباس علیه السلام است
عبدالله بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) هاست که والی بود بر صدقات
رسول خدا (ع) و امیر المومنین (ع) و فاضل و فقیه بوده اخبار بسیار از پدران
حضور از رسول خدا (ع) روایت کرده و مردم از او اخذ حدیث کرده اند
عبدالله بن عمر بن الخطاب با حفصه ازینک مادر است سه ماه بعد از قتل
این زهر وفات کرد و در مکه بحال رفت و عبد الله هاست که از بیعت امیرا
المومنین (ع) تخلف جست چنانچه در اسامه بان اشاره شد و روایت است که

امیر المؤمنین (ع) نوشت بوالی مدینه که سعد و ابن عمر را انعطاف فی محرم سازد و
 بایشان ندهد و ابن عمر در صفین با معویه بود و در مروایت کشی است که گفت من باشا
 هشتم امامانم غلبتم با ثقاتی شما با علی (ع) و علامه مجلسی (رح) از لائل الامامه خبری نقل
 کرده که حاصلش آنکه چون واقعه کربلا روی داد ابن عمر خود را نتوانست نمود صحبه
 کنان و لطمه زنان مرا بخروج بریزد جمع کرد و بجانب شام رفت چون بنزد خبی
 دادند گفت باکی نیست پس ابن عمر را طلبید و گفت ابا پدرت هادی است و خلیفه رسول
 خدا (ص) و حاضر و پدید من او بنزد گفت چرا مرادش چیست گفت پدرت شام را بیدم
 نفویض نمود با پدرم سلطان را با او گفت پدرم امر شام را بیدرث نفویض نمود گفت ابا راضی
 مشیری بعد نماند او بیدم بانه گفت ملی را چنی پیشوم پس از میان چند صندوق
 طوماری درآورد که در خزانه از خور و سپاه بود و کشود و نشان ابن عمر را گفت
 ابا خط پدرت هست گفت بلی و او را بوسه داد و گفت بخوان پس خواند انعه نامه را
 که حای نقاشی نیست و بعد از فراغ از خواندن برخاست و سر برید را بوسه داد و
 گفت الحمد لله یا امیر المؤمنین علی قتلک الشامی الی آخر
عبدالله بن عمر بن حزام انصاری پدر حایر معروف است و از نقای عقیقه حارث بن

بلدی واحد است و در احد شهید شد و او را با شوهر خواهرش عمر بن الجموع در
 یک قبر دفن کردند و قصه شکایتش بنور شهداء احد در زمان معویه برای جاری کردن
 حشمت اب در انجا معروف است و در بیان توبه بن خضر سلمان فرست معروف بن عبید الله
 انصاری معلوم گشت و اگر مراد بن خواجه عبدالله انصاری صاحب مناقبات معروفه
 باشد که در حد و ده ششم وفات کرده او قبرش در بقعه کاذرگاه هرات است
عبدالله بن عمرو بن العاص در صفین با ثقات پدر در حلیش معویه بود و حمل را
 می نمود گویند بعد از صفین از کرده پشیمان بود و همی گفت مالی و لصفین و لقال
 السلیین لودرت ای من قبله بعشر سنین ابن ابی الحدید گفته که چون معویه کاغذ نوشت
 برای عمر عاص و او را برای حرب علی (ع) طلبید عمر عاص با پسران خود مشورت کرد
 عبدالله مصطفی بن یزید و محمد پسر بکرش مصطفی بن یزید او علی بنول محمد نمود و در بنار ابرو حن
 مقدم داشت و محمد بنز در صفین حاضر بود و با سپاه امیر المؤمنین (ع) رزم میداد
عبدالله بن غالب امدی شاعر از اصحاب صادقین (ع) است و بسیار ثقه است و اوها
 حضرت صادق با و فرموده ملکی بیامد که شعر بنو الفامی کند و من میثاسم ان ملک را
عبدالله بن فلین معروف بابو موسی اشعری از اولاد اشعریان ادر بن زین بن کهلان

با از اولاد اشعر بن صبا برادر جراح است و اوها سنگه خواست عبد بنه اید باد کشتی اور
 مجلسش افکند پس در خدمت جعفر بن ابیطالب از حبشه در سال فتح خبیب عبد بنه آمد
 و در قبله زبید و مخالفین عین حکومت یافت و عمر بن الخطاب بعد از عزل مغیره از حکومت
 بصره و لایب بصره را بدو گذاشت و در زمان عثمان حکومت کوفه بادی بود و در زمان خلافت
 امیر المومنین (ع) که "هنگ بصره نمود برای رفع اصحاب جبل ابو موسی مردم کوفه را از بغداد
 در خدمت آنحضرت بقاعد مبداء و او یکی از حکیم است و داستان او با عمر و عاص و
 فریب دادن عمر و عاص آن احمق ملعون را و خلع ایشان علی (ع) را از خلافت و نصب
 عمر و عاص معویه را و رفتن ابو موسی از آن پس بکعبه معروفه و در رسته و بنوی سته
 در کوفه و بربوایشی در مکه وفات کرد و روایت شده که حادث بن مغیره محضرت صادق
 (ع) عرصه داشت که ابا معقل مزی حدیث کرد مرا از امیر المومنین (ع) که عاز مصر
 گذاشت به جماعت و ثنوت خواند و در رکعت دوم در ثنوت لعن و فرمود معویه و عمر و
 و ابو موسی اشجری و ابوالاعور سلمي را حضرت صادق (ع) فرمود شیخ یعنی ابا معقل
 راست گفته پس لعن کن ایشان را

عبدالله بن الکواکب از اصحاب امیر المومنین (ع) خارجی ملعون است بدانکه چون واقعه

کتب در راه

که ابن مسعود باشد و سر دیگر معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم موی ابو خنیفه و قالوا
 قال (ع) من احب ان یسمع القرآن غضا فلیسمع من ابن ام عبد و ابن مسعود هاتینکه سر ابو
 جهم را در یوم بدر ازین جدا کرد و از برای او اشباع و اصحابی بود که از جمله ایشان است
 ربيع بن خثیم نضر بن مزاحم در کتاب صفین گفته و ائمه اخرون من اصحاب عبد الله بن مسعود
 منهم الربیع بن خثیم و هم یومضون رجلا فقالوا یا امیر المومنین انا قد شککنا فی هذا
 القول الخ و یظهر من الاخبار ان ابن مسعود کان صاحب رای و یفعل براه و مما
 فعل براه هو المعوذتین من المصحف کما فی روایة علی بن ابراهیم و روی الحسن بن سبطام
 فی طب الاثر عن ابي عبد الله (ع) انه سئل عن المعوذتین هما من القرآن فقال الصادق (ع)
 هما من القرآن فقال الرجل انهما البسمة من القرآن فی فرائد ابن مسعود و لافی مصنفه فقال
 ابو عبد الله (ع) اخطأ ابن مسعود او قال کذب ابن مسعود هما من القرآن فقال الرجل
 فافز بهما فی المکتوبه فقال نعم و روی شیخ الصدوق (ع) عن مولانا الصادق (ع) قال
 افسد ابن مسعود علی الناس صلواتهم بیهین بقوله بئراک اسم ربک و تعالی جددک و
 هذا شی فانه الحسن بیها لانه حکم الله عنها و بقوله السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
 یعنی فی الشهد الاول و یظهر من هذه الاخبار ذم هذا الرجل و من اخبار اخر مدح

کادر

کما روی عن امیر المؤمنين (ع) قال خلقت الارض لسبعة بهم برزقون وبهم مطرون وبهم
 بنصرون ابودر و سلمان و المقداد و عمار و خدیجه و عبد الله بن مسعود قال وانا امامهم
 و هم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمة و قال ابی في حقه من القرآن و علم السنة و کفی بذلك
 و هو من الذین شهدوا جنازة ابی ذر و باشر و الجهم و ضرب عثمان اربعین سوطا في
 دفنه ابی ذر و هو من الذین انکروا علی ابی بکر جلوسه في الخلافة و تقدمه علی بن ابی
 طالب و هو من الذین ردوا عن ابی بنی انه یضی علی ان الائمة او الخلفاء من بعده اثني
 عشر و بالجملة ابن مسعود مرید لا غوام و کوناه بالا بوده چنانچه و فی ابیادی باخا
 و ابی امدی چنانچه کثیر عرفه شاعر معروف نیز چنین بوده و کاهیکه بر عبد العزیز بن
 مروان و الی مصر داخل شد عبد العزیز از در مزاج با وی می گفت سر خود را خم
 کن که بسفت نکند کوبند عبد الملك وصف کثیر داشتند بود دوست می داشت و فی
 او را به بند نا و فی که کثیر بر او وارد شد و ان شکل و هیکل را بدید او را بس خفید شد
 و باین مثل مثل جبت نشنید با المعبدی خبر من ان نراه کثیر گفت مهلا یا امیر فان المرء باصغر به
 قلبه و لسانه ان یطو نطق بالبیان و ان قل نطق فانی بالجان و اما الذی اول نری الرجل الخفیة و سرته
 و فی انوایه اسد زینر (ع) است عبد الملك از او عن خواست و او را تعظیم و بکرم نمود

عبد الله بن مسکان کسبیان از اصحاب حضرت صادق و موسی (ع) لکن نقل شده که حضرت
 حضرت صادق (ع) نمی فرست از نوس آنکه مباد ادا ی حق و جلالت شان انحراف را نیابد و از
 اصحاب انخاب روایت میکرد و باین ملاحظه از حضرت صادق (ع) حدیث کم شنیده و بلکه
 شیخ نجاشی فرموده که روایت شده که از ان حضرت نشنیده مگر حدیث من ادراک
 المشرفند ادراک الحج و بک بن از اصحاب اجماع است

عبد الله بن مسلم بن عقیل مادرش رقیة دختر امیر المؤمنین است در کربلا عمر و بن صبیح
 لعنه الله او را شهید کرد و موافق بعضی مقاتل اول شهید از اهل بیت عبد الله مذکور است
عبد الله بن معویه بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب (ع) ابو الفرج گفته که او مرید جواد
 و فارس و شاعر بوده لکن بد برای و مرید الذی ذهب و قتال بوده و خواص و بطایفه او
 مردمان بدی بودند پس بعضی از اخبار او را نقل کرده و هم نقل نموده که عبد الله بن المعوی بن
 عون بن جعفر را بار وجه اش او بکشت و در میان بنی ماضی در کوفه خروج کرد و مردم
 را به بیعت خویش طلبید عامل بنی در کوفه با او مقاتله سختی کرد عبد الله منزیم شد
 و از اطراف و نواحی عده جماعتی جمع کرد و غلبه کرد بر سپاه کوفه و سپاه بعضی و همدان
 و غم و ری و قوس و اصبهان و فارس و اقامت کرد در اصبهان و برادرش حسن را واک

اورا کلمه دمنه نام نهاد بیود نارمان ملا حسین کاسنی صاحب روضه الشهداء
و احراق محسنی در شعله وفات کرده اورا تزیین و ملخص کرد و انوار سهیلی نام نهاد
باسم امیر شیخ احمد نظام الدوله مشنر سهیلی بهر حال این کتاب هر چند با سئو
مختلفه ترجمه شده حق بزبان ترکی و غیره چنانچه نقل شده

عبدالله بن ميمون بن اسود الفداح از بنی مخزوم ثقه حلیل القدر است پدرش از راویان
صادقین است و خودش از راویان حضرت صادق است و روایت کرده از حضرت
باقر (ع) که با و فرمود باین ميمون شما چند نفر با یکدیگر گفتیم اجماعاً فرمود شما نوزده نفر در ثلاث ارض
عبدالله بن النجاشی ابو بکر بنضم موحده و فتح حیم هاشمکه والی اهواز بود از حباب بن
منصور و حضرت صادق (ع) رساله با و نوشته که معروف است و او هاشمکه در
دیوان او خواجی بود بر مومنی امر و مؤمن مجتهد حضرت صادق (ع) رسید عرض
کرد که کاغذی برای او بنویسید در باب او حضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحيم مست
احاک لیرک الله چون کاغذ با و رسید نویسد و بر چشمان خویش نهاد و خراج
از امرش برداشت و مرکب و غلام و حاربه و جامه با و داد و در هر یک با و میگفت
ایا مسرور کردم ترا میگفت بلی و از این نوع مجننها بسیار با و نمود امرش چون مجتهد

حضرت صادق (ع) رسید و حکایت انوایی خدا پرست را گفت حضرت مسرور ملبش
عرض کرد که یا نو مسرور شدی از مجنهای او بمن فرمودی و الله هانا مسرور کرد او
خدا را و رسول خدا را و حدیث در کتاب است در باب ادخال سرور در مومن و این
عبدالله در اول امر رای زید به داشت و سپرده بن از خوارج را غلبه گشته بود
و فنی بیکه رفت مجلس عبدالله بن حسن رفت و در این امر از او سؤال کرد حضرت
فرمود اگر باین امام گشته بودی باکی نداشت لکن چون اذنی نداشتی بعد از ایشان
سپرده کو سفند در منی نسیج کن و گوشت آنها را بصل و کن پس حضرت بجهت خدا
او اخباری از غیب فرمود مثل بر یک واقعه که از برای عبدالله اتفاق افتاده بود
لاجرم نوز امامت بر قلبش نازلش کرد و چون از حدیث حضرت پیرون
آمد بر فنی خود عمار سجستانی گفت شهادت میدهم که این مرد است عالم ال
محمد (ع) و آنچه من بر او بودم باطل بود و صاحب امر امامت ^{عین} حباب است
عبدالله بن وهب راسبی از رؤسای خوارج و ملعون است و او هاشمکه خواج
نزدان با وی بیعت کردند و در حور را که اسم صحرائی است در کوفه اجتماع کردند
و از آنجا بدانش رفتند و عبدالله بن خباب را شهید کردند و زوجه او اشکم

در پند و چند روز دیگر را نیز بقتل رسانیدند و از آنجا به روان رفتند
عبدالله بن یحیی الحضری هاشمکه امیر المومنین (ع) در یوم جبل با و فرمود بشارت
 باد نرا باین یحیی هاشم که از شرطه الحنبلین میباشید هاشم که خبر داد
 رسول خدا (ص) مرا باسم تو و اسم پدر تو در شرطه الحنبلین و خداوند عز و جل بزبان
 پیغمبر خود شمار شرطه الحنبلین نام نهاد (فقیر گوید) که حاصل معنی این کلمه سر هشت حبش
 است چه شرطه بمعنی سر هشت است و حنبلین بمعنی حبش مورخ میفرماید که سیم
 کاشانی سره در نسخ گفته که در نهاده این اثر است که حبش را حنبلین گویند از جهت آنکه
 شصت میشود بیست و پنج حبش مقدمه و سانه و مینه و مین و قلب و شمع در
 تعلیفه ذکر کرده است که اعیان حبش را شرطه الحنبلین گویند از جهت آنکه شرطه
 بود اعیان را علامتی باشد که بدان علامت شناخته شوند یا آنکه از شرطه است
 که بمعنی نهاده باشد یعنی خود را میبایست که برای دفع خصم و این که امیر المومنین
 عبدالله و یحیی را شرطه الحنبلین فرمود معنی چنان است که شمار در پناست از اعیان
 حزب ما خواهد بود و من سنده معنی شرطه الحنبلین را از این پیش بر وجهی دیگر
 نیز نوشته ام و ایشان جماعتی بودند که با امیر المومنین بر طاعت داران گشته شده و بیعت کردند و اینهاست ده هزار تن بودند

عبدالله بن یحیی الکاهلی برادر اسحق هر دو از دوازه حضرت صادق و کاظم (ع) میباشند
 و عبدالله و جاهد داشت نزد حضرت کاظم (ع) و المحضر بن یحیی بن یحیی بن فرموده
 بود که ضمانت کن برای من کفالت کا هلی و عیال او را تا صامی شوم برای تو بهشت
 را علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات برای ایشان میداد و چندان
 بر کا هلی نعمت عطای کرد که عیالات و فرایات او را فراموش و ایشان مستغنی
 بودند تا کا هلی وفات کرد و کا هلی قبل از وفات خود بیج رفت و خدمت امام موسی
 (ع) وارد شد حضرت با و فرمود برای چه میگری گفت برای آنکه خبر مرگت بمن داری
 و فرمود بشارت باد نرا از شعیان مائی و اسر تو میخواست

عبدالله بن یحیی راضع امام حسین (ع) و رسول اوست ماهر کوفه و هاشمکه ابن
 زیاد امر کرد او را از مابای دار الاماره نبرد افکندن چون برین افتاد در هم شکست
 ظالمی آمد و او را زنج کرد

عبد الملك بن ابی ذر روایت کرده از امیر المومنین علیه السلام
عبد الملك بن ابی مکی بابو الضری هاشمکه حضرت صادق (ع) بعد از وفات
 بر او دعا و رحم کرد و روایت است از عبد الملك که بر خواستم از نزد حضرت با فرج

در حالیکه از بی فوکی نیکه بردست خود کردم بجهت برخواستن پس کریم فرمود
 چه میشود ترا گفتم امید داشتم که در کتاب این امر را در حالیکه با فوت بودم فرمود
 ابا راضی غشوید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضی دیگر را و شما این در خانهای
 خود باشید همانها که وقت رسیدن امر بشود عطا کرده میشود هر مردی از شما فوت
 چهل مرد را و دلهای شما مانند پاره های آهن میگردد و چنان باشد که اگر حمله
 کنند بر کوهها از جای خود کند شوند و شما قوام زمین و خاوندان آن باشید
 و روایت شده که روزی حضرت صادق (ع) بادی فرمود چگونه پسر خود را
 ضریح نام گذاشتی عرض کرد چگونه پدر شما اسم شما را حقیقت گذاشت فرمود
 بدو رسیده که حقیقت بیست در هشتاد و ضریح اسم شیطان است و اگر این را
 صحیح باشد دلالت بر سوء ادب او میکند مگر آنکه گفته شود ما این او را بخون عارت عراج و طایفه بدیه و عالم
عبد الملك بن جیحج او را از رجال عامه شمرده اند الا آنکه در کافی باب ما احل الله
 من النعمه روایتی وارد شده که او را املا کرده مطالب بسیاری در جلیق متعه
 و حضرت صادق (ع) هم تصدیق کتاب او را فرموده و از آن روایت ظاهر میشود
 که او از شیعه بلکه از ثقات و معتمدین است و در سنه ۹۴ وفات کرد گویند که او

این خلیفان جرج و
 یکسان بر وزن حسین
 ضبط نموده است
 نه

اول کسی است که در اسلام تصنیف کتاب کرده است و لکن مشهور خواجه
 ابن شهر آشوب فرموده اول کسی که تصنیف کرده در اسلام امیر المومنین
 و ظاهر همان کتاب علی (ع) است که مذکور در احادیث اهل بیت (ع) است
 و از او احکام بسیار نقل میکند و میگوید باقیم انوار کتاب علی (ع) بعد از ائمه
 دیگر کسی که تصنیف کرده سلمان فارسی (ع) است بعد از آن ابوذر عوفی است
 پس از او اصبع بن نباته و بعد از آن عیسی بن ابی رافع کاتب امیر المومنین
 امان صحیفه کامله از مولای ما حضرت امام زین العابدین (ع)
عبد الملك بن قریب همان اصمعی معروف است که صاحب لغت و نحو و نوادر و ملح
 و غیره است و در سنه ۱۰۰ وفات کرده و کان الا صمعی رجلا طریفا مفاکها خفیف
 الروح مبلع الطبع لا یشکی من نفسه الغموم و هموم و من هذه الجهة یقال انه لم یظهر
 علیه اثر الشبهه الی ان بلغ سنین سنه و لم یمت حتی ناهض عمره الشبعین و کان
 دهم الوجه فی النظر و کان فی اوایل امره معسرا شدیدا الفاقه حتی اضل بالرشید
 و حسن حاله و کان برنجل کثیرا من الاخبار المضحکه و الا فاصیص المستغبره و کان
 حسن العباده حتی فیل فی حقه انه یبلغ البصره فی سوف الدرّه بعکس ابی عبد

کتاب عید الله در فضیله امیر المومنین
 و نیز کتابی که در دستنویس است
 که سیده در هر دو صفت و بزرگان
 ملذمت را کتاب امیر المومنین
 علیه السلام در دستنویس

و نود و سه کشته پس نقلها و کان حیده علی بن اصمغ من الضاب صاحب الحکایه
المعرفه مع الحاج و یحیی عن الاصمغی قال کنت افر و السارق و السارقه
فاقطعوا ابدیها جزاء بما کسب کالاً من الله و الله غفور رحیم و کان یجینی
اعرابی فقال کلام من هذا فقلت کلام الله فقال اعد فاعدت فقال لیس
هذا کلام الله فانتهت ففراش و الله عزیز حکیم فقال اصبت هذا کلام الله
فقلت انزل القرآن قال لا فقلت فمن این علمت فقال یا هذا عن حکم یقطع
و لو غفر و رحم الی قطع

عبدی بن فضله الخواری پس سلمان اعش از پدرش پرسید که نزد چه کس
فوائت کردی گفت نزد یحیی بن وثاب و او عبید الله بن فضله و عمل یحیی بران بود
که روزی یک ایه فوائت میکرد و طرغ شد از فرات در چهل و هفت سال
عبدی بن ابی رافع کاتب امیر المومنین (ع) است و اسم پدرش ابواهم است که مذکور
عبدی بن الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) معروف با عرج
بجهت نقصانیکه در بکای او بود از اجلاء سادات و صاحب فضیلت است و
پدرش حسن برادر پدر مادی حضرت باقر (ع) است و هاشم که حضرت

در حق او فرموده عی الحسن بن من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خالطهم
الجاهلون قالوا سلاماً و عبید الله از بیعت با محمد بن عبد الله نفس ذکیره مختلف
جست محمد حشمان او را بیست و حبشش کرد و در مجلس بود تا محمد کشته شد
و در اواخر عمر خود رحلت کرد بخراسان در ضیعه ذی امان و ذات کرد و عبید
حید سادات اعرجیه است و سید حلیل کبریه بن سنان فاضل مدینه
از اولاد اوست و سید مهنا صاحب سؤالات از علامه است و علامه از او
تحلیل بسیار فرموده و سید علی سمهوری در جواهر العقلین فضیلت بزرگی برای
او نقل کرده که جای نقلش نیست

عبدی بن زیاد ملعون پدر یزید در حدیث که فرموده بود شناختی و اما
مادرش مرجانه نام داشتند و از روایت معروفه بوده سرافه با هلی اشاره با و کرده در اشعار
لَعَنَ اللهُ حَبِيبَ حَلَّ زَيْدًا و ابنه و العجوز ذات البعول چه آنکه مراد از عجوز ذات البعول
مرجانه است عبدی در سال بیست و هشت یا بیست و نه منولد شد و در سنه شصت
ولایت عراقین یافت و در سنه بقتل سپهر الشهدا (ع) پرداخت و سی و نه ساله بود که
بدست ابواهم اشترسید و رکات مخیم شد و از عجایب السنکه گفته اند که روز قتل او

روز عاشورا بوده و چون سر او را برای مختار آوردند مشغول غذا خوردن بود حمد
کرد خدا را بر ظرف جستن بر آن کار عید و چون فارغ شد از غذا برخاست و پای خود
را با کفش بر صورت او نهاد و صورت او را بمالد پس بعلین خود را بنزد عظام خود انداخت
و گفت ای زایشوی که بر صورت نجس کار گذاشته ام و هم نقل است که چون مختار
سر او را برای حضرت علی بن الحسین (ع) فرستاد که همگی سر او را برداشته اند و گفت
اوردند مشغول غذا خوردن بود سجده سکر می آورد و گفت الحمد لله الذی ادرک
تاری من عذوبی و فرمود خدا جزای خیر دهد مختار را روزیکه مادر ابراهیم زیاده وارد
کردند سر پدرم مقابل خود نهاده بود و غذا می خورد من از خدای خود درخواست نمودم
که از دنیا بزنم تا سر او را در مجلس غذای خود مشاهده کنم و از اینجا معلوم شود حال
مختار که چگونه قلب مبارک امام (ع) را شاد کرد بلکه دلجوئی و شاد نمود قلوب شکسته
دلان و مظلومان و مصیبت زدگان اسرائیل و انبیا ام محمد (ص) را که پنج سال در سواکن
و کداز بودند و بمراسم تغزیت اقامت فرموده بودند چنانچه از حضرت صادق (ع)
مروست که بعد از شهادت امام حسین (ع) یک زنی از بنی هاشم سر به درخت کشید
و خود را خنقاب فرمود و دود از مطبخ بنی هاشم برخواست تا پس از پنج سال

که عید الله بن زیاد کشته گشت و برنی روایت کرده که بعد از قتل امام حسین (ع)
در غرای الخوفا زینب بنتی هاشم لباسهای سیاه و پلاسها بر برگرداند و از گریه
و سرشکایت بگریه و جناب علی بن الحسین (ع) برای ایشان طعام ترتیب میداد
که در ایام ما که مشغول هوا و کربیه هستند از ان طعام بخورند ای ابو عبد الله کی شود که ما هم
مانم بپروان اینم فلان عظم الرزیه و جلت المصیبه بک علیا و علی جمیع اهل الاسلام
عبد الله بن العباس بن عبد المطلب هاشمی که سر کرده مفید نه چیش امام حسن (ع)
بود که از کوفه بیرون رفته بودند برای جناب با معویه معویه اموالی برای او فرستاد
او را بسوی خود میل داد عید الله شبانه از معسکر خود بمعسکر معویه ملحق شد
پس از آن فیس بن سعد امر لشکر کرد و خطبه خواند و گفت بوجست نیکی شما را
دین عید الله بنزد معویه فان هذا و اباه لم یأبنا بخیر فطالما و عید الله از عید الله
برادرش بکسار کوچکتر بوده و در سال هفتاد و پنج با هفت و فاکت کرد

عبد الله بن علی بن ابی شعبه حلبی ثقه جلیل القدر اصلش از کوفه است چون او
و پدر و برادرانش بجهت تجارت بحلب میرفتند لهذا حلبی نامیده شدند مانند
حرفه سنجانی و آل ابی شعبه جمیع ثقات و محل رجوع مردمند و عید الله بزرگ

و اور از بصره اخراج کردند و بعد از حبس جلال امیر المومنین (ع) عبدالله بن عباس را بحکومت بصره بازداشت عثمان در کوفه سکون جست و سپردن از زمان معویه علیه الهاویه

عثمان بن سعید عمری بفتح عین زبانت اسدی ثقه جلیل القدر است که خدمت کاردی حضرت جواد (ع) نموده در حالیکه یازده ساله بوده و از جانب امام حسن عسکری (ع) وکالت داشته و این بزرگوار اول نواب اربعه معروفه است که این داعی در کتاب هدیه الزائرین بجلالت و زیارت فرموده که ایشان اساره نمودیم

عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه مادرش اروی دختر کریم بن ربيعة عثمی است و مادر اروی ام حکیم دختر عبدالمطلب بوده در روز چهارم محرم ششم هجری جلالت جلوس کرد و در اول خلافت خود بمنزله رفت خواست خطبه بخواند واه سخن بگوید و لیسنه شد نتوانست چیزی بگوید لاجرم گفت ای مردم هانا ابوبکر و عمر ساخته این مقام می شدند و از آن پیش که بالای منب نشویند خطبه ساخته و بر داخته از بر میگردید و بر منب میخواندند و من ندانم که اینکار نکردم لاجرم عاجز ماندم و انکم لی امام عادل اخرج منکم الی امام فائد و

شایسته خطبه علی وجهها دشوار احتیاج بامام عادل افزون است از امام خطیب و زود که خطبهها بر حسب مراد اصفا نماند این کلمات بگفت و فرمود آمد و الحق عجب بعدالت رفتار کرد بنی امیه و آل حکم و بنی ابی معیط را بر مردم مسلط نمود و ولید بن عقبه فاسق شارب الخمر که برادر مادری او بود بحکومت کوفه داد و ابن عامر را در بصره و معویه را در شام و عبدالله بن ابی سرح کافر را در مصر و الی کرد ایند و حکم بن العاص طرد رسول خدا (ص) را با مروان بن عبد بن مر کرد ایند و صد هزار درهم از بنی مسلمان بوی عطا کرد و حسن افزینه را که موافق نقل بعضی صد هزار دینار بود در یک مجلس بمروان داد و فذلک مرا بنول وی کرد و خراج بازار مدینه را که پیغمبر (ص) صدقه مسلمان کرده بود بحداد بن الحکم داد و مروان بوزارت و کتایت سر خود اختیار کرد و چراگاه مدینه را خاص مواشی بنی امیه نمود و بزرگان اصحاب رسول (ص) چه ستمها نمود ابودر را بان جلالت شان نفی بلد کرد و ابن مسعود را چندان نزد که ضلعش داشت شکست و عمار را چندان نزد که مرض فتل پیدا نمود و جمع کرد مردم را بر فراغت زین بن ثابت عثمانی و قرآن را بسوزانند و بنی امیه بسبب او چند

بر مردم مسلط شدند و بر مردم مان ستم نمودند که بر رکان اصحاب نظم کردند و تحمل
نخواستند نمود و بر کارهای او انکار نمودند و عاقبت او را محاصره کردند و کردند
انچه کردند عمار علیه مکه است که چنانچه است که شهادت میدهد بکن عثمان
و من چهارم ایشان و میخواند سه آنه و من لم یحکم بما انزل الله را و عایشه در
عداوت عثمان از همه بالاتر بود و او را اغتیل مکه است و مکرر فیص رسول را
بیرون آورد و گفت این پیراهن پیغمبر است هنوز بوسیده شده که عثمان
نخبر داد شریعت او را اقبلوا اغتیلوا قتل الله بقتل و بالجمله در هجدهم ذیحجه
مردم بخانه او ریختند و خوش برنجند و جنازه او را سه روز غنیمت فون
عبادت و کس جرئت دفن نداشت تا آنکه بعد از سه روز حبس او را برنجند
باره نهاده چنانچه پایش او بران بود و سرش به تخته میخورد و طوق میگرد
و خواستند او را بفرستادن مسلمان بوند مصر باین بر سر راه شدند و سنک
همی افکندند تا کس او را بکورستان مسلمانان ببرد لاجرم او را در خوش کوکب
که نزدیک مکه بود دفن کردند چون معاویه فرمان رو اکتش حکم داد تا مسلمانان
مردگان خود را از آن سوی که عثمان دفن بود بجاک سپردند تا مدفن او بگردانند و وصل شد

عثمان بن عمران بن عامر بن صعصعه رضی الله عنه در کار از عقیقه بن خالد روایت شد
که گفت داخل شدم من و معلى و عثمان بن عمران بر حضرت صادق علیه چون انجنا
ما را مشاهده نمود فرمود مرحبا بشما شمار است صورتهائی که دوست دارید ما را
و ما دوست داریم انهارا فرار دهد خدا شمارا با ما در دنیا و آخرت و در آخرت
است که عثمان گفت ان رجل موسى فقال له بارت الله في ليلك
عثمان بن عيسى بن عيسى بن كلابي شيخ وافته روحه ایشان یکی از وکلا
مستبد بن عباس حضرت موسی کاظم علیه بوده روایت شده که حضرت امام رضا
بر او مخطوف و مورد پس عثمان توبه کرد و مالها بسوی اخفیت فرستاد و او را ابو جعفر
ثمالی حدیث روایت میکند و از اصحاب اجماع است و نقل است که منزلش در
کوفه بود و منی در خواب دید که در حایر مقدس میرد لهذا از کوفه هجرت کرد
بجابر و در اینجا اقامت کرد و عبادت خدا نمود تا وفات کرد قال في العقیقه و فی
العه ان الاصحاب یعملون باخباره علی وجه یؤذن بالاثقاف و انه کان وکیلاً
فیكون عادلاً و منصفه و ارتفع بالنوبه بل الظاهر من قوله ثم ناب و بعث اليه
بالمال انه لم یمنع زمان الفسق کثیر فحاله حال البرزخی و ابن الجری و غیرها

من الثقات الذين صاروا واقفياً ثم رجعوا

عثمان بن مظعون فرشی از بزرگان صحابه است و بعد از سیزده تن مسلمانان کشته شد و او همان زاهد عابدی است که نیک کرد دنیا و لذات و نساء را در وجه اوسکانت آورد رسول خدا (ص) بود حضرت او را منع فرمود او برادر رضاعی حضرت رسول (ص) است و در سال دوم هجری وفات یافت و بعد از وفات او رسول خدا (ص) او را بوسه کرد و در حق او فرموده که بود دوست میباشد خدا و رسول را و چون ابراهیم پسرش وفات کرد فرمود ملحق کند خدا را سلف صالح عثمان بن مظعون و عثمان اول کس است از مهاجرین که در بیع غرقه مد فون گشت و در زیارت شهد که از ناحیه معده رسیده اشاره بجلالت او شده در این فقره السلام علی عثمان بن امیر المؤمنین سنی عثمان بن مظعون

عدی بن حاتم در سال دهم مجتهد حضرت رسول (ص) شنافت و اسلام آورد و سبیش شد که در سال نهم لشکر اسلام مجبل طی رفتند و بنجانه انجبار که فلس نام داشت خواب کردند و اهلش را اسیر کردند عدی بن حاتم که قائد فیله بود بشام کوچید و خواهرش اسیر شد چون اسیران را بعد

آوردند چون رسول خدا (ص) ایشان را مشاهده فرمود دهن حاتم که در حبش و فضاحت معروف بود بیای خواست و عرض داشت که یا رسول الله هلت الوالد و غاب الوالد فامنت علی من الله بک یعنی پدرم حاتم فرموده و برادر من عدی بشام فرار کرده پس بر من منت گذار و بخش ما را در سر و زاول حضرت جواب داد فرمود موافق نقل از سیره ابن هشام روز دهم هنگام عبور پیغمبر و ایشان امیر المؤمنین (ص) تاب زن اشاره کرد که دوباره عرض حال کن ان زن سخن روزگش را اعاده کرد رسول اکرم فرمود مرصد هستم فافله با امانی پیدا شود ترا نزد برادرش بفرستم و با الاخوه بعد از چند روز او را جانی بیوشانید و زاد و راحله عطا کرد و با جماعتی از ثقات او را بقبله خود مراجعت داد و حضرت حاتم از خانه خود سرفشام کرد و برادرش را بیمار نمود از حال خویش او را آگاهی داد و با وی گفت حیایان دائم که یعنی این جهان و انجمنان جز در خدمت محمد (ص) مدست نشود و نیکو است که بیدار نکند مجتهد او شتاب کبری عدی نهم سفر کرده مدینه آمد و مجلس رسول (ص) وارد شد معرفی خویش نمود پیغمبر (ص) بجای خانه حرکت فرمود عدی نیز از قفای آنحضرت بود در عرض راه پدرم زنی خدمت آنحضرت (ص)

در حاجت خویش سخن بسیار گفت و اجناب پسر ابداد بود تا کار او بنظام کرد
 عدی با خود اندیشید که این روش پادشاهان نباشد که از بهر زانی چندین
 مہم خویشرا بعطیل دهند بلکه این حوی پیغمبر است چون بخانه وارد شدند
 رسول خدا را محظوظ اند که عدی بزرگ زاده محترم بوده احترام او را ملحوظ فرمود
 و سادہ کہ از لطف خواہا کند ہ بود برداشت و بکشد و عدی برانستہن فرمود
 چندا نہ عدی کنارہ گرفت بزیر قند نشد پس عدی بر او سادہ جای داد و
 خود بر خاک نشست این بود سرّ آنحضرت با کفاد و کسیکہ مراجعہ کند در
 کتب کہ شعبہ و سببی در سیرہ نبویہ نوشته اند نظر اینرا بسیار بیند و چہ
 قدر شائق بودم کہ اسبابی حق تعالی من فراہم آورد کہ کاتبی در سیرہ نبویہ
 بزبان فارسی بنویسم لکن در این سالہ کہ در ترجمہ اصحاب آنحضرت واصحاب ائمہ
 (ع) است در غالب تراجم مختصری از سیرہ ایشان نوشته شدہ تا معلوم شود
 کہ ان از بركات حدیث خانہ وادہ عظمی و اقباس از انوار طاہرہ ایشان بودہ
 ہوئی کہ از مشک و فرقل شوی اردولک انزلت چہ سنبل شوی
 وبالجملة عدی بن حاتم بدست رسول خدا اسلام آورد بحکم و بایہ امّی عدی و الکرم

مردی صاحب چود و سخاوت بود و منی مرد شاعر و بنزد وی آمد گفت با باطن
 فراموشی گفته ام گفت تا مل کن تا ترا اکامہ کنم از مال خود کہ با تو عطا خواہم کرد
 تا بحسب عطا مرا مدح کوئی و آن هزار درہم و ہزار مہیش و سہ ہندہ واسی است
 اکنون بکوی پس شاعر مدح خود را انشاء کرد و عدی ساکن کوفہ کشت و
 در جلد و صفین و ہمز و آن ملا رفت دکان امیر المومنین داشت و در جلد یکچشم
 او بخواست تا بپاشد و در سترہ شصت و ہشت در کوفہ وفات کرد گویند
 و منی در ایام خلافت معویہ بر معویہ وفود کرد معویہ گفت ای عدی چہ کردی
 با پسرای خود کہ با خویش بنا وردی گفت در کتاب امیر المومنین (ع) کشتہ شد
 قال ما انصف علی قتل اولادک و بنی اولادہ فقال عدی ما انصف علیا از قتل
 و بیعت بعد یعنی معویہ گفت علی در حق تو انصاف نکرد کہ فرزندان تو انک
 و فرزندان خود را باقی گذاشت عدی گفت من با علی انصاف نکردم کہ
 او کشتہ شد و من زندہ ماندم ام معویہ گفت دانستہ باش کہ هنوز قطرہ از
 خون عثمان باقیست کہ سزیدہ غلبہ شود مگر بجزن شریفی از اشارت ہمن عدی
 گفت سو کنید با خدای اذل ہا کہ الکنہ بود از چشم تو هنوز در سہنہای

ماست و الشبیرها که نرا بان قال میدادیم مرد و شهای ماست هانا اگر از دخت^ت
و غدر شیری بماند و بد شوی در طریقی شر شیری و اتود بد شوم دانسته باش
که قطع حلقوم و سکرات مرگ بر ما اسان تر است از اینکه سخن ناهوار در حق علی (ع)
بشنوم و کشیدن شمشیر عجمه با نیکترش شمشیر است معویه مصطفی و قنبر از جنبش
حشم و غضب ندید روی سخن را بگردانند و مستوفیان خویش را مرگد که
کلمات عدی را مکتوب سازند که همه پند و حکمت است

عرجه بن اسعد هاشمکه در جاهلیت بینی او در یوم کلاب مقطوع
شد و از فضا بینی ساخت و غضب نمود و آن عقیق کشت رسول خدا (ص) فرمود
بنی از ذهب بساخت و غضب کرد دیگر عقیق نکشت

عرفه از دی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه از اصفاء اصحاب
انجاس و ادها تنکه از برای رسول خدا (ص) چیزی بخیزد و بفرزند و
سودی آورد رسول اکرم در حق معامله او دعای برکت کرد و گفت اللهم بارک له فی صفته
عروه الباری هو بن عباس باری نام کوهی است که قبله از در آنجا نزول
کردند و بدان منسوب شدند و ادها تنکه عمر بن الخطاب او را بفضاوت کوفه

ما مورساخت و شرح بعد از او قاضی شد و عروه را هشتاد اسب در باره بند
بوده و از رسول خدا (ص) حدیث میکند الخیر معفود بنوا صی الحبل الی یوم القیمه
عروه بن الزبیر از فقهای سبعة مدینه و برادر عباسی عبد الله زبیر است
و مادر هر دو اسما و ذات النطاقین دختر ابوبکر است که اهل سنت او را یکی از
عجائز اهل بهشت گرفته اند ابن ابی الحدید او را از منقر بن از امیرالمؤمنین (ع) شنیده و
گفته روایت شده از طرف بسیار که عروه بن زبیر میگفت بنود در میان اصحاب
رسول (ص) کسیکه ناز و تکبر کند مگر علی بن ابیطالب (ع) و اسامه بن زید و از
پس بن عروه نقل کرده که هوکا بدیدم علی را نام میبرد بد کوئی میکرد او را
لکن يك روزی عن گفت که ای لیرک من بخدا قسم که مردم از دور علی متفرق
نشدند مگر بجهت طلب دنیا پس گفت و فی اسامه بن زید پیغام رساند
و ای علی (ع) که عطای مرا بفرست بخدا سوگند که اگر تو در دهن شتر داخل
شوی من بنزد داخل میشوم تا بنوحضرت (ع) جواب نوشت که انمال که نزد
من جمع است بهر انگشتی است که جهاد کردند بر او و لکن مال خود من
در مدینه است هر چه خواهی از او بگیر بچی گفته من نجیب کردم از پدرم

که این طور وصف کرد علی را با آنکه عیب میکرد الحفر ترا و معروف بود از انجناب
گویند و فی الزمان الملك زمان خواهرش کرد که شمشیر برادرش عبد الله را نشان
من بدو گفت در میان شمشیرها است و من نیز آن عیدم عروده گفت امر کن تا شمشیر
را حاضر نمایند که من خود نیز آن میهم چون آنها را حاضر کردند عروده شمشیر
کندی برداشت و گفت همین است شمشیر برادرش عبد الملك گفت مگر او را می
شناختی گفت نه پرسید پس از کجا بگیری ان غودی گفت نمیدادم او را بقول
نابغه **وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّهُمْ سَيُؤْتَهُمْ** بهیچ طول من فراع الکتاب و نوادر
حکایات عروده بسیار است و بر عروده در مدینه منسوب بادوست
عروده بن یحیی النحاس الدفان هانکه در مدینه میگفت بر حضرت هادی و عسکری
و حضرت عسکری او را لعن کرده و امر فرموده شیعه خود را بلعن او و احوال او
بنقر بن انجناب بجهنم پیوست و روی آن کان لای محمد خوانند و کان بلیها علی
بن راشد ده فسلیمت الی عروده فاخذها لنفسه ثم اخرج باقي ما فيها بغا بط
بذلك ابا محمد ر. فلعمرو و بره منه و دعا علیه فما اهل بومه ذلک و لیلته حتی قضیه
الله الی النار فقال جلست یوفی لیلته هده کذا و کذا جلسته فما اتقى عمود الجمع

و لا انطفئ ذلك النار حتى قتل الله عروده لعنه الله
عطاء بن ابی رباح از اصحاب امیر المومنین (ع) و خلط است و ظاهر این عطاء
هانکه صفی مکه و از رؤسای علمای عامه است و گفته اند که او مشلول
و لک و کور و سیاه رنگ بوده و الله العالی
عقبه بن خالد از روایات بسیار ظاهر میشود کثرت ایمان و محبت او به
خانواده رسالت و حسن عقیده او از جمله روایاتی است که در عثمان بن
عمر کن شد و هم مردی که خدمت حضرت صادق عروده داشت که
خادمه دایم عارف باین امر نیست هر گاه تقصیری میکند و میخواهد برآید
از آن بگوید میگوید بحق الکیبکه هر گاه یاد او میکند گریه میکند حضرت
فرمود مرحکم الله من اهل البیت
عقبه بن سمعان از هرا هان حضرت سید الشهداء است در سفر کربلا و
در وقت ملاقات الحفص بن یزید بعقبه فرمود خرجی کا خذها ی کو
فما زابرون او رد برای نشان دادن محب و در روز عاشورا بعد از خواندن
خطبه حله خود را خواندند و بعقبه فرمود که از اطفال بند و ابن ابی در کمال

گفته که عمر سعد عقیله بن سمان از بکرفت و او غلام رباب دختر امیر الفین زوجه
 حسین (ع) بود عمر او پرسید نو کسبی گفت من عبد ملوکم عمر او را رها کرد و
نجات یافت در آن زمانه جز او و مرفع بن تمامه و ابن غزیب است چه آنکه عقیله شهید
 شده در طفله شهادت زیارت وارده از برای شهداء (ع) در اول رجب
 و نیمه شعبان السلام علی عقیله بن سمان

عقیله بن ابیطالب برادر امیر المومنین (ع) و کنیت او ابو یزید است کوفه
 ده سال از طالب کوچکتر بوده و جعفر ده سال از عقیله و امیر المومنین (ع) ده
 سال از جعفر و جناب ابوطالب در میان اولاد خود عقیله را فرزند دوش
 میداشت و در حدیث است که امیر المومنین (ع) خدمت رسول خدا عرض داشت
 انک لایحب عقیلا قال ای و الله انی لاحبه حین حباله و حال حب ابی طالب له
 گویند در میان عرب مانند عقیله در علم نسب نبود از برای او و ساد هادری
 مسجد رسول (ص) میگرفتند می آمد بر رویه آن غار میخواند پس مردم نزد او
 جمع می گشتند و در علم نسب و ایام عرب از او استفاده میکردند و در
 انوقت حشمان او نابینا شده بود گویند چهار تن باین علم در میان قبیل

معروف بودند و عقیله اعلم هر چهار بوده و عقیله مبعوض مردم بود بجهت آنکه
 از نیک و بد ایشان آگاهی داشت و عقیله در حسن جواب معروف بود و فنی بر معویه
 وارد شد معویه امر کرد که سپهها نصب کردند و جلساء خود را حاضر کرد چون
 عقیله وارد شد پرسید که خبر ده مرا از لشکر من و لشکر برادرش فرمود که شتم بر
 لشکر برادرم دیدم شب و روز آنها مثل شب و روز پیغمبر است لکن پیغمبر (ص) در میان
 آنها نیست ندیدم احدی از آنها را مگر مشغول بنماز و عبادت و چون بلشکر نو
 گذ شتم دیدم استغیال کرد مراجعی از منافقین که میخواستند دم دهند شش
 پیغمبر را در شب عقیله پس پرسید کیست که در طرف راست نودنشیند معویه گفت
 عمر و عاص گفت این هاست که شش نفر در سر او خاصیت کردند و هر کدام او را
 دعوتی را بودند آخر الامر جز او فریادش یعنی شش گش فریادش که عاص بن وائل باشد بر
 علیه کرد و او را پس خود گرفت دیگری کیست گفت صفاک بن قیس عقیله گفت هاست
 کس است که پیرش ننگ و زربهارا گریه میداد برای جهان پند به مادر هادری
 چه کس است گفت ابو موسی اشعری گفت او ابن السرافه است معویه چون دیدند عجمان
 و جلساء او بی کف شدند خواست ایشان را بلیغ آورد پرسید با ابایزید در حق

من چه مکتوبی گفت اینستوال را نکت گفت البته باید جواب دهی گفت حمزه را
مبشناسی گفت حمزه کیست عقیل گفت ترا خبر دادم اینرا گفت و برفت معویه
نسابه را طلبید و احوال حمزه را پرسید گفت در امانم گفت بلی انچه نسابه گفت
حمزه حذبه نو مادر ابوسفیان بوده است که در جاهلیت از زوانی معروفه
و صاحب رایت بود قال معویه لجلسانه فد ساونکم و زدت علیکم فلا تعصبوا
و قال معویه یوما و عنده عمر بن العاص و قد اقبل عقیل لا ضحکک من عقیل فلما
سلم قال معویه مرحبا رجل عمر ابولهب فقال عقیل و اهلا بن عمه حمالة الخطب فی
جیدها جلد من مسد قال معویه یا بابونید ما ظنک بعمک ابی لهب قال اذا دخلت
النار فخذ علی یارک نخبة معتر شاعلم حمالة الخطب انما کف فی النار خیر ام مکوج
قال کلاهما شر و الله و بالجلید دامن او با معویه در باب شرا و جاره جهل هزار
در همی و در نقل قصه حدیث معناه معروف است و در سال پنجاهم سن بود و شش
و ناث یافت رضوان الله علیه

عکاشه بن محسن اسدی از بزرگان اصحاب است در جنگ بدر و احد حاضر بود
و در بدر از کثرت صفات شمشیر او شکست رسول اکرم (ص) عوی بدست او داد

شمشیری کشت و در خلافت ابوبکر در قتال حلیه بن خویلد اسدی مقتول کشت
نقل است که وقتی رسول خدا (ص) فرمود که خداوند مرا خبر داد که هفتاد هزار کس
از امت من نیز تحت حساب داخل بهشت شوند عکاشه گفت بخوان خدا را تا
مرا از اینجمله بدارد پیغمبر (ص) در حق او دعا فرمود دیگری برخاست فقال (ص)
سبقت بها عکاشه و او مردی منافق بود

عکرمه بن ابی جهل مدعی شیاع و دلاور بود بعد از فتح مکه یکی از اصحاب او به
کشت و با جلد بجز فرار کرد و زوجه او ام حکیم که عم داده او بود نیز در مکه مداف
گرفت و از برای عکرمه نیز امان گرفت و از دنبال شوهر برفت و او را بر گردانید
و بخدمت رسول اکرم (ص) آورد حضرت با اصحاب فرمود عکرمه بن ابی جهل
مؤمن مهاجر میسرند او را دشنام مدهید فان سب المیت یؤدی الی و چون
عکرمه را دیدار کرد فرمود مرحبا بالراکب المهاجر پس سلمانی گرفت پس
از روزی چند حضرت رسول شکایت آورد که اصحاب مرا عکرمه بن ابی جهل
خطاب میکنند حضرت فرمود از پست میکند زندگان را سب مردگان و بیخمله
عکرمه از رسول خدا خواست که دعا فرماید برای او که حق نعم عفو کند از او آنچه

در زمان خصمی خود با رسول خدا (ص) مجاورده با سختی مالایی که حضرت طلب
امرزش کرد برای او و عکرمه در راه اسلام شمشیر بپار زد و در غزوات شام شهید شد
عکرمه مولی بن عباس اواز اصحاب مابین و بر طرفه مانع باشد از زرار
روایت است که حضرت باقر (ص) فرمود اگر درک میکردم عکرمه را در وقت
مرگش هوا بفرست می بخشیدم او را خدمت حضرت صادق (ص) عرضه شد
که بچه چیز نفع می بخشید او را فرمود بلفس میکرد او را با بچه شما بران
مباشید پس درک نکرد حضرت باقر علیه السلام او را و نفع نه بخشید او را
علاء بن دین بنقدیم را و مهمله برزای معجقه حلیل القدر از اصحاب حضرت
صادق (ص) و از مصاحبان محمد بن مسلم ثقیفی است و بر او ثقیفه کرده او را است
کنی که جمیع افراد روایت می کنند و در احوال حسن بن علی و شاد دانی فضیلت او را
علیا بن ذراع همدانکه والی محبرین بوده و هفتاد هزار اشرفی و دواب
و غلام پیدا کرده بود غلام انها را حمل کرده خدمت حضرت صادق (ص) برد
و عرض کرد که من از جانب پنی امیه والی محبرین بوده ام و این اموال را جمع
و بخدمت تو آورده ام بجهت آنکه دانستم که خداوند عز و جل از آنها برای پنی

حیرتی فرار داده نداده و غامی مال است حضرت پیاد و انها را علما گذاشت
انها را آورد انجا ب حضرت فرمود قبول کردیم از تو و بخشیدیم بنو و زاحلای که ایم
ازان و صامن شدیم برای تو مهشت را بر خدا شیخ کثی از ابو بصیر روایت کرده
که حاضر شدم در وقت رک علیا نزد او بمن گفت که حضرت ابو جعفر ضامن شد
برای من مهشت را خدمت انجا ب که رسیدی اینم طلب را بپاد او ری کن ابو
بصیر گفت خدمت انحضرت رسیدم و ضمه را نقل کردم فرمود راست گفته ابو
بصیر گفت که پس من کفتم فدایت شوم ابامین پیروید و نامیا پس ضامن کن
بهشت را برای من فرمود کردم کفتم ضامن کن از برای من بر پدرانت و نام
بردم ایشانرا بک یک فرمود کردم کفتم ضامن کن بر رسول خدا (ص) و فرمود
کردم کفتم ضامن کن بر خدا فرمود ضامن کردم

علقمه بن فیس او و برادرش ابی در صفین شهید شدند و علقمه
از کبار تابعین و از زهاد و رؤسای ایشان است

علی بن ابراهیم بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبد الله بن عبد الله بن الحنفی
بن علی بن الحنفی بن علی بن ابی طالب (ص) ابو الحسن جوانی ثقه حلیل القدر

نوری نورانی مرقد. کتاب استغاثه است که کاهی هم از او تفسیر شود به الاغاثه
 فی بیع السلاسه و این کتاب اعلیٰ مجلسی و محدث فیض رضوان الله علیه مکتب
 داده اند شیخ اجل محقق مثالی کمال الدین مبین بن علی بن مبین بجزایری و طالب
 تفضل رجوع کند بخانه مستدرک وفات ابوالقاسم در سنه سیصد
 پناه و در فرشت در روز دیکی فساد از حال پشاد است

علی بن احمد العلوی العقیفی صاحب حال معروف است قال
 ابن عبدون و فی احادیث العقیفی مناکب

علی بن اسباط کوفی او ثقی ناس و اصدقی ایشان است لکن بظلمی
 مذهب بوده و ما بین او و ثقه حلیل علی بن مهزیار رضوان الله علیه رساله
 مرد و بدل شده و علی بن مهزیار رساله کوچکی در رد او نوشته شیخ کشتی گفته
 که فائده نکرد و بر فضیلت وفات یافت و نجاشی فرموده که رجوع کرد
 و از احادیث نیز ظاهرا هر مدعی شود که او رجوع عذیب حق کرده
 مانند عبد الله بن المغیره و عثمان بن عیسی و امثال ایشان

علی بن بلال بغدادی از اصحاب حضرت جواد علیه السلام و حلیل

در موضع مورد
 ببری

القدر است و منتقل شد بواسطه و از حضرت هادی علیه السلام روایت میکند
علی بن جعفر همدانی فریه از فرای سواد بغداد وکیل حضرت ابی الحسن
 هادی علیه السلام بوده و در امر او سعادت کردند بنزد منوکل منوکل امر کرد او را
 حبس کردند از محبس عریضه خدمت حضرت نوشت که من از کشته شدن
 و از بناب در دین خود منسم حضرت وعده فرمود که دعا خواهم کرد برای تو
 در شب جمعه دعا کرد و صبح انور منوکل بب کرد و امر کرد زندانیان را ملکیت
 رها کنند و حضور او را بینه ذکر کرد و امر نمود که او را رها نمایند و از
 او استعلاال جویند پس رها شد و با جعفر عکبر رفت و اینجا بجا و رشد
علی بن جعفر الصادق علیه السلام جلالت شان و عظمت قدر اغظم زیاده
 از آنکه ذکر شود و بالا نواز آنکه بر کسی پوشیده عیان چه آن بزرگوار
 فریب شده و بادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر است و از بزرگان را و
 و صاحبان تصنیف است و چهار امام را درک نموده و خدمت کرده و
 تمامی علماء رجال او را سائش بلیع نموده اند روایت شده که وقتی طبیب
 خواست حضرت امام محمد جواد را قصد کند چون ننشست را نزد حضرت

اورد که در آن راقطع کند حضرت علی بن جعفر نزد یک آمد و گفت ای آقای من ابتدا
مرا فصد کند که حدیث بنشین در من اثر کند و جناب شمارا منالم بگوید اند و چون
امام جواد بخواست برود علی بن جعفر برخاست و کفشهای اخفرت را جفت
کرد و در پیش پای اخفرت نهاد و حال آنکه علی بن جعفر را نوشت پیر مرد محرم
بود و حضرت جواد (ع) نازه جوان بود شیخ کلینی روایت کرده از محمد بن حسن بن
عمار که من دو سال هر یک خدمت علی بن جعفر بودم و از او حدیث اخذ می
کردم و وقتی در خدمت او بودم که حضرت جواد (ع) داخل مسجد نبوی شد علی
بن جعفر چون نظرش بر اخفرت افتاد بی اختیار از جای خود برخاست
و بکفش ورد اخذ مت اخفرت دوید و دست او را بوسید و انجناب را
تفطیم و تکریم کرد حضرت جواد (ع) فرمود عمو جان بنشین خدا تو را محبت
کند عرض کرد ای سید و آقای من من چگونه بنشینم با آنکه شما ایستاده
باشید پس چون علی از خدمت اخفرت مرخص شد و آمد در مجلس خود
نشست اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند تو این نحو با او رفتار
مکنی و حال آنکه عمو پدر او میاشتی فرمود ساکت باشی پس دست برد

و محاسن خود را گرفت و فرمود هرگاه حق تعالی مرا با این دلش اهل بیت
نماید از برای امامت و این جوان را اهل بیت داد و امام را با وی تفویض فرمود
ایا من انکار کنم فضل او را پناه میبرم مجذبا از آنچه شما میگویند که احترام او را
نذارم بلکه من بنده او میباشم و حقیقتا او عبد الله بن حسن بن علی بن جعفر
از مشایخ شیخ حلیل عبد الله بن جعفر حری است و بالجمله فرستاد این بزرگوار
مشبه است و سه موضع است که نسبت با جناب میدهند اول در بیرون
قلعه سمنان در میان ماغجه باضارث باقیه و بقیه عماله و عمارت با بر آهق
لکن بودن فرا جناب در اینجا معلوم نیست بلکه خلافتی مظنون است
دویم در بلده طبرستان در بیرون بلیه مرادی است معروف با جناب و از
برای او است صحن و سببی و قبر و بقیه بسیار عالی و اما قدیمه که از آنجمله
لوح قبر است که بسیار قدیم و پر روی آن کتابی هست که ظاهرا نامش
سنه هفت صد و چهل هجری است با اسم اخفرت و اسم والد بزرگوارش و
با این سبب اهل قم را اطمینان است بر بودن قبرش بقیش در اینجا و علاوه
مجلسی را در مجاد فرموده که از جمله کسانی که بحال است و نبالت معروفند

علی بن جعفر موفون بنم است و جلالتش مشهور است از آنکه ذکر شود و اما
بودنش مد فون بنم پس مفکور بلست در کتب معجزه لکن اثرش بر پیش که موجود
است قدیمست و بران اسمش نوشته شده است و در تحفه فرموده که فراری در غم
هست که فریادگی در آن ساخته اند و روی قبر کتبی هست که نوشته اند
فر علی بن جعفر الصادق (ع) و محمد بن موسی (ع) و از تاریخ بنای آن فرنا ابرو مان
نزدیک بمچهار صد سال میشود پس همان کلام که از مجاری نقل شد فرموده ما آنکه
گفته و چون از آن فرندیم و لوح آن چنین ظاهر میشود که در اینجا مد فون
باشد پس آنکه در اینجا باریت الحفرت بکنند و لکن والد ماجد شری محلی
اول در شرح فقهیه توضیح کرده ببودن علی بن جعفر در غم فرموده که
جلالت فر علی بن جعفر پیشتر از آنکه ذکر شود و فریش در غم مشهور است
و شنیدم آنکه اهل کوفه خواهش کردند از آنجا که از مدینه بکوفه رفت
او در آن بزرگوار قبول نمود و مدینه در کوفه اقامت نمود اهل کوفه از آن
جناب احادیث حفظ کردند پس از آن اهل غم اسند عامودند از جناب
که نزول اجلال در غم فرماید اسند عای ایشانرا اجابت فرموده بنم درود

کرد و بود نا آنکه در اینجا وفات کرد و اولادش در عالم منتشر شدند و در اصفهان
فر بعضی از ایشان است که یکی از آنها سید کمال الدین است که در فریم سین بخوارا
و فریش زیارتگاه مردم است انتهای و سبط نبیل محلی اول جناب اسناد اکبر افای
بهیهای طاب ثراه این کلام را از جدش در تعلیفه نقل فرموده بدون انکار و ردی
و ظاهر حیات می نماید که این بزرگوار نیز کلام جدش را تلقی قبول فرموده سپیم
در کتب سخی مدینه طیبیه در فریم عریض که ملک انجباب و محل سکناى خودش
و در تپاش بوده و بهین جهت انجباب و اولادش را نسبت بهین دهند نیز از
از بواسطه فر و قبه است و این مختار شیخ محدث ما جناب حاج میرزا حسین نوری
نور الله مریده است و کلام را در این باب در حائمه مستدرک بسط داده و شاید
مزایای که در غم است قبر یکی از احفاد و در رتبه انجباب باشد که علی نام داشته باشند
علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب مکتی بابو الحسن و مکتی بعلی
الحسن و علی العابد چنان در عبادت حضور قلب داشت که وقتی در راه مکه مشغول بنماز
بود نا انگی از محله داخل جامه او شد مردم او را بانگ زدند که انگی داخل جامه ایست
شده علی هم چنان مشغول بنماز بود نا انگی از جامه او بیرون شد و در آنجا حرکت و

تغیر حالتی از برای او پیدا نشد و علی پدر حسین شهید فح است و روایت است که ع
 دو این بنی بنی الحسن را در زندان حبس کرد که از ناراحتی شب و روز را نمی‌خوابیدند و
 به بیخ و آورد علی بن الحسن چه او پیوسته مشغول ذکر بود و بحسب او را خود که وظف
 بود بر شبانه روز می‌فهمید و حول اوقات نماز را گویند و روز بیست و بیستم محرم
 سنه صد و چهل و شش در حالت سجده در زندان وفات کرد عبد الله محض
 عمویش خیال میکرد که او را خواب رفته گفت فرزندم برادرم را بیدار کنید چون
 او را حرکت دادند دیدند بیدار نمی‌شود دانستند که وفات کرده و عنوان الله علیه
علی بن الحسن الطاطری مردی فقیه و ثقه در حدیث بوده لکن از وجود و ^{نفسه}
 و شدید الغناد و متعصب بر امامیه بوده و کتب بسیار در فیرت مذهب باطل
 خود نوشته و طاطری او را گویند بجهت آنکه ثاب طاطریه میفرزخت
علی بن الحسن بن علی بن فضال کوفی فقیه اصحاب و وجه ایشان و عارف
 ایشان است بحدیث احادیث بسیار از او استماع شده و لکن فحی مذهب است
علی بن الحسین الشهد بکربلا معروف بعلی اکبر مادرش بلی فقیه و ثقه
 همونه بنت ابوسفیان است فضايل صوره و معنویه انجباب از صاحب ^{خوار}

علی اکبر

کفتار و دهن و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و جلالت قدر و علو
 همت و سمر و ثبوت نه چند نیست که بتوان در کتابی درج کرد و یاد در قری جمع
 عود لب است در ایتمام کلام پدر بزرگوارش در حق او اشبه الناس خلقا و خلقا
 و مطلقا رسولک الخ علی الجمله در سن انجباب اخلاف عظیم است شیخ مفید
 نوزده ساله دانسته و انجباب را علی اوسط و اصغر از جناب سید الماجد یکرته
 اند و روایت ابوالفرج و محمد بن ایطالب هجده ساله بوده و بروایت بیست و پنج
 ساله و بیشتر هم روایت شده و اکثر مورخین و نسائین انجباب از حضرت امام زین
 العابدین بزرگتر گرفته اند این ادراک در سرائر فرموده که زانو هین که زیارت
 کند حضرت ابو عبد الله الحسین (ع) و از زیارت کند بعد از آن فرزندش علی اکبر را
 و مادر او بلی بنت الحزامه بن عروه بن مسعود الثقفی است و ازال ایطالب
 نخستین کسی که در یوم الطف لبعادت شهادت مبادرت جست انجباب
 بود تولدش در عهد امارت عثمان اماده از حد بزرگوار خود امیر المومنین حدیث
 روایت کرده شعرا در مدح و سنایش انجباب اشعار بسیار برداخته اند ابو
 عبده و خلف الاحمر گفته اند که این ابیات فصیح در مدح انجباب است

لم نزعین نظرت مثله من مخفف بمشی ولا ناعل الایات وشیخنا
المفید در کتاب ارشاد بدین مذهب رفته که علی الحسین المقتول علی اصغر است
که فرزند ثقیفه بوده است و علی اکبر حضرت امام زین العابدین علیه السلام باشد که از
شاه زنان دختر پسر خود بخت کسری بدید آمده ولی در این باب کلام صاحبان
حزرت و اهل صاعقه که نایب و اصحاب سیر و مورخین و ارباب اخبار
باشند بر عقیده ثقیفه مقدم است پس بکمال اسمی ایشان نام برده که اتفاق
کرده اند بر این قول استی و مختار داعی نیز همین است چه آنکه ولادت امام زین
العابدین در زمان خلافت امیر المومنین علیه السلام اتفاق افتاد و علی اکبر در آخر خلافت
عثمان متولد شده و هم از سیاق اشعار بکه در مدح علی اکبر گفته شده معلوم
میشود که در وقت مدح انجباب از رجال معدودین بنظر می آمده و هم چنین کلام
معویه شاهد بر این مطلب است چه آنکه ابو الفرج از معمره روایت کرده که بک و وز
معویه لع در ایام خلافت خویش گفت سزاوارتر مردم بامر خلافت علیه السلام کسب کنند
جز تو سزاوارتر کسی را ندانم معویه گفت نه چنین است بلکه سزاوارتر علی بن
الحسین است که جدش رسول خداست و جامع است شجاعت بنی هاشم و

و سخاوت بنی امیه و صباحت و فقر و قناعت ثقیف را پس اگر علی اکبر در زمان معویه
طفل یا مرده بودی معویه بآن همه عداوت اعراف با ولایت او بخلافت نموده
و اما نیز حضرت سید الشهداء علیه السلام از انجباب بسلام پس دلیل بر خلاف نمیشود چه
غلام یعنی کودک است و گاهی مجازا باعتبار ما کان اطلاق بر مرد بزرگ میکنند
چنانچه در کتب لغت تصریح باین مطلب شده و عن الارضی ایضا قال و
سمعت العرب یقولون للمولود حی بن یولد و کوا غلام و سمعته یقولون للکهل
غلام و اما آنکه علی اکبر زوجیه و اولادی داشته اند شسته در ست درجائی
ندیدیم که کسی متعرض شده باشد لکن آنچه از بعضی روایات و روایات بدست
می آید انجباب را ام ولد بوده اما لو واپه فقد رواها ثقه الاسلام الطوسی عن
عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن ابي الحسن الرضا علیه السلام قال
سئلته عن رجل تزوج المریة و تزوج ام ولد ایها فقال لا بأس بذلك فقلت
له یلعنهما عن ابيک ان علی بن الحسین علیه السلام تزوج ابنه الحسن بن علی و ام ولد الحسن
علیه السلام و قال ان رجلا من اصحابنا سئل ان اسئلك عنها فقال لیس هكذا انما
تزوج علی بن الحسین علیه السلام ابنه الحسن و ام ولد لعلی بن الحسین المقتول عنکم الی آخر

ورواه الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن البربطی مثله واما الزیارة فی الزیارة الطویله
المرویه عن ابی حمزه الثمالی عن الصادق (ع) قال فی زیارة علی بن الحسین (ع) صلی الله علیه وعلی
عزک واهل بیتک وایاتک وایمانک وایمانه العالی

علی بن الحسین بن عبد الله وکیل حضرت هادی (ع) بوده که عذری نوشت حدیث
ان حضرت خواستش کرد که دعا فرماید برای زیادتی عمر او در جواب او فرمود
بود که بگردی بر حجت خدا بفرست از نوای تو وفات کرد بخیر عقیقه

علی بن الحسین بن علی الهذلی معروف بمسعودی مورخ امین و معتدل عند
الفریقین صاحب کتاب اثبات الوصیه و مروج الذهب و کتب دیگر است و این شیخ
از اجله امامیه است و در بعضی از علما اشتباه شده و انجابر از علما عامه محسوب نموده اند
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه الثقی معروف بعد وفات اول شیخ فقیه عصر خود بود
و در سفر عراف حدیث جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نائب امام عصر (ع) رسید
و وقتی هم که عذری نوشت و برای شیخ فرستاد که بحدیث امام علیه السلام بربانند و در
ان نامه خواستش اولاد کرده بود در جواب نامه او آمدند دعوتنا الله لک بذلك و سرفیق
ولدین مذکورین خبرین یعنی ما خواندیم خدا را بجهت اولاد برای تو و زود باشد که دولیس

مسعودی

خبر و بگویند روزی شود پس حق نم محمد و حسین را باو عطا فرمود و محمد هاست که نفس
میشود از او بر نفس الحدیث و صدوق و دیده نشد در فقیهین عصر او مثل او در حفظ او
کثرت علم او و فریب بسبب کتاب تصنیف نموده و گاه گاهی غریبه میکرد و صبر نمود
و لدن بدعوه الامام صاحب الامر (ع) و در شصت و هفت وفات نمود قبرش پیش در شهری قرار
معروفی است در نزدیکی حضرت عبدالعظیم و در این اعصار مآخذه شکافی در فقیه
شرفش واقع شده بود و بسیاری از مردم طهران از علما و صاحبان بصیرت و غیرهم
حسدش را ناره یافتند و این مطلب نیز مجرب شهرت باشد بلکه بعضی پیوسته است
و والد بزرگوارش وفات کرد در شصت و سه سال تا آنکه مجرم باشد و بسیاری از علما
و محدثین شیعه در آن سال بعلیه اقبال نمودند که از حلقه علی بن محمد سمری اخوان
امام عمر بوده و در آن سال ابتدای غیبت کبری شد و قبرش پیش در فقیهستان
قم معروف است با بقعه و قبّه عالیّه و همان روز که در قم وفات کرد علی بن محمد سمری
نایب چهارم در بغداد خبر فوت او را بجمع از محدثین فقیهین بگفت و فرمود در این
ساعت وفات کرد چون بعد از هفده یا هیجده روز خبر رسید مطابق بود با آنرا
که شیخ سمری فرموده بود و از عوایب است که در مجمع البحرین از شیخ بهائی نقل کرده که

در سلسله در امام موسی فراموش داخل مکه شدن و حجر الاسود را بر دهن و بسبب سال
نزد ایشان بود و خلق بسیار بکشند از جمله علی بن بابویه بود که در طوالت بود پس
شمس بر آوردند تا از پای درآمد و بزین افتاد و میگفت نری الحین مرعی فی دیار هم
کعبه الکعب لا بدرون کم لبثوا و بدانکه علای فناوی ابن شیخ بزرگوار از جمله اخبار
میدانند فال شیخ الشهید الذکر ان الاصحاب كانوا باخذون الفناوی من
رسالة علی بن بابویه اذا اعوزهم النص ثقتنا واعتمادا والظاهر ان هذه الرسالة کتاب
الشایع وهی الرسالة الی ابنه کما قال الجاشی و نیز بدانکه صدوق در اصطلاح علماء شیخ
مراد این شیخ بزرگوار و پدرش رئیس المحدثین است مثل مجلسیان و شیخ علی سبط
شهید ثانی در رد المحتور فرموده که من خیال می کردم که صدوقان رئیس المحدثین
محمد بن بابویه و برادرش حسین است ناشی حیدم شهید را در خواب دیدم که فرمود
بابی الصدوقان محمد و ابوه ای لیرک من صدوقان محمد و پدرش علی است و بالجملة
از برای این شیخ معظم بر بنی ارازم حسن عکری ربی که جلالت شأنش از بلا خطه آن معلوم می
علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام
مشهور بید مرتضی و لقب بعلم الهدی شریف عوافی و مجتهد علی الاطلاق و جمع

السید المرتضی بن جعفر

فصلای آفاق استاد علماء و مرید فقهاء جلالت شأنش زیاده از آنکه در این مختصر ذکر
شود فاما حسن بزرگ شلی مثل الملاح والنوصیف فرب مدح من ملاح فادح و ترکیه من
مزلک جارج عمری شایه بیت پیران سید را اجل بیت بنی الکاظم گفته و صاحب جامع
الاصول انجا بر اجدد دین هب امامیه در رأس مائده رابعه شمرده و ابن ابی الحدید
آورده که شیخ مفید رحمه الله شی در خواب دید حضرت فاطمه علیها السلام و آنکه دست حسین
در دست اوست و فرمود با شیخ علمها الفقه سنی ای شیخ دو فرزند مرا فقه تعلیم کن
چون صبح شد فاطمه دختر ابو محمد سید ناصر کبر دست فرزندانش سید مرتضی و رضی
بر دستش آمد نزد شیخ و گفت با شیخ علمها الفقه از ابو القاسم بنوخی که از اصحاب سید
مرتضی است نقل است که ما شرحیم کتابهای سید را یافتیم هشتاد هزار مجلد از مضامین
و محفوظات و معرویات انجا بگویند محقق طوسی در وقت پدرش هر کتابی با اسم
سید مرتضی میفرمود صلوات الله علیه و له تعانیه مشهوره کما الشافی و الغری
والدرر و تنزیه الانبیاء و الذریعه و غیرها و ملا میزکشره کما الشیخ الطوسی و التدرار
و ابی الصلاح و الکراچی و الصهرشی و المعنی الثانی و غیرهم رضوان الله علیهم اجمعین
علی بن حمزه همان کسائی معروف است که در علم نحو و لغت و فرائض مشهور است و

و یکی از فراء سبعة و مودب محمد بن سپهر بن رشید بوده و از غرائب آنکه بان کمال
از شعر بهر نداشتنه حتی قبل لبس فی علماء العربیة اجهل بالشعر من الکائی و چون در
شهر رشید بطوس سفر کرد کائی بنز با او بود و در سری فبارة مجرد و اتفاقاً در همان
روز محمد بن حسن شیبانی فقه حنفی بنز سمرج رشید گفت دفنا الفقه و العربیة بآری
علی بن دتاب کوفی ق نفعه جلیل القدر و از نور کان علماء شیعه است و برادرش عیاد از
رؤسای علماء و خوارج است و در هر سال سه روز این دو برادر با هم جمع میشدند و مضافه
می نمودند و از هم متفرق نمیشدند و دیگر یکلام حتی سلام با هم مخاطبه نمیکردند و اوها لشکر
حسن بن محبوب در هر حدیثی که از او می نوشت پدرش بکدر هم باو عطای فرمود

علی بن زید بن الحسن بن علی بن زید الامام علی بن الحسن بن علی بن ابي طالب ر
همانشکه در امام مهندی با اسه خلیفه عباسی در کوفه خروج کرد جماعتی از عوام
و اعراب کوفه با او بیعت کردند مهندی شاه بن مکیال را با لشکری عظیم بجنگ او
فرستاد چون این خبر گوش زد لشکر علی گردید متوحش شدند بجهت آنکه عدد
ایشان از دو بیست سوار افزون بوده علی چون وحشت و دهشت ایشان را بدید
فرمود ای مردم همانا این لشکرم را می طلبند و با غیر من کاری ندارند و من بیعت خود

و از کردن شما برداشتم بی کار خود سر وید را با ایشان گذارید گفتند بجد قسم ما
چنین نخواهیم کرد چون لشکر مخالف رسید لشکر علی را فرعی غالب گردید علی گفت
ای مردم بجای خود بایند و عا شای جماعت من نایند پس شمشیر از غلاف کشید
و اسب خود را در میان آن لشکر عظیم دوایند و بر ایشان ازین و بسیار شمشیر
زد تا آنکه از میان لشکر بیرون شد و بر فرزند ثلی رفت دو کو باره بر ایشان حمله آورد
و مانند شعله جواله در میان ایشان می ناخت و مرد و مرکب بجاک هلاک میماند
لشکر از ترس شمشیر او برای او کچه میدادند تا بمکان اول خود عود نمود و در و سه
کرت در میان ایشان گرفت و رفت کرد لشکرش که چنین دیدند دل فوی کردند و لشکر
شاه بن مکیال حمله کردند لشکر شاه هر غنی شیع نمودند و علی فتح کرد و سپرد تا
ایام معتدل در بصره تا جم او را با طاهر بن محمد بن علوی و طاهر بن احمد حسن کردند
علی بن سلیمان بن الحسن بن الجهم التدراری عموی ابو غالب زراوی است و کان
له انصال لصاحب الامر و خرجت الیه توفیعات و کانت له منزلة فی اصحابنا و
کان ورعاً نفعه فقیها لا یطعن علیه فی شیء
علی بن عبد الله بن العباس جد سفاح و منصور است امیر المومنین (۴)

اورا علی نام نهاد و ابو الحسن او را کینه داد و ابو الاطلاک او را بغیر فرمود چون عبد
الملك مردان خلیفه شد از شدت بغض و عداوتی که با امیر المومنین ^{علیه السلام} داشت بعلی
گفت من طاقت ندارم که بشنوم نام و کینه علی را در نزد کینه و نام خود را بغیر بده
پس کینه خود را ابو محمد کرد و لکن گفت اسم خود را بغیر علی هم

علی بن عیسی بن الحسین بن الامام بن العابد بن السجاد ^{علیه السلام} از همدان ابیطالب
و اعدایان در زمان خود بوده و از خصوصان حضرت امام موسی و رضا
و مادر کتاب ^{تمت} التمهیدی نگاشتم که بعد از محمد بن ابراهیم طابا خواستند با او
بعیت کنند اما نمود و سر کرد را امر را به پسر عم خود محمد بن محمد بن زید بن علی ^{علیه السلام} و
این ها است که سلیمان بن جعفر گفته که رفتی علی با من گفت که میل دارم بحضرت
حضرت رضا ^{علیه السلام} شرفیاب شوم گفتم چه مانع داری از شرفیاب گفت اجلال و
هیب او این بود نا آنکه حضرت رضا هم من مخفی بپا کرد و مردم بعبادتش
رفتند گفتم بعلی بن عیسی که الحال وقت رفتن داشت بخدمت انجذاب پیرا که
المحضرت ناخوش شده و مردم نیز بعبادت المحضرت میروند اگر میخواهی بروی امروز
برو علی بخدمت المحضرت شرفیاب شد حضرت هم انچه باید از منزلت و عظمت او

طایفه سلیمان جعفر است
که به حج و اعظم جعفر بن ابی
طالب بهتر بشود چنانچه
سابق معلوم شد

فر و گذار فرمود علی سخت فرحناک شد این بود نا آنکه علی ناخوش گشت و آن
حضرت بعبادت او رفت و من هم با المحضرت بودم پس المحضرت نشست ماهی که در
خانه بود بیرون رفت پس از همه ما بیرون رفتیم و خبر داد مرا کتیرکی از ما که ام سلمه
زوجه علی و دختر عم او از پشت پرده میدید حضرت را همین که المحضرت بیرون رفت
بیرون آمد خود را افکند بر مکان انجذاب و آن محل را بوسید و خود را بان ^{بنا}
و علی نیز انبطله را برای من نقل کرد من نیز انبطله را بحضرت امام رضا
داشتم فرمود یا سلیمان هانا علی و زوجه و ولد او را اهل بهشتند یا سلیمان آن
ولد علی و فاطمه اذا عرفهم الله هد الامم لم یکنوا کالناس

علی بن عثمان معمر معروف بابی الدینا شیخ صدوق در اکمال الدین شرحی از حاکم
او نگاشته و او هاست که در او احوال امام جعفر ^{علیه السلام} ما بدو هم از حضرت موث حرکت کرد
بفضل مکه و مدینه در بین راه طی بن را کمر کردند و خدمت جناب خضر و اباس
رسیدند آن دو بزرگوار ابانوا اب دادند و بابی الدینا بشارت طول عمر دادند و سلام
خدمت امیر المومنین ^{علیه السلام} رسانیدند ابوالدینا عیسی آمد و خدمت امیر المومنین
رسید و در ایام خلافت ابی بکر و عثمان ملازم امیر المومنین ^{علیه السلام} بود و در وفاتش

عثمان محصور بود و امیر المومنین (ع) در پیونج بود عثمان مکتوبی بنویسید ابوالدینا
برای آنحضرت فرستاد و در او نوشته بود فان كنت ماكولا فكن انت اكلی والا فادكنی
ولما امرني چون امیر المومنین (ع) عبد بنی را مد عثمان كشته شد بود و ابوالدینا در
حمل و صنفین ملازم ركب امیر المومنین (ع) بود و در صنفین نازبانیه از دست حضرت
افتاده ابوالدینا خیم شده بود آئینه چون سر بلند کرده سرش بدهنه اسب انجناب
خویده شكسته و در جند مت امام حسن (ع) بعد از امیر المومنین (ع) بود تا آنحضرت شهید
شده و در كربلا حضور داشته و بعد از واقعه فرار کرده و انهمط البر اخودش برای ابوالدینا
محمد بن الحسن موسی نقل کرده در سینه و بعد اجل سید عتمة خبری از اسید هاشم
احسانی اجازه گرفته و ان سید از استادش اشع محمد حر فوشی و شیخ محمد در شام
ابوالدینا را ملاقات کرده و از او اجازه خواسته ابوالدینا او را اجازه داده از امیر المومنین
و ارجع ائمة (ع) و هم اجازه داده با وسایر كتب عریبه را از صنفین ایشان و این
يك طریق روایت سید جزاوی است كه عالی السند است

علی بن محمد السمری نایب چهارم امام عصر است كه بعد از جناب ابوالقاسم حسین
بن روح بنیبات رسید چنانچه از محمد بن عثمان ذكرش بیاید در نیمه شعبان ۲۹۰

وفات کرد فرشتش در بغداد نزد يك فرشتی كه بنی نزد يك جبر است
علی بن محمد بن علی الخزاز با المعجانات ابوالقاسم فی داری شته اصحاب ما و مسكلم
و نقبه صاحب كفاية فی النصوص علی الا مانه و غیره است
علی بن المسیب همدانی شته از اصحاب رضا (ع) هاشمكه حضرت او را در اخذ
معالم دین خود حواله بذكر بابن ادم فی فرمود نقل است كه او را در مدینه با حضرت
موسى بن جعفر گرفتند و در بغداد او را در همان مجلس حضرت موسى بن جعفر
حبس کردند و چون طول كشید مدت حبس او و شوق سختی پیدا كرد علاقات
عیال خویش حضرت فرمود غسل كن چون غسل كرد حضرت فرمود چشم را هم كن
پس فرمود بكنای چشمان خود را چون كشود خود را نزد فی امام حسین پس غاز کرد
گذارند نزد آنحضرت و زیارت نمودن پس فرمود دیدگان بر هم نه بعد فرمود
چون كشود خود را نزد فریبندید در مدینه فرمود این فریبند است پس برو
نزد عیال خود بخدید عهد كن به نزد من رفت و برگشت دو باره
اگر فرمود به لبث چشم و كشودن ان چون چشم كشود خود را با آنحضرت بالا
كوه فاف دید و در اینجا چهل نفر از اولیاده دید كه تمام افتاد كردن ما بام

موسی و بعد از آن فرمود چشم بهم نه و بکشا چون گشود خود را با آن حضرت در میان
علی بن مهزیار اهواری جلالت شان و عظمت قدرش زیاده از آنکه ذکر
 شود و از توقعات شریفه حضرت جواد باد معلوم میشود چه اندازه این معظم
 جلیل الشان بوده در یکی از آن توقعات که مرا سرود کردی تا بچند ذکر کردی و
 همیشه مرا سرود میباری خداوند سرور سازد ترا به بهشت و راضی شود از تو
 بر جای من و در توقیع دیگر است و اسئل الله تعالی ان یحفظک من بین یلک
 و من خلفک و فی کل حال انک فالبشر فانی ^{ارجو} ان یدفع الله عنک و الله اسئل
 ان یجعل لک الخیر ^{ای} و فی توقیع اخر و اما من الدعاء فانک بعد از نذر
 کف جعلک الله عندی و رجا سمینک باسمک و نسبت مع کثره عناینی بک
 و محبتی لک و معرفتی بما انت علیه فادام الله لک الفضل ^{ای} و منها عنی عن بعض
 لدحه فان مدح الامام امام کل مدح و من تصدی لافول بعده فقد عرفت للفتح
 و بالحمله در خبر است که علی بن مهزیار پدرش بصرانی بوده و اسلام آورده و گفته
 شده که خود از جناب یزید بن ابی سفيان بوده و خداوند او را هدایت فرموده و نفقه
 عود و روایت کرد از حضرت رضا و جواد (ع) و از خواص حضرت جواد کردید

تا آنکه از جناب آنحضرت و کالت پیدا کرد چنانچه از جناب حضرت هادی نیز در
 بعضی از نواحی و کالت داشته و توقعات که برای شیعه بیرون آمده در باب او بجز
 خوبی چیز دیگر نبوده و سی و سه کتاب تصنیف کرده و عادت آنجناب بوده که چون اتفاق
 طلوع می کرد و سر سجده میکرد داشت سر بلند میکرد تا از برای خدا رفتن برادران مؤمن
 خود دعا کند تا بچند که برای خود دعا میکرد و در جمیع اش از کثرت سجده پلینه نشسته
 بود مثل زانویش شد و این علی هاست که در شصت و سه در منزل فرعاه اخروست از جناب
 خود برخاست و بیرون رفت و وضو میکرد مسواکی مردم دست داشت و مسواک میکرد
 که ناگاه دید در تیره مسواک مانند آتش چیرنی زبان می کشد و مثل خورشید
 شعاع دارد دست بر آن گذاشت و بدو حواری ندارد آیه شریفه ^{الذی جعل لکم من}
^{الشجر الاکحض} ناراً لا تلوذ کرد و در مکر فرزد رفت و چون بجای خود برگشت رفتای
 او محتاج بالش بودند چون آن نوزاد دیدند خیال کردند که علی آتشی برای آنها
 آورده چون نزد یک او شدند دیدند آتش حارث ندارد و روشنی او گاهی
 خاموش می گشت و گاهی روشن میشد و شعله می کشید تا سه دفعه که در
 آن مرتبه بالکلیه خاموش شد چون در تیره مسواک نگاه کردند دیدند ابتدا

اثری از سرخندی اش با سپاهی در آن بنیست چون خدمت حضرت علی هادی رسید
و حکایت بکشت حضرت در آن مسواک تا طاعت نمود و فرمود که آن نور بوده و این بواسطه
میل تو بجاهل بیت و اطاعت تو از برای من و پدران من بوده و ابراهیم برادر علی نیز از
اجلاس در روایت شده که او از سفراء امام زمان بوده و محمد پسر علی بن مهزیار
نیز ثقه و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است

علی بن میثم مکی با بولحسن از متکلمین علمای امامیه است و معاصرات با ابو
الهدیل علاف شیخ مغزله بصیرت که از علمای زمان مامون و معتصم است و از برای
اوست مناظرانی با ملاحد و مخالفین از جمله شیخ مخید را نقل فرموده که روزی
علی بن میثم وارد شد بر حسن بن سهل در حالیکه یکی از ملاحد در چهلوی نشسته
بود و مردم نزد او عظمت و احتشام عظیم داشتند علی گفت امروز چیز عجیب دیدم
گفتند چه دیدی گفت یکی کشتی دیدم که بدون ملایح مردم را از دجله بجانب بکر
می برد و هیچ ناخدا و کشتی باقی با او نبود از مرد ملایح با حسن گفت اصلحت الله
کوش بخرت این مرد مد که دیوانه است گفت برای چه گفت بسبب آنکه خبر
میدهد خبر میدهد که کشتی که چوب و حماد است و ابد عفل و شعور ندارد

مرد مرا بخودی خود بدون انسان آداب عبور میدهد ابو الحسن گفت این مطلب
عجیب تراست یا آنکه این آیه که از آسمان میارد بدون آنکه مدبری و خالق او را
ببینند و هم چنین رویتن گیاه و درخت چگونه مگر مستوی که کشتی بدون
ملایح حرکت کند اما این عجایب آسمان و زمین را بدون خالق و صانع اعتقاد
میکنی آن ملایح محاب و مفهم شد و حکایه شیخ المفید رحمه الله ایضا قال سئل علی بن
میثم اما الهدیل العلاف فقال له السک تعلم ان ابلیس بنی عن الخیر کله و یامر
بالشر کله فقال لی قال یجوز ان یامر بالشر کله و هو لا یعرفه و یمنی عن الخیر کله و هو
لا یعرفه قال لا فقال له ابو الحسن قل یثب ان ابلیس یعلم الشر کله و الخیر کله قال
ابو الهدیل اجل قال فاجبت عن ابائک الذی قائم بر بعد الرسول ^{صلی الله علیه و آله} هل یعلم الخیر
کله و الشر کله قال لا قال له فابلیس اعلم من اماک ^{قل} ان ابلیس یعلم الشر کله و الخیر کله
علی بن یقظین صانع کوفی الاصل بغدادی لیکن ثقه جلیل القدر نزد حضرت
موسی بن جعفر مکان عظیم داشت و پدرش یحیی در زمان مروان حماد در
محنت عظیم بوده چه آنکه مروان در طلب او بود و او از وطن فرار کرده و مخفی بود
و در سینه علی پسرش در کوفه متولد شد و در یقظین با دو پسران خود

یقظین

علی بن میثم صانع کوفی
همانکه حضرت صادق در حق
او دعا کرده و فرموده جلت
رحمته

علی و عبید فرزندان یفطین بنز از ریس مروان بجای مدینه فرار کردند و پیوسته
 مخفی بودند تا مروان بقتل رسید و دولت عباسیین ظهور نمود و یفطین در خدمت
 سفاح و منصور بود و با اخیال شیعی مذہب و فائل بابا مت بود و هکذا پراشت و گاه
 گاهی اموال مجذمت حضرت امام جعفر صادق را حمل میکرد و نزد منصور و مهدی
 از برای یفطین سعادت کردند حق تعالی او را از کید و شر ایشان حفظ کرد و
 یفطین بعد از علی ^س سال دنده بود و در ششم وفات نمود و امام پسرش علی پس او را
 در نزد حضرت موسی بن جعفر ^ع متقی عظیم و مرتبی رفع بود و حضرت بهشت
 را از برای او صامن شده بود و در چند روایت است که آنحضرت فرموده صَمْنْتُ
 لِعَلِيِّ بْنِ يَظْطِينَ أَنْ لَا تُعْتَمَرَ الْمَدَائِدُ وَأَرَادَ أَنْ يَرَى رَوَايَتُ شَدَّةَ كَرُوزِ نَحْرِي
 حُدُوثِ حَضْرَتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ^ع شَرَفِيَابِ شَدَمِ الْخَضِرَةِ ابْنِ مَرْمُودِ كِه
 مِنْ مَادَامِكِهْ دَر مَوْثِفِ عَرَفَاتِ بُوْدَمْ يَادِ عَلِيِّ بْنِ يَظْطِينَ كَرَمِ وَبُيُوسَنَهْ دَر قَلْبِ
 مِنْ وَدَر قَلْبِ مِنْ بُوْدِ وَازَمِنْ مَفَارِثِ نَكْرَهْ نَا اَقَا ضَهْ كَرَمِ وَبَنَرِ رَوَايَتِ شَدَّةَ كِه
 دَر بَكْسَالِي دَر مَوْثِفِ عَرَفَاتِ احْصَا كَرَمَتْ صَدَّ وَبِحَاةِ نَقَرِهْ كِه اَز بَرَايِ عَلِيِّ بْنِ
 يَظْطِينَ مَلِيَهْ مِي كَقْتَدِ وَايَاتِ كَسَانِ بُوْدَنْد كِه عَلِي بَايَاتِانِ بُولِ دَارِهْ بُوْدِ

و عجب روانه کرده بود و روایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش
 عبید خدمت حضرت صادق ^ع رسید و علی در انوقت کسوانی بر سر داشت
 حضرت فرمود که صاحب کسوان را تو دمن او را پس تو دیک آنحضرت امدان
 جناب او را در بر گرفت و دعا کرد برای او بخیر و خوبی و احادیث در فضیلت
 علی بن یفطین بسیار وارد شده و وقتی خدمت حضرت امام موسی شکایت
 کرد از حال خود بجهت ابتلا بجالست و صاحب وزارت هرون رسید
 حضرت فرمود با علی إِنَّ نَبِيَّكَ قَالَ أَوْلِيَاءُ مَعَ أَوْلِيَاءِ الْعِلْمِ لِيُدْفَعِ بِهِمْ عَنِ أَوْلِيَاءِهِ وَآلِهِ
 منهم با علی و فی البحار عن کتاب حقوق المؤمنین لابی علی بن طاہر قال اسناد
 علی بن یفطین مولای الکاظم ^ع ترک عمل السلطان فلم یأذن له وقال لا تفعل فان
 لئالك انسا ولاخوانك بك غزا و عسی ان یجبراسه بك کسرا و یکسرک نائره
 الحالفین عن اولیائه با علی کفارة اعمالکم الاحسان الی اخوانکم اصغنی لی واحد
 و اصغنی لك ثلثا اصغنی لی ان لا تلغی احد من اولیائنا الا فضاقت حاجبه و
 اگر منه و اصغنی لك ان لا یظللک سفف السجی ابدا و لا یزالک حد سیف ابدا
 و لا یجد العقر ینک ابدا با علی من سر مؤمن فبا سه بد و بالنی ^ع شتی

و سبأ ثلث و علامه مجلسی در معارج از کتاب عبود المعجزات روایت کرده که وقتی
 ابراهیم جمال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علی بن یقطین و رسید چون ابراهیم
 ساریان بود و علی بن یقطین وزیر بود و بحسب ظاهر شان ابراهیم بنود که بر علی وارد
 شود لهذا او را راه نداد اتفاقاً در همان سال علی بن یقطین بیخ مشرف شد در مدینه
 خواست خدمت حضرت موسی بن جعفر را، مشرفیاب شود حضرت او را راه نداد و روز
 دهم بیرون خانه علی الحنفی را ملاقات نمود عرصه داشت ای سید من تقبر من
 چه بود که مرا راه ندادید فرمود بجهت آنکه راه ندادی برادرش ابراهیم جمال را و
 خویشم ابا فرموده از اینکه سعی ترا قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم ترا عفو نماید
 علی گفت گفتیم ای سید و مولای من ابراهیم را من در ایوان کجا ملاقات کنم من در
 مدینه ام او در کوفه است فرمود هرگاه شب داخل شود نهاده برو به بیفیع بدین
 آنکه کسی از اصحاب و علمایان تو فهمد و در اینجا شری زین کرده خواهی دید آن
 شتر را سوار میشوی و بکوفه میروی علی شب بیفیع رفت و همان شتر را سوار شد
 بانکه رباتی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را گشاید ابراهیم
 گفت کجاست گفت علی بن یقطین هستیم ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من

چه میکند فرمود بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول
 دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم اتفاقاً مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید
 مگر آنکه تو از من بگذری گفت غفر الله لك پس علی بن یقطین صورت خود را بر
 خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پاری صورت من گذار و صورت مرا ز پاری
 خود بمال ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند پس ابراهیم پاری صورت
 علی گذاشت و رخ او را بر پاری خود مالید و علی گفت اللهم اشهد خدا یا شاهد
 باش پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب عید بر گشت و شتر را بر در خانه
 موسی بن جعفر خوابانید انوقت حضرت او را اذن داد بر انتخاب وارد شد حضرت
 از او قبول فرمود از ملاحظه این حدیث معلوم میشود که حضرت اخوان بجهت انوارها
 و در عهد اسلام بنی امی کاهلی گذاشت کفالت علی بن یقطین اند و عیال او با حضرت کاظم (ع)
عمار بن موسی الساباطی از فقهاء اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و او
 اگر چه فطی است لیکن ثقه و معتمد است و علماء فرموده اند او و برادرانش قس و صباح
 ثقاتند در روایت و از حضرت امام موسی (ع) روایت است که من از پروردگار
 خود خواستم که عمار را بمن بخشد خدا او را همه فرمود به من

عمار بن بابر علفی بالنون حلیف بنی مخزوم مکی بانی بقطان یکی از ازدگان اریه
 و از بزرگان اصحاب رسول (ص) و از اصفیاء اصحاب امیرالمومنین (ع) و از معززین و
 و از مهاجرین مجتهدین از نمازگزاران مکه و قبله و حاضر شدن کان در بدر و مشهد
 دیگر است و اختیاب و پدرش عمار و مادرش سمیه و برادرش عبدالله در مبدأ اسلام
 اسلام آوردند و مشرکین فریشت ایشانرا عذابهای سخت نمودند حضرت رسول
 هرگاه برایشان میگذشت ایشانرا تسلی میداد و امرشیکبائی میفرمود و میفرمود
صَبْرًا يَا آلِ بَابِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَ كُمُ الْخَيْرُ و میگفت خدا با شما رزال باسرا و امرزیده ابن
 عبدالبر روایت کرده که کفار فریشت باسر و سمیه و پسران ایشان عمار و عبدالله را
 با ملال و ختاب و صهیب میکردند و ایشانرا از زندهای آهنین برتن میکردند و بصرای
 مکه در اقباب ایشانرا نگاه میداشتند بنحویکه حواری اقباب و آهن بدین ایشانرا
 میخفت و دماغشانرا بجزش میآورد طاقت ایشان تمام می شد با ایشان میگفتند
 اگر اسوده کی میخواهید کف بگوئید و سب بنی غابند ایشانرا علاج بقیه آنها کردند
 آنوقت قوم ایشان آمدند و بساطهای از پوسه آوردند که در آن آب بود ایشانرا
 در میان آن آبها افکندند و چهار جانب آن ها را گرفتند و بمنزل بردند (فقیر گوید)

که قوم باسر و عمار بنی مخزومند چه آنکه باسر خطائی و ان علفی بن مذحج است و با
 برادر خود حارث و مالک بجهت طلب برادر دیگر خود از بنی عککه آمدند و باسر در مکه ماند
 و دو برادرش برگشتند بهمن و باسر حلیف ابوخذ بنه بن المغیره المخزومی گردیده و سمیه
 کنیز او را تزویج کرد عمار مؤلف شد ابوخذ بنه او را ازاد کرد لاجرم ولاء عمار برای
 بنی مخزوم شد و بجهت همین حلف و ولاء بود که عثمان عمار را نزد که قتل پیدا کرد و
 ضلعتش شکست بنی مخزوم اجتماع کردند و گفتند و الله اگر عمار عین مال احد پراغفای
 بخوایم کشت مگر عثمان را و با الحمد کفار فریشت عمار و سمیه را هر دو را شهید کردند و این
 فضیلت از برای عمار است که خودش و پدر و مادرش در راه اسلام شهید شوند
 و سمیه مادر عمار از زندهای خیر است و فاضلات بود و صفات بسیار در اسلام ^{گشت}
 اخرا الامر ابو جهل او را شتم و سب بسیار نمود و حربه بر او زد و او را شقه نمود و او را در
 زنی است که در اسلام شهید شده و فی الخبر انه قال عمار للنبی (ص) یا رسول الله بلغ القتل
 من امی کل مبلغ فقال صل یا ابالبقیطان اللهم لا تعذب احدا من آل باسر بالنار و اما
 عمار نقل است که مشرکین فریشت او را در میان الش افکندند رسول اکرم (ص) فرمود با ناز
 کوفی بود او سلاما علی عمار کما کنی رد و سلاما علی ابراهیم الش او را اسب نکرد و حمل

جهاد با این گروه پس گفت ای مردم این دایه که با معویه است ان دایه است که پدر
او دلد در میان مشرکان در بدر و خنین واحد در مقابل رسول خدا ^ص داشتند
و امروز نوبت چهارم است و مرا امروز بکشند و چون کشته شوم مرا با جایی
و لباس در کور کنند و زلفار بایند که مدد امیر المومنین ^ع کند که فریادی
بنامت شعله او رسکا رند پس گفت انا اول من یخصم یوم القیمه بین
بدی الله و فی روايه فانی خاصم اول کسبکه خاصمه کند در روز قیامت
پیش خدای تعالی من باشم و معویه در پیش اند و عمار رجو میخواند

لحق من بناکم علی تنزیله فالیوم نفر بکم علی ناوله ضربا یزید الهم عن مغبله
و بن هل الخلیل عن خلیله پس او از دادای اهل شام این هه منمونا کل الهی
فانا علی الحق و انتم علی الباطل ای اهل شام اگر بگویند شما ما را هه عمت غام
ما بر حقیق و شما بر باطل و عمار دائما بروز بودی و هه شب نماز کردی بدین سبب
ضعیف شد بود این حوی جمله بود با سواران بسیار و طعنهای او زدند
عمار بگه توانست بخند مت امیر المومنین ^ع آمد سر و محاسن او جمله خالک الود
سده بود اب انفا فاب حاضر نبود شریح حاضر کردند باز خورد مکر

خواست

از جراحات

از جراحات لعین بن حوی که بر آورده بود بیرون آمد و گویند که سه بار گفت الله
اکبر رسول ^ص مرا خبر کرد که امروز که مرا بکشند بر سر من خطمی بپاشند و شمشیر
و خرمای حورده باشم و گفت اشهد ان لا اله الا الله فمهم من فضی بحیه و منهم
من یبطل و حبان یحیی نسلم کرد امیر المومنین ^ع رسید و عمار را کشته یافت
در میان خالک و خون غلطان گفت انا لله و انا الیه راجعون الخ

عمار بن زناد الانصاری الاشعری گویند در یوم احد چهارده جراحات
یافت و رسول خدا و از قدم خود رساده ساخت و او روی بر پای پیغمبر نهاد و حبان بداد

عمرو بن الجوح الانصاری از بزرگان انصاری است در عقبه و بدر حاضر شد
و در احد شهید گشت او را با برادرش زوجه اش عبد الله بن خوام پدر حباب
انصاری بیک قبر سپردن گویند او مردی اعرج بوده و انگاه که بغرزه بیرون
می شد روی بقبله کرد و گفت اللهم ارزقنی الشهاده و لا تردنی الی اهلی خائبا

عمرو بن جریرت معروف باین نام چند نفرند و لکن مشهور از ایشان دو
نفر است یکی آنکه در سلب اصحاب امیر المومنین ^ع بود و لکن از دشمنان خدا
و منافقین اصحاب و مستحق لعن بوده و او در وقت وفات رسول ^ص دو اذنه ساله

لرزه

بوده و در کوفه سکون اختیار کرد و خانه بنا نمود و این عمر هائیکه میثم غار با وی فرمود من بکوفتی همسایه نخواهم شد او گمان میکرد که مرادش آنکه خانه با لبنانی در همسایگی او بجزد این بود تا وقتی که میثم را بود در خانه او بدیدار زدند آنوقت معنی کلام میثم را فهم نمود و این عمر بن حریث هائیکه در وقت ورود اهل بیت سید الشهدا در مجلس ابن زیاد حاضر بود و از حضرت زینب شفاعت کرد هنگامیکه ابن زیاد بران خنجره غضب کرد و عمر بن حریث دیگر ابواحمد جبرقی اسدی ثقه از اصحاب حضرت صادق (ع) است و او هائیکه دین خود را بران حضرت عرضه کرد و عقاید خود را ذکر نموده حضرت فرمود یا عمر و هذا والله دینی و دین ابائی الذین ندین الله به فی السر و العلانیه

عمر بن حنیف خراسانی از خواریین امیر المومنین (ع) و از کسانی است که با حضرت رجوع کردند و در جنگ جمل و صفین و نهروان ملازم دکان امیر المومنین بود و در کوفه سکون داشت در زمان معویه و حکومت زیاد بن اسیم در کوفه از کوفه بموصل گریخت و در بین راه دو نفر داکه یکی زین کبر و دیگری کور دست بردن ایشان مالک ایشان شفا یافتند و اسلام آورده دنبال او را گرفتند نزد یک

کوفه عمر بن حنیف در کوفه
دار بر سرینه عثمان
و او را نه رخ میزد

محسن سوار این مجسوی او اطمینان عمر در غاری در آمد و خود را پنهان نمود از نضاماری او را بکوبید و شهید گردید و امیر المومنین خبر از عاقبت او داده بود چو سواران بطلب او در غار شدند او را مرده یافتند دست بهر گنجایی بدن او زدند گوشت بدنش از اسبب زهر مثلاًشی گشت احوال امر سر او را گرفتند و بتدر معویه بردند معویه انس را بر بنده کرد و این اول سری بود که در اسلام بر بنده زده شد و در کاغذ بکه جناب امام حسین (ع) در جواب کاغذ معویه مرقوم فرموده بود و در آن شرحی از عذر و مکر و ظلم معویه و نقض عهد او نگاشته در جمله مرقوم فرموده اولست فائل عمر بن الحنفی صاحب رسول الله الصالح الذی ابلته العباد فخل جسمه و اصف لونه بعد ما امنه و اعطینته من عفو الله و مواثقه ما لواعظنه طائراً اتول البیت من داس الجبل ثم قلته جواره علی ربک و استخفا فابذل العهد **عمر** بن العاص بن وائل از کتاب بیع الابرار زنجیری نقل است که نافعیه که مادر عمر و عاص باشد کثیرت مردی بود از قبیله غزیه او را اسیر کردند و عبد الله بن جند عان او را بخرید و اراد نمود چه بسیار زنا کار بود پس ابولهب و امیه بن خلف و هشام بن المغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل مسمی در طهمس واحد مالد زنا کردند

و او بعد از این شد انگاه که بار بگذشت اجماعت هر يك او را فرزند خود میدانستند
و در عود پسر بودند و در پایان کار گشتند هر کما نابغه اختیار کند پسر او باشد تا
عاص را اختیار کرد با وی گفتند فرزند تو با ابو سفیان شبیه تراست چرا عاص را
اختیار کردی گفت ابو سفیان مردی نجیب است و عاص نفقه بنکر تو دهد و از
انجاست که یکی از آل هاشم در حق عمر گفته ابو سفیان لاسک تدبیر
لنا فیک منه بینات الدلائل ففاخر به اما فخرت ولا تکن نقاخر بالعاص ^{النجیب}
بن وائل با این تراد و نسب عجیب باشد که دشمن ترین خلق باشد با رسول خدا و علی
مرتضی (ع) با علی کی شود خنث دوست و فضیه ازداد او و مبارز او
در صفین و کشف عورت کردن وی و حمله او در رافع مصاحف و فضیه بحکم او
هر يك در جای خود شرح رفته و او و پسر هندی بسیار خون بدل
نازنین حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه والسلام نمودند

عمر بن عبدالله بن علی الهمدانی ابواسحق سبعی هاشمکه شیخ مفید در
اختصاص نقل کرده که چهل سال عازج را برضو عاز خفتن گذاشت و در
هر شب یکم قرآن میخواند و بعد از آن در زمان او نبود و او ثقیل را در حدیث

تو خاص و عام نبود و از ثقات علی بن الحسین بود و مولد شده شده بود در
شب شهادت امیر المومنین (ع) و نود سال عمر کرد و از فضیله همدان بود
عمر بن عثمان نخوی فارس نضری از علمای زمان حضرت موسی بن جعفر است
و او همان سبویه معروف است و او شاگرد خلیل بن وعلی بن عمرو و پسرش و
و اخفش الکراست و کتاب او موسوم به الکتاب معروف است و جاحظ نسخه را
برای محمد بن عبد الملك زیات هدیه برد و مباحثه سبویه با کاتبی معروف است
و مضیده زینوریه در بیان آن فضیه است در مسئله وفات کرد

عمر بن قیس المشرقی هاشمکه با پسر عیش در قصر بنی معاذ خدمت امام
حسین (ع) رسیدند پسر عیش از حضرت پرسید که این سپاهیکه در محاسن شریف
شما است از خطاب است یا از خود موسی فرمود خطاب است و سفیدی موی
نسوی مایی هاشم سرعت و عجلت میکند بیشتر از مردم دیگر پس فرمود ای امان
این بجهت حضرت من هر دو عذر آوردند که ما صاحب عیال میباشیم و تجارت
داریم و اموال و امانات مردم نزد ماست میترسیم که ضایع شود حضرت را بیان
فرمود الحال که چنین است از این سرزمین بروید که مبادا سپاهی ما را به بیند

با و اعیه مارا شنود که هر که بشنود صحبه مارا پاه بند ساهی مارا و احباب
 صحبه ماتماید حق است بخدا که اورا بصورت بالمش جہنم افکند
عمر بن ابی سلمه سپاسم سلمه و ریب رسول خدا و از رجال امیرالمؤمنین
 از حباب الخفث والی بحرین بود و امیرالمؤمنین در زمان حرکت بصفین مکتوبی
 با و نوشت و اورا از بحرین طلب داشت و نعمان بن زرقی را بجای او گذاشت و
 ان مکتوب مدح او فرموده بحسن ولایت و اداء امانت و هم نگاشته است
 المسیر الی ظلمة اهل الشام و احببت ان تشهد معی فانک بمن استظمت علی
 جهاد العدو و اقامه عمود الدین ان شاء الله تعالی و ابوعلی در رجال فرموده که عمر
 در صفین شهید شد و شیخ مادر مسندک این مطلب را از اغلاط رجال ابوعلی
 گرفته و از تفسیر ابن حجر نقل کرده که وفات او در سال هشتاد و سه بوده و فضائلی
 از او نقل کرده که دلالت می کند بر بودن او بعد از امیرالمؤمنین (ع) که از جمله عرصه دشت
 امان ابی عیاش است کتاب سلیم بن قیس را بر او در محضر حضرت علی بن الحسین
 علیهما السلام و بر الخفث (ع)

عمر بن حنظله العجلی الکوفی قرنی شهید ثانی اورا بنویس فرموده و گفته اگر چه

علماء در جرح و تعدیل ان چیزی فرموده اند لکن محقق شده و ثابت است و از محل دیگر و عن
 یب فی اوایل باب اوقات الصلوة مسند عن یزید بن خلیفه قال قلت لابی عبد الله ان
 عمر بن حنظله انا ناعتک بوقت قتال اذا لا یکذب علینا
عمر بن الخطاب عدوی در بیست و دوم حمید الاخره سنه سیزده بعد از وفات
 ابوبکر بنابر روایت او بخلافت رسید و ده سال و شش ماه و چهار شب خلافت
 کرد و مقتل او بنا بر مشهور مرد و زچهار رشتنه بیست و ششم ذیحجه سنه
 مدیست فرزند غلام مغیره بن شعبه معروف بابولؤلؤ وافع شد بخونکه در دفاع
 الا بام ذکر کردم پس خاربه اورا برداشته و در مرو ضربه در جنب ابوبکر دفن
 نمودند و مدت عمر عمر موافق بود با عمر ابوبکر و او اول کسی است که نام خود را
 امیرالمؤمنین نهاد و اول کسی که اورا با این نام بر مینامیدند که ابو موسی اشعری بود
عمر بن سعد بن ابی وقاص پدرش از صحابه و اصحاب شوری و متخلفین از امیرالمؤمنین
 و کبار در حال عصر خود بوده در نسب او کلامی است مشهور که علای نسب منقرض شده اند
 معودی در مروج الذهب نقل کرده از محمد بن حرب الطبری که چون معاویه حج کرد و
 طواف عود سعید باوی در حال طواف بود چون واعث یافت مسرعاً بجایب دایر

الذوه شافت و سعد را با خوشن بر سر خود بستاند و العباد بالله بسبب ^{امیر} و انتقام از انجانب مشغول شد سعد خود را در برگرد و گفت مرا بر سر خود نشاندی آن
گاه شروع کردی در ست علی سوگند با خدای که اگر در من بخت از حاصل علی بود
دوست بود نزد من از آنچه افتاب بر او تابید و الله هر آنکه را مادی پیغمبر و دانی
فرزندانی چون فرزندان علی احسانست نزد من از آنچه افتاب بر او تابید و الله اگر من
چیزی بودم که پیغمبر در حق من در روز خیر میفرمود لَا عِطَاءَ الْوَاثَةِ عِطَاءَ حَبْلِ الْحَبِ
وَرَسُولُهُ وَحَبِيبُهُ و رسول الله و رسول الله گرا را غیور فرار بفتح الله علی به محبوب نزد من از
آنچه مهر بر او تابید و الله اگر چنین بود که رسول خدای در غوای بؤك در حق من میفرمود
الا رضى ان تكون منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي احسانست نزد من از آنچه
شمس بر او تابید و طلوع کرده و سوگند با خدای که دیگر در خانه نودا داخل نشوم تا روزه ام پس
معهودی بر او تابید دیگر نقل کرده که سعد چون این سخن بگفت و خواست که بپا شود معاد
مادی از خود رها کرد و ای او و گفت من این تا جوابی بگویم گفتی بشنوی تا اکنون نزد من
لستم ترا از امروز بنودی پس چرا پارس نکردی و از بعیدش نفاذ و زیدی چه اگر
من می شنیدم از پیغمبر آنچه را که تو شنیدی هر آنکه خادم علی بودم تا روزه بودم

پس سعد گفت و الله که احق من بموضع تو یعنی بخلافت معونه گفت ابای کنند
بر تو بنوعی و سعد چنانچه میگویند فرزند مردی از بنی عذره بوده پس مسعود
اشعاری از سپید چری نقل میکند در مصیبت علی و مدنت اعداء او و حرام
دادگی سعد و از اینها معلوم شود که عمر سعد حرام دادگی را از والد منافق خود
بمیراث هیازت کرده و بالجملة عمر بن سعد در روز غلثوراء سی و هفت ساله بود
و در سنه شصت و شش هجری بدست کلبان ابو عمره با بر خنجر کشته شد
و سر او در مجلس آوردند نزد پسرش حفص گذاشتند مختار پسر سعد این برای
شناسی گفت اری زندگانی پس از او کو را داشت مختار فرمود تا سر او را بر کف
و گفت عمر مجایب حسین و این مجایب علی بن الحسین نه که اگر سر ربع قریش را بکشم به
جای يك انمله از انامل حسین نشود و نفرین امام حسین که فرمود سلطه الله
عليك من يد بجمك في فراشك مسجبات شد چه و برادر خانه خود با کمال
امن به نهایت مذلت روانه در کات جهیم کردند و از تقرب ابن حجر مقبول
در ترجمه ابن سعد گفت عمر بن سعد بن ابی وقاص المدنی نزل الکوفه صد و
لکن مقنه الناس لكونه امیرا على الجيش الذين قتلوا الحسين من الثائنه فله المختار

سنه خمس و ستمین او بعدها و و هم من ذکوه فی الصحابه فقد خیم بن معین بانه
ولد یوم مات فيه عمر بن الخطاب خلی بنی است که ابن سعد قائل امام حسین را
از طبقه تابعین با حسن شمرن و خدیج عودن و او را صادق اللهجه شمرن برای
احکام از او نمودن زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش

عمر بن سبیه کندی گوئی همانکه از زراره نقل شده که گفت دینی من و عبد
الواحد بن مختار و عمر بن سبیه در خدمت حضرت صادق بودیم و ثنا گفتیم او را و خبری
از ورع او و دوستی او با برادران دینی خود نقل کردیم حضرت فرمود می بینم شما را که
مردم را خوب میشناسید من بیک لحظه کسی را به بینم می شناسم این مرد از خبیث
ترین مردم با آنکه فرمود از بدترین مردم است

عمر بن عبد العزیز در میان اصحاب همانکه معروفست بر جلال و او را غلطه گفته اند و
هم گفته اند مردی المناکر

عمر بن علی بن ابیطالب رکنه اش ابوالقاسم مادرش صهباست و با او
توأم بنا آمدند و الحجاب بفصاحت زبان و سماحت طبع معروف بود و فی
در سال فط و خلا سفری کرد و روزی در فیله بن عدی فرود آمد مردم فیله را

پس عمر بن مختار و عمر بن سبیه
را من حضرت پرسید این
کبت گفتیم عمر بن سبیه

مکسوه و نفقه شاد ساخت و زاد خویش را در عطاء ایشان برپا داشت و چون از
میان ایشان کوچ فرمود سحابی مراکم گشت و بآبان سخت بیارید فقالوا هذا برك
الناس حلالاً و مباحلاً گفتند اینم از محبته ترا از مردمان است چه در فرود شدن
و چه در کوچ دادن و او از کسی است از پسران امیر المومنین که وفات کرده
بعد از وفات او سالم بن غنه که از و طبقه خادان اوست او را مرثیه گفته
صلی الله علی فیرضی من ^{نسل} ~~صلی الله علی~~ علی آخر من سئل فکنت اگر هم کناد اکثر هم
علما و ابرکهم حلالاً و مباحلاً و در ایام صفین که ما بین امیر المومنین و معاویه ارسال
رسل و اتفاق کتب بود معاویه در یکی از کاغذهای خود نوشت ^{هانا} ~~هانا~~ ^{مید} ~~مید~~
که لوازه ابوبکر و عمر و عثمان طلب رحمت میکنی و این از دو وجه بیرون می تواند
بود یا این سخن از در نفقه میگوئی و بیم داری که اگر از ایشان بهزاری جوئی آن
مردم که در سر تو جمع شده اند بپراکنده شوند و اگر نه این دعوت برباطل می
کنی و دروغ میزنی پس به تحقیق که از بعضی از خواص نوین رسیده که در
خلوات با شیعیان خود می گوئی که من سه تن از پسران خود را ابوبکر و عمر و
عثمان نام نهادم که گاهی که از من شنید که از پسران طلب رحمت کنم فرزندان

خویش را همی یاد کنم نه خلفای خلافت نهاد را پس گفته که در اثبات این معنی چه و
برهان لازم نیست چه آنکه ما بچشم خود دیدیم زمانیکه خلافت با بکر رسید فاطمه
را سوار کردی و دست حسن و حسین را بکمرش و بوعام مهاجر و انصار عبود دادی
و استمداد کردی و هیچکس احباب تو نبود الا سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر و
لوگنت محفلا لا حابون و ساعدت و نفروك و لكن ادعيت باطلا و لا ابرون
به آن مولف این کتاب شریف عباس بن علی علیه السلام که چون رشتن کلام بدینجا
منتهی شد شایسته باشد که من در اینجا فضلی از کلام ذکر کنیم بدانکه سر امیر المومنین
با اصحاب خویش مثل سیر رسول خدا (ص) بود با اصحاب خود پس هم چنانکه در
میان صحابه منافق بیار بود و رسول خدا مبطلی بود عباس است ایشان و پیوسته
از ایشان اذیت میدید و گاه نا ملاجیات از ایشان می شنید چنانچه قرآن مجید
مطهر است مذکور ایشان همچنان در میان اصحاب امیر المومنین (ع) منافق و معاند بود
بود و از ایشان اذیتها کشید و کلام امیر المومنین علیه السلام شکایت از ایشان
و تألم از اذیتهای ایشان و کسیکه نا مل کند سر سیره نبویه (ص) با اصحاب خود
و سر علویه در میان اصحاب خود انمطلب براد واضح خواهد شد و کسیکه

شرح انمطلب را بخواهد رجوع کند بکلام ابن ابی الحدید در شرح کلام امیر المومنین (ع)
و الله ما معونه با دهی منی و لکنه یفخر و یعذر الخ و چون این معلوم شد پس بدانکه اکثر
صحابه امیر المومنین (ع) بران بودند که او خلیفه چهارم است و بر بیعت برادر چون
بیعت برادر بکر و عمر است و آنکه حضرت سیر ایشان برود و اگر بداند
که انتخاب مخالف میکند با ایشان برادر خود کردن چنانچه انحضرت مانع شد از غار
نرا و یح فریاد برآوردند که نهانا عن سنه عمر یعنی علی باز داشت ما از سنه عمر که
بجاعت گذاریم نافله ماه رمضان باشد و غوغا نمودند امیر المومنین (ع) از روی
لا علاجی فرمود برود و چنانچه سابقا کردید بکشید و رفتن منافقین با انحضرت
بجست معویه مثل رفتن منافقان صحابه بود در کتاب پیغمبر بجنک مشرکان و
خطبهای امیر المومنین (ع) در این باب کواه عدل است روزی اینی هاشم و خواص
شعبه خود فرمود لقد علمت الولاة قبلی اعمالا خالفوا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله
لخلافة نافعین لعهد و مفرین من سنه و لو حملت الناس علی راکها و حولها
الی مواضعها و لی ما کانت فی عهد رسول الله (ص) النفر فی عن جندی حتی ابفی و حدی
ادنی فلیل من شعبی الدین عرفوا فضلی و فرض اما منی من کتاب الله عز ذکوه و سته

رسول الله (ص) امر انتم لو امرت بتمام ابراهيم فرددته الى الموضع الذي وصفه فيه رسول
الله (ص) وسلم ورددت ذلك الى ورثة فاطمه ورددت صاع رسول الله (ص) كما كان ^{مضيت} و
فطابع افطعها رسول الله لا فراهم لم غرض لهم ولم تنفذ ورددت دامر خفيف الى ورثة
وهدمتها من المسجد ورددت فضاها من الجور ففنى بها ونزعت رجال بعرجى ^{بنات} فرددت
الى ازواجهن واستقبلت بهن الحكم في الفرج والاحكام و سببت زراى بنى ثعلب
ورددت فافهم من ارض خيبر وحث دواوين العطاء واعطيت كما كان يعطى
رسول الله (ص) يعطى بالسوية ولم يجعلها دونه بين الاعطاء والقبض المساحة
وسويت بين المناكح وانفذت خمس الرسول كما اتى الله عز وجل وفرضه ورددت
مسجد رسول الله الى ما كان عليه ورددت ما فتح فيه من الابواب وفتح ما سئل منه
وحرمت المسح على الحفنين ورددت على النبيذ وامرت باحلال المسقيين وامرت
بالكبر على الجانحين بكيرات والزمت الناس الجهم بسم الله الرحمن الرحيم وانخر
من ادخل مع رسول الله في مسجد ممن كان رسول الله اخوجه وادخلت من
اخرج بعد رسول الله ممن كان رسول الله ادخله وحملت الناس على حكم القرآن
وعلى الطلاق على السنة واخذت الصدقات على اصنافها وحدودها ورددت

الوضوء والغسل والصلوة الى موافقتها وشرابها ومواسفها ورددت اهل
البحران الى مواضعهم ورددت مابا فارس وسابرا الام الى كتاب الله وسنة
نبيه اذ المنفوا عني الى وفتح منجى فاضل حسن بن على طري درگاهى بهاء
كه بنام بهاء الدين محمد بن صاحب ديوان جوبى نوشته فرموده كه فاضلى شريح و
الويعيد سلماى و مسروفي و ابودايل كه از لشكر امير المؤمنين (ع) بودند در
چند موضع گفتند اگر بر سر شريح با ما مباركنى ما بر تو عصيان كنيم و سرور
خدايان او كرد و معويه را محض غود بر جرب او و ابو عبيد سلماى و او رد كرد
حكم امهات اولاد مرا و اگر اعراض كردى لعيان ديكر سر شعب داشتند امير
المؤمنين (ع) خاموش شد و هرگز پيش لشكر خود اظهار مذنب خود و برائت
از افعال و بد عتهاى ايشان نوالستى كردن الا پيش خواص شيعه و اهل بيت
رسول (ص) و بنو مردمان قول او را در بعض چيزها كه مخالفت راى و فعل عمر بودي
در كردن و كذب او نمودن و ما رورنى بر من رفت و گفت منم قوم انى الكذب
فعلى من الكذب اعلى الله فانا اول من عبده ام على رسول الله فانا اول من امن به و صدقه
كمان بودند قوم كه من دروغ ميگويم پس بگويد منم دروغ را ابا بختا منبت م

و حال آنکه منم اول کسیکه او را عبادت کرد باد مروج نور رسول بدم و حال
 آنکه منم اول کسیکه با و ایمان آورد و ما عا حاسوسان در کار بودیدی و از
 او شخص احوال شنیدن کردند تا باشد که کلمه بروی بگویند و او را بدین بهانه بکشند
 انتی فقیر گوید بهین ملاحظه بود عمر و عاصی معاویه را دستور العمل داد که در
 مکانی خود با امیر المومنین (ع) فصلی در فضل ابوبکر و عثمان رقم کن چو غلی ایشان
 را غاصب حق خویش دانند و ایشان را عاصی و گناه کار میدانند بعد نباشد که
 در قضیت عقیدت ایشان و ظلم و طغیان ایشان چیزی رقم کند انگاه ماکتوب
 او را برضاد مذهب او محبت کنیم و بر مردم شام و صنادید فیابل عمری عرضه
 داریم و غامت عرب را بر او بشوراییم و بگردن ارزو سوار شویم لاحوم معاویه
 از این معوله در مکانی خود مکرر نوشت و هم ابوجهم را و ابودرد را بر سر لخت
 بنزد الخضر فرستاد و از حمله پیغامهای او ان بود که من حاسوسانی دارم
 که ملازم خدمت تو دارم لکن جسیم ایشان نود تو و دل ایشان با من است
 مواخبر دادند که در انجمن چون نام ابوبکر و عمر مذکور شود بایشان رجعت کنی
 و چون نام عثمان گفته آید نه رحمت فرستی نه لعنت کنی و انگاه که مجلس از بیکانه

برداخته کرد و جز خاصان خبیثه و شیعیان ضاله فکس نماند از ابوبکر و عمر نیز و ابوبکر
 و ایشان لعن و سنی و کوفی من و صی و خلیفه رسول و خداوند طاعت مرا برسد کاش
 واجب استند و در فرمان مجید در راه با اهل الرسول بلغ ما اتول البک مخصوص فرموده
 و نیز کوفی که رسول خدا مرا با خود چنان دانست که هر دو را با موسی و بنیمن
 رسیده که بر من سخن خطبه فراموش کنی از ان پیش که فرود شوی کوفی و الله انی
 لا ولی الناس و ما رلت مظلوما منذ فیض رسول الله (ص) و بالجملة پیام و نامه های
 معاویه برای امیر المومنین (ع) و جوابهای الخضر معروف و مشهور و در رد فائز
 مسطور است ان ابی الحدید میگوید که مرا عجب می آید از او واهی روزگار که معاویه را
 با امیر المومنین مفارن و مماثل آورد تا چون همانند با هم خطبه میگویند و
 بار سال مکانیب مغالیه جویند کاش رسول خدا حاضر بود و ناظر می گشت که
 دولت اسلام را که با ان رحمت بفرام آورد و ان همه رنج و تعب که از جهال عرب
 برخویش نهاد و سالهای دمار بیکم بکشد و حکم شمشیر دشمنان از بیخ و بن بر
 انداخت و حوزه ملک دولت را برای کافی از شرعادی صافی ساخت تا بدینجا کشید
 که ابوسفیان در ایام عثمان بای بفر جناب جعفر کوفت و گفت با ابا عماره ان لا

الذی اجنله ناعله بالسيف امس فی بد غلماتنا اليوم یلعبون به یعنی ای حمزه ضل
 یسبی نا نظاره کنی سلطنتی را که دی باشمشیر بر سران درم دادیم امروز کودکان
 ما بدان بازی کنند و از این روی بدان روی همی میکنند و هم چنان روزنار و زاین
 کار بسنی گرفت تا بدینجا آمد که معویه با علی طریق بناوی گرفت و زبان بنفاخو کشود
 انگاه ابن اشعار را بمثل ذکر می کند اذ اعیر الطائی بالجلجلا مدر و فرغ فت
 بالفاهه باقل وقال السها للشمس خفته وقال الدجی للصبح لونك حائل
 و فاحوت الارض السمسافه و کاتوت الشهب الحصاد الجاذل
 فیا موت زران الحیوة ذمیمه و یا نفس حیدری ان دهک حاد ل
 و ساینه باشد که من غم کنم کلام داد را بنقام بکلام امام همام امیر المومنین
 قال صلی الله علیه و آله کنت فی ايام رسول الله کخب من رسول الله بنظر الی الناس کما
 بنظر الی الکواکب فی افق السماء ثم غنق الدهر منی ففرین بی فلان و فلان ثم فریت
 بحسنة امثلهم عثمان فقلت واذ فراه ثم لم یرض الدهر لی بذلک حتی اردت لی خیلانی
 بنظر الابن هند و ابن النابغة لقد استنثت الفصل حتی الفرعی
عمر الاشرف بن علی بن الحسین بن علی بن اسطالب (ع) از فضل او ناعین و جلیل

مراد از غم ظلمه در زیر دمه
 و عبد الرحمن بن عوف و
 عثمان است که عمر در ثور
 ایشان را انتساب نمود
 سینه
 این کلمه شراست یعنی برقص
 و نمرع در آمدند و نمران
 حتی که بار ایشان نه

القدر و صاحب و مرجع و والی صدقات پیغمبر و امیر المومنین (ع) بوده و از ابوالامانه
 بن سهل بن حنیف روایت کرده
عمر بن محمد بن سلیم معروف بابن جعابی هاشمکه نزد سيف الدوله رفت سيف الدوله
 او را مقرب گردانید و از خصصه بن خود فراد داد و او مردی حفوظ و عارف بر رجال
 عامه و خاصه بوده و کبکی بطنیف کرده و شیخ او را توشیق فرموده
عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه بنظم هنر و فتح دال و تقدم باء بر نون از
 بنی سعد بن ثعلبه بن غنم بن مالک از احفاد معد بن عدنان است و او شیخ اصحابنا
 البصری و وجه ایشان است و روایت کرده از حضرت صادق (ع) بکاتبه خود و
 شیخ کشتی نقل کرده که او از اهل کوفه بود و از مهدی عباسی فراد کرد بناحیه بن و در
 بمن وفات کرد و از ابن جعفر است که از حضرت صادق (ع) بیار روایت کرده
عمر بن یزید کوفی تابع ساری جلیل القدر از اصحاب حضرت صادق و کامل
 است و او از کسانی است که هر سال فرمود می کرد یعنی از کوفه عدینه میرفت و خدمت
 امام (ع) مشرف میشد و حضرت صادق (ع) با فرموده که ای پسر من و اسه نواز ما اهل بیت میباشد
عمران بن الحصین فضل بن سادات فرموده که او از کسانی است که رجوع کردند بامیر المومنین (ع)

عمران بن عبدالله بن ابی وهب بن عقیل بن اهل قم و از دستان حضرت صفی
 و از محبوسین حضرت بوده اند و حضرت ایشانرا خیلی دوست میداشت و هر وقت بران
 حضرت عذبه وارد میشدند از ایشان نفقت میفرموده و احوال اهل بیت و اقوام و جویشان
 و بستگان آنها را می پرسیده و وقتی عمران بر حضرت صادق وارد شد انجناب از
 ایشانرا از احوال پرسید فرمود و با او بنکونی و بشاشت فرمود چون برخواست
 برود حماد نایب از آنحضرت پرسید که کیست این شخص که این محو با او بنکونی
 کردید فرمود این اهل بیت نجاست یعنی اهل قم که اراده میکنند ایشانرا اجباری
 از جبار مکرانکه در هم می شکنند خدا او را و این عمران هالانکه حضرت صادق
 از او خواسته بود که چند خیمه برای آنحضرت درست کند او درست کرد او را در
 می برای انجناب نصب نمود یکجمله زنانه و یک خیمه مردانه و یک خیمه برای فضای
 حاجت چون حضرت صادق را با اهل بیت خود وارد شد پرسید این خیمه ها
 چیست گفتند عمران بن عبدالله بنی برای شما درست کرده حضرت در اینجا نازل شد
 و عمران و طلبید و فرمود این خیمه ها بچند از کاردارانده گفتند نایب شوم که این
 های آن از صفت خودم است و من اینها را برای شما بدمت خود درست کردم و

و برسم هدیه برای حضرت تو آورده ام و دوست دارم فدایت شوم که قبول فرمائید
 و من امانی را که در سنده بودید برای اینکار رد کردم پس حضرت دست او را گرفت و فرمود
 سوال میکنم از خدا که صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد و آنکه ترا و عزت ترا در سانه
 رحمت خود درآورد روزیکه سانه بتافت جز سانه او و پس عمران مرزبان از او پنا
 میاب ابو الحسن الرضا صاحب کتاب است و فی حدیث انجناب عرض میکنند که سوال
 میکنم شما را از اتم امور نزد من ابامی از شش شهابیستم فرمود بگویم اسم من مکتوب است نزد شما فرمود
عمری علی بن محمد بوفکی شیخ اصحاب ما و ثقة و از اصحاب عسکریست و بوفکی فریه است از تلمیذان
عمری حفص بن عمر است که وکیل حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام بوده
عنبسه بن مجار عابد قرق فاضل و خیر و ثقة و فاضلی بوده
عنبسه بن مصعب العجلی الکوفی قرق ناوسی و واثق بر حضرت صادق است
 و بر دیگران اصحاب از او روایت کرده اند و از عنبسه مرویست که شنیدم از حضرت
 صادق را که میفرمود شما بایست میکنم بسوی خدا شهادت و فلق و اخطاب خود را
 از اهل بیت بنما شماها عذبه بیایند و به بینم شماها را و مسرور شوم بشهادت
 این طاعنه که ظاهر مضمون باشد اذن میداد از برای من تا آنجا از نفری میگردم

و ساکن میشد در آن و ساکن می نمود شما را با خود و حاضر می شد برای او که از طرف ما مکرر می بود نزد یعنی از اجتماع ما باکی نداشته باشد و خیال نکند که اجتماع ما سبب از برای خروج بر او و طلب ریاست و امامت شود

علی بن ابی منصور معروف بثلثان مردی فاضل و خیر است و همان کسی است که حضرت صادق (ع) در حق او فرموده که یک دوست داشته باشد که به پند مردی از اهل بهشت را پس نظر کند با او و نیز فرموده باین ابی بصورت اذالرتان نظر الی خیار فی الدینا و خیار فی الآخرة فانظر الیه

علی بن جعفر علی هادی معروف باین الرضا از مشایخ اجازه تلعبی رحمه الله است

علی بن دوحه حاجب منصور مردی متکلم و جلیل الکلام شوکتی در امامت نصیحت کرده

علی بن زید بن امام زین العابدین (ع) مکنی بابو جی اسند عنه فی وادها

مهدی عباسی در سردگشتن او بود لاجرم از ترس او در کوفه سواری گشت و نسب خود را از مردم پوشیده بود و لباس سفای خود را در آورده بود و سفای می کرد و هیچ کس حتی عیال و اولادش او را نمی شناختند و وقتی دختر او را برای مردی از سفایان خواستگاری کردند عیالش گفت اقدام کن تا دختر خود را با او دهیم نو مردی سفای

و ادب مردی سفای باشد عیسی جرات نکرد عیال خود بگوید که من از نواده امام زین العابدین (ع) هستم و دختر من خانم است و کفو و هم شان پسر فلان مرد سفای نیست هر چه زن او بخواهد فقر و افلاس او در این باب امری کرد و او گشت بود و حقیقت بیان لب خود داشت تا از خدا کفایت امر خود را خواست بعد از چندین دخترش مرد و از آن غصه داشت شد لکن این اندوه در دلش عاید که مادامیکه دخترش زنده بود نتوانست خود را با او بشناساند و با او بگوید که ای نوزدیده تو از فرزندان پیغمبر و خانم می باشی نه آنکه دختر یک مرد فعله خود را گمان کنی و او بمرد و شان خود را نتوانست بفهمد که کی بود و چه جلالت داشت و بالجمله عیسی در کوفه وفات کرد و چون چیزی که خرج پنهان او کند لاجرم پنهان او را برای مهدی عباسی بردند که شاید بحال انها مرجمی کند و او را امان خواستند که آن کودک را نزد او بگذارد مهدی چون ایشان را دید بگریست و گفت اطفال کوچک را چه نقص است که من ایشان را پی برسانم آنکه با سلطنت من معارض بود پدر ایشان بود و اگر او نیز با من منازعت عداوت و بنزد من مساعد مرا کاری با وی بنزد ما چه رسد بگوید که ان پنهان را ببین

لا اله الا الله
اشبال

چسبند و ایشانرا بکفالت خود درآورد و بالجمله این عیسی ملعون بموت^{سنة} الاشبال^{سنة} واداعتره سرزد نسبت بحضرت صادق (ع) چنانچه در کافی وارد است لکن طایفه
است که چنانچه بعضی مشایخ فرموده اند او نبی کرده باشد
عیسی بن سری از اهل قم است لکن ساکن در کربخ بغداد شده لهذا او را گو
عبدی گویند و او همانست که از حضرت صادق (ع) دعائهم اسلام را بر سید حضرت
بیان فرمود برای او شهادت بنویسد و ایمان بر سول (ع) و اقرار بانچه که سول
از جانب خدا آورده و در کوه و دلایت و ائمه را ذکر فرمود تا بحضرت بافر (ع) رسید
انگاه فرمود بودند شعبان قبل از انجاب که عند^ه لند ما بچاج خود را
از حرام و حلال مکرانچه که میاموختند از مردم یعنی از عامه تا بنبی حضرت
بافر (ع) رسید برای ایشان کسود یعنی در خانه خود را باز کرد که خواهد
داخل شود و بیان کرد برای ایشان و علم اموات ایشانرا پس کردند پیروان
انحضرت بر نبی که مردم میاموختند حلال و حرام را از ایشان با آنکه در سابق
همین مردم میاموختند ایشانرا حلال و حرام و الامر هكذا لکن و الارض لا
تصلح الا بامام و من مات و لم یعرف امام^ه خطه مات میت جاهلیه و احوج

ما تكون الى هذا اذا بلغت نفسك هذا و اشار بیده الى حلقه فانقطع
من الدینا نقول لقد كنت على رأي حسن

عیسی بن عبدالله سعد اشعری فی نوادر عمران از کسانست که بر حضرت
صادق (ع) و جاهت داشته و انجابر اباوی عنایتی عظیم بوده و همانست که
حضرت صادق (ع) میان دیدگان او را بوسید و فرمود نواز ما اهل بیت
میاشی و مروایت است که وقتی عیسی بر انحضرت وارد شد حضرت با وصیت
فرمود بچیزهایی پس عیسی وداع کرد با انجابر و بیرون رفت انجابر خادم
خود را و سناد دنبال او و او را برگردانید و دوباره او را و صیها و فرمود و او
وداع کرد و رفت تا از انحضرت فرستاد و او را طلبید و او را وصیت بچیزها
نمود پس فرمود یا عیسی بن عبدالله ان الله عز وجل يقول و امر اهلک بالصلوة
والمناهل البیت فاذا كانت الثمر من ههنا الى العصر فضل ست کعبان
ثم و دعه و قبل ما بین عینی عیسی فانصرف

عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب (ع) صاحب جلالت
و علو مقام است و صاحب کتاب معتد و حضرت صادق (ع) خال او است

چنانچه حضرت باقر علیه السلام خال پدرش است

عبدی بن المستفاد ابو موسی القرمی راوی از حضرت جواد (ع) و صاحب کتاب وصیت است بعضی علما او را ضعیف شمرده اند و لکن اعظم شیوخ بوکناز او اعتماد کرده اند و از آن کتاب نقل نموده اند مانند ثقه الاسلام و سید رضی و سید طاووس
عبدی بن قاسم بن ثابت یحلی کوفی ثقه از اصحاب صادق و کاظم (ع) است و او و برادرش ربیع هر دو پسران خواهر سلیمان بن خالد افطع می باشند و عبدی گفته که وقتی با خالویم سلیمان خدمت حضرت صادق (ع) رسیدیم حضرت از خالویم پرسید که این جوان کیست گفت پسر خواهرم است فرمودی شناسد امر شما را یعنی شیعہ است عرض کرد بلی فرمود الحمد لله که خداوند او را شیطان فرار نداده پس فرمود اینکاش من باشاها بودم بطائف و شما من من بودید و ضامن می شدیم از برای ایشان یعنی مخالفین که بر ایشان خروج نکنیم هرگز تا بگذارند که ما هم مجتمع شویم و گذشت فریب بهمین نمایی از آنحضرت در عیث بن مصعب

عیث بن حصین الغزالی از حقیقت عرب است بعد از فتح اسلام آورد و از

مؤلفه قلوب گشت و او پدر زن عثمان است و وقتی عمر گفت باین الخطاب و الله لا نعظم بالعدل ولا نعطي الجذل عمر خواست تا او را بکشد برادرزاده او عیثه که از جلسای عمر بود در حق او شفاعت کرد تا نجات یافت

با **العین المعجز**

غرفه بن الحارث الکدیری در حکومت عمر و عاص در مصر سکون داشت و وقتی شنید که مردی نظریان رسول خدا پراشته خود غرنه او را بکوت و بینی او را در هم شکست نظریان این را و مردی به نزد عمر و عاص آورد عمر و عاص غرنه مؤخره کرده که چرا با معاذه سخت کردی گفت معاذه که ما عهد کرده باشیم که پیغمبر را شتم نکنند بلکه عهد کردیم که او را کذا می بینیم ایشان را در کنار پس خود عمر قصد بنی او نمود و غرنه هاشم که گفت در سفر بنی در رکاب علی بودم انگاه که بکنار فرات رسید از راه بیست سوار شد و با ایشان در لشکر در کرد و او باینسانند فقال هذا موضع رواحلهم و مناخ رکابهم و سهلای دماهم غرنه گفت اینوقت شک در علی کردم که از غیب سخن گوید این بود تا انگاه که حسین بن علی شهادت یافت پس رفتم تا موضع مقاتلت ایشان را چنانچه علی فرموده بود هیچ خطائی و خلائی نیافتم پس از آن لغزش استغفار کردم

عناث بن ابراهیم اسدی بصری ساکن کوفه از روایان حضرت صادق و کاظم است
و کتاب **مُؤْتَبَر** در حلال و حرام دارد گفته اند که او بصری است و اوست که حدیث
طائرا وضع کرد از برای مهدی عباسی بجهت آنکه او کبوتر باز بود

عناث بن کثوب از روایان او است شام می شود که عامی مذهب بوده و شیخ فرموده
او از کسانی است که اجماع نموده اند شیعه بر عمل کردن بر روایات ایشان هرگاه
معارضه نداشته باشد و قال ايضا ان الطائفة عملت باخباره

عباد بن جامع کوفی از حباب بن هبیب قاصی بوده و فتاوت می کرده به
فتوی عمر بن مسعود و ابن عباس و امیر المومنین **علیه السلام** حضرت صادق او را
موعظه فرمود و منع شد و پشیمان گردید و از فتاوت استغفاجست
عباد بن سلیم ثقفی بعد از فتح طائفت اسلام آورد و او از بزرگان ثقف است
و هاشم که ده زن داشت حضرت رسول مابوی فرمود که چهار زن از ایشان را اختیار کن

الفاء

فارس بن حاتم قزوینی تزل عسکر کذاب و مبدع و فاسد المذهب و غالی و ملعون
است بعضی اصحاب حضرت عسکری او را بقتل رسانیدند و روایت شده که حضرت

هادی خون او را هدر کرد و صامن شد از برای قاتل او بهشت را چید او را بقتل
رسانید و هم روایت است که دراهی بخند داد و او ساطوری خرید مابین مغرب و عشا
که فارس از مسجد بیرون آمد در کوچه آن ساطور را بوزنی آورد او صیحه کشید و بگریه
خیزید ساطور را زد دست افکند مردم جمع شدند و او را بگرفتند با سلاح و کاردی
زدند و هر چه نخضر کردند در کوچه ها چوبی بناقتند و از ساطور اثری ندیدند
فرزدق شاعر بصری که نامش همام بن غالب و کنیه اش ابو فراس است یکی از معروفین
شعر است که گفته اند در اسلام مثل فرزدق و جریر شاعری نبوده و یونس گفته لولا
شعر الفرزدق لذهب ثلث لغة العرب روایت است که در زمان خلافت عبدالملک
مردان سالی پیرش هشتاد و پنج رفت و در حال طواف چون حجر الاسود رسید خواست
استلام کند از کثرت ازدحام نتوانست و کسی از او احتشام نبرد انوقت در مسجد
الحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرار گرفت و اهل شام بر او احاطه
کردند که در این هنگام حضرت سید الساجدین **علیه السلام** و ابن الحنفی بن علی بن الحسین بن
العابدین **علیه السلام** پیدا شد در حالیکه از او وردائی در برداشت و صورتش چندان
بزرگتر بود که احسن تمام مردم انجا بود و بپوش از همه پاکیزه تر و در حقیقت اش انار

سجده بود چندانکه پینه بسینه بود پس شروع فرمود بطواف بیت و چون بحجر الاسود
 رسید مردم بلاخطه هببت و جلالت المحض از نزد حجر و در شدند تا انقضای
 اسلام فرمود هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد مردی ازا اهل شام
 چون این عظمت و جلالت مشاهده نمود تعجب کرد و از هشام پرسید که این شخص
 کیست که مردم باین مرتبه از او هببت و احتشام می برند هشام احوال برای آنکه اهل
 شام اینجا برایشان شنید گفت عیسیا سم اورا فرزدی شاعر در اینجا حاضر بود
 بود فوراً گفت لکن اعرفه اگر هشام اورا نمیشناسد من اورا میشناسم انشائی
 گفت کیست آن با ابافراس فرزدی گفت هذا الذی تعرفه بطحا و طائفة
 و البیت تعرفه و المل و الحرم هذان خیر عباد الله کلهم هذا النقی النقی الطاهر العلم
 اذا دانه فمیش قال فائلهما الی مکادم هذا یثقی الکرام و لیس قول من هذا بصائر
 العرب تعرف ان انکر و العجم ما قال لا فظ الا ان تشهد لولا الشهد کماله لانه نعم
 هذان فاطمه انکنت جاهله بجد انبیاء الله قد ختموا هشام در غضب شد جانزه
 فرزدی را قطع نمود و امر کرد تا او را در عسکان که موصی است باین مکر و دین
 حبس آنجنابر چون بعلی بن الحسین (ع) رسید دوا در دهان هر دو درهم که محبب پولهای این

موردی

این زمان پا نصد و بیست و پنج تومان است برای فرزدی فرستاد و از او معذرت
 خواست که اگر پیشتر میداشتم زناده بر این ترا صله میدادم فرزدی احوال دارد
 کرد و پیغام داد که من برای صله نکفتم بلکه بجهت خدا و رسول کفتم حضرت دو
 باره برای او روانه نمود و پیغام فرستاد که بحق من قبول کن فضل دای الله بکمال
 و علم بیک فرزدی قبول کرد و این نصبه زناده از چهل بیت است و از ملاحظه
 آن معلوم میشود که فرزدی درجه مرتبه از سر بوده که مرئوسان این نصبه
 شریقه را استاء کرده بحق بهبهانی از جقد خود تقی مجلسی نقل کرده که عبد الرحمن
 صابی صوفی سنی در مسئله الذی هببت این نصبه را بنظم فارسی ذکر کرده و گفته
 که دنی ازا اهل کوفه فرزدی را بعد از مرگ در خواب دیدند او پرسید که خدا با
 تو چه کرد گفت خداوند مرا از بند بسبب آن نصبه که بر روی درید ح علی بن
 الحسین (ع) کفتم جای کمنه که سزاوار است که خدا تمام عالم را بپای مرز و برکت این نصبه
 و بالجمله فرزدی در سینه و مات کرد و ما بین او و جبر شاعر سوسنه منافرت و
 مهاجرات بوده چون خبر فوت فرزدی بجزیر رسید بکربیت و گفت اما والله
 انی لاعلم انی فیل البقاء بعده و لقد کان یجتنا واحدا و کان کل واحدنا معزول

صاحبه و فل مامات صدا و صدیق الا و تبعه صاحبه و انفا فاسد از چهل روز
خبر برین وفات یافت

فرید حجام کوئی بعضی احتمال داده اند که او والد ^{داود} ثقه خلیل القدر باشد
که ترجمه اش کند شد و فی الخبر عنه عن النافی ^{۱۴} قال ذاکره شیای من امرها یعنی
الاول والثانی فقال من یوکم علی صم عثمان عثمان بنی ستره و هم یعلمون انه کان ظالماً
و کیف یافد اذا ذکرتم صمهم

مرویه بن مسیب مرادی از بزرگان اهل عین است در سال نهم عبدالله و اسلام
اورد و رسول خدا ^{۱۵} حکومت قبیلہ زبید و مدحج را مابوی گذاشت و در زمان عمر بن
الخطاب در کوفه ساکن شد و او مردی شاعر و زعم قوم خود بوده و از اشعار او است

فان یهزم فیهل مون قد ما وان تغلب فیهل مغلبنا
فان طناحننا و لکس منا یا نا و دوله افرونا

و این همان اشعار است که حضرت سید الشهدا ^{۱۶} در روز عاشورا در خطبه خود
این مثل حبیب و مرویه در اواخر ایام رسول خدا ^{۱۷} از جانب آنحضرت در قبیلہ سبئی
مراد عامل بود و چون اسود عسلی در عین و مسلمة کذاب در پیامه ادعای

سبب کرده

سبب کردند و بگهانست و شعبه مردم را فریب دادند و اسود بصیغار رفت و
انجارا گرفت و شهنش بازام را بکشت و زوجه او را که دختر عم فیروز دلمی بود
نزدیج نمود معاذ بن جبل که در عین حکومت داشت از نوس اسود فرار کرد و فرو
این خبر را بر رسول خدا ^{۱۸} نوشت آنحضرت فرمودی از اعاجم فرستاد و ایشان را
از فرمود بقتل اسود انجاعت بهر اهی فیروز دلمی اسود را بقتل رسانیدند و این
در اواخر ایام حیوة رسول خدا ^{۱۹} بود و در انست که اسود کشته شد و او را می
مبارک کشت گفتند که بود امیر پارسل ^{۲۰} و فرمود فیروز فار فیروز

فصل بن سهل معروف بر الو با سنین مجتهد آنکه وزیر دیشر مامون و
هم سپه سالار لشکر او بود و در حمام سرخس غلبه دنا گهای کشته شد هنگامیکه
با مامون و حضرت رضا ^{۲۱} بجانب عراق سفر می کردند

فصل بن ساذان خلیل نیشابوری ابو محمد ثقه خلیل القدر از فقهاء و مجتهدین
سعه و شیخ طائفة و بسیار عظیم الشان و اجل از توصیف است آنحضرت ^{۲۲} جواد
حدیث روایت کرده و گفته اند از حضرت رضا ^{۲۳} نیز روایت کرده و دیگرش
از اصحاب پونس است و فضل مد و هشاد کاتب تصنیف کرده و حضرت

۴
در صفای بن مقبول
شد صحابه رسول خدا
مردم را شادان داد
و فرمود در شب گذشته
اسود صح

ابو محمد عسکری دو دفعه و بروایی سه دفعه بر او نوحه فرموده و شیخ کثی روابانی در
 مدح و ذم او ذکر کرده و علامه بود فکران از روایات هم جواب فرموده اند و هورضی اسم
 عنبر اجل من ان بعضی علیه و ابی شیخ بزرگوار در ایام طاهر بن عبد الله که از حایت عجل
 در بنشاپور والی بود محنت و ابتلا پیدا کرد و او را از بنشاپور طاهر بنی کر و دوشی طاهر
 او را طلب داشت و خواست تا واقف شود بر قول او در حق شیخ بنی احوال ساف
 را از او پرسید فضل فرمود ابو بکر را دوست میدارم لکن از عمری بر آری می جویم پرسید
 برای چه فرمود بجهت اخراج او عباس را از شوی باین سبب از دست او خلاص شد
 و بالجمله اسناد اکبر امای بهیجانی در تعلیفه فرموده که حدم فرموده و ظاهر این است
 که مذمت فضل بجهت شهرت اوست مثل زنا با آنکه شهرت لازم دارد امثال
 اسفارا بلا خطم حسد بر او همانا عامه روایت کرده اند که بخاری چون تصنیف
 کرد کتاب صحیح خود را در کثرت سمرقند رفت مدینه ایجا بر او از دحام کردند
 ربا ده از مدینه از محدث بزد او جمع شدند بخاری مزین به رفت و ایشانرا چش
 میکرد مشایخ سمرقند بر او حسد بودند و حمله نمودند در دفع او شدند
 که بخاری اعتقاد محدث قرآن دارم و اکثر اهل اشاعه و معتقد بر

حال بخاری

بخاری بودند لاجرم یکی از علماء از او پرسید که ما قبول شیخنا فی القرآن قدیم
 او حادث فقا ما یأثم من ذکر درهم محدث الیه چون از او مذ هب او را در قرآن
 پرسیدند معلوم شد که اعتقاد محدث دارد علماء سمرقند گفتند این
 کفر است او را منک ما بان و گفتش کو بان نمودند هوان بخاری خفته او را از شمش
 بیرون کردند بخاری به بخارا رفت در ایجا بترجمت بسیار بلکه پیش از سمرقند
 بر او جمع شد و با او کردند همان معامله سمرقند را پس به بنشاپور رفت و این در
 ایام فضل بن شادان بود و در ایجا فریب بسصد هزار محدث بر او جمع شد و با
 او همان معامله را کردند که در آن دو شهر کرده بودند از ایجا به بغداد رفت محدث
 بغداد کرد او فراهم شدند و بجهت امتحان او صد حدیث را تقیر دادند از بعضی
 حریفی حذف نمودند و در بعضی قارا بواو تبدیل کردند و بعضی را بعکس و از بعضی
 اسنادش را محدث دیگر تعلیق کردند و امثال اینها پس از او این احادیث را
 استعلام نمودند گویند بخاری جواب داد از جمیع که من اینها را معنی شناسم
 پس شروع کرد حدیث اول و گفت من این حدیث را باین نحو حفظ کرده ام و
 از حفظ فرانت کرد صحیح انرا و هکذا هر حدیثی را تا باخو پس هکی اتفاق کردند

که او ثقه و حافظ است و کتابش اعتماد نمودند و او مشهور شد ثم قال فلا يستبعد ذلك من اصحابنا ايضا فكيف وكان بين اظههم وكانت العامة معادين له في الدين والمخاصه للديناد الاخبار مع ان رواة القدر صغفرا

فصل بن عباس بن عبد المطلب مادرش ام الفضل خواهر میمونه زوجه رسول است و فضل در حنین و حجه الوداع حاضر بود و هنگام غسل دادن ام المومنین رسول خدا بر آب بدست آنحضرت می ریخت در غزوات شام شهید شد و بروائی در طاعون عمواس درگذشت و او اجل ناس بود و یکصد خنجر داشت که ام کلثوم نام داشت و او را امام حسن علیه السلام فروبج فرمود

فصل بن عبد الملك ابو العباس بقیائی کوفی از تفهاده اصحاب و ثقه است و روایت است که عید بن زراره بر حضرت صادق (ع) وارد شد در حالیکه بقیائی در خدمت آنحضرت بود عید پرسید فلان شوم مرد بکه دوست دارد بنی امیه ای بابا ایشان است فرمود بلی گفت مرد بکه دوست دارد شمارا ای بابا شما می باشد فرمود بلی عید گفت و ان زنی و ان سرقی حضرت نظر افکند بر بقیائی و او را عاقل دید پس اشاره کرد که بلی در انچه است قدحی بجهت بقیائی نخواهد بود چه شاید مصطفی در علم

اطلاع او بوده با آنکه تحمل او از علم ائمه (ع) بقدر تحمل عید بن زراره بوده الی غیر ذلك **فصل** بن عثمان الاعدود المرادی الکوفی بر خواهر علی بن صیون از اصحاب باقر است و صفوان بن اواسطه از او روایت می کند و این مشعر بر وثاقت اوست در رد و صحت کافی از فضل مرد بکنکه گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود شما بنده و اسه نوز خدا در ظلمات زمین و اسه که اهل آسمان نظری افکنند شما در ظلمات زمین هم چنانچه نظری کنید شما بسوی ستاره درخشان در آسمان و همانا بعضی ایشان مکتوبید ببعض دیگر که ای فلان عجب است از برای فلان که چگونه رسید باین امر و هو قول ابی عبد الله (ع) و الله ما اعجب عن هلك كيف هلك ولكن اعجب من يحيى كيف يحيى

فصل بن عباس کوفی همان عارف مثنوی صوفی است که در اول امر از قطاعا طریق بوده و توبه کرد و از زهاد و مرثیه گشت و حکایت او بارشید و کلمات عرفانه او معروفست و من کلامه ثلثه لا ينبغي ان يلاموا على سوء الخلق والغضب الصائم والمريض والمسافر و ان تخرج حبيب البر نقل است که فضل را خبری بود علی نام و در زهد و عبادت از پدر افضل بود لکن در اول جوانی وفات نمود

و سببش آنست که در مسجد الحرام نزد چاه زمزم ایستاده بود که شنید کسی خواند
 و ترجمه این بود من مفرین فی الاصفاد سراسلهم من فطران و غشی و جوههم النار
 مانند هم صحره زد و مرغ روحش پرواز کرد و پدرش فضل در اهل شش در که وفات کرده
فضل بن بشار بصری ثقة جلیل القدران رواه و فقهاء اصحاب صادقین است
 و از اصحاب اجماع است حضرت صادق هرگاه او را میدید که رو میکند میفرمود
 بشر الخبیث و میفرمود که فضل از اصحاب پدر من است و من دوست میدارم
 که آدمی دوست بدارم اصحاب پدرش را و در زمان حضرت صادق (ع) وفات کرد
 و آنکسکه او را غسل داده بود برای حضرت نقل کرد که در وقت غسل فضل دستش
 سبقت میکرد بر سر عورتش حضرت فرمود خدا رحمت کند فضل را و از اهل
 بیت بود و روی عن الفضل قال قلت لابی عبد الله (ع) ما یغنی عن لقائك الا
 انی ما ادری ما یوافی من ذلك قال فقال ذلك خیرک و یران فضیل قاسم و
 علا و نواده او محمد بن قاسم جمیعاً از اجله و ثقات اصحاب میباشند در زمان
قولک همان کس است که چنانکه از اسب نفس ماری سفید و نابینا شد حضرت
 رسول (ص) در چشمان او دید در حال روشن شدن و با اینکه هشتاد سال داشت

رشته در چشم سوزنی کشید
فیروز الدیلمی او را حمیری بنز میگویند از بهل نکه در ارضی حمیر فول کرد و او از آنجا
 فارس است و همانکس است که اسود عینی را که در عین دعوی پیغمبری می کرد بکشت
 و رسول خدا بکشت پیش از نوبت خود از آن خبر داد و فرمود رشت کشته اسود
 کشته شد قتله رجل مبارک من اهل بیت مبارکین قبل و من قتله یا رسول الله
 قال فیروز فاز فیروز
فیض بن الحنفیة الکوفی فرقی از ثقات اصحاب است و فی حذیث حضرت صف
 احادیث بلیغ و مسنک کثیر نموده که او را خبر دهد با امام بعد از خود حضرت پرده را که در
 کنار طاق او پنجه بود بالا زد و پشت آن پرده رفت و او را طلبید فیض چون بان
 موضع وارد شد دید آنجا غار گاه حضرت است و حضرت متحرف از قبله نشست فیض
 نیز در حذیث الخفیه فراد گرفت که ناگاه امام موسی داخل شد و در احوال بن بیخ
 سالکی بود و در دست خود نازبانه داشت حضرت صادق او را بردوی زانوی
 خود نشاند و فرمود پدر و مادرش فدا بباد این نازبانه چیست گفت کن ششم
 علی برادر من دهم این را دست داشت در بهمه را میزد از دست او گرفتم

انگاه حضرت فرمود ای فیض همانا حضرت ابراهیم و موسی رسید بر سوره خذره و انحضرت
 سپرد انوا بعلی و اورا این دانست بران پس پاك يك از امان را ذكر فرمود تا انكه فرمود
 وان حضرت نزد من است و من اين دانستم بران اين پيرم را باكي ستمش و اينك نود
 اوست فيض گفت دانستم مراد انحضرت را لکن گفتم فدايت شوم بپاي زبانه از اين بفرما
 فرمود ای فیض پيرم هرگاه میخواست که دعایش مستجاب شود مرا بطرف راست
 خود می نشایند و دعا میکرد و من این می گفتم پس مستجاب می شد دعای او و من
 ما این پيرم بترقيت هتم و د پروز هم نوار در موقوف باد کردم فذ كوناك بلخير كلفم
 سيد من زياد تر كن بپا نوافر خود هرگاه پيرم بسف مرفت من با او بودم پس هرگاه
 بر روی راحله خود میخواست خوابی کند من راحله خود را نزد راحله او می بردم
 و زراع خود را و ساده او می نمودم بکميل و د و ميل تا از خواب برخواست و اين پيرم
 بنز با من چنين می نمايد ما ز سوال زبانه کرد فرمود من می بایم با این پيرم آنچه را که
 بعبود در پيرم بافت گفتم ای سيد من زياده بر اين بفرما فرمود اين همان امام است
 که از ان سوال نمودی پس اقرار کن بخدا و پس بخواستم و سر انحضرت را بوسيدم
 و دعا کردم برای او پس فيض اذن طلبید که بعضی اظهار نمود فرمود با اهل و

اولاد و رفقايت بگرفتند دران سفر با اهل و اولاد بود با نفاذ آد محمد خدا يار کردند
 و از در مقابلش پوسن بن طيان بود چون پوسن خبر داد پوسن گفت بايد خودم از ان
 حضرت ملا واسطه بشنوم پس به نجيل بجانب خانه انحضرت رفت فيض گفت من
 هم دنبال او رفتم همانكه در خانه رسيد صدای انحضرت بلند شد که امير چنانكه
 فيض با نوك گفت پوسن گفت ستمدم و اطاعت کردم **بالفاف**
فاسم بن العلاء از و كلاء ناحيه مقدسه و از اهل ازديجان است صد و هفت
 سال عمر کرد و خدمت حضرت هادی و عسکری را درك کرد بعد از انكه هشتاد سال
 از عمرش گذشت ناپيدا شد و هفت روز پيش از وفاتش چشمانش هر دو روشن
 شد و بعد از هفت روز وفات کرد رحمه الله
فاسم بن عوف شاف همانكه رفت و آمد میکرد مابين امام زين العابدين
 و محمد حنفیه گاهی بنزد انحضرت مرفت گاهی بنزد محمد حنفیه حضرت او را رفتی
 بضيئه و موعظتي فرمود از جمله انكه اگر تو دم خير و نافع ان باشی بهتر است
 از انكه سرش و ريش دران باشی و قال و اباك ان نشد راحله بر حلقها فان قلنا
 هيها بطلب العلم حتى يمضي لکم بعد موتی سبع حج ثم يبعث الله لکم علما

من ولده فاعلمه (۴) ثبت الحکمة في صدره كما ثبت العلم الزروع قال فلما مضى على بن
 بن الحسين حبا الامام والجمع والشهور والسنين فرادث يوما ولا نقص
 حتى تكلم محمد بن علي بن الحسين باقر العلم عليه الصلوة والسلام
فاسم بن محمد بن ابی بکر از اصحاب حضرت علی بن الحسین و باقر بلکه معتمدان
 و مخصوصان حضرت امام زین العابدین و سبط بزرگوار پادشاه عجم و پرخاله امام
 زین العابدین و فقیه حجاز و پدر ام فروه و والده ماجده حضرت صادق
 و پدر عبد الرحمن بن قاسم است بنز که از فضلاء فریث و ادیبی از تفهائ سبعه
 مدینه است جامع اینکاب شریف عباس بن علی علیه علیه که اهل علم و طالع
 میدانند که من غالب این تراجم را از فائده خالی نگذاشتم و چنان نگاشتم که هر
 کسکه یکی دو ترجمه از این کتاب را مطالعه نماید فائده ناو عاید شود و در اینجا بنز
 بنجامط م رسیده که فائده عظیمه ذکر کنیم پس میگویم بدانکه در میان کلمات علما
 خصوص علما عامه معروفست صحابی و تابعین و ائمه اربعه و عباد له
 خمس و طهارت سنه و تفهائ سبعه و زهاد ثمانیه و فراد سبعه و ذوات
 عشر و بیان این اجمال بنحو اختصار چنین است اما صحابی بدانکه در میان

و اشاره باین مخفی کرده
 سید رضی رضایه عنه
 نه قوله كما نسب اليه ابن
 ابی الحدید و حزننا شفا
 و هو غایب فخر کم عوید
 ثبت القاسم بن محمد
 فخر بنی ثم حدی خلفه
 فاکرم مجید بنای عقیق واحد
 و درام فروه اسامیه
 عبد الرحمن ابی بکر است
 و حدیث قد ولدی ابوبکر
 مریدین اشاره بهین است

معنی صحابه اختلافست و اظهر احوال السنکه صحابی کسرا گویند که ملاقات کرده
 باشد رسول خدا را با حال ایمان با و بحال اسلام هم از دنیا رفته باشد و اگر چه در
 بین ارتداد یافتنه باشد و کافی است در ملاقات ملاقات یکی از دو طرف دیگر را
 و اگر چه با هم تکلم هم ننموده باشند بلکه اگر چه طفل شیر خواره را نزد آنحضرت
 آورده باشند که آنحضرت برای او دعائی کند یا کام او را ببرد و بنی شرط است
 که ملاقات در زمان حیات رسول خدا باشد پس اگر کسی بعد از وفات آن سرور
 پیش از دفن آنجناب را ملاقات کرده باشد مانند ابو ذر و سید هدی و اوصحاب
 نگویند بنا بر مشهور و لکن بعضی شرط کرده اند در صحابی که باید مدتی صاحب آن
 حضرت کرده باشد و بطریق مناسبت و اخذ از آنحضرت و بعضی گفته اند که
 باید روایتی هم از آنحضرت عوده باشد و بهر جهت از برای صحابه مراتب کثرت است
 بحسب تقدم در اسلام و هجرت و ملازمت خدمت و قال و قل در میان کاتب
 المحقرت و کثرت روایت و مکالمه و مشاهده او آنحضرت را و بالمجمله چون رسول
 خدا از دنیا رفت عدد اصحابش صد و چهارده هزار بشمار رفته و آخری
 که از ایشان وفات کرده ابو الطفیل عامر بن واثله بوده است که در سلسله

صد هجری دفات کرد و روی رئیس المحدثین عن الصادق (ع) قال کان اصحاب
رسوله اثني عشر الف ثمان مئة الف من المدينة والفین من غیر المدينة والفین
من الطلقاء ولم یفهم قدری ولا مرجی ولا حوری ولا مغربی ولا صفا
رای كانوا یسکون بالبلد والمهار و یقولون فیض ارواحنا قبل ان یأخذ خبر
الخبر واما تابعین یس ایشان مومنین بعد از صحابه پیدا شدند و اما مافی
دعاء الصیفة السجادیة بعد الدعاء للصحابة اللهم واصل الی التابعین لهم
باحسان الذین یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
خبر خرائک فالمراد بهم هنا اللاحقون بالتابعین من المهاجرین و الا
والتابعون لهم بالایمان والطاعة الی یوم القيمة فالمراد بهم المومنون بعد
الصحابة الی اخر الدهر واما اعداد ربعة یس ابو حنیفة و محمد بن ادریس
شافعی و مالک ابن انس و احمد حنبل است که من احوال ایشان و ادر
تاریخ ایام الخلفاء نکاشتم و عباد له خضر این پنج عبد الله است
عبد الله بن عباس عبد الله بن عمر عبد الله بن زبیر عبد الله بن مسعود عبد الله
بن عمر بن عاص و من در عبد الله بن سعد بن ابی سرح اسامی ایشان و انکاشتم

بعلاوه فائده رائده و اما طلحات سینه یس بدانکه شش نفر طلحه نام بودند که
معروف بچود بودند و هر کدام را بقی است بنز اول طلحه بن عبد الله بن عقیلی
که بوجه اش گذشت و او ملقب بطلحه الفیاض است دوم طلحه بن عمر بن عبد الله
بنی موسوم بطلحه الجود سوم طلحه بن الحسن بن علی بن ابیطالب معروف
بطلحه الجواد چهارم طلحه بن عبد الله بن عوف ملقب بطلحه الخیر پنجم طلحه
بن عبد الرحمن ابی بکر معروف بطلحه الدرام ششم طلحه بن عبد الله بن خلف
معروف بطلحه الطلحات قال الشاعر رحم الله اعظم دفنوها لیجستان طلحه
الطلحات و اما فقهای سبعة یس بدانکه در عمر واحد در مدینه هفت نفر از
فقهای بودند که از صحابه اخذ کرده بودند و مردم را قوی میدادند و اکثر فقه
عالمه با ایشان منتهی میشد و اسامی ایشان چنین است اول عبد الله بن عبد
زهلی دوم عمرو بن الزبیر بن العوام سیم قاسم بن محمد صاحب رجمه چهارم سعید
بن المسیب پنجم سلیمان بن سيار مولى بمونه روجه رسول خدا ششم ابوبکر
عبد الرحمن بن خرمی هفتم خارجة بنید بن ثابت انصاری و این دویست
در فخر اسامی ایشان است به همین ترتیب الا

الا كل من لا يقدي بائنه فضمنه ضبري عن الحق خارجة
 فمنهم عبد الله عروه فاسم سعيد سليمان ابو بكر خارجة
 وازنواي ابن اسامي خواصی ذکر کرده اند از جمله هر که از او بپرسد در سر بند
 صلاح را بر طرف کند و اما در هاد ثمانه پس بیان ایشان در عامر بن عبد قیس
 گذشت و اما افراد سبعة پس این هفت نرند ^۱ اول ابو محمد بن علاء بخوی بحری دوم
 نافع بن عبد الرحمن مدنی ^۳ سیم عبد الله بن کثیر مکی چهارم حمزة بن ابی حبيب کوفی
^۵ پنجم عبد الله بن عامر شامی ششم عاصم بن ابی الجوز کوفی هفتم علی بن حمزة کانی کوفی
 و این قطعه از نصاب الصبان در بیان اسامی ایشان است بنویسید مذکور
 اسناد فرائد شریف و در ویر بوعمر و علاء و نافع و ابن کثیر پس در فرائد عامر و
 عاصم را از حلیس کانی شمرده هفت گیر ^۲ و از نوای هر یک از این فراء دورای
 و فرائد سبعة فرائد این هفت نرست و اما فرائد عشر پس فرائد این هفت
 نرست با فرائد ابو جعفر معروف است ^۴ عبدی اول و یعقوب بحری و خلف
 و اما فرائد شواذ یعنی مطروح پس فرائد مطوخی و شنبوذی و ابن محبوس
 کوفی و سلمان اعشى و حسن بحری است و بدانکه اضبط فرائد و احب

ان نزد علماء فرائد عاصم است و لهذا فرائد او را در مصاحف اخلاص
 کردند و فرائد سایرین را بسری منسوبند
فاسم بن موسی کاظم از امام زاده کان جلیل القدر است که در هشت
 فرسخی حله مدفون است و هزار شریفش زیارت گاه عامه خلق است و پیوسته
 علماء و اخبار زیارت او روند و سیدین طاوس و غیب زیارت او فرموده است
 و بدانکه حدیثی در السنن معروف است باین مضمون که حضرت امام رضا (ع)
 فرمود هر کس قادر نیست زیارت من پس زیارت کند برادرم فاسم را و این خبر
 در جای دیده نشده و اکنون کسی از اصل آن نشانی نداده و لکن بزرگی جلالت
 و علو مرتبت جناب فاسم زیاده از آنست که برای تو غیب زیارتش باین خبری
 اصل و نشان ممسك شد چه آنکه در اصول کافی خبر است که دلالت میکند
 و عظمت شام و بزرگی مقام او و انجور است طولانی در باب اشاره و حق حضرت
 علی بن موسی الرضا از نزد بن سبط ^۱ حضرت کاظم در راه مکه چه در آن خبر
 مذکور است که آنحضرت با او فرمود خبر ده مرا از علما و ائمه بیرون ادم از من لم پس
 وصی قرار دادم پس فلان را یعنی جناب امام رضا (ع) و شریک کردم با او

سنان خود را در ظاهر و وصیت کردم با ابوباطن پس اراده کردم آنها را
و اگر امر راجع بسوی من بود فرامیدادم اما من را در قاسم پسر مجتبه محبت
من و او را و مهر بانی من بر او و یکی این امر راجع بسوی خلافت فرامیدهد
ان را هر کجا که می خواهد

قاده بن دعامة یکی از علمای کبر اهل سنت است که کلام او را در ^{نفس} ^{خود}
ابا بن فران نقل می کند و او کور مادر زاد بوده در سینه در وسط دماغ کرد و این خطا گفته
قاده بن نعان همان دو العینین است که در باب ذالک گذشت

فتم بن عباس بن عبدالمطلب از اصحاب رسول خدا و علی رضی الله عنهما است
و امیر المومنین (ع) در عهد خود حکومت مکه را با وی گذاشت و از مکاتیب
امیر المومنین (ع) با وجلالت قدر او معلوم می شود قال ابن عباس هو اخ
الناس عهد رسول الله (ص) لانه اخ من خوج من فیه (ص) و قسم با رسول خدا (ص)
شپیه بود و قبرش در سمرقند است و او از رضاعی امام حسن است چه آنکه امام الفضل مادرش
امام حسن (ع) را پیش فتم شرب داده بود

قدانه بن مظعون حجتی از حاضر شدگان در است و او خال عبد الله

و حقه فرزندان عمر بن الخطاب حجتی است عمر در زمان خلافت خویش او را حکم
الحج بن داد و واقعه ثواب خوردن او و حکم عمر در حق او معروف است

فرطه بن کعب انصاری هاشمیه در روز خروج بصفتی حضرت امیر المومنین
را بپشت انصار را با وی سپرد و او را در احد و بدر حاضر بوده و مملکت
برای در زمان عمر بدست وی گشوده گشت و در غامت غزوات ملاقات
و کاتب علی علیه السلام داشت در کوفه و مات بپشت و المحرق بر وی غار گذاشت

فروه بن نقاشه سلولی شاعر که هاشمیه با جماعتی از بنی سلول مجتبه
رسول (ص) آمد و اسلام آورد گویند یکصد و پنجاه سال زندگانی کرد و اشعار
در ریخت شجر خبیث گفته و صدرش این است اصحبت شجری الشحین
اربعه و الشخص شحین لما منی الکبر

فغیب بن اعین برادر زاده و سحران است اما از مخالفین است گفته اند غیر
از زاده و برادرانش که تمامی از اجله و اهل حدیثند دو برادر دیگر زاده
دارد که از این امر هیچ ندانند مالک و فغیب

فبن غلام امیر المومنین (ع) هاشمیه حضرت امیر المومنین (ع) فرموده

انی اذا البصر شیا منکرا او فدت ناری و دعوت فیما و مداحی
 فی الخفیت را در انوفی که از او پرسیدند غلام کبیتی مشهور است و در حال
 کشتی مسطور است و او را حجاج ثقفی شهید کرد و روایت است که چون فیما بر
 حجاج وارد نمودند حجاج پرسید تو در خدمت علی چه میکردی گفت ابی ترث
 را حاضر میبختم پرسید که علی چه میکرد چون از وضوی خویش فارغ
 میگشت گفت این ابی مبارکه را تلاوت میکرد فلانوا ما ذکر و به فحشا
 علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبسوثون
 فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین حجاج گفت کمان
 میکنم که این ابی را بر ما ناپدید می کرد فیما گفت بلی حجاج گفت چه خواهی کرد
 اگر سر ترا بردارم گفت در این هنگام من سعید خواهم بود و نوشتی پس
 حکم داد تا فیما را کمر زدن و بداند که از احفاد فیما کثیرین طاری است
 که از رجال حدیث و صاحب کتاب است که شیخ نجاشی از انقلی می کند
فلیس بن خرنه القیسی را گویند نگاه که خدمت حضرت رسول
 آمد گفت یا رسول الله ما تو بیعت میکنی بر عهدی جز آنکه بدان وفا کنیم

سعی فرمود لاجرم از ضرر زبان محفوظ خواهی بود و شری عابد تو
 نخواهد گشت این بود تا روزگار زیاده بن ابیهر و عید الله بن زیاده رسید فلیس
 از مثالب و معایب ایشان زبان نمی بست عید الله او را حاضر ساخت گفت
 توئی که افترا بر خدا و رسول می بینی فلیس گفت من نشنم لکن اگر خواهی ترا
 آگهی دهم گفت کیست گفت آنکس که قرآن خدا و شریعت پیغمبر تو را گفته
 عید الله گفت آن کیست گفت توئی و پدرت زیاده و آنکس که شمارا مامور
 داشته عید الله در خشم شد و گفت توئی که کمان داری هیچ شری عابد
 تو نتواند شد و عوانان را برای عذاب او حاضر ساخت قبل از آنکه این
 کار را ساخته کند فلیس بقتل و ببرد و سخن رسول خدای راست آمد
فلیس بن رمانه اشعری فرمود که همان است که خدمت حضرت باقر رسید
 و شکایت کرد از دین و کی مال حضرت فرمود برو نزد فر رسول و
 سوال کن و نزد من ای گفت چنین کردم و بحقیقت رجوع کردم و فرمود
 مصلی را بلند کن و آنچه در سینه پرانت بود از گفت مصلی را برداشتم
 در سینه پران اشرفها بود گفتم فلان است شوم بخدا قسم من شکایت

نگردم که از شما چیزی بگیرم فرمود بدار آنها را و حاجت خود را بکسی
اظهار نکن که باعث خفت تو میشود بزد او گفت آن پولها را بر
داشتم سجد اش می بود

فلس بن سعد بن عباد بن دلم مادرش فکته دختر عید بن دلم
است و او از سابقین است که رجوع کردند بامر المومنین و او از
اصحاب رسول و علی علیه السلام است و در نزد رسول مکان صاحب
شرطه داشت و در سخاوت و بسالت و کرم و جلالت حرب نام
بودا بر بود گویند و منی مرخص شد بسیار مردم مدیون وی بودند او را
گفتند این جماعت که ادای دین نکرده اند از عبادت تو شرم کنی اند فرمود
نامادی ندا در داد که هر کس از فلس بزد مت دینی است خود را بری
الذمه داند زیرا که فلس آن مال را به فرمود در حد و د سال شصتم در
مدینه وفات کرد و فلس یکی از آن چهار نفر است که موبر صور نشان
نزد پند و طایفه انصاری گفتند که دست میداشتم اگر ممکن شود
از برای فلس ریش نجیم اموال خود را صرف آن غایبم و با این حال مردی

جمل و بنکو خمال بود و فلس و پدرش از آن ده نفر میباشند که طول قدشان
ده شبر خودشان بود که هر شبری از ایشان موافق ذراع ماباشد و چون
فلس بر اسب نشستی اگر خواستی باباهای خود زمین را بخرایستی بتوانستی
و این فلس بعد از صلح امام حسن با معویه کناری گرفته بود و سعید معویه
را رضا عباد و امین او و معویه مکانی رده و بدل شد معویه برای او
یهودی بن یهودی نوشت و فلس برای او و ثن بن و ثن نوشت تا بابا آخره
معویه سحلی مخنوم برای او فرستاد و پیام داد که اگر خصمی تو بامن از برای
اطاعت حسن بود بعد از آنکه او مرا متابعت کرد این چه خصمنی است
الکون این سحلی را بسوی نوز شادم تا هر چه از من بخواهی دهم کن و من
از تو در رنج نخواهم داشت فلس جز در حفظ جان و مال شیعیان اهل بیت
سخن نکرد و الفتات عطا یا و مواهب معویه ننمود دیگر باره معویه کس
فرستاد و او را دعوت کرد در جواب گفت که قسم باد کرم که معویه را
لا فائت نکم الا انک در میان من و او بنزد و شمش فام باشد معویه امر
کرد تا سر بری بکند شدند و امام حسن را حاضر نمودند و امر کردند تا

گفت نواضح ایشان را چه رسد و از این کلمه تشیع و تحریف انصار را اراده کرد چه آنکه
نواضح شران ابکث را می گویند و عرض معویه این بود که انصار در شمار مزه در آمدند
نه در جمله اکابر و اعیان این سخن بر نفس بن سعد کران آمد گفت اعمویه انصار
شران ابکث خود را فانی کردند در غرضه بدر واحد و دیگر غزوات رسول خدا
هنگامیکه شمشیر میزدند بر تو و بر پدر تو و پیوسته با شما هاجک کردند تا آنکه
اسلام بشمشیر ایشان ظاهر و غالب شد و شما بخواسید و از آن گراخت داشتند
معویه ساکت شد ذکر باره نفس گفت که رسول خدا را ما را خبر داده است
که بعد از او شما کاران بر ما غالب خواهند شد معویه گفت از پس این خبر شما را
چه امر کرد نفس گفت امر فرمود که صبر کنیم تا گاهیکه او را ملاقات کنیم معویه گفت
پس صبر کنید تا او را دیدار کنید و در این سخن بکنایت عیثت ایشان را فرین
شعاع ساخت یعنی چه ساد مردمی بوده اند که کمان داری در سرای دیگر
پیچیده ملاقات خواهید کرد دیگر باره نفس بسخن درآمد و گفت اعمویه
اما شران ابکث سر دلت می کشی بخدا سوگند که شما را در سر و در بر و شران
ابکث دیدم که هاجک می کردید و میخواستند بوز خدا را خاموش کنید و سرت

شیطان را اسوار نمایند و نویذیرت ابوسفیان از بیم شمشیر ما گراخت تمام
قبول اسلام کردند پس از آن نفس زبان بفضایل و مناقب امیر المومنین
گشود و فراوان از فضایل اجداد بشار آورد تا آنکه گفت گاهیکه انصار جمع
شدند و خواستند که با پدر من بیعت کنند فریشت با ما حضرت کردند و از پس
آن بر انصار و بر ابی محمد منم نمودند قسم بجان خودم که نه از انصار و نه از فرشت
و نه بکین از عرب و جمیع جز علی رضی و اولاد او هیچ کس را در خلافت حق نیست
معویه از این کلمات خشمناک شد و گفت ای پسر سعد از کدام کس این کلمات امری
دیدم ترا باها خبر داد و از وی فراگرفتی نفس گفت از کسی شنیدم که بعد از
پدر من است و حق او بزرگتر است بر من از حق پدرم بر من گفت کسبت آن گفت
علی بن ابیطالب من عالم این امت و صدیق این امت و آنکسکه خداوند در میان
این امت مبارک در حق او فرستاده فدای من باشد شهیدایی و بیگم و من عند
علم الکتاب بسیار از امامت قرآن که در شان امیر المومنین من نازل شده بود
فروان کرد معویه گفت صدیق این امت ابو بکر است و فاروقی امت عمر است و آنکس
که در نزد است علم کتا عیسی بن سلام است نفس گفت نه چنین است

دبیر ابی ترسول خدا
اخراج کردند و از پس

بلکه احق و اولی باین اسماء آنکس است که حق تعالی در شان او زیادتاد افق کان علی بنه
من ربه و بملوه شاهد منه و آنکس که رسول خدا او را در عذر پر خم نصب کرد و فرمود
من کنک مولاه و اولی به من نقه فعلی اولی به من نقه و در عروه بنوک با او فرمود
انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانی بعدی چون فیس سخن می بخاورد
معویه فرمان داد نامادی مردم را خبر دهد که کس در رضا بد علی (ع) سخن نگوید و
هر کس زبان بدح علی کشاید و از او فضلی ذکر کند و از انجاء العباد با او
برائت بخورد مالش هباء و خونش هدر است

فیس بن عاصم المنقری در سال نهم با دزدی بنیم محبت رسول آمد و اسلام
آورد و رسول (ص) فرمود هذا سید اهل البور و اوردی عادل و حلیم بود چندانکه
احق بن فیس معروف بکثرت حلم فرموده حلم دامن از فیس المومنین در ما میخ
است که دینی از احق بن فیس پرسیدند که از خود حلم تر کس را یافته گفت اری من این حلم
را از فیس بن عاصم المنقری امروزم بگروزی بروی مرا دم ما او مردی سخن می گفت
مانگاه حیدر از مردم او برادر او را با دست بسته آوردند و گفتند هم اکنون پسر ترا
مقتول ساخت او را بسته آوردیم فیس این بشند و قطع سخن خویش نکرد و آنکه

که سخنش تمام شد پس برگشت را طلید و گفت ثم بانی الی علمک فاطمه و الی
احق فادفته گفت برخیز ای لیرک من دست عمت را بکش و برادرش را بجات
سپار و نگاه فرمود که مادر فیل را صد شتر عطا کن باشد که خون او اندک شود
این بگفت و از طرف پهن لبوی ایسر مکه زد و بگفت

انی امری لا یغزی خلقی دلس نقیده و لا افق
من میفرغ میت مکرمه والعصن بنیت حوله العن

و این فیس هاست که با جمعی از بنی نهم بر رسول خدا (ص) وفود کردند و او را فرمودند که
عسل کن باب و هدر چون عسل کرد محبت اخفرت رسید انوقت فیس عرض
کرد که یا رسول الله ما را موعظه کن که نفع بریم از این بدی سبکه ما را مان بیابان
نشینیم فرمود ای فیس بدی سبکه با هر عزت دلت است و با هر دنگانه دلت است
و با دینا عزت است و بدی سبکه بر هر چیزی محاسب و بر هر چیزی نکهبان و
موکلی است و بدی سبکه از برای هر حسنه ثواب است و از برای هر ستم
عقاب است و از برای هر احمق و مهملی نوشته است دهانا یا فیس بدانکه
میت از برای تو حایره از فریبی که دخی شود با تو و آورنده است و دخی می

باو و نمرده پس اگران فرین نوکیم باشد کرامی دارد و اگر لیم باشد نواجال
 خود گذارد و بداد نو و سل محشود غشود ان مکر باو و محشود غشوی نو مکر باو
 و سنوال کرده غشوی مکر از او و صبر غشوی مکر باو و اگر فاحش باشد
 و حش غشوی مکر از او و او عمل است فیس گفت اگران موعظه بنظم آورده باشد هر این
 ما افتخار میکنیم بسبب ان بر هر که نودیل می شد از عرب و اناذ خیره خود می کردیم
 انجباب امر فرمود کسی را که برود و حسان بن ثابت را بیاورد و صلصال بن دلمس
 که حاضر بود قدری فکر کرد و شبیه با این شعر در آورد و پیش از آمدن حسان
 عرض کرد یا رسول الله چه بری دره هن من حاضر شده کمان میکنم موافق اراده
 شما باشد اذن میدهی بخوانم فرمود بلی پس شروع کرد بخواندن این اشعار
 خیر خلیها من فعالک اما ^{لا} رین العقی فی القبر ما کان یفعل فلا بد للانسان من ان یعزل
 لیوم یناد المرء فی قبیل فان کنت مشغولا یسئل فلا تکن ^{لا} بغیر الذی یرضی به ^{لا} یسئل
 فلن یجیب الا انسان من بعد موته ومن قبله الا الذی کان یعمل ^{لا} الا انما الانسان ضیف ^{لا} لاهله
 یقیم فی قبلا ینهم ثم یرجل

فیس بن یحیی انصاری از صحابه است و مدح است و روایت است که

سم
 پس فرارده انرا مکر
 صالح و شایسته زیرا که
 او اگر صالح باشد ان
 عکری مکر باو و اگر

رسول خدا (ص) بر فری گذشت که صاحب انقب را غدا بی نمودند انحضرت حیدر
 طلید و ازاد و شغه نمود یکی را نزد سرفر و دیگری را نزد فراداد و روایت
 شده که صاحب انقب فیس بن یحییان بوده و این کار را رسول خدا (ص) برای دفع
 غدا باو نموده چه آنکه جویده مادامیکه ناست دفع غدا بنماید و نمون و کافرا نفع می بخشد
فیس بن الکثوح هان کس است که اسود عینی را که دعوت بنو ث می کرد به
 اتفاق فرود دلمی بقتل رسانید و در فتح قادسیه و نهاوند و دیگر غزوات حاضر
 بوده و در صفین لازمیت رکاب امیر المومنین (ع) داشته و علم جلیله با وی بوده و او را
 شاعر و شجاع بوده و خواهر زاده عمر بن سعد کرب بوده و در صفین حلف برید تا بمعوم برسد و
 که پس از تهب بر سر معوم می داشت بکشت لشکر معوم و دو او را فرود کردند و او را شهید نمودند

باب الکاف

کاف ^{لا} بن ابراهیم مدنی از کافان است که بشرف ملاقات حضرت صاحب الامر (ع) رسید
 و مشاهده معجزاتی کرده و اخباری عجیبات درک کرده چنانچه در غیث شیخ مذکور است
 کا فور خادم ثقه و معروف است

کثیر بن عبد الرحمن حوا عی شاعر مشهور بکثیر عت از شعرا حضرت باقی

بشمار دهنه در سینه صد و پنجاه در مدینه وفات کرد بعد از وفات او حضرت بابا بجزایه
 او حاضر شد و او را بلند کرد و بردوش گرفت و اتفاقاً در روز وفات او عکرمه موی
 بن عباس نیز در مدینه وفات کرد مردم گفتند امروز اقیقه مردم و اشعر مردم وفات
 کرد چنانچه ابو هاشم جباری و ابن درید شیعی در روز هجدهم شعبان سنه صد و
 بیست و یک وفات کردند مردم گفتند ما علم اللغة و الکلام بموت ابن درید و
 ابی هاشم و نظر وفات محمد بن الحسن شبان فقیه و کسائی در یکروز در مدینه که رسید
 گفت دفنا الفقه العربیه بالرقی و کثیر یکی از عتائین عرب است که مشهور است و
 مشهور او عزا است و از برای ادعای بانی است که مقام ذکرش نیست و کثیر مظهر
 کثیر است بلا خطه حقایق و کونای فد او اشش را بضمیر کردند و من در عبد الله بن
 مسعود اشاره باین مطلب کردم حکم عن الوفاض قال رایت کثیرا بطوف نبال
 عن حدیثك انه یؤید علی ثلثة اشبار فلا یصدفه

کثیر النوا بیری است که در بزرگه حال انها معلوم شد و او از کسان است
 که استخفاف می نموده بحضرت باقر ^ع و حضرت صادق ^ع از او پیروی حسنه
 و حضرت باقر ^ع نموده که حکم بن عقیه و سلمه و کثیر النوا و ابی المقدام و سالم غار

بیر عکرمه

سبیل بر امراء کردند و ایشان از آن جماعه اند که حق نعم در شان ایشان در حق
 و من الناس من یقول امنا بالله و یا الیوم الآخر و اما هم بمؤمنین
کعب بن زهیر بن ابی سلمی از شعراء معروف و از بیت شعراست چه آنکه
 حدیث ابو سلمی و پدرش زهیر شاعر بودند و حال پدرش شباهه ساعری نخل
 نخل بوده و عمه اش سلمی و خواهرش حللی و برادرش مجید و پدرش عقیقه معروف
 عقیقه و پدرش عوام تمام شعر او بودند و زهیر اشعر شعرا بوده چه علمای
 ادب امر القیس و نابغه زیبایی و زهیر را تمام شعرای جاهلیت مقدم داشته اند
 و بعضی درین ابن سهرنقر زهیر را بر تمام شعرای جاهلیت مقدم داشته اند
 انتخاب نمودند و او یکی از شعرای سعبه معلقه است و مطلع قصیده او این
 بیت است امین ام اوفی دمنیه لم نکلم حجران الذراج فالمنشلم
 گفته اند زهیر قبل از بعثت وفات کرد و در زمان رسول خدا ^ص مجید برادر کعب
 اسلام آورد کعب استغاری در نگرهش او گفت و برای او فرستاد رسول خدا
 حزن او را هدر فرمود چون کعب دانست خون او را هدر فرموده و بهیچا که نزد
 از شمشیر مسلمانان این نخواهد بود لا جرم قصیده از در معدنث انشا کرد

در او مدینه

د راه مدینه پیش گرفت چون عبد بن ربیع رسید اول نزد ابوبکر شد و او را همراه
خود کرد و چهره خود را بدامن عمامه پوشیده بدلاشت تا کسی او را نشناسد که
مباد اخوانش رنجیده شود چون راهی رسول خدا رسید ابوبکر عرض کرد که مردی است
از عرب میخواهد بشرط اسلام با تو سعیت کند پس اخفقت دست فراداد و کعب سعیت
کرد تا گاه گفت بای است و ای پارسول الله هذا مقام العائذ بك اما کعب بن زحر
پس شروع کرد بخواندن آن قصیده که در مدح اخفقت ساخته بود بابت سعادت
فقلی الیوم مبیول نا انکه خواند انبئت ان رسول الله اوعدنی والعفو عند
رسول الله مامول فقد امنت رسول الله معذنا والعذر عند کرام الناس مقبول
و چون بدین شعر رسید ان الرسول لیسف لیسفنا به مهد من سوف الله رسول
حضرت فرمود بکرم ان الرسول لنور یضاد به و در وقت اثنا قصیده گوید
اخفقت باخوابان فرمود بسنوبد تا کعب چه میگوید و چون قصیده را بپای
برد پیغمبر جایزه داد و اسلام او بر گرفته شد قیامی در اخبار الدول از صاحب
طیور بابت نقل کرده که آن بوده نزد کعب بود تا زمان معویه که ده هزار درهم باو داد
که آن بوده را بگیرد قبول نکرد چون کعب وفات کرد معویه بیست هزار درهم

بروی باد

برادر او را

برای اولاد او فرستاد و برده را از ایشان بگرفت و آن برده نزد خلفا بود و خلفاء
مان عتابی داشتند و در اعیان برده و مش خویشت می گرفتند و آن بزرگ
می جستند تا بمسئعهم رسید مسئعهم مرا زودیکه علفات هلاک میرون شد
ان بر در برده و مش داشت و قضیب اخفقت را بردست گرفته بود چون هلاک
مسئعهم را بکشت ان برده و قضیب را بسوزانند و خاکسترش را در جلد بر
و گفت من اینکار را بجهنم اهانت نکردم بلکه خواستم تا برده و قضیب را نظیر کرده بپایم
بجهنم تا که خلفاء او را متشکر ده بود والله العالم

کعب بن سوره ها سنگه بکروز در مجلس عمر جای داشت که تا گاه زنی در
اند و عمر گفت که شهر من روزها روزه میدارد و شبها نماز میبایستد عمر
گفت او را از چنین کردار رفع دهم ان زن مذمی چند رفت و مرا حجت کرد و باز
انکلمات بگفت و عمر هم بهان کلمات جواب بداد کعب با عمر گفت این زن
از شهر خویش شکایت آورده عمر از فراسط او تعجب کرد و گفت تو در میان
ایشان حکم کنی کعب ایشانرا طلب داشت چون حاضر شدند زن گفت
خلیله من الفرائش مسجد نهاده ولیله لا یروند امض القضاء باکعب لا ترد

سهر شربت

سوهش گفت ای امری قد شفیق قد نزل فی سورة النور فی السبع الطول و فی کتابه فی خبر نزل
 گویند ان لها من علیها بعل من اربع واحد علی غفل امض لها ذل و دع منك العلل
 انگاه گفت ای مرد اگر چه بگزن داری لکن سه زن دیگر توانی بعهده در آورد پس نزد سه
 شب غنای داشتی و اخبار یکشب از چهار شب با وی امت در ان شب جز غایب
 گذارد و با او باش عمر او را پسندید و فاضل بصر ساخت او بود تا جنگ جل رسید
 توان در کردن او نجات و عصای بردست گرفت و در پیش روی شتر اندوخت
 را در وفا و ثبات سر کند همی داد و عیدان دفت و رجز میخواند با معشر الازد علیکم اکم
 فافاصلوکم و صومکم ایست ناکاه نیری بر مقل او آمد و در گذشت و بروائی
 اشتری و او را بقتل رسانید و بعد از ان قضا و حرب که امر المومنین (م) بر کشتن عبوس
 میفرمود چون بکعب رسید فرمود تا او را بر نشانند فذل و بل امک کعب بنی بود
 ترا علمی بود که توانستی بدان سود انجمنی بود و شیطانی تو اکراه کرد و باش از دست
 و در روایت شیخ مفید است که حضرت فرمود که کعب بنی بر کردن خود او بخش
 بود کمان میکرد که نرفت مادر خود میکند و انکه مردی بران میخواند و حال انکه
 عنایت چه در فرانت پس جانب شد و چنان غنای ها او خدا را خواند که

ما بکشد خدا و اکت پس فرمود او را بنشانید چون او را نشانند با وی فرمود
 با کعب لغت و جدت ما و عدی ربی حقا فعل و جدت ما و عدی ربی حقا فعل و جدت ما و عدی ربی حقا فعل
 کعب بن عمرو بن عباد انصاری مکنی بایوسر صحابی جلیل القدر است در عقبه و پدر
 حاضر شده و در صفین در رکاب امیر المومنین (ع) حضور داشته در شش و فات
 عوده و هو الذی اسر العباس بنی مکه و اختطف رابنه الشریک و کان من افاضل العرب و له ملخ
 کعب بن مالک الخزرجی الانصاری از مردم مدینه است در عقبه ثابته بامر رسول خدا
 بیعت کرد چون انحرث عبدالله هجرت فرمود او را باطلحه بن عبید الله برادر عمود
 او در غزوه احد و دیگر غزوات حاضر بوده جز غزوه تبوک که خلف جنت
 و او یک تن از سقرای رسول خدا است و اشعار او در غزوات مصبوظ است
 کلبوم بن الحصین الغفاری معروف بکثوم المنخور است بجهه انکه در
 احد نیری بر جای نخواست و رسول اکرم (ص) باب دهان مبارکش انرا ملثم
 ساخت و او را رسول خدا (ص) در عام الفتح و غزوة القضا در مدینه بخلیفی گذاشت
 کلبوم بن هذیم الانصاری معروف بصاحب رسول (ص) بروایت و افندی
 و ابن اسحق چون رسول خدا هجرت فرمود در ورود مدینه بر او وارد شد پس از

چهار روز از اینجا بخانه ابویوب انصاری رفت و گشودم اول کس است از
 انصار که بعد از ورود پیغمبر علیه السلام وفات کرد و در بیع غزوه مدون گشت
کلیب بن معویه صیدوی از ابواسامه روایت شده که حضرت صادق
 عرض کردم که نزد ما مردی است که نامش کلیب است عیاید از نزد شما خبری مگر
 آنکه مگوید من تسلیم دارم از جهت تسلیم او را کلیب تسلیم نام نهادیم ابواسامه
 گفت حضرت برادر رحم کرد یعنی فرمود خدا او را رحمت کند نگاه فرمود میباید تسلیم
 چیست اساکت شدیم فرمود بخدا سوگند که تسلیم همان اخبار است که خدا
 عز وجل فرموده الذین امنوا و عملوا الصالحات و احبوا الی ربهم و هم در خیرا
 مردی خدمت اخفقت عرضه داشت که بشود کسی دوست بداند کسی که مذنب است
 فرمود اینک من دوست میدارم کلیب صیدوی اسدی را و حال آنکه مذنبم او را
کلیب بن زید الاسدی شاعر و حدی و مادی ال احمدی صاحب قصیده
 هاشمیات طریب و ماسوفالی البیضی طریب و لالعابنی و ذوالشعبی
 جلالت شائسته را است بعلاوه آنکه از مداحین خانه دارد رسالت بوده است
 مردی خطیب و فقیه و نسابه و حسن الخط و فارس و راجع و سنجی و دین بوده

و فرزند

و فنی خدمت حضرت بافر رسید و خواند قصه من لقلب منتم مستهام و
 چون باین شعر رسید و ثیل بطف غودر فهم بین غوغاء امر و طعام اخفقت
 کرست و فرمود ای کلیب اگر نود مالی بود ترا صلح میدادیم لکن از برای نیت
 ان کلامیکه رسول خدا (ص) بحبان بن ثابت فرموده لا تلت مؤمن بروح القدس ما
 ذیبت غنا اهل البیت و در حدیث است که و فنی خدمت اخفقت عرض کرد که یا علی
 من میخواهم سؤالی از شما بنمایم حضرت نگیه فرموده بود در خواست نشست و کسر
 فی صدره و ساده و فل سلف فرمود پرس سؤال خود را عرض کرد سؤال میکنم
 از شما ازان دومی فرمود ای کلیب رخنه نشد در اسلام بپذیر شایخ حجابی خون
 و کسب نشد مالی از غیر حلال و نکاح نشد فرجی مجوام مگر آنکه در کردن آن دوست
 نازد بلکه پیام فرماید قائم ما (ص) و ما کرده بی هاشم امر میکنم بزرگ و کوچک خود را
 بست و برائت از ایشان و نقل است که چون کلیب قصیده هاشمیات را گفت
 بیعت رفت و بر فرزندش شاعر عرضه کرد و فرزدی او را بخین غود امر با شعله
 ان نمود پس کلیب بجانب مدینه رفت و بعد از حضرت بافر هم رسامند
 حضرت دعا کرد او را نگاه بتود عبدالله بن حسن و ساوین هاشم رفت و

سایر است

و فنی خدمت حضرت بافر رسید و خواند قصه من لقلب منتم مستهام و
 چون باین شعر رسید و ثیل بطف غودر فهم بین غوغاء امر و طعام اخفقت
 کرست و فرمود ای کلیب اگر نود مالی بود ترا صلح میدادیم لکن از برای نیت
 ان کلامیکه رسول خدا (ص) بحبان بن ثابت فرموده لا تلت مؤمن بروح القدس ما
 ذیبت غنا اهل البیت و در حدیث است که و فنی خدمت اخفقت عرض کرد که یا علی
 من میخواهم سؤالی از شما بنمایم حضرت نگیه فرموده بود در خواست نشست و کسر
 فی صدره و ساده و فل سلف فرمود پرس سؤال خود را عرض کرد سؤال میکنم
 از شما ازان دومی فرمود ای کلیب رخنه نشد در اسلام بپذیر شایخ حجابی خون
 و کسب نشد مالی از غیر حلال و نکاح نشد فرجی مجوام مگر آنکه در کردن آن دوست
 نازد بلکه پیام فرماید قائم ما (ص) و ما کرده بی هاشم امر میکنم بزرگ و کوچک خود را
 بست و برائت از ایشان و نقل است که چون کلیب قصیده هاشمیات را گفت
 بیعت رفت و بر فرزندش شاعر عرضه کرد و فرزدی او را بخین غود امر با شعله
 ان نمود پس کلیب بجانب مدینه رفت و بعد از حضرت بافر هم رسامند
 حضرت دعا کرد او را نگاه بتود عبدالله بن حسن و ساوین هاشم رفت و

طریب و ماسوفالی البیضی طریب
 گفت خاتم ما رسیدیم باین بیت
 فانی الالاحد شیعته
 و مالی الا معنی المعنی
 فرمود چون معنی کن برادر سلام رسان
 و بود که خدا از زیر ترالسب
 این قصیده و از محمد بن سهل روایت
 نقل کرده که گفت داخل شدیم بکسب
 رحمت صادق علیه السلام در ایام
 زینب گفت گفت فرات نرم اذن
 سید برادر شاعر مجوام فرمود آنها
 امام عظام یعنی این روز را روز اربعه است
 و شبیه شب شوره آن خواندن
 عرض کرد ان اشعار در حق شایسته فرزند
 است از حضرت اخفقت و شاعر بعض
 ابیاتیش آمد که گوش کنند پس کلیب
 شریف خواند و دریم هم بر شد
 تا رسید برین بیت بصبی الامون یعنی
 دوس غریب فیا اخر السدی له النی اوله
 حوت آنها را بپذیرد گفت اللهم اغفر
 لکلیب ما قدم و ما اخر و ما امره
 لکن و عظمی برحقی من غفره

و برای ایشان نیز بخواند عبدالله بن حسن ملکی را چهار هزار درهم خرید بود
 فبالة اعلک را کمیت جاپوه داد کمیت او را رد کرد قبول بنفشاد ناخند روزی
 با برادر و اسد غای زیاد کمیت انقباله را رد کرد و گفت من در مدح شما اهل
 بیت غیر خدا نظری ندارم و چیزی نمیگویم در اذان آن انوش عبدالله بن معویه
 بن عبدالله بن جعفر جاپوه از پوست بگرفت و چهار طرف از ابدست کردگان
 خود داد و در خانه های بنی هاشم کرد و گفت ای بنی هاشم این کمیت است
 که در حق شما شعر گفته هنگامیکه مردم از ذکر مضایق شما سکوت کرده
 اند و خون خود را در نزد بنی امیه در معرض رنجش در آورده پس هر چه شما
 را ممکن میشود برای صله او بیاورید پس هر که هر چه ممکنش بود از درهم و
 دينار در آن پوست می ریخت تا آنکه نوبت بزنگای هاشمیان رسید آنها
 هم هر چه داشتند عطا کردند حتی آنکه حلی و حلل خود را از بدن بیرون
 میگرداند و در آنجا می ریختند پس جمع شد برای کمیت مقدار صد هزار درهم
 که بحباب پوله های آن زمان ظاهر پنجاه رد و بیست و پنجاه تومان بهلد
 پس عبدالله بن افشار نیز کمیت آورد و گفت یا بالمشهل البشاک یجهد

المفل ما از نو عذر میخواهیم چه آنکه مادر زمان دولت دشمنان خود میباشیم
 و در دست ما چیزی نیست و انقدر جمع کردیم و در دست زبور زنان خیاچه
 می بینی کمیت گفت پدر و مادر من فدای شماها باد همانا زیاد عطا کردید و من
 عوضم در مدح شما خوشنودی خدا و رسول بود و از شما چیزی نمیگویم و
 بصاحبانش رد کن و هر چه کردند قبول کند او قبول نکرد از برای کمیت مضایق
 بسیار نقل شده و از طایفه بنی اسد منقول است که گفته اند که ما فضیلتی داریم
 که هیچ یک از عالمان ندارند و آن فضیلت آنست که هیچ مردی از ما نیست مگر آنکه برنی
 از کمیت بارت برده بسبب آنکه کمیت در خواب خدمت حضرت رسول رسید
 حضرت فرمود بخوان برای من قصیده طریب و اما متوفی الی البیض اطرب
 چون کمیت القصیده را خواند حضرت دعا کرد و برکت در حق او و قوم او و
 فرمود بودت و بودت تو من وارد شده که مردی از صلحاء قصیده هاشمیان
 کمیت را از حفظ کرده بود و برای مردم میخواند تا بگوید انوارک کرد و نا
 نیست و بچینال انوار نقل کرد و بعد از اعذت دوباره عود کرد بخواندن
 و نقل کردن آن سبب پرسیدند گفت در خواب دیدم که مجله بدست

من دادند انرا کثودم دیدم در آن نوشته سیم اسم الرحمن اسمی کسانیکه
داخل بهشت میشوند از محبین علی بن ایطالب (ع) در سطر اول و دوم اسم
جماعتی را دیدم که عیثا ختم ایشانرا و در سطر سیم و چهارم نظر کردم دیدم
صان آنها نام کبیر بوده عود کردم بخواندن شعرا و

کبیر بن زباده النخعی البابی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و از اعظم
ایشان است چندی از جانب المحقق عامل هیت بوده دعای مشهور
که در شب نیمه شعبان و شبهای جمعه میخوانند منسوب بانحباب است و عرفا
اورا صاحب سر امیرالمؤمنین دانسته اند و سلسله جماعتی از عرفا را بدو منتهی
میدارند از جمله حدیث کرده اند که یک روز امیرالمؤمنین (ع) بر شری سوار
بود و کبیر دارد و در عرض راه کبیر عرض کرد یا امیرالمؤمنین (ع)
ما الحقیقه قال ما لك والحقیقه قال اولست بصاحب سرک قال بلی ولكن
بنوشع عليك ما يطع مني الخ و حدیث مشهور که امیرالمؤمنین (ع) دست
اورا گرفت و میخانه بود یعنی بصر او فرمود یا کبیر ان هذه القلوب
او عینه فخرها و دعاها و احفظ عني ما قول لك الناس ثلثه الخ در

سیاری از کتب علمای علیه السلام میباشد و شیخ بهائی او را یکی از احادیث اربعین خود قرار
داده و هم از کلمات امیرالمؤمنین است که یا کبیر و صبت کرده فرموده یا کبیر
مرا اهلك ان پر و هو فی کسب الکامرم و بد لجوانی حاجه من هونائهم فواللّٰه
وسع سمعه الاصوات ما من احد اودع قلبا سرورا الا وخلق الله له من ذلك
السرو لطفافا فاذا قولت نازله جوی بها کالماء في الخدره حتى يطرد هاعنه
کما نظرد غریبه الابل و بالجله شهادتش بدست حجاج نفی واقع شد ^{بنگاه}
چون حجاج و الی عراف شد خواست کبیر را بدست آورد و بقتل رساند کبیر از وی
مکرم بخت چون حجاج بدو دست نیافت عطائی که از بیت المال با قوام کبیر بر
قرار بود قطع نمود چون اینخبر بکبیر رسید گفت از عمر من چندان بجای نمانده
که سبب قطع روزی جماعتی شوم برخواست و نزد حجاج اند حجاج گفت ای
کبیر ترا همی حسینم تا کبیر کم گفت هر چه میخواهی بکن که از عمر من جز اندکی نمانده
و عنقریب باز گشت من و نو لیسوی خداوند است و مولای من بمن خبر داده که قاتل
من تراخواهی بود حجاج گفت تو در شمار قاتلان عثمانی و فرمان کرد تا سرش بر کفشد ^{سال}
هشتاد و سه هجری و اسفوت نود سال داشت و فرس در توبه مابین نجف و کوفه ظاهر است

کنک ابو خالد کاتبی معروف است که مامش مردان است و خواهد آمد

با **الامر**

لسید بن ربیعہ العامری از صنایع شعری عرب و از شمار مختصرین است
که هم ادراک جاهلیت نموده و هم شریف اسلام باقیه مدی شجاع و جواد بوده و
از فنون شاعری در تذکره ابام عرب و ذکر مرثی از افراد خود فضیلتی رنوده
و لکن چون اسلام آورد لب از شعر فرو بست بعضی برانند که بعد از اینکه مسلمانی
گرفت جز این سخن دیگر شعر نگفت ذال الشیاب فلم یختم به بالا و اقبل الشیخ الاسلام
المحدث از لم یأثنی اجملی حتی لبست من الاسلام سر بالا گویند سالی عمر بن الخطاب
مغیره بن شعبه که از جانب او اماره کوفه داشت دم کرد که از شعرا هر که در کوفه باشد
اشعاری که در اسلام گفته اند برای من بفرست معین کس بنزد شعرا فرستاد که
از جمله بسید بود که از شعر خود انفاذ دارد بسید گفت مرا از نفرهای اشعار جاهلیت
معفود امر مغیره گفت از انچه در اسلام کوئی مرایند باشد بسید مجانبه خویش گفت
دسوره بغه را در صحیفه دم کرد و انفاذ داشت و گفت خداوند بجای فرات
شعرا کلمات را برای ما نهاده و من اینکما ترا باشاد شعر شد بل نکم و مدت

رندگان اورا یکصد و چهل و یکصد و شصت بنز گفته اند و از این جمله که بنزد مال
در جاهلیت روزگار برد و این هنگام که مرکش فرار سید دختران خوش رایش
طلبید و اشعاری بگفت که از جمله این سه شعراست و ناخندان ندان بعاف
اخی ثقه لاعین منه ولا اتر فتوا و قولاً بالذی علمانه ولا تخشاً وجهاً ولا تخلفاً شراً
الی الخول ثم اسم السلام علیکم و من یلک حولاً کمالاً فقد اعندنی و دختران او هر
با مداد مجلس جعفر بن کلاب حاضر شده بر پدر مرثیه گفتند تا یکسال تمام شد
انگاه از ذکر مرثی لب فرو بستند و بالجملة قصیده عفت الدبار محلها و مفاصها
که از جمله فصاید سبعة معلقه است از اشعار اوست و هم از اشعار اوست که در
وصف ادرسون حذارم فرموده اصدقی کلمه فالتیها العرب الا کل شیء ما خل الله باطل
و کل نعیم لا محاله باطل نعیمک فی الدینا غرور و حسره و علیک فی الدینا محال
و باطل و کل اناس سوف ینخل بینهم دو بهینه نصف منها الانال و کلامی بوسه
اذا کشفتم عند الله المحاصل

لوط بن محی بن سعید الوردی الغاندی بغین معجمه ابو خنف رحمه الله است
که شیخ اصحاب کوفه و وجه ایشان است و بروایت او مکنون و اعتمار است بعضی

بعضی از علماء مانند شیخ کشی و غیره اورا از اصحاب امیرالمؤمنین و حسن و حسین دانسته اند و بعضی گفته اند که این درست نباشد بلکه او از اصحاب صادق و دیگرش از اصحاب امیرالمؤمنین است هر جهت کتب تصنیف کرده از جمله مقتل امیرالمؤمنین و مقتل امام حسین و مقتل حجر بن عدی و مقتل محمد بن ابی بکر و غیره و بالجمله این همان ابو مخنف صاحب مقتل معروف است و خود او از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و اصل مقتل او در نهایت اعتبار بوده چنانچه از نقل اعظام علمای قدیم از آن دان سابر مؤلفانش معلوم میشود لکن افسوس و آه که اصل مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود منسوب باد مشتمل است بر بعضی مطالب منکره که شاید از دست مخالفین بوده باشد مابین جهت از درجه اعتبار ساقط است و بر معذات آن هیچ وثوقی نیست

لیث بن الجعفی المرادی کنی بابو بصیر از اصحاب اجماع است و جبل بن دراج روایت کرده از حضرت صادق که فرمود بشیر الحنین بالجئته بریدن معویة بن ابوبصیر لیث بن الجعفی المرادی و محمد بن مسلم و ذراره اربعة غباء الله تعالى علی جلالة و علی جلالة لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة و اندرست و احادیث

در مدح و ذم ابوبصیر وارد شده است و علماء از احادیث ذم جواب فرموده اند و در حدیث حواریین است که او از حواری حضرت باقر و صادق است و از روایت صحیح کلینی ظاهر میشود که ثقة جلیل القدر محمد بن مسلم با آن جلالتان در طریقی که با بعضی از اصحاب دیگر نیست سر ابوبصیر غار گذاشتند و در ترجمه علیا گذشت که حضرت صادق برای او ضمانت بهشت کرده و بدانکه ابوبصیر مشرک است مابین لبت مذکور و یحیی بن القاسم خلط ناپیدا و گاهی مشنبه میشوند و ظاهرا حدیث طبری منعلق بر یحیی بن القاسم و اخذیث این است روی الکشی عن حماد التابی قال جلس ابوبصیر علی باب ابوعبد الله لطلب الاذن فلم یؤذن له فقال لو كان معنا طبرقی لاذن فحیاء کلب فشرع وجه ابوبصیر قال ان ما هذا قال حلیسه هذا کلب قد شرع وجهك قلت شعر الکلب ای یوضع احدی رجله لیسول

باب المهر

مالک بن الانس بن مالک مدنی یکی از ائمه اربعة مذهب اهل سنت در سلسله در مدینه وفات کرد فرزند در بنیع است در حان بقیعه که

مکشوف بود که اشتر حکومت مصر نخواهد کرد این مکروب مبارک را از بهر آن
نوشت که مسلمانان تا پیام پیامت این پند و حکم را بکار بندند و سلاطین
جهان را در همارت و ابالت قانون بدست باشد که بدان قانون رفع زکوة
و خراج بشود و هیچ ظلم و ستم بر بندگان و رعیتها نشود و انهد نامه
معروف و ترجمه ها از آن شده و چون امیر المومنین ^ع عهد نامه را بآن
آورد فرمان کرد اشتر بسج راه کند اشتر با جمعی از لشکر بجانب مصر حرکت
فرمود گویند چون انجبر گوش زد معویه کشت پیام داد برای دهقان
عریش که اشتر را مسموم کن که تا من خراج بیست سال از تو نگیرم چون اشتر
بعریش رسید دهقان انجا پرسید که از طعام و شراب چه چیزی محبوب
تراست نزد اشتر گفتند غسل را بپی دوست میدارد پس انزد دهقان
مقداری غسل مسموم برای اشتر هدیه آورد و برچی از اوصاف و فوائد
ان غسل بیان کرد اشتر شربتی از آن غسل زهر آلود میل کرد هنوز غسل
در جوفش مستقر نشده بود که از دنیا رحلت کرد رضوان الله علیه و
بعضی گفته اند که شهادتش در قلمرو واقع شد و نافع غلام عثمان او را مسموم

ممود و چون خبر شهادت اشتر معویه رسید چندان خوشحال شد که در
پوست خود نمی گنجید و دنیا پی و وسیع از خوشحالی بر او تنگ گردید و گفت
همانا از روی خداوند جندی است از غسل و چون خبر شهادت اشتر به
حضرت امیر المومنین ^ع رسید بموت او بسی ناسف خورد و زیاده
اندوه ناک و کوفته خاطر گشت و بر منبر رفت و فرمود انا لله وانا اليه
راجعون و الحمد لله رب العالمين اللهم اني احسبني عندك فان موته من
مصائب الدهر رحم الله ما كلفك اوني بعهد و فضي خيبر و لني مبيع
انا قد وطننا انفسنا ان نصير على كل مصيبة بعد مصابنا برسول الله ^ص
فاذا من اعظم المصيبات پس از منبر پرامد و بخانه رفت مشايخ مجمع
بخدمت حضرت امیر المومنین ^ع آمدند و حضرت بمرکز اشتر متاسف
و متلهف بود ثم قال ^{و الله} ما لك و ما مالك لو كان من حبل لكان
مندا و لو كان من حجر لكان صلدا اما والله ليهدن موتك عالما و ليعرجن
عالما على مثل مالك فلنبتك البواقي و هل مرجو كمالك و هل موجود كمالك
و هل فامت النساء عن مثل مالك و هم در حق مالك فرموده خدا جنت

از رسول خدا حضرت فرمود هر کس خواهد نظر کند بر مردی اهل بهشت نظر
کند با بزم پس آن دو نفر نزد او شدند و از او طلب امرش و استغفار کردند
و فرمود خدا بنا بر مرد شمارا رسول خدا را میگذارد و نزد من می آیند
از من طلب امرش و شفاعت می کنند

متوکل بن عمر بن السنوکل همان متوکل بن هرمون راوی صحیفه سجاده است
و در سند صحیفه مذکور است آنچه که ملخص این است که متوکل گفت در زمان ما
عجی بن زید بن علی بن الحسین (ع) متوجه خراسان بود خدمت منسیر رسیدم و سلام کردم
گفت از کجا میائی گفتیم از حج پس احوال اهل بیت و بیعتی عم خود را پرسید و من
خبر دادم تا آنکه گفت پس عم جعفر بن محمد را ملاقات کردی گفت بل گفت در
باره من از او چه شنیدی گفتیم فدا بشوم دوست ندارم آنچه شنیدم
نقل کنم گفت مرا از مرتبه می نویسانی بگو آنچه را که شنیده گفت خبر دادم که تو عهد
میشوی و مانند پیرت زید بودی و آنچه بشنیدی می از شنیدن این خبر صورتش
تغیر کرد و این آیت مبارک تلاوت کرد بحواله نایب و بیعت و عنده
ام الکتاب پس بعد از کلماتی چند که با هم گفتگو نمودند می گفت تو در من

صحیفه البیت از دعا که پدرم حفظ کرده از پدرش علی بن الحسین (ع) و بمن وصیت
فرموده که آنرا محفوظ دارم و از غیر اهلس بیفان دارم اینک آن صحیفه
مکرمه نزد من است بنویسم سپارم که بعد از قتل من بوسایف بد و پیران عم محمد
و ابواهم پیران عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) چه من میدانم
که فرمایند پس عم جعفر را خبر دادند از کشته شدن من حق است و از پدرانش
بوی رسید و می ترسم چون کشته شوم بدست بنی امیه افتد و از مردم
کتمان آن کنند متوکل گفت پس من آن صحیفه را گرفتم و چون می کشته شد
عبد بنه رفتم و شرفیاب شدم خدمت حضرت صادق (ع) و حدیث خود را با
میچی برای قتل انجذاب نقل کردم اخفرت کریمت و حرمتش بر می شد بد شد
و فرمود خدا رحمت کند بر عم را میچی را و ملحق فرماید او را به اباء و اجدادش (ع)
محمد بن ابراهیم الامام بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب (ع)
در نسخه شریفه کبری این از حضرت صادق (ع) و ملف باین الامام است و
پدرش ابواهم الامام هاشم که ابو مسلم مروزی مردم را به بیعت او
مخواند و اعتقادش آن بود که امام بعد از امیر المومنین (ع) محمد حنفیه است و

بعد از محمد پسرش ابوهاشم و بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد
از او ابراهیم پسرش و بعد از او برادرش سفاح و چون مروان حمار بر او بمطلب
مطلع شد ابراهیم الامام را بکوفت و حبس کرد و پس از آن امر کرد ابنان اهل
آوردند و سر او را در میان آن ابنان اهل کوفت کرد ابراهیم دست و پا زد تا جان
نسلیم کرد و بعد از او ابراهیم برادرش عبدالله سفاح بر حسب وصیت ابراهیم بخلاف
رسید و پس از او برادرش منصور دو ابی حناچه من احوال ایشان را در
نام پنج خود ذکر نمودم

محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله کاتب معروف بنعمانی و ابن ابی ذئب
چه وزیر ابو القاسم حسین بن علی مغربی از شیوخ اصحاب و عظم القدر و شریف
المنزله است و کثیر الحدیث است در شام وفات کرده از تصنیفات اوست کتاب
غنیة معروف و منسوب است بنعمانی که بلد بوده مابین واسط و بغداد و هی فقهی و معری و اخبار
محمد بن ابراهیم بن مهناز پسرش از وکلاد حضرت عسکری (ع) و از سفراء امام
است و مال زیادی نزد پدرش از امام بوده که وفات نمود و وصیت نمود که اغاناها را
با امام برساند و در معروف و کوفت تمامید محمد بعد از وفات پدرش اغاناها را براف

رسولی از جانب امام (ع) آمد و نشانی اغاناها را داد و گفت و بعد از آن از ناحیه
برای او بیرون آمد که فدائک مقام ایک فاحمد است

محمد بن ابی بکر بن ابی فحانه حلیل القدر عظیم المنزله از خواص امیر المومنین
و از حواریین آنحضرت است چه آنکه مادرش اسماء بنت عمیس که اول روحه جعفر بن
ابطالب بود بعد از جعفر زوجه ابوبکر شد و محمد را در سفح حجه الوداع متولد
نمود و بعد از ابوبکر زوجه امیر المومنین (ع) شد لاجرم محمد در حجر امیر المومنین
تربیت شد و پدری غیر از آنحضرت نشاخت حتی آنکه امیر المومنین علیه السلام
فرمود محمد فرزند من است از صلب ابوبکر و محمد در جبل و صفین حضور
داشت و بعد از صفین امیر المومنین (ع) او را حکومت مصر عطا فرمود در
سال سی و هشتم معویه بن عاص و معویه بن خدیج و ابوالاعور سلمی را
با جماعت بسیار معر فی سناد انجماعت با هواخان عثمان اجتماع کردند و با
محمد جنگ نمودند و او را دستگیر کردند پس معویه بن خدیج محمد را بلب تشنه
کردن زد و حشبه او را در شکم حماری گذاشت و انش زد و محمد در آنوقت
بیست و هشت سال از سنش کن شده بود گویند چون آنحضرت عبادش را سید

از کثرت غصه و غضب خون از پستانش چکید و عایشه خواهر پدری محمد متهم
خورد نارنده است بخنجر خورده و بعد از هر غاری نفرین میکرد بر معویه و عمر و
عاص و ابن جندب و پیوسته غضب او بر معویه بود تا زمانیکه معویه بزند را
ولی عهد کرد و عید نه آمد و از مردم مجاز سبقت طلبید عایشه برای او بدگویی می کرد
و بر این کار انکاری نمود لاجرم معویه او را دعوت کرد و در جای اهلک او را افکند
و هلاک نمود چنانچه در کتاب کامل بھائی مسطور گشته و چون خبر شهادت محمد
با موالوفین (ع) رسید زیاده محزون و اندوهناک شد و خبر قتل محمد را برای
ابن عباس بجهت نکاشت باین کلمات شریفه اما بعد **فان مصر فدا فتن** و محمد
بن ابی بکر رحمه الله قد استشهد فعند الله تخلصهم ولدنا مصححا و عالا کادحا
و سیفا فاطعا و ذکبا دافعا و قد کنت حثت الناس علی الحافه و امرتهم بغیاثه
قبل الوقعه و دعوتهم سرا و جهلا و عودا و بدائمهم الانی کادها و منهم
المحل کاذبا و منهم الفاعد خاذلا اسئل الله ان يجعل لی منهم فرجا عاجلا
فواسه لولا طمعی عید لفاء عدوی فی الشهاده و لوطنی بقسی علی المنینه
لاحبیب ان لا ابنی مع هؤلاء یوما واحدا و لا النقی بهم ابدا ابن عباس چون

بر شهادت محمد اطلاع یافت بجهت نفرین امیر المومنین (ع) از بصره بکوفه آمد و
انحصار آنرا نفرین بکفت و یکی از حاسوسان امیر المومنین (ع) از شام آمد و گفت با
امیر المومنین خبر قتل محمد بمعویه رسید و او بمرتب رفت و مردم را اعلام کرد و چنانکه
مردم شام شادی کردند که من در هیچ وقت اهل شام را مانع خود مسرور ندیدم
حضرت فرمود که اندوه ما بر قتل محمد بقدر سرور ایشان است بلکه اندوه ما زیاد
تر است باضعاف آن روایت است که در حق محمد فرموده انه کان لی ربیبا
و کنت له والد الا اعد و لدل و چون محمد شهید شد آن مکتوبیکه امیر المومنین
برای دستور اهل او نوشته بود بدست عمر و عاص افتاد برای معویه تم
فرستاد معویه در آن نظری کرد و تعجب می نمود و لیدین عقیبه گفت امر کن
انرا بسوزانند گفت این خوب رأی نیست گفت پس رأی آنست که نزد تو
باشد مردم گویند احادیث ابو تراب نزد است و از آن مطلب می آموزی
معویه گفت مرا امر میکنی که علمی باین جامع و حکمی بسوزانم پس گفت با صحاب
خود که مگویند این از کتب علی است بلکه بگویند از کتب ابوبکر صدیق است
که نزد پسرش محمد بوده و ما بآن نظری نایم و از آن اخذ می کنیم و این کتاب

محمد بن ابی بکر

بابا ناند و جد ناما صلح
خاب منات ابو و انفع
اما اخرجني منك الذي
اخرج الله من الماء الملح
السنة العبد في خم و ما
قاله المعوث فيه و شرح
فيل و صي احمد في و بها
ام بن ابواب خور و فتح
و عبد الحمزي من رب السماء
كلما ناه حمام و صدح
يا بني الزهراء اتم عدني
و بكم في الحشر من و دج
و اذا صبح و لا في لكم
لا ابائي اي كلب يذبح

در خوانه بنی امیه بود تا زمان عمر بن عبد العزیز که او ظاهر کرد که آن مکتوب از
امیر المومنین (ع) است ابن ابی الحدید گفته الیق السنکه ان عهد نامه امیر المومنین
بایشتر باشد و ظاهر هم هاست زیرا که از او مردم دریافتند آداب فضا یا و
احکام و سیاسات را و او بعد از شهادت اشترعیوم رسید و در خوانه
ها محفوظ کردند و از آن تعجب میکردند و با الحمله محمد برادر امی عبدالله و عون
و محمد پسران جعفر و برادر حمی بن امیر المومنین و پسر خاله ابن عباس است
و بنمایند ای او از حایب مادرش انشاء بنت عمیس مرده بوده

محمد بن ابی خدیجه بن عثبه بن ربیع بن عبد الشمس کوجه سپیدی
معوینه بن ابی سفیان است اما از اصحاب و انصار و شیعیان امیر المومنین
(ع) و از بندگان مسلمین است و مدتی در زندان معویه محبوس بود و وقتی او را
از زندان بیرون آورد و گفت ایا وقت آن شده که بیاسوی از ضلالت
خود و دست از علی (ع) برداری ایا اندلسنی که عثمان مظلوم کشته شد
و عایشه و طلحه و زبیر خروج کردند در طلب خون او و علی و بنی نثار
که عثمان را بکشند و ما امروز طلب خون او می نمایم محمد گفت تو میدانی

که مردم هزار

که مردم من از همه مردم بنفوذت و روشنا سنایم بنویشت است گفت بلی گفت
محمد قسم که احدی شرکت نکرد در خون عثمان جز بنو سبیب آنکه عثمان را
و الی کرد مهاجر و انصار از او خواستند که ترا مغزول کند نکرد لاجرم بر او
ریختند و خونس بر ریختند و محمد قسم شرکت نکرد در خون او ابتدا و آخر
مکر طلحه و زبیر و عایشه و ابی ثان بودند که مردم را تحریص بر کشتن او
می نمودند و شرکت کرد با ابی ثان عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمل
و انصار جمعی پس گفت و الله ای لا شهد انک مذعر متک فی الجاهلیه
و الاسلام لعلی خلق واحد ما زاد فیک الاسلام لا قلیل و لا کثیر و ان
علایه ذلك فیک لیثه تلومنی علی حی علی اخرج مع علی (ع) کل صوام فوام
مهاجر و انصاری و خرج معک انباء المنافقین و الطلقاء و العتقاء
خدا عنهم عن دینهم و خدا عوک عن دینک و الله یا معویه ما خفی علیک
ما صنعت و ما خفی علیهم ما صنعوا اذا خلوا الفسهم بخط الله و طاعتک
و والله لا ازال احب علیا لله و لرسوله و ابغضت فی الله و فی رسول
الله (ص) ابتدا ما هیئت معویه زمان داد تا او را بندگان بکشد و بپوشد

در زندان کربلا

در زندان بود تا وفات کرد ابن ابی الحدید آورده که عمره عاص محمد بن ابی خدیجه
را از مصر سبک کرد و برای معویه فرستاد معویه او را در حبس کرد و از زندان
بگریخت مردی به نام خنعم که نامش عبدالله بن عمرو بن ظلام و عثمانی بود بطلب او
رفت و او را در غاری یافت و بکشت و موزخ مطلع خیر خباب سپهر
نکاشته که محمد بن عبد الله بن عثمان عقیقه بن عامر جهنی را که که نایب الحکومه
عبد الله بن ابی سرح بود در مصر اخراج کرد و خود را مالکدار مصر گشت و
در پایان کار بحکم معویه بدست مالک بن هبش الکندی امیر فلسطین
شهید گشت و الله العالم بحقائق الامور

محمد بن ابی سلمه هاشم که مادرش ام سلمه زوجه پیغمبر بود او را با
پسر دیگرش سلمه آورد نزد امیر المومنین (ع) که در رکاب اخضرش بجهاد
روند و گفت ها علیک صدقه فلو صلح لی الخرج لخرجت معک گفت
اگر شایسته بود از نوای من که همراه شما باشم هر آنکه من در رکاب شما کوی
محمد بن ابی عمر زباید بن عبید و کینه اش محمد ابواحمد است و از موالی
مطلب بن ابی صفه است و اصلش بعدادی و ساکن بغداد بنو بود

و مردی عظیم المرتبه و جلیل القدر است نزد ما و نزد مخالفین و از اصحاب اجماع است
و عامه و خاصه بصدیق ثقات و جلالت او را نموده اند و او اعبد و اودع مردم بود
و او را افضل و افضله از یونس گفته اند و حال آنکه در فقه یونس از فضل بن شاذان
روایت کنند که می گفت ما نشاء فی الاسلام رجل من سائر الناس کان افعه من سلمان
الفارسی رضی الله عنه و لا نشاء بعده رجل افعه من یونس بن عبد الرحمن و ابن ابی عمیر
درک خدمت حضرت کاظم و رضا و جواد (ع) کرده و بود و چهار کتاب تصنیف
نموده و محنت او در زندان مرشد و مأمون بسیار بوده چه آنکه او را سالها حبس
کردند و ناز و نایبهای بسیار زدند که فضاوت کند و هم برای آنکه راه غائی کند
خلیفه را بر شیعیان و اسامی ایشان را بگوید زیرا که او شیعیان عراف و اشیان
و وقتی او را صد ناز نایب زدند که طافش تمام شد و نزد یک مد که نام ببر شیعیان
را که صدای محمد بن یونس بن عبد الرحمن را شنید که گفت یا محمد بن ابی عمر اذک
موقفک بین بدی الله لاجرم اسم بنود و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی باو
رسید و مدت چهار سال در زندان بماند خاهرش کتایبهای او را جمع کرده
در غوفه نهاده بود باران بوان باریده و از دست رفته بود لاجرم ابن ابی عمیر

حدیث را از حفظ نقل میکرد با آن نسخه ها بنکه مردم از روی کتابهای او پیش از تلف شدن نوشته بودند به جهت اصحاب با عیال و اعتماد دارند و مرا سپید
 او را در حکم مایند گرفته اند و خواهرانش سعیده و منته نیز از راه محسوبند
 و عن کس محمد بن ابی عمیر اخذ و حبس و اصابه من الجهد والضعف از عظیم و اخذ
 کل شیئی کان له و صاحب المصون و ذلك بعد موت الرضا ^ع و ذهب کتب ^{این}
 ابی عمیر فلم یخلص کتب احادیثه فکان یحفظ اربعین جلداً منها و نوادر و لذلك
 تؤخذ احادیثه منقطعه الا سائند و هم روایت است که در زمان مرشد سند
 بن شاهک مایهرون او را صد و بیست و پنج بود بجهت تشیع او پس او را
 در حبس افکند این ابی عمیر صد و بیست و یک هزار درهم بداد تا خلاصی یافت و
 وارد شده که این ابی عمیر منزل بوده و صاحب پانصد هزار درهم بوده و شیخ
 صدوق روایت کرده از ابن الولید از علی بن ابیاهم از پدرش که گفت این ابی
 عمیر بزاز بوده و از مردی ده هزار درهم طلب داشت پس مالش تمام گشت
 و فقیر شد پس آن مرد بکه مدیون او بوده خانه داشت بده هزار درهم بخرید
 و پولش را برای این ابی عمیر برد چون بدر خانه او رسید و در را کوبید این

ابی عمیر بیرون شد از مرد پولها را تسلیم او نمود و گفت این طلب است آورده ام
 این ابی عمیر پرسید از کجا تحصیل این مال نمودی ای پادشاه بنور سید پاکس بنو ^{بخشد}
 گفت هیچکدام بنوده بلکه خانه ام را فروخته ام برای قضای دین خود این ابی
 عمیر فرمود حدیث کرد مرا در هیچ محادی از حرف صادق ^{که} فرمود لا یخرج
 الرجل عن مسقط رأسه بالدين یعنی انسان بجهت دین نوز خانه خود نکند
 پس فرمود این پولها را بردار من حاجت بخین پولی ندارم و حال آنکه بخدا
 قسم است که فعلاً محتاج بیک درهم می باشم و از این پولها بیک درهم قبول نخواهم کرد
 از فضل بن شاذان روایت شده که وقتی داخل عراقی شد شخصی را دیدم که بار نقش
 غناب میکرد و میگفت تو مردی می باشی صاحب عیال و محتاجی بکسب و کار و
 با اینحال سجده طولانی بجای می آوری و من می ترسم بسبب طول سجده چنان
 توانا بینا شود و از کار بیفتی و از این نحو کلمات در نصیحت او بسیار بگفت آخر
 الامر رفیقش گفت ماوی که چه بسیار غناب کردی وای بر تو اگر نباشد طول
 سجده باعث کوری شود باید این ابی عمیر نابینا شده باشد چه او بعد از غار
 خیر سیر سجده شکر میکرد داشت و وقت دوازده سیر از سجده بر می داشت و در ترجمه

جلیل بن دراج بن روح پیش از طول سجده او مذکور شد و از ملاحظه این دو خبر معلوم
شود که این ابی عمیر بطول سجده که غایت خضوع و منتهی عبادت و ارب جلال
بنده است بنزد پروردگار و اشتغال اعمال بر ابله است معروف و محل توجه
بوده و ابن ابی عمیر را بنعل افتد کرده بود با امام زمان خود حضرت موسی بن
جعفر ^ع فانه کان حلیف السجده الطویلہ والدموع الغریز والمناجات الکثیر
والفراغات المصلیة چنانچه فقه و حدیث و علم و اخلاق او از بركات امتحان و ادب
از دهل در خاک سرگوشه شایسته هر فایده که در دست نسیم سحر افتاد

محمد بن ابی القاسم عبدالله بن عمران الجابی بالحاء المعجمه الباء الموحده البرقی طبع بجا جلوی و
ابوالقاسم طبع به بنیاد است مبدی من اصحابنا القمیین ثقه و عالم و فقیه و عارف بادی و شریک است

محمد بن احمد بن ابی قتاده ابو جعفر قمی ثقه و صدوق است و او از
احفاد حمید است که با مختار کشته شد

محمد بن احمد بن الجبید ابو علی اسکافی ثقه جلیل القدر ^{شیخ} امامیه و وجه اصحاب است
و تصنیفات بسیار دارد از جمله کتاب فقه بیه الشیعه لاحکام الشریعه است که
بسیار مجلد است و مشتمل است بر چند کتاب از فقه و لکن چون ابن شیخ جلیل فائز

نیفایس بود کتبش منسوخ شد و روی انه کان عند مال للصاحب (ع)
و سیف و انه وصی الی جابر بنه فهلك ذلك

محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری ثقه جلیل حافظ صاحب تصنیفات از جمله
روضه الزهراء فی تفسیر فاعله الوهرا و کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین
کتاب من الطالب فی اعان ابی طالب و سبط او شیخ ابو الفتح واری خوا عی است

محمد بن احمد بن داود ابو الحسن شیخ طائفه و عالم ایشان و شیخ قمیین و فاضل خود
و فقیه ایشان بوده و بعضی گفته اند در عرا و حفظ و افقه او دیده شد مفهم
بعقد شده بود در سنه سیصد و شصت و هشت و فاضل یافت و در مقام
فرش بخاک رفت و کتبش تصنیف نموده از جمله کتاب مزار کبر است

محمد بن احمد شهریار الخازن بمشهد بغری از فقه و شایخ حدیث است

محمد بن احمد عبدالله بن بصری مفسر بفتح مریدی جلیل از وجوه اهل لغت و ادب
و حدیث است و مریدی صحیح الاعتقاد بوده و اشعار بسیار در مرانی اهل بیت
گفته و چون نفیج بر قل ایشان می نموده لهذا او را مفتح گفتند و کتبش تصنیف و تصدیق
اشباه او همانکه در آن تشبه کرده امیر المؤمنین ^ع ما با بر پیغمبران علیه السلام

محمد بن احمد بن عبدالله بن فضالة بن صفوان الجال معروف بابو عبدالله صفوان
ثقة حلیل شیخ طائفة و فقیه و فاضل و صاحب مکانت و منزلت نزد سلطان هان
کس است که با قاضی مرسل در امرات مباحله کرد و در محفل سیف الدوله حمدان
چون قاضی از مجلس برخاست نب کرد و هان دستش که در مباحله کشیده بود
سپاه شد و ورم کرد و روز دیگر هلاک شد و کتب بسیار تصنیف کرده
و گفته اند که امی بوده و انکابها را از حفظ گفته و کاتب نوشته و شیخ مفید
و ثعلبکری و غیره از او روایت می کنند و او از علی بن ابراهیم قمی

محمد بن احمد بن علی بن الصلت هاشمکه شیخ صدوق در ادل کمال الدین فرموده
که کان ای بر روی غنم مذکور و در جف عالم و مفضل و زهد و عبادت

محمد بن احمد بن علی بن الفخار بنشای بودی صاحب روضه الواعظین از علمای
حلیل القدر متکلم و فقیه و زاهد و ورع بوده ابو الحسن عبدالرزاق رئیس
نسابور ملقب بشهاب الاسلام ملعون الخبایب را شهید کرد

محمد بن احمد بن محمد بن عمران بن عبدالله بن سعد اشعری ابو جعفر ثقة جلیل
القدر و کثیر الروایة و صاحب کتاب نوادر الحکمة است الا انکه اصحاب گفته اند

که او از ضعفاء روایت می کرده و بر اسبیل اعتماد می نموده لا جرم محمد بن الحسن
بن الولید از کتاب نوادر الحکمة استثناء کرده بعضی روایات از او که مرسل یا اسنادش
مقطوع بوده باز ضعفاء روایت کرده و کتاب نوادر الحکمة کتاب بزرگی و بنکونی بوده
و فیهین او را دبة الشیب می گفتند چه انکه شیب نامی در قم بوده که دیم
داشته صاحب خانها هر دو معنی که از او میجو استند از هان دبه میداده اینکابو
بان دبه تشبیه کرده اند و عمران جد او فضلش در باب عین گذشت

محمد بن اسحق بن عمار صری شیخ مفید او را در مرثیات از ثقات حنفی کاظم و
خاصه او و اهل درج و فقه و از شیعه شمرده و روایت است از اسحق پدرش
که گفت خدمت حضرت صادقی رسیدم و خریدادم آنحضرت را که سیری برای
من متولد شده فرمود او را محمد نام گذاشتی گفتیم چرا فرمود او را زن و شیخ مکن
فرار دهد او را خدا فرقه العین فرود چو نه و صدق تو بعد از وفات تو

محمد بن اسحق بن یحیی از مشاهیر علماء عامه صاحب معارفی و سیر است و متفقا
در حجة منصرفه نالیف کرده و او معاصر است بابو حنیفه و مالک بن انس
و مابین او و مالک منافق نبوده و مالک در حق او گفته و ما این اسحق انما هو دجال

من الدجاله من اخبرناه من المدینه و بهین حقه بخاری در صحیح خود از او نقل
نکرده و هکذا مسلم مگر یک حدیث در سراج و محمد بن اسحق اگر چه از عامه شمرده شده
لکن میل و محبت شدیدی با اهل بیت (ع) داشته و از صادقین (ع) روایت کرده
و جریر و حسن بن محبوب از او روایت کرده اند در سلسله وفات کرده
محمد بن اسماعیل البخاری صاحب صحیح معروف است که یکی از صحاح ست عامه است
و حکمی عنه انه قال ما وضعت في كتابي الصحيح الا اغسلت قبل ذلك و صلیت
و کعبین و قال ابی صنف کتابی الصحيح لست عشر سنه خرجت من سنه
الف حدیث و جعلته حجه فیما بینی و بین الله قلت له حکایت معروفه عند کوفه
في بغداد و اجتماع اهل الحديث لدیه و عرضهم علیه الاحادیث المقلوبه ذکرها
في ترجمه فضل بن شاذان و ابن مته حوائی در منهاج السنین گفته که بخاری احتیاط
کرد و از احادیث حضرت صادق (ع) در صحیح خود نقل نکرد بجهت آنکه مشک و
ربی در بعضی احادیث انجاء برای او حاصل شده بود و محبت است از بخاری که
احتیاط کرد در نقل احادیث حضرت جعفر بن محمد ارواح شعبه له الفداء که لقب
اسامی انجاء صادق است و مراعات احتیاط نمود در نقل روایت از خوارج و

و نواصب و از هزار و دویست نفر از ایشان روایت کرده تبصریح ابن البیج و
که از جمله ایشان است عمران بن حطان سدوسی مامح ابن یحیی لیبک علی السلام
من کان باکبا و لغم باقیل و اذا خفیت علی العنی فاعذر ان لا توفی مقله عیاء
شب پره کرد و صلوات بخواهد رونق بدار افتاب بکاهد
و شرح انتقام طولانی است و مادر فضل القدر و شرح و خبره برخی از ان اشاره کرده
و از فتاوی مشهوره بخاری آنکه رضاع حاصل میشود بخوردن هر شیری پس
هرگاه دو نفر از نوز یا کاهوی یا خری شیر بخورند هر دو برادر رضاعی میشوند
عذرا و در روز عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش وفات کرد
محمد بن اسماعیل بن البرقی بیا و موحد و مفتوحه و زای معجمه و عین مهمله موی
منصور عباسی است و لکن از صلحاء طایفه امامیه است و از ثقات ایشان و بسیار
حلیل و از اصحاب حضرت کاظم است و تا حضرت جواد (ع) را درک کرده و دروا
است که او و احمد بن محمد بن بزیع در عداد و زاء بودند و ثقة حلیل القدر علی
بن نعمان که از اصحاب حضرت رضا است و صحبت کرد که کنایه اش را محمد
بن اسماعیل بن بزیع بدهند و روی انه قال الوضوء **ان** یبته بابواب الظالمین

من نور الله البرهان وكن له في البلاد ليدفع بهم عن اوليائه ويصلح الله به امور المسلمين لانهم لما الموفين من الضمر واليهم نفع ذو الحاجة من شعبنا الى ان قال (هـ) من اعلى احدكم ان لو شاء لزال هذا كله قال قلت عاذا جعلني الله فداك قال يكون معهم فيسري ما به خال السرور على الموفين من شعبنا فكن منهم يا محمد وابن محمد هاتك من حضرت جواد (هـ) پراهنی گرفت که گفتن خود غایب و در فیل که اسم منزلت در طریقی که وفات کرد محمد بن احمد بن محی العطارد وایت کرده که در حق مجاهد بن علی بن بلال در فیل بودم او با من گفت بیا بروم سرفراز محمد بن اسماعیل بن بویع زیارت کنیم او را همین که سرفراز وارد شدیم محمد نشست در سمت سرفراز و قبله و فیرا جلوروی خود فرار داد پس گفت خبر داد مرا صاحب بن فیرا یعنی محمد بن اسماعیل که حضرت جواد (هـ) فرمود که هر که زیارت کند فیرا برادر مومن خود را و بنشیند نزد فیرا و بخواند انا انزلناه فی لیلۃ القدر را هفت مرتبه این شود از فرخ الکبر که هول بزرگ فیا من باشد و در وایت کافی مجای محمد بن علی بن بلال علی بن بلال است

محمد بن اوزمه بنضم هنر و سکون و او و فتح را و هم صاحب کتب و

نصیفای است مثل حسین بن سعید الازمکه فیهین براد طعن زدند و او را رمی بغلول نمودند حتی آنکه نهانی کسبوا فرستادند که ناکهائی او را بگیرد و بکشد چون آن شخص بر او وارد شد دید مشغول غار است و از اول شب تا باخر مشغول غار بود و چند شب نفیض او نمودند او را چنین دیدند لاجرم از او دست برداشتند تا آنکه از حضرت هادی (هـ) توفیقی آمد برای فیهین در برایت این اوزمه از آنچه رمی مان شده است و ابن اوزمه هاتک من حضرت جواد (هـ) در سامع مجلس حضرت هادی (هـ) رفت و ابن در دینی بود که منوکل اخضر ترا سپرده بود پس بعد حاجب که آن حضرت را اسبهد کند ابن اوزمه دید که فیرا حفر می کنند برای اخضر کریمه سخی نمود حضرت فرمود که به من این مطلب برای ایشان خواهد شد بیشتر از ده روز طول نمیکشد که خون او صاحبش یعنی منوکل مرخص خواهد شد ابن اوزمه گفت بخدا قسم که ده روز بیشتر نگیرد شت که کشته شدند

محمد بن یحیی الرضی السجستانی ساکن نرماشیر از حدود کرمان از مشکلی و فقهاء و عالم باخبار بوده الا آنکه مترجم بغلول و نفویض بوده و فریب بانضاضیف در رساله از برای او گفته شده

محمد بن بدیل بن ورفاء از اصحاب رسول است و با برادرش عبدالله در کباب
امیر المؤمنین علیه السلام در صفین شهید شدند

محمد بن بشر محمد بنی از عیون اصحاب امامه و علمای ایشان و منکم و کبر العباد
و پیاه مرینه یاده حج کرده و او از علمای ابو سهل نوختی است و متکسب است
بالحمد و نکتی بضعیف کرده از جمله مضعیف است که در امامه است

محمد بن بشر غالی ملعون همانکه شعبده بازی میکرد و میگفت حضرت
موسی بن جعفر از دنیا رحلت نکرده و میگفت العیاذ بالله که امام رضا و امامان
بعد از او که ادعای امامت کردند دروغ می گفتند و هر که فائد با امامت ایشان
شود خوش حلال و مالش مباح است و عقیده او و اتباع او بر آنستکه
عاز و روزه واجب است لکن زکوة و حج و سایر فرائض را منکرند و فائده با با حق
محارم و فرج و علمان و اسند لال کرده اند باینکه او بزوجه و ذکوانا و اثنا و
فائده بناسخ و مواث را واجب میدانند و میگویند العیاذ بالله که محمد
پروردگار است و اولم یلد و لم یولد است و در حجابها پنهان است و هر کس نسب
خود را با او برساند دروغ گو و مفری است و این و فائده البهوت و النصاری

لحن انباء الله و احبائه شامل اوست و محمد بن بشر ملعون از خویش صورتی درست کرده
بود شبیه صورت حضرت موسی بن جعفر و اصحاب خود را می گفت که موسی بن جعفر
نزد من است میخواهد من او را بشما بنمایم میگفتند بل پس می برد ایشان را در طافی
اول می گفت خوب تماشا کنید در اینجا بغیر از شما کسی بیاید یا نه می گفتند کسی
نمیت آنگاه ایشان را بیرون می نمود و خود پشت پرده میوفت و در انصورت می مید
و بچله و شعبده چنان بنظر مردم می نمود که انحضرت است ایشان را است
اصحاب خود را می طلبید لکن اذن غیاد که نزدیک بیایند بلکه ایشان از دور
تماشا می نمودند و خودش نزدیک صورت می ایستاد و مثل کسیکه تکلم و تجوی
کند با آن صورت تکلم می کرد و از شعبده مردم را چنان می نمود که او موسی بن
جعفر است و مدنی بر این طریق مردم را گمراه می نمود و شعبده بازی می نمود تا
اخوالا مرکی از خلفا که ظاهر و باطن او را بخت نزد جبهی بکشت و فرین
حضرت موسی بن جعفر در حق او منجرب شد زیرا که انحضرت از خدا خواسته
بود که حواریان را نصیب محمد بن بشر نماید و فرموده بود که هر که بر ما
دروغ بگفت خداوند او را حرارت آهن چشاند بنان بر علی بن الحسین

در روغ بست و مغرور بن سعید بر حضرت باقر و ابوالخطاب بر حضرت صفی
و هدیلت بقل رسیدند انوقت دعا میکرد و می گفت اللهم انی ابرء الیک عما
یتعصب فی محمد بن بشیر اللهم احنی منه اللهم انی اسئلك ان تخلصنی من هذا ^{جسم} الجسد
الجنس محمد بن بشیر فقد شارك الشیطان اباه فی رحم امه قال علی بن ابی حمزه
فما دایت احد قتل باسوء من قتل محمد بن بشیر لعنه الله

محمد بن جریر طبری معروف باین اسم و وفراز علمای کبار میباشند
یکی سنی و ان صاحب کتاب تاریخ مشهور و کتاب طریف حدیث طبر مستوی
و کتاب غنی است که در دو مجلد ضخیم نوشته و دیگر محمد بن جریر بن رستم طبری
است که از علمای امامیه و از اجله اصحاب وثقه و جلیل القدر است و کتاب
دلالة الامانه از تصنیفات اوست و کاهی این دو طبری بهم مشبه میشوند
مانند و ابن حجر و از جاها بنکه استباه شده است در ابوبکر خوارزمی
بیر خواهر محمد بن جریر طبری است که او را طبر خزی میگویند بجهت نسبت
بطبری و خوارزم بعضی گویند که خالوی او طبری عامی است و صاحب
مقام الفضل و بعضی دیگر گفته اند که حال او طبری و امای است و نایند

کرده قول خود را باین شعر ابوبکر بابل مولدی و بنو جریری فاخلو لی و یحکی المرء خاله
فما انار افضی عن نوات و غیره رافضی عن کلاله و منه نظر و الجملة ابن ابوبکر
هان اسنکه و قتی خواست بر صاحب بن عباد وارد شود بجا بگفت که بجز
صاحب بگو که یکی از ابناء اذن بار مطلبید صاحب پیغام داد که من فرار داده ام
اذن مذهم باد بپی که بیست هزار شعر از او این عرب از حفظ نداشتند
ابوبکر جواب داد که این مقدار شعر از نظم مرغان میخواهی یا از نظم زنان چون
این جواب بصاحب رسید دانست که ابوبکر خوارزمی است او را اذن بار
بداد و باوی انو گرفت و بواسطه صاحب بر عضد الدوله وارد شد و مرثیه
رفعی پیدا کرد

محمد بن جعفر بن ابیطالب یکی از محامده محمد و حه است شیخ کشی
روایت کرده از حضرت امام رضا که فرمود ابوالموئین مهر فرود که محامده
یعنی محمد ها ابا دارند از معصیت خدای غر و جل راوی پرسید که ایشان
کیا بند فرمود محمد بن جعفر و محمد بن ابوبکر و محمد بن ابی خذیفه و محمد بن ابوالموئین
و ابوالفرج روایت کرده که محمد بن جعفر در صفین در کتاب طفر انساب

عمویش امیر المومنین (ع) بود و با عبد الله بن عمر مبارزت کردند و دست بگردن شدند و از طرفین معاونت ایشان لشکر آمد و هر دو متعاقبا با هم کشته شدند آنتی و جمعی از مورخین گفته اند که محمد با برادرش عون در شوش یعنی در نزدیکی دزفول شهید شد و مادر محمد اسماء بنت عمیس است گویند بعد از شهادت جعفر رسول خدا (ص) بفرمود تا سرهای او را محمد و عبد الله عون را حاضر کردند و سر برآشیدند و قال انا و لیمیم فی الدنیا و الاخرة و ام کلثوم دختر امیر المومنین (ع) بعد از وفات عمر بحیاله نکاح محمد درآمد و روایت است که رسول خدا (ص) دست محمد را گرفت و فرمود این شبیه است با عم ما بی طالب علیه السلام

محمد بن جعفر الاسدی ابو الحسن الواری یکی از ابواب است قال الشيخ
رحمہ و قد کان فی زمان السفراء الممورین افوام ثقات بود علیهم التوفیحات
من قبل المنسوبین للسفارة من الاصل منهم محمد بن جعفر الاسدی رحمه الله
محمد بن جعفر الحنفی معروف بای فراط از مشایخ اجازه للعکبری است
محمد بن جعفر الصادق الامام (ع) ملف بدیباچه بحقه صاحب

مخسارش و مردی سخی و شجاع و فوی القلب و عابد بود یک روز روزه میداشت و بگوید افطاری نمود و هرگاه از منزل بیرون میرفت بر پیکشت مکر حاتم خود را کتفه بود و برهنه را بان پوشیده بود و در هر روزی یک کوفتند برای میهمانان خودی کشت در صندل و نوز و نه که ایام خروج ابوالتراب بود محمد در مدینه خروج کرد و مردم راه بیعت خود خواند اهل مدینه با او بیعت با مارت مومنین کردند پس بجانب مکه رفت و با جمعی از طالبین با هرون بن مسیب حبک عظمی نمودند و بسیار کس از لشکر هرون کشته شدند هرون حضرت رضا را بر سالت بنزد محمد فرستاد و او را بطریق سلم و صلح طلبید محمد از صلح ابا کرد و مهمای حبک شد هرون نیز لشکر فرستاد تا محمد را با طالبین در آن کوهیکه منزل داشتند محاصره کردند سه روز پیش نگذشت که اب و طعام ایشان تمام شد لاجرم اصحاب محمد دست از او برداشتند و از دور او منفرف شدند احوال امر محمد برای اصحاب خود ایان خواست هرون او را مان داد و بروایت دیگر بجای هرون عبسی جلوری زکوشده و با الحمله طالبین را در ^{شد}

و بند کردند و در محلهای بی رویش نشاندند و نجراشان فرستادند چون
نجراشان وارد شدند مامون محمد را اکرام کرد و جایزه داد با مامون ^{بود}
تا وفات کرد و در نجراشان بجا رفت و مامون فرستاد که فرستاده را ببرد و ببرد
محمد بن الحسن بن احمد بن الولید شیخ فقیه و فقه اثنان و مقدم و وجیه
اثنان ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة عارف بر رجال مؤثر و صاحب کتاب
جامع و تفسیر قرآن است روایت میکند از صفار و سعد و روایت می کند
از او تلخیص و صدوق و غیره

محمد بن الحسن بن حمزة الجعفی ابوعلی خلیفه شیخ مفید و حاکم در مجلس آن
بزرگوار و فقیه و عالم و متکلم و صاحب تصنیفات است در ۱۶ ماه
رمضان سنه چهارصد و شصت و سه وفات یافت این مجرب بود که او را ماد شیخ مفید ^{بود}
محمد بن الحسن بن علی از دیلمی نحوی لغوی شاعر صاحب جملی یکی از علمای شیعه
و ابن شهر آشوب او را از شعراء اهل بیت زمره و او مدعی ادب و فاضل
بوده و او را اعلم الشعراء و اشعر العلماء میگویند و نقل عن حفظه انه اذا قرأ
علیه دیوان شعر مره حفظ من اوله الی اخره و هذا من غریب و بالجملة در سنه

سیصد و بیست و یک وفات کرد و انفاقا در روز فوت او عبد السلام
محمد معروف بابوهاشم حبیبی بنزد وفات یافت فقال الناس مات علم الفقه و الکلام
بموت ابن درید و ابی هاشم قلت و هذا نظر ما قال الرشید فی الیوم الذی مات
فیه الکسائی و محمد بن الحسن الشیبانی الفقیه بالری دفن الفقه و العربیه بالری
محمد بن الحسن بن شمعون نصری بغدادی از اصحاب عسکری اول و اثنی بوده بعد
غالی شده در شصت و سه سنه چهارده سالگی وفات کرد و گفته شده که ال
الرضا یعنی مولای ما حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری (ع)
گفالت می نمودند از او و از چهل نفر عیالات او و ظاهراً این همان محمد بن الحسن
بن مہمون است که وفقی خدمت حضرت عسکری (ع) در سواد العلی در باب ششم
چشم او داده که استعمال کرده چشم او خوب شده از آن علنی که داشته و نیز
روایت کرده که نوشتم خدمت حضرت امام حسن عسکری در شکایت از فقر
و بعد از آن در دل خود گفتم که ایا تفرمود حضرت صادق (ع) که فقر با ما
هزار است از توانگری باد شمن ما و کشته شدن ما با ما هزار است از زنده گانی
با دشمن ما پس جواب کاغذ من آمد که خداوند تخصیص میفرماید دوستان

ماداه کما شکاف و بپارشد کنا هانتان بفر و کاهی هم عفو می نماید
از بیاری و هر کما حد شک نفسک الفقر معنا خبر من الغنی مع عدونا و نحن
کشف لمن النجا الینا و نور لمن استضاء بنا و عصمه لمن اعظم بنا من اجتنابنا
معنا في السام الاعلی و من انحرقت عنا فالی النار قال ابو عبد الله رحمه الله
علی عدوکم بالنار ولا تشهدون لولیکم بالجنة ما منعکم من ذلك الا الضعف
محمد بن الحسن الصفار فی ثقة عظیم القدر و حبه اصحابنا الثمیین قبل السقط
فی الروایه صاحب بضیفات جده مثل کتابهای حسین بن سعید بلکه زیاد تر از
حمله کتاب بجان در درجات است که در دست است و این غیر از بجان و الدجانی
سعد بن عبدالله اشعری است که فعلاً نسخه اش در دست نیست جز منتخبان
محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو جعفر شیخ الطائفة و رئیس الامامیه فخر
الاعاجم و بحر المکارم جلیل القدر عظیم المنزله مرجع فضلا زمان عارف باخبار
در رجال و فقه و اصول و کلام و ادب بل جمیع الفضائل تنسب الیه در هر فنی از
فنون اسلام تصنیف کرده و حمله از کتب این بزرگوار بطبع رسید و فعلاً در
دست است و علماء از انها استفاده ها و از انوار انها اقتباس می کنند

کتاب
الکتاب

کتاب

و کتاب مصباح المستعجلین که فزوده و امام مصابیح است تا بحال طبع
نشده بود در این جزء از زمان یکی از اهل خبر یافتی شد که از اطبع نماید و لکن
چون میخواست که عوام و عجمان که از عربیت بهره ندارند نیز از آن فایده ببرند
بدایع ارجاع نمودند که از ترجمه کم تا ترجمه و این در حاشیه همان کتاب پیوستند
که هر کس انتفاع ببرد این احقر هم از برکت انقاس مقدسه آن بزرگوار در زمان
قلی ترجمه صحیحی از آن نمودم و فعلاً مشغول بطبع آن میباشند امید است
همین زودی از طبع بیرون آید و فی التعلیق عن جده النقی للجلی فی سمعنا
من المشایخ و حصلنا منها من الثبوت ان فضلاء تلامذته الشیخ الذین كانوا یجتهدون
بزیاد و ن علی ثلثمائة فاضل من الخاصة و من العامة مالا یحصى و الخلفاء اعطوه
کرسی الکلام و کان ذلك لمن کان و حید العصر مع ان اکثر النصابین کان زمان
الخلفاء العباسیه لانهم كانوا یبالغون فی تعظیم العلماء من العامة و الخاصة و
لم یکن فی زمان الخلفاء الشیخ ثقیفه کثیره بل کان المباحثه فی الاصول و الفروع
حقی فی الامامه فی المجالس العظمه انتهى و بالجملة کان نوداه ضریحه الجامع لجمع
کماله النفس فی العلم و العمل و کان تلمذ الشیخ المقید و لذو شهره و شان

سنه سجد و هتاد و پنج و قدم العراق في سنة چهارصد و هشت و كان
بيفداد ثم هاجرها الى مشهد اهل البوئين (ب) خوفا من الفتن التي تجددت
بيفداد و احوث كنبه و كرسي كان يجلس عليه للكلام و مات في بيت و
دوم محرم الحرام سنة و دفين في دارة و قبره مزار سيك به و صار
داره مسجد بابيا الى الان وهو المعروف الان بالمسجد الطوسي في
حوار مولا ناعلى عليه السلام

محمد بن الحسن الواسطی همان‌سکه حضرت جواد (ع) اورا کو امی می‌داشت
و چون مریض شد حضرت هادی (ع) برای او نفقه فرستاد و چون وفات
کرد آنحضرت برای او کفن فرستاد و در عزای او اقامه ما تم نمود

محمد بن الحسن بن الوليد الفقي كذا ست در محمد بن الحسن بن احمد
محمد بن الحسين الموسوي معروف بسيد رضى وادرسيد رضى رضى الله
عنه
والحسين نقيب علويه وشریف اشرف بغداد مشهور بعظمت شان وعلو همت
وفصاحت زبان و غده وبت شعر جلاليت شائش زبانه از اين تنگه ذكر
شود و از براي اود شرف نفس و علوه همت حكما يانی است كه مقام نقلش

در هشتم محرم سنه وفات فرمود بن چهل و هفت سالگی و سپید رفتی از
کرب جزع و عظمت مصیبت توانست جنازه او را مشاهده نماید نصایف او
همه منازاست از جمله خصایص الائمة و منبع البلاغه و حقابن المنزل و مجازات النبویه
است و حقیقتاً انجیر را در چهارده سال قبل در نجف اشرف یک نسخه ناقص از
مجازات النبویه روزی فرمود من آن نسخه را تقدیم نمودم بشیخ اجل خود جناب ثقفی
الاسلام حاجی میرزا حسن نوری نور الله مرقد و در این ایام خداوند عالم عوض آنرا
به بعضی وجهی مرحمت فرمود از بلد کاظمیه جناب سید اجل عالم محدث صاحب
نصایف حیدر آقای اسید حسن کاظمینی اید الله تعالی یک نسخه تمامی از مجازات
نوی داعی فرستاد جزواه الله خیر الجزاء

محمد بن حکیم ختعی همانکه حضرت ابوالحسن یعنی کاظم (ع) امر فرمود او را
که در مسجد رسول (ص) بنشیند و با اهل دین به تکلم و خاصه کند و چون مجلس
مباحثه او منقضی گشت ^{آن} حضرت موسی و نقل می کرد چه گفتیم و چه گفتند
حضرت موسی بنیدیدار او
محمد بن ذکر بازاری طیب مشهور است که در طب کتابهای تالیف کرده از جمله

لا تخف. الطيف

درستم

کتاب من لا یحضره الطبیب است که شیخ صدوق کتاب من لا یحضره الفقیه از روی او
 نام گذاشته و له کلمات نافعها منها مما مدت ان تعالج بالاعذیه فلا تعالج بالادویه
 و مما مدت ان تعالج بدواء مفرد فلا تعالج بدواء مرکب و منها علاج فی اول العله
 عبالا لسطط به القوه الی غیر ذلک مات سنه احدى عشر و ثمان مائه
محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن الحسن بن علی بن ابیطالب (۴) داعی علوی است که بعد از
 برادرش داعی کبیرا بهر حسن بن زید سلطنت طبرستان و اسر آباد رسید و امر
 شیخ را ظاهر کرد و ادست اول کسیکه فیه بر سر ثمر امر المومنین (۵) بنا کرد و همه
 ساله پنجاه مبلغ سی و دو هزار دینار بغداد معر نشاد تا در وجه سادات انفاق
 کنند و سلطنت او چنان محکم شده بود که رافع بن هرثمه در بنشایور روزگاری
 بنام او خطبه میخواند احترام در سینه محمد بن هرون سرخی صاحب اسماعیل
 بن احمد سامانی او را در کوکان مقبول ساخت و سر او را بر کوفت و بمرد و نجارا
 فرستاد و جسدش را در کوکان در کنار قبر محمد بن الامام جعفر الصادق (۶)
 که ملفب بود بد بیاج بخاک سپردند و دند

احمد بن محمد بن سلیمان است که نامش گذشت و اول کسیکه از این طایفه
 برزاری لقب یافت **محمد بن سلیمان** بود که حضرت هادی (ع) در توفعات خود توفیق
 ارا و برزاری تعبیر فرموده و پیش از آن بکبر یون ایشان را گفتند نسبت به بکبر
 بن اعیان حد ایشان و زراری منسوب است بر راره و گاهی برزاری استنباه
 منسوب و این استنباه برای ناسخ و کاتب است نه برای عالم و اگر در کتاب
 عالمی باشد از استنباه ناسخ است

محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری است کلمات علماء در باب او مختلف است
 غایت اختلاف حتی از شخص واحد شیخ مفید رحمه الله او را در ارشاد از خواص
 وثقات حضرت کاظم (ع) و از اهل ورع و فقه و علم شیعه الحضرث نوشته و در
 رساله دیگر خود او را مطعون سمرده و شیخ الطائفة در مهرست و رجال او را
 ضعیف سمرده و در کتاب غیبت در ذکر محمد و حبی از خواص ائمه (ع) او را
 بغداد نموده چنانچه فرموده و از محمد و حبی حمران اعیان است تا آنکه فرموده
 و از جمله ایشان است بنابر روایتی که ابو طالب فی نقل کرده که گفت داخل
 شدم بر حضرت جواد (ع) در اهز عمرش شنیدم که فرمود خبر دهد

مضمونه و حاتم هله از اجله اصحاب وثقه و کثیر الحديث و از منابع احبازه بلعکبری
و کتبى تصنيف فرموده از جمله کتاب مائول في القرآن في اهل البيت است که هزار ورق
است و علماء فرموده اند که مثل ان تصنيف نشده است
محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی الانصاري قاضي کوفه کشف الله له که صدوق و مأمون
بوده لکن سنی الحفظ و صاحب رای بوده سه سال نضاوت کوفه کرد و در باب نصیه
ثقه جلیل القدر محمد بن مسلم ثقی نود اشهاد داد شهادت او را رد کرد و پس
از آنکه ظاهر شد کثرت علم و ثقه محمد بن مسلم دیگر در امور مشکله و مسائل
که دانا حکم ان نبود با نجاب رجوع می نمود و امین ابن ابی لیلی و ابو جعفر و حش
و نزاری بود و ابو جعفر در حکم او شش خطا بر او گرفت او نیز سعادت کرد
برای ابو جعفر نزد والی نا آنکه ابو جعفر را از فتوی دادن منع کرد و از او روايت
شده که از حضرت صادق (ع) سوال کرد که چه چیز است که احلی و شرین تر است
نزد آدمی از چیزها بلکه خدا خلق کرده فرمود اولاد جوان عرض کرد چه چیز
نمی نرسد و سخت تر است فرمود نذران او گفت شهادت می دهم که شما حج خدا بجا نیاورد
بر خلق او در سینه و فاته کرد و فدا غریب ابو علی في رحاله حيث قال غضب

الرجل اشهر من كذا ليس الخ ولا يهمننا الغرض لمرده
محمد بن عبد الرحمن بن قبة بقات مكسوره و باء مرصده ابو جعفر رازی مسلّم عظیم
القدر در اول بن هب مغزله بوده و از ان هدايت یافته و شیخ امامیه زمان خود کرده
و کتابی در امامت نوشت ابو الحسین سوسنجردی که از عیون اصحاب و مشکلی
ایشان و صاحب کتاب امامت است و همان کس است که پناه حج پیاده بجا آورده
و روايت کرده که وقتی بخواسان بجهت زیارت امام رضا (ع) رفت بعد از فراغ از
زیارت رفتیم ببلخ و بر ابو القاسم بلخی وارد شدیم و او با من التنا بود و با من بود
کتاب ابو جعفر قبة در امامت معروف با نصاب ابو القاسم بران کتاب مطلع شد و بر
اوردی نوشت موسوم بمبشر شد گفت من انو بود اشم رفتیم بوی بنظر ابن قبة دستلام
اوردی بران مرد نوشت موسوم بالمستثبت في الامام انو بود اشم برای ابو القاسم
بلخی اوردم ابو القاسم بران را نوشت موسوم بنقض المستثبت انو بود اشم بوی
ادم وقتی رسیدیم که ابو جعفر بن قبة وفات کرده بود رحمه الله علیه
محمد بن عبد الله بن جعفر الحمري ابو جعفر في جليل القدر پیش از اصحاب جعفر عسکری
و صاحب کتاب فرب الاسناد است و محمد مکاتبی فرستاد خدمت امام زمان (ع)
مراده الاطلاع

بعض اوله و سکون نشانه غم
بین اخبر و زن ساکنه
و بیج مکسوره و راوساکنه
و دال هله سه قرین بغداد
مراده الاطلاع

و جواب آمده و برادران او جعفر و حسین و احمد همگی صاحب مکاتبه میباشند
و محمد مصنفاتی دارد از جمله کتاب الاوائل است

محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ملقب بنفش ذکیر و صریح
فریش چه آنکه یکن از امهات و جدات او ام ولد بوده اند و در خلافت منصور
سه ساله در مدینه خروج کرد منصور بن موسی برادر زاده خود را محراب او فرستاد
چون حرب مابینها واقع شد در بین حرب محمد بن فخر محمد و ابیقل رسا بن در
موضع معروف با حصار دین و فریش الان در شرقی سلع بیرون دروازه مدینه
از همان دروازه که باحد بیرون میروند معروف است و از برای ان بقعه است و من
کیفیت شهادت او را با شهادت پدرش عبدالله و برادرش ابراهیم قبال باجری
در کتاب تاریخ خود نگاه داشته و مابین او و منصور مکاتبه مری و بدل شده
که در تذکره سبط مسطور است

محمد بن عثمان بن سعید عمری یقین عینی اسدی کوفی ابو جعفر ثانی دوم
امام عصر علیه السلام فرجه است که بعد از پدرش ناج نیابت بر سر گذاشت و فریب
به بیجا سال باین منصب عظیم مفتخر بود و قبل از وفات خود فری برای خود

ساخت و نقاشی را مرفرود که در ساجه ابات فرانی و اسماء ائمه نقش
کند که از آنکه گاه او فرار دهند و مردم را خبر داد از روز وفات خود و در همان
روز که معین کرده بود وفات فرمود قبرش پیش در بغداد در نزدیکی دروازه
مسلمان در میان قبرستان و سببی است و در اینجا معروف است شیخ خلایق و من
کیفیت این بزرگوار را با سایر نواب اربعه در مرز خود ذکر کردم و بعد از ان
جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نیابت خاصه رسید و بعد از او علی بن
محمد سمری و چون ان بزرگوار خواست وفات کند از او پرسیدند که بعد از تو کیست
فرمود سه امر هو بالغه کنایه از آنکه امر نیابت منقطع و ظلمت غیبت کبری عالم
را فرو خواهد گرفت و بعد از فوت او غیبت کبری واقع شد و نا ایتوان هزار سال
و کسری است که طول کشید علی علیه السلام فرج امام زمان صلوات الله علیه فذل الانتهی ز دشت نیابهار
محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همان او پدر جدش و پدرش قاسم جمیعاً و کلاً
ناحیه مقدسه بوده اند و ابراهیم که جد او است حضرت رضا را درک کرده
و چهل مرتبه حج نموده و ابراهیم بن هاشم بواسطه او از حضرت رضا (ع)
حدیث روایت می کند

محمد بن علی بن ابراهم بن موسی صرغی ملقب بابو سمینہ مشہور کتبست و در
کرد در قم و منزل نمود در نزد احمد بن محمد بن علی غنی بعد از مدتی معلوم شد غلو و کذب او احمد
اور احتیاج کرد و از قم اخراج فرمود و کتب تصنیف کرده از حمله کتاب تفسیر عم بنی المون
محمد بن علی بن ابراهم بن موسی بن جعفر واقفی هاشمیکه و ثقی بایدرش حدیث
حضرت عسکری (ع) شرفیاب شدند و در کمال سختی حال بودند پدرش غنی کرد و در دل
خود گذراند که کاش حضرت یاحضد در قم بمن میداد و محمد غنا کرد که کاش مسجد
در قم بمن عطا میکرد چون حضرت انحضرت شرفیاب شدند بعد از ریختن حق
یاحضد در قم برای پدرش فرستاد و مسجد در قم برای او بنیاد فرمود و میداد
مقاصد ایشان را در مصرف آن پولها خیاخته شیخ مفید در ارشاد ذکر فرموده و
با این حال واقفی بود و مکلف و لکن اعلی امر فد جویا علیه

محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی ثقة حلیل از فقهاء اصحاب است و هم چنین
است برادرانش عبید الله و عمران و عبد الاعلی

محمد بن علی بن بلال از اصحاب عسکری و از سفراء حضرت صاحب الامر
علیه السلام است و شیخ در کتاب غیبت اورا از مذمومین شمرده و از برای او

واقعه ایست بابا جعفر عثمان عمری نقراسه و حجه هکامیه محمد کاه داشته بود
اموال امام زمان را و تسلیم می کرد و ادعای و کالت می نمود و توفیع شریف بلعن
و برائت از او و جمعی دیگر بیرون آمد

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه الفی الجوف رئیس المحدثین معروف بصدوق
ومولود بدعوت امام زمان ورود کرد بیچنداد سه و در اوقات حیدان
از سن شریفش نکتد شنه بود شیوخ طائفة اراو احادیث اخذ کردند و بسیار
حلیل و حافظ احادیث بود بحدی که دیده شد درین فیهی مانند او در حفظ
و کثرت علم و فریب مسجد کتاب تصنیف فرموده و غالب احادیث که عاریست
از برکات فلم اوست جزاء الله خیر الجزاء و کتاب من لا یحضره الفقیه او یکی از کتب
اربعه است و اصحاب ما را سبیل اورا کسر از ما سبیل این اجماعی غایبند و کتاب
مدینه العلم او اگر مفقود نشده بود اصول اربعه را تخمیس می نمود و بالجمله او رکن
برزکی است از ارکان دین جزاء الله عن الاسلام و المسلمین قال العلانہ الطباطبائی
فی ترجمه شیخ من شایخ السیعه و رکن من ارکان الشریعه رئیس المحدثین و الصدوق
فی ما رویه عن الائمة و هم ولد مدعاء صاحب الامر و نال بذلت عظیم الفضل

والفخر وصفه الامام في التوفيق الخارج من ناحيته المقدسة بانه فقيه خبير مبارك ينفذ امره
 به فعمت بركته الانام وانفع به الخاص والعام وبقيت آثاره ومصنفاته مدي
 الالام وعم الانتفاع بنفعه وحدثه فقهاء الاصحاب ومن لا يحضره الفقيه من العوام
 انتهى ابن ادریس در کتاب نکاح سائر فرموده والی هذا ذهب شیخنا ابو جعفر محمد
 بن علی بن بابویه الی ان قال فانه كان ثقة جليل القدر جليل بالانخبار نافذا للآثار
 عالما بالرجال وهو اسناد المقلد محمد بن محمد بن النعمان اسناد اكبر در تعلیقه فرمود
 که مشایخ ما معنعنا از شیخ بهائی روایت کرده اند که دفنی از او از شیخ صدوق
 سوال کردند شیخ بهائی بعد بدو وثوق نمود او را و ثنا گفت بر او و فرمود پیش
 از اینها از من پرسیدند که ذکر بابی ادم و صدوق کدام افضل در سبب است
 بالا تر است من گفتم ذکر بابی ادم بجهت آنکه اخبار بسیار در مدح او رسیده
 بعد از این سوال و جواب در خواب دیدم شیخ صدوق را که فرمود از کجا ظاهر شد
 بر تو فضل ذکر بابی ادم بر وجهی غرض فرمود از من در ^{۳۸۱} وفات نمود و در باری
 مرتب بحضرت عبدالعظیم حسنی مدفون شد و در این اعمار مشافهه سر داده که مدفون آن بزرگوار بود خواب
 شده بود بدینش را تازه با نشند خیاچه در روضه والد ماجدش مذکور شد

محمد بن علی التلعفانی منسوب بشلعان که فریب بوده در نواحی واسط معروف
 بابن ابوالعزیز بن یحیی مملو و قاتل یکی از انجید نقی است که کذباً با علی اسم ادعای بابیت
 و کالت امام عصر ^ع نمودند و مقالات سننیه از ایشان ناستی شد و توفیق
 شریف ملعین و برائت از ایشان بیرون آمد و اول ایشان ابو محمد معروف بشیخی
 بود که در عداد اصحاب حضرت هادی و عسکری ^ع به شمار میرفت و اول کسی است که
 کذباً با علی اسم ادعای بابیت و سفارت از جناب حضرت حجه ^ع نمود پس از آن ظاهر
 شد از او الحاد و زندقه و غلو و قبول بتناسخ و ادعای کرد که من پیغمبر از جناب
 علی بن محمد هادی و او العیاذ بالله بود و کار است و امثال این کفریات پس از جناب
 صاحب الامر ^ع توفیقی ملعین و برائت از او بیرون آمد و دیگر محمد بن نصر مزی ^ع
 بود که او علی ^ع هم مثل شیخی ادعای بابیت نمود و اول پس از آن غلو کرد در حضرت
 ابوالحسن و ادعا کرد بر بابیت را برای او و رسالت را در حق خود و قائل بود بحلیت
 محارم و لواط می گفت که لواط باعث نذلل و تواضع است در مفعول و مدح
 است و هم خودش لواط میداد و نصیر ^ع منسوب با درمیا شدند و دیگر احمد بن
 هلال کوخاست و دیگر محمد بن علی بن بلال و حسین حلاج و شلعانی بودند

الشیخ محمد

تشیخ محمد بن علی
بابیت

و بالجمله ابو جعفر شلمغانی در اول امر بواسطه امت بود و نزد طایفه بنی بسطام و
 صاحب منزلت بود بجهت احتیاض او بجناب ابوالقاسم حسین بن روح علیه الرحمه
 نائب مسمی امام عصر پس حسد برد بر جناب ابوالقاسم و مرید شد و مقالات شیعه
 اظهار کرد چون پرده از وی کا و برداشته شد شیخ ابوالقاسم بنی بسطام را فریاد
 از کلام او و امر کرد ایشان را ملعین و بیری از او بنی بسطام بفراش شیخ عمل نمودند
 و دست از شلمغانی برداشتند چه آنکه شلمغانی میگفت من اداعه سر کردم متعاقب
 شدم با عباد دیگر باده شیخ ابوالقاسم مکتوبی نوشت برای بنی بسطام مشتمل بر لعن
 و بیری از شلمغانی و تابعین او بنی بسطام آن نوشته را بشلمغانی نشان دادند چون
 نگاهش بان مکتوب افتاد از روی شیطنت کبریه سخن کرد و گفت مراد از لعن معنی
 باطنی اوست که اعباد باشد و مراد از اعباد آرائش است معنی قوله رحمه الله
 ای ماعده الله عن العذاب و النار پس گفت الان دانستم که من صاحب منزلت
 می باشم نزد شیخ پس افکند خود را بر خاک و کوفتهای خود را بر خاک مالید و باین
 شیطنت ها اعتقاد بنی بسطام را فاسد کرد و متی ام کلثوم دختر شیخ ابو جعفر
 عمری رضوان الله علیه نائب دوم امام عصر مدین مادر ابو جعفر بنی بسطام رفت

آن زن او را استقبالی کرد و در تعظیم و توفیراد سعی بلیغ نمود از جمله آنکه افتاد وی
 پای ام کلثوم و شروع کرد بپوشیدن ام کلثوم دست او را گرفت و فرمود ای خانم
 این کار ممکن مادر ابو جعفر گریست و گفت چرا چنین نکنم آنکه تو خانم من فاطمه زهرا
 سیاحتی فرمود اینجا این را می گوئی گفت شلمغانی سری بامن گفته و امر کرده که اظهار
 ان نکنم ام کلثوم اصرار کرد تا بگوید مادر ابو جعفر از او عهد و پیمان گرفت که اشغله
 نکند انوقت گفت که ابو جعفر شلمغانی گفته که روح پیغمبر من منتقل شده ببدن پدر
 تو ابو جعفر محمد بن عثمان و روح امیر المومنین من ببدن شیخ ابوالقاسم و روح فاطمه زهرا
 منتقل شده پس چرا از تو تعظیم نکنم ای خانم من ام کلثوم فرمود این حرفها مگو
 که اینها دروغ است گفت گفتیم که این سراسر است پس این واقعیه را بوی شیخ ابوالقاسم
 نقل کرد شیخ فرمود که دیگر ببدن این زن مرو همانا این کلام از آن زن کفر مجذون
 عظیم و الحاد در دین مبین است که شلمغانی ملعون در دل ایشان افکند
 که بدین سبب دعا کند که خداوند سبحانه در او حلول کرده و با خدا متحد شده
 چنانچه نصاری در حق مسیح (ع) گفتند و میخواهد بدین سبب قول حلاج و ادر
 سان ایشان شایع کند پس شیخ لعن شلمغانی و اشاع کرد و توفیع شریف بنزاز

حضرت صاحب الامر (علیه السلام) ملعون او بیرون آمد تا آنکه شلمغانی چاشنی عذاب را در دهانش
 چسبید و یکپیر کرد از خود رسید و سبب قتل او آن شد که چون شیخ لعن او را فاش
 کرد و عام شعبه را ملعون او امر کرد راه نابلس و سطنت او بسته شد و روزی در
 مجلس عظمی از شیعیان بود و هر یک لعن او را از شیخ نقل می کردند شلمغانی گفت اگر دست
 من بدست شیخ رسید و انشی از آسمان نیاید و او را تسخیر نماید که تمام آنچه گفته در حق
 من خواست پس خبر ترا خبری باشد رسید امر کرد که او را بگیرند و بکشند شلمغانی
 در خانه این مقله بود که او را کشتند و شعبه را از دست او راحت کردند **محمد**
بن علی عثمان الکراچی شیخ فاضل فقهیه حلیل از مشایخ علماء و تلمیذ شیخ
 مقدس است و شیخ شهید رحمه الله بسیار شده که در کتب خود او را بغیر علاقه فرموده
 ما آنکه از علاقه حلی بغیر فاضل می فرماید و این شیخ معظم کتب بسیار در فقه و اخلاق
 و اصول دین و امامت و هبیت و غیره نوشته و چیزها سنگ نوشته و دعائم فقه
 نعمان را مختصر فرموده و از جمله کتب او کتاب کثر الفوائد و کتاب النجاست که هر
 دو را در تریز بطبع رسانیدند و بعضی از اصداقا از تریز برای من برسم ارمان
 فرستادند و کتاب نجیب در اخلاط عامه است و این کتاب لطیفی است جمع فرموده

در آن اقوال و افعال متنافسه اظهار و دیگر از کتب او کتاب معدن الجواهر است
 که مانند کتاب خصال است لکن مشتمل است برده باب باب اول در خصال
 است که متعلق است بلفظ واحد و یک باب دوم در خصال اشین باب سیم
 در خصال ثلثه و هکذا تا باب دهم که در خصال عشر است و در هر باب ابتدا
 فرموده بکلمات و مواعظ حضرت رسول و بعد از آن از ائمه اطهار نقل کرده
 و در او اخر هر بابی ذکر کرده و صحبت جامع از حکیمی فرزند خود و این کتاب
 را من در هجرت سال قبل بجهت خواهش بعضی از مومنین فارسی کردم و نامیدم از این
 الطول فی ترجمه معدن الجواهر و اگر آن رساله طبع شود امید است که مطبوع طبع شود
محمد بن علی بن علی النعمی مدی و حبه و از امراء قم بوده و هم چنین پدرش معروف
 بوده بطبعی و کتاب مائلی دارد که از حضرت حسن عسکری (ع) سؤال شده
محمد بن علی بن محبوب اسعری قمی شیخ فقیه زمان خود و ثقة و حلیل
 القدر و فقیه و صاحب تصنیفات است
محمد بن علی بن نعمان ابو جعفر معروف بمؤمن طائی و باحوال بنز و مخالفین
 او را سلطان الطائی می گفتند دکانی داشت در کوفه در موضع معروف بطائی

المحال و در زمان او یون فلبی پیدا شد. بود که کسی عنیناخت بواسطه آنکه باطن
 آن یون فلب بود نه ظاهرش لکن بدست او که میدادند می فهمید و بیرون می آورد
 فلب آنرا از این جهت مخالفین او را سلطان الطاق می گفتند و او یکی از متکلمین است
 و چند کتاب تصنیف کرده از جمله کتاب افعل لا تفعل و احتیاج او باین علم و هم
 محاجه او با خوارج مشهور است و مکالمات او با ابوحنیفه معروف است روزی
 روزی ابوحنیفه با وی گفت که شما شیعیان اعتقاد بر رجعت دارید گفت بلی گفت
 گفت با نصد اشرفی بمن فرض بده و در رجعت که بدینا برگشیم از من بگو ابو جعفر
 فرمود از برای من ضامن بیاور که چون بدینا برگردی بصورت انسان برگردی
 نامن تا بول بدهم زیرا که من می ترسم که تو بصورت بوزینه برگردی و من نتوانم از تو
 وجه خود را در یافت نمایم و هم روایت شده که چون حضرت صادق رحلت
 فرمود ابوحنیفه بمؤمن طاقی گفت با ابو جعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت لکن
 امامک من المتطهرین الی یوم الوقت للعلوم اگر امام من وفات نمود امام تو سلطان
 ضمیر و ناوقت معلوم و فقی ابوحنیفه با وی گفت که من شنیدم شما شیعیان
 دست چپ مرده های خود را می شکنید که وقت گرفتن نامه عمل نامه داند است

راستش بدهند گفت ایندی و غ است بر ما بسته اند ای نعمان لکن ما شنیدیم
 شما طائفه مرجیه هرگاه یکی از شما بمیرد چهری در مفعول او داخل می کنند و کاوش
 می دهند تا فراخ شود آنگاه يك سيوي اب در آن می کنند که از عطش روز قیامت
 این با شد حباسع این کتاب گوید که محاجه مؤمن طاقی شبیه است با محاجه ملا
 کاظم از وی تا این راوی ناصبی شاعر معاصر خود ملاقات کرد این راوی گفت بازوی
 شنیده ام تو رافضی هستی از وی گفت من نیز شنیده ام که تو ناحوشی ایندی داری اگر
 راوی راست گفته در حق من و تو در راست گفته و اگر دروغ گفته پس لعنت خدا
 بر راوی باد پس املعون ملزم شد و در جواب لطافتی است که آن ناصبی مقلب باین راوی
 بوده و هم نقل است که روزی شیخ از وی لباس فاخری پوشیده بود داخل در مجلس
 پاشای بغداد شد این راوی خبیث در آنجا حاضر بود چون چشمش بر از وی افتاد
 گفت فلو از وی در جواب گفت تو صورت این راوی متغیر شد پاشا از سبب
 گرفتن صورت او معنی این سؤال و جواب پرسید از وی گفت مراد پد و گفت
 فلو اشاره کرد بشعر شاعر که گفته فلو لبس الحارثیاب خیر فما اسم الحارثی
 و من کفتم لو و اشاره کردم باین شعر لو کل کلب عوی العتمة حو لصار فتمه فراط یفطار

حاجی احمد شوشتری که یکی از اعیان و ثنکان و معتدل علماء و در نهایت کمال و در حد
 و ورع و تقوی بود کسی ذکر کرد که امروز شیخ الفقهاء و خاتم المجتهدین شیخ محمد حسن
 صاحب جواهر الکلام مبالغه غریبی در فضیله ازری کرد حاجی پرسید مگر چه
 فرمود گفت معنی فرمود که کاش فصد هائیه ازری در نامه عمل بود و جواهر
 الکلام من در نامه عمل ازری جناب حاجی گفت شیخ عجب مبالغه از جواهر خود کردند
 و غریب اعتقادی باقی دارند شیخ دایک بیت از آن فصد در عوض کاغذ است و جمله
 آن فصد معرفت شیخ جابر از آن مجلس بوده و مقام آنجا نشینت و الایچد شعرا از آن بزرگ می
محمد بن علی الهادی الامام (ع) مکنی بابو جعفر سیدی است معظم و حلیل
 القدر صاحب کرامات با هر جلالت شائش زیاده از آنست که ذکر شود ^{ست} قبول
 در حق او که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت و فرزند بزرگ حضرت هادی
 (ع) بود و شیعیه گمان می کردند که او امام خواهد بود بعد از حضرت **هادی**
 چون از دنیا رحلت کرد حضرت هادی بابام حسن فرمود ای پسر جان من ^{ناره}
 کن شکر خدا را پس به تحقیق که حق تعالی ناره فرمود در حق تو امری را و احادیث
 دایمیه در حق حضرت عسکری (ع) بعد از ابو جعفر بسیار است و جمله از آنها را

شیخ مفید و طوسی و طبرسی رضوان الله علیهم ابراد فرموده اند و هم روایت
 است که چون سید محمد وفات کرد حضرت عسکری (ع) در عزای او گریبان چاک
 زد و شیخ مفید و طبرسی روایت کرده اند که جماعتی از بنی هاشم گفتند که مادر روز
 وفات سید محمد بخانه حضرت امام علی نقی رفتیم دیدیم که از برای انجناب بساطی
 در صحن خانه گسترده اند و مردم دور آنحضرت نشسته اند و ما همچنین زدیم عدد
 آنجا عناب صد و پنجاه نفر می رسید که از آل ابوطالب و بنی عباس و قریش و در
 انجناب بودند بغیر از موالی و مردمان دیگر پس ناگهان امام حسن عسکری (ع)
 وارد شد در حالیکه گریبان خود را چاک زده بود و آمد در طرف راست
 پدر ایستاد و ما آنحضرت را غنی شناختیم پس بعد از ساعتی امام علی نقی (ع)
 رو بجانب او کرد و فرمود احدث لله شکرا فقد احدث فیک امر پس امام
 حسن (ع) بگریست و استرجاع گفت و فرمود الحمد لله رب العالمین و ایاه
 اشکر تمام نعمه علینا انا لله وانا الیه راجعون پس ما پرسیدیم که او کس است
 گفتند حسن فرزند امام علی نقی است و در آن وقت بنظر ما بیست سال
 از عمرش بیشتر گذشت بود ما از آن روز او را شناختیم و از کلام پدر با او

داستیم که او امام و قائم مقام پدر بزرگوارش است و بالجمله معروف و مشهور
 فرستاد امام زاده سید محمد در نزدیکی بلد بکنتی سامه است و مردم زیارتش
 بسیار مشرف میشوند و تزیینات بسیار با نجامی برند و اهل آن ناحیه را اعتقاد
 عامی است با نجاب و بسیار از آن بزرگوار احشام و هیبت می برند و کرامات بسیار
 از قبرش نقل می کنند و احشام اهل آن ناحیه از سید محمد و قبرش نقل
 نظیر سائرین است از حضرت عباس بن امیر المومنین (ع) و شیخ ما حدث نوزی
 نوز سه روزه و اعتقاد عامی زیارت آن بزرگوار بوده و لاجرم زیارتش بسیار مشرف
 می شد و در غیر بقیع و ضریح انجباب سعی بسیار کرده و از برای کینه خرج آن
 معظم است که آنرا مرقوم فرموده هذا مرقد السيد الجليل ابي جعفر محمد بن الامام
 ابي الحسن علي الهادي عليه السلام عظيم الشأن جليل القدر كانت سبعه نزع انه الامام
 بعد ابيه (ع) فلما توفي رضي الله عنه علي اخيه ابي محمد الزكي وقال له احدث سه سكره
 فقد احدث قبلنا من خلفه ابوه في المدینه طفل و قد تم عليه في سامراء مستنداً و نهض
 الى الرجوع الى الحجاز و لما بلغ بلد على سبع فراسخ مرض و توفي و شهد هلك و لما
 توفي شق ابو محمد ثوبه و قال في جواب من عابه عليه قد شق موسى على اخيه هر و ن

وكانت و فانه في حدود اثنتين و خمسين بعد ايامين صح
محمد بن عمار باسر محرومی ره هاست که هنگام مرضش رسول خدا او را
 عبادت فرموده و دعا کرده برای او
محمد بن عمرو بن حرم الاضاري از اصحاب پیغمبر است و در مشاهد امیر
 المومنین (ع) حاضر شده و ظاهر او هاست که در یوم حوره شهید شد از مدائنی
 روایت شده که مردی از اهل شام در خواب دید که محمد بنی دای گشت و سبب
 قتل او داخل اش میشود پس چون بیدار شد لشکر حرب مدینه فرستاد و آمدند
 نزد رحیش او بود لکن بجهت آن خواب کسرا نمی گشت تا بعد از انقضاء حرب
 در میان کشتگان عبور میداد محمد بن عمرو را مجروح دید محمد او را بد گفت
 آن مرد شامی او را بکشت پس باد خواب خود افتاد شخص را آورد و تحقیق
 مقول کرد معلوم شد نام او محمد بوده اند شامی نزد یکتا شد از غضب بزرگ
محمد بن عمر بن عبد الغفران الکسبی کنی بابی عمر و بصیر باخبار و رجال و ثقة و
 عین و حسن الاعتقاد است و از اصحاب عیاشی است و از او اخذ کرده
 و او است صاحب کتاب رجال معروف که پرفایده و کثیر العلم است الا انکه

دران اعلاط بسیار است و این کتاب رجال که در دست است لمحض ان است شیخ طوسی را از آن مخفی کرده و نامید. انوا باخبار الرجال و الکتبی نسبت الی کتب یفتح الکام و شد بدین فریضه یحرجان المشرق

محمد بن محمد بن عید الانصاری العطار الکوفی اسد غره و قبله کان بعدا بالغ حدیثات **محمد بن محمد بن علی بن اسطالب** ابو عبد الله مدنی صاحب معاری در سینه در مدینه کشته شد و ادب حدیثی بن عبد الله هاشمی است که از صاحبان اصول است و جماعتی از او روایت می کنند

محمد بن محمد بن محمد بن سلم ابو بکر معروف بجای فاضل کوفی از حفاظ حدیث و اجله اهل علم و فاضلین حدیث است کتبی تصنیف کرده از جمله کتاب طرف من روی عن امیر المؤمنین (ع) انه لعهد النبی الاقی الی انه لا یجتنی الا مؤمن و لا ینفعنی الا منافق کتاب من روی مرواغات النبی لا یمیز المؤمنین علیها و الیها السلام کتاب من روی حدیث غدیر خم

محمد بن عیسی بن عید بن یقطین بولنی علماء در حق او مختلفند شیخ او تصنیف فرموده در نجاشی او را نوشته عوده و نقل بن ساذان او را در دست

برون هم

میداشت و میفرموده لیس فی افرایه مثله و کتبی تصنیف فرموده و او برادر جعفر بن عیسی است که در امام ابو السرا با خدمت حضرت ابو الحسن الرضا (ع) هر سدی و عرض می کند شکایت میکنم بسوی خدا و بسوی تو از آنچه بر ما می رسد از اصحاب ما فرمود چیست ان گفت ای آقای من ما را نسبت نزن نه و کفر مپد هند و بنوا میویند از ما فرمود صحوا اصحاب علی بن الحسن و محمد بن علی و اصحاب جعفر و موسی (ع) بنز چنین بودند اصحاب و زاره نکفر میکردند غیر خودشان و هم چنین غیر نکفر می نمودند ایشانرا و چون جعفر بن عیسی از اصحاب بولس و هشام بود عرض کرد که بولس و هشام حاضرند و این دو نفر را ناراد بگردن و کلام تعلیم نمودند پس اگر ما بر هدایت و استقامت ما را بران نفر فرما و اگر بر ضلالتیم پس این دو نفر ما را گمراه کردند و امر فرما ما را ترک ان کنیم و توبه نماییم و بخوان ما را بدین خدا تا متابعت تو بنماییم فرمود شما بر هدایت میباشد و جوابی خود دهد خداوند شما را بر نصیحت و خیر خواهی شما مژما و حدیثا و ظاهرا مراد آنحضرت از خیر خواهی ایشان از فدیما اشاره بکارهای علی بن یقطین رضوان الله علیه باشد و از این حدیث و از مواضع دیگر بدست می آید که اصحاب ائمه رضوان الله علیهم مذاقهای

مختلفه داشته اند و مخالف خود را کفر و تفسیق می نمودند پس هرگاه در میان خود
چنین اختلافات بوده باشد پس در میان غیبت استبعادی ندارد اختلافات
و تکفیرات که واقع شده مابین بخندین و احادیث و عرفا و ظاهرین و هکذا
محمد بن فرات بن احنف ضعیف و بی ضعف است پدرش روایت کرده از حضرت
سجاد و باقر و صادق و لکن مرعی بغلو و تقویض بوده و محمد بن فرات ناران
حضرت رضا و ادرك کرده و روایت شده که دروغ می بست بر حضرت رضا
انجاء فرمود اذیت کرد مرا محمد بن الفرات اذیت کند خدا او را و بچشاند با و حرات
اهن را و فرموده دروغ نکفت بر ما خطابی یعنی از اصحاب ابوالخطاب مثل
انچه دروغ بست بر ما محمد بن الفرات بخدا قسم احدی دروغ بست بر ما مگر
آنکه می چشاند خداوند او را حوات اهن را و دعای انجاء مستجاب شد
زمانی نکلشت که ابراهیم بن مهدی عموی مامون که معروف باین التکلمه بود
او را بید نروجهی بکشت و روی آن محمد بن الفرات کان بدعی انه باب و انه بنی شیخ
کشی از جعفر بن فضل روایت می کند که محمد بن فرات گفت که تو اصبع را ملاقات
کردی گفت بلی در خدمت پدرم بودم که او را ملاقات نمودم و او پدرم را بود

که موی سفید بر سر و صورتش کشته بود و ندی بلند داشت پدرم با وی گفت
که از برای ما بابت حدیثی بفرما که از اهل الوفا بن شنیده باشی گفت شنیدم از حضرت
که بر من فرمود انا سید الشیب و فی سنه من ابوب و لیجمع لی شمعی کما جمع
لا یوب و هم محمد بن الفرات از عبا بن ربیع حدیث کرده که گفت شنیدم از ابوالزینبی
که فرمود من قسمت کننده انشم باش میگویم این قسمت داشت و این قسمت
من یعنی انوا یکبر و این را بکذا رکعت شنیدم انچه حدیث را از عبا بن در وقتیکه
طفل بودم و ما گره یاری می کردم

محمد بن قاسم بغدادی نحوی معروف بابن انباری معاصر شیخ کلینی صاحب
کتاب کثره در علم فرات و حدیث است و او معروفست بکثرت حفظ گویند
صد و بیست تفسیر فرات با سائند از حفظ داشته و سیصد هزار بیت
شاهد فرات حافظ بوده و او را در رسیدن به مقدار محفوظات نه هفت گفته اند
محمد بن قولوبه جمال فی از خوار و نیکان اصحاب سعد بن عبدالله فی است
در وجهه او را نوشته فرموده و صاحب معالم و مدارك حدیث او را صحیح شمرده اند
و او پدر شیخ اجل اعظم اقدم ابوالقاسم جعفر بن قولوبه استاد شیخ مفید است

البیهیته قال وکان کثیر الصدقات عظیم الخشوع کثیر الصلوة والصوم خشن اللباس
وقال غیره کان عضد الدوله رجا دار الشیع المفسد وکان شیخا ربعة نجفا اسم
عاش سنّا و سبعین سنه وله اکثر من مائت مصنف کانت جازته مشهوره
شیخه عثمان الفامی الوافضه والشیعه وادّٰح الله منه وکان مونه فی
رمضان قلت وقال ابن حجره حقه وکان کثیر النقشف والخشوع والاکاب
على العلم مخرج به جماعه وروع فی افعاله الا ما مبه حی کان یقال له علی کل
امامی متبه وکان ابوه مغبیا بواسطه وولد المفسد بها وفل یعکب ویقال ان
عضد الدوله یزوره ویعوده اذ مرض وقال الشریف ابو علی الجعفی وکان
یزوج بنت المفسد ما کان المفسد بنام من اللیل الا جمعه ثم یغرم یعلی او بطالع او یدرس او یلوی
محمد بن مسعود سمرقندی کتبه او ابو الفخر بغدادی معجمه معروف بعایشی واز
عمیون انبطافه وثقه وصدوق وحلیل القدر وکثیر الاخبار وبعبر بروایت است
و زیاره اند و ثبت کتاب تصنیف کرده و در اول امر عبد حب عام بوده
واحادیث بسیار از ایشان سماع نموده پس هادیث یافت و از علمای شیعه
شد و او هاستکه عام نوکته پدرش را که سبب هزار اشرفی بود انفاق بر

علم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد مملو بود از علماء و محدثین و قاری و کاتب
بکی کتاب تصنیف میکرد و دیگری نسخه اسلشیخ میگرد و یکی مقابله می نمود و
دیگری تعلیفه و حاشیه مرفوم می نمود و نظیر عیاشی است شیخ بن معین یقین
مبهم در میان عامه که پدرش خواجه ری برد سلسش بود و چون وفات نمود هزار
هزار و پنجاه هزار درهم به شیخ ارث رسید بحیوان اموال را صرف حدیث کرد و
خلف من الکتب مائتة فطر و ثلثین فطر او اربع حساب شرا به مملوه کتابا و
بالجمله کان شیخا العیاشی اکثر اهل المشرق علما و ابا و فضلا و ذمها و نبلا فی
زمانه و کان له مجلس للعام و مجلس الخاص شکر الله المساعیه الجبلة
محمد بن مسلم بن ربیع ابو جعفر الفطری الا عود الطحان الثقی الکوفی از
بردرگان اصحاب باقر بن رس و از حواریین ایشان و از نجیبین و ادرع و انفع
مردم و از وجوه اصحاب کوفه است و هو من اجتمع العصابة علی شیخه ما یصح
عنه و علی تصدیقه و الاثبات له بالفقه و او هاستکه سی هزار حدیث
از حضرت باقر و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ کرده بود و روایت
شده که ثقة حلیل القدر عبد الله بن ابی یعفور خدمت حضرت صادق عرضه میداد

که برای من ممکن نمیشود همیشه خدمت شما برسم و بسیار مدی از اصحاب ما بیاید
نزد من و از من مسئله بپرسد و بنیت نزد من جواب هر سوالی که از من می
پرسند چه بکنم فرمود چه مانع است نرا از محمد بن مسلم پس بدین سبب که او
اخذ کرده از پدرم و نزد او وجیه بوده و از زراره رضی الله عنه روایت است
که وقتی ابوبکر پیر از دی و محمد بن مسلم ثقی بجهت اداء شهادتی نزد شریک
قاضی کوفه آمدند شریک زمانی در صورت ایشان ناامل نمود و آثار صلاح و تقوی
و عبادت در ناحیه ایشان دیده گفت جعفر بن فاطمه بن ابی ایمن و نفر از شیعیان
حضرت جعفر و فاطمه و منسوب با بختانه داده هستند ایشان گریستند شریک
سبب گریه ایشان را پرسید فرمودند برای آنکه ما را شریک از شیعیان و مر
مانند که راضی نمیشوند ما را برادران خود بگیرند بجهت آنچه مشاهده می کنند
از مخالفت و رع ما و هم نسبت دادی بکسی که راضی نمیشود که امثال ما را از
شیعه خود بگیرد پس اگر بفضل خود و ما را قبول فرمود پس بر ما منت نهاد
و بفضل فرموده شریک نسیم کرد و گفت هرگاه مرد در دنیا پیدا شود
مانند شما پیدا شود و وارد شد که محمد بن مسلم مردی مال دار بود و ^{حلیل}

بود حضرت باثریادی فرمود تواضع کن ای محمد پس در کوفه زنبیلی پیر از خرم بود
و نازدنی بردست گرفت و در در مسجد نشست و مشغول خرم فروشی شد قوم
او بنزد او جمع شدند و گفتند ای کارنو باعث فضیلت است و فرمود مولای من مرا
امر فرموده بچیزی که من دست از او بر نخواهم داشت گفتند اگر علاج خواهی
کسی بکفی پس در دکان ارد فروشی بنشین پس برای او سنک اسباب و شری
مها کردند که گندم و جوارد کند و بفروشد محمد قبول کرد و از این جهت
است که او را طحان می گویند

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن الحارث بن شهاب بن زهر بن کلاب
فقیه مدنی تابعی معروف بر هر ی بضم زای مجله و سکون ها کلمات علماء در مدح
و تذیح او مختلف است صاحب روضات بفضل دارد گفته که اول امر از اهل
سنت و از مذاهب حریب شیطان یعنی عبد الملك مروان و پسران او بوده و آخر
الامر رجوع بابام زین العابدین ^ع کرده و از بركات انقاس مقدسه الحفرت
مستفید شده و با الحلبه علماء حمهور او را مدح و ثنای بسیار کرده اند و گفته اند
او حفظ کرده بود علم فقهاء سبعه را و حدیث عبد الله بن شهاب در برابر

با مشرکین حاضر شده بود قبل از زهری هل شهد حدیث بدیها قال نعم وکن من ذلك
 الجانب و زهری اول عالم بنی امیه بود و فنی یکی را عتاب کرد و انمرد در عقیبت
 او هلاک شد زهری از زین عقیبت الهی رفت در غاری پنهان شد و از مردم
 عزلت گرفت تا آنکه موهایش بلند شد حضرت امام زین العابدین را اطلاع
 دادند بدین اورفت فرمود من بر منوط و نوبدی تو از رحمت خدا بشین
 می برشم تا از گناه تو یک دبه برای اهل مغنول بفرست و بیرون شو و بفرزد
 اهل و عیال خود زهری گفت کتابش دادی بر من ای آقایی من الله اعلم حبش
 بجعل رسالته و بعد از آن زهری هرگاه حدیثی از آنحضرت نقل می کرد از آن
 حضرت بزین العابدین نقل میکرد و زهری چند نوبت از آن حضرت روایت
 کرده بلکه معجزات و اخبار شریفه از آنحضرت روایت کرده که معلوم میشود
 اختصاص از باب حضرت و الله العالم بحقایق الامور

محمد بن مسلمة الانصاری در بیهوده و دیگر عزوات حاضر بوده و او یکی از
 قلله کعب بن اشرف یهودی است و ادعای آنکه مانند سعد بن ابی وقاص
 و عبد الله عمر و اسامة بن زید از سبعین است و انمول جیست و در

حدیث

جنگ در جمل و صفین حاضر رکاب نشد و در زمان خلافت معاویه در مدینه وفات
 یافت و مروان حکم بر او غارت گذاشت و برادرش محمود بن مسلمة هاشمیه در خیر سنک
 اسپانی بر سرش انداختند که سرش بشکست و پوست جیش بروی او افتاد
 رسول خدای آن پوست را بجای خود گذاشت و از حایه خود آن پوست
 را به بست نابیهودی یافت

محمد بن مقلص الاسدی الکوفی الاجلجع الرزاد معروف بابو الخطاب لعنه
 غالی و ملعون است روایات در مذمت و لعن و براءت از او بسیار وارد
 شده و عاقبت بنفرت حضرت صادق علیه السلام رسید قال اللهم العن ابی الخطاب
 فانه خوفنی فاعناه فاعدا و علی فراشی اللهم ادفنه حر الحدید و از قنای ابی الخطاب
 آنکه غار مغرب را باید تا خبر افکند تا سواره در آسمان ظاهر و هویدا شود

محمد بن یحیی بن محمد بن حامد العالمی هو الشیخ الامام و اسناد فقهاء الامام
 رئیس المذهب و المله و راس المحققین الاحله شیخ الطایفه بغیر جاهل و
 واحد هذه الفرقة و ای واحد الجامع فی معارج السعادة اقصی ملرج العلم
 و ربنا الشهادة شیخنا الاعظم شمس الدین الشهد الاول قدس سره قتل

ابو الخطاب

نورده اند قال

الشیخ

بالسيف ثم صلب ثم سرجم ثم اُحرق بالنار في بلدة دمشق ورضا بنفہ اشهر من ان
 يذكر ورايت مجموعته التي كانت بخط الشيخ محمد الجبجي جد شيخنا البهائي عند شيخنا المحدث
 المزيدي وكانت هي عند علاء المحلي وتقل عنها في البحار ومن شعر شيخنا الشهيد
 عظمت مصيبتك عبد المسكين في نومه عن مهر جور العين
 الاولياء عتقوا بك في الدجي شهيد وخشع وحنين
 فطر دثني عن فرج بابك دونهم اترى لعظم جوامع سيقوني
 ارجدونهم لم يدنووا من حمزهم ام اذ بنوا صفوت عنهم دوني
 ام لم يكن للعفو عندك موضع للمذنبين فان حسن ظنوني

محمد بن موسى بن جعفر (ع) بود در اعیانی شاه چراغ احمد بن موسی است و
 فرزند بن در شیراز و فرزند شاه چراغ است و من لبرئیت باک اورفته ام
 و اغتباب سپیدی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو
 و طهارت و مشغول بنماز بوده و شبها را تا صبح مشغول بوضو نماز بود
 یعنی کاه خواب مختصر میکرد و بر بخواسنه مشغول طهارت و نماز
 میشده و باز اورا خواب می بوده و بر بخواسنه عبادت و هكذا هاشمیه کن

مرقبه دختر موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که هیچ کاهي محمد را دیدار نمیکردم
 مگر اینکه این آیه مبارکه را یاد می کردم کاتوا قلوبا من اللد ما یجمعون
محمد بن نصیر بنضم نون و فتح صاد مهله رئیس طائفة نصیریه همان ملعون است
 که توفیق شریف بلعن او بیرون آمده و در محمد بن علی شلمغانی ذکر او کند است
محمد بن وهبان ابو عبد الله دیلی بصری از ثقات اصحاب ما و واضح
 الروایه است و کتب تصنیف فرموده و او یکی از مشایخ اجازه نعلکبری است
 و او است راوی دعای اولیس فری

محمد بن همام بن هبل الکاتب ابو العلی الاسکافی بغدادی شیخ اصحاب شافعی
 ایشان و صاحب منزلت عظیمه و نفعه و جلیل القدر است و ثنی آثار حمل در
 رزجه اش یافت عریضه نوشتند مت عسکری (ع) و استند عا کرده که ان
 حضرت دعا فرماید که ان حمل صحیح و سالم متولد شود و پس و نجیب و از
 دوستان ایشان شود حضرت در صدر رفعة او جواب او را مرقوم فرمود
 بخط شریف خود فل فعل الله ذلك فضع الحمل ذکرا و او یکی از مشایخ نعلکبری است
 و از کتب او است کتاب الاوار در تاریخ ائمه (ع) در یازدهم جماد الاخره و مالک دره

محمد بن یزید بن ماجه فروی صاحب کتاب سنی مشهور است که بعضی او را یکی از صحاح ست عامه شمرده اند در سنه دو و بیست و هفتاد و سه وفات کرده

محمد بن یعقوب بن اسحق کشف العلماء الاعلام ابو جعفر ثقة الاسلام الکلبی الوردی عظم الله مرتبه شیخ محمد بن ورنس شیعه و او ثقی و اثبات ایشان است در حدیث کتاب شریف کافی را که روشنی چشم شیعه است و هفتاد هزار حدیث و شانزده هزار و صد و نه حدیث است در حدیث بیست سال تالیف فرمود و الحق متقی عظیم و حق کثیری بر شیعه خصوص با اهل علم نهاد و ترویج کرد مذاهب شیعه را و کفالت کرد اینام ال محمد را باین کتاب شریف خواجه الله خیر الجواهر و شیعه و سنی ان بزرگواران تصدیق کرده اند و خاصه و عامه باین بزرگوار در فتاوی رجوع می نمودند چنانچه علماء نقل فرموده اند لاجرم از القاب خاصه او کرده ثقة الاسلام و مجتهد عظیم شان ان معظم ابن ابی تر عالم سنی او را مجد مذاهب امامیه در مراس مائه ثلثه شمرده بعد از آنکه حضرت ثامن الائمه را مجد مائه ثانیه شمرده و در سنه سبصد و بیست و نه سال تأثر بخوم و اول غیبت کبری در بغداد و فتا فرمود فرس رئیس در بغداد در نزدیکی حبش مشهور و معروف است همینکه شخصی

الشیخ الکلبی

از جبر عبور میکند و داخل بازار میشود بفاصله کمی در طرف چپ خود شبکی بپند مفتوح بیازار و ان شبک بفعه همان شیخ معظم است و حکایت شکافتن فیران بزرگوار مابر بعضی از حکام بغداد و یافتن جسد پاک او را از او و بدون تغییر پاکفن خود مشهور است و انجناب سرخواهر ابو الحسن علی بن محمد معروف است بعلان کلبی است که ثقة و شیخ اصحاب زمان خود و وجه ایشان بوده در ری و ثقة الاسلام از او نیز روایت می کند و کلبی بزرگوار زبیر فریه است و بیک بری قرب وادی کرج که یعقوب بن اسحق والد کلبی در انجا متوفی است و الان در یکمزل بجلران مانده در قرب حسن آباد در کنار راه ان فریه و فر مشهور است و کلبی غیر از فریه معروف بکلبی برون امیر است که بر صاحب فاموس مشتمل شده و شیخ کلبی را بدینجا نسبت داده و در مثل است که اهل مکه اعراف بشعابها

بخار بن ابی عبیده ثقی احادیث در حق او مختلف وارد شده از حضرت یافز مرویست که سب مکیند بخار را پس بدرستی که او بقدر رسانید قلله مارا و طلب کرد خون مارا و زوج آرا ملنا و قسم فتا المال علی العسر و ابن عقیله روایت می کند که حضرت صادقی دو دفعه بر بخار توخم فرموده و از اصبع من

شیخ

اغلقون امارت یافت فواسه مادری دانی سائل حلیله مفروب الففافی نضیع
لحی اسه فوامروا خطی باطل علی الناس یعطی من ثاء ربیع وروان از اسد
سرم بود در عداوت رسول و خصوص در عداوت اهل المومنین (ع) و پدرش
حکم عموی عثمان بن عفان است که از دشمنان رسول خدا (ص) بوده و پیوسته بجاهل
عداوت اخفرت و بصریح بشان اختاب می نموده و اوهاست که در فقای مغیر
راه پرفت و حرکات اختاب را از در استنفاذ مجرود می بست و از این سوی بدان
سوی متماثل می گشت و رسول خدا او را طرد کرد و بطائف فرستاد و مادر حکم
زرقاد نبی موهب از ذوات الاعلام و مشهور برنا بوده است و من مفصل حال
مروان و اولادهای او را در تاریخ خود نگاشتم

سروف یکی از رفاذ ثمانیه است که در عمار بن عبد قیس گذشت و او عسک
معویه بود و بهمان عمل در صافه وفات کرد

مسعد بن صدقه کوفی عامی است و کنی اخبر و در واپاشی در فایث منانت و سدا است
و در واپاشی از حضرت صادق و کاظم و اوست صاحب کتاب خطیب امیر المومنین (ع)
مسلم بن حجاج قشیری بنشابوری صاحب صحیح معروف است که یکی از صحاح

معه
مروان را مفروب الففافی
یکه اندر نوم الدار حیات
بر قفس از دند که بصورت
بزمین افتاد است

عامه است در حق صحیح او علمای سنت گفته اند ما بحث اندیم التمه اصح من کتاب
مسلم فی علم الحدیث قال صاحب نوافض الروافض قال اکثر علماء العرب اصح کتب
بعد کتاب اسه صحیح مسلم بن الحجاج القشیری و قال اکثر من غیرهم صحیح محمد بن اسماعیل
البخاری هو الاصح و هو الاصح و ما اتفقنا علیه هو ما اتفق علیه الامه و هو الذي
يقول فيه المحدثون کثیرا صحیح متفق علیه و یعنون به اتفاقا لا اتفاق الامه و ان
لزم ذلك الی ان قال وقد صار في الاسلام رفیع مصحف الکیم و القرآن العظیم
قلت و للعلماء و المحدثین هبها کلام لا یناسب المقام ذکره و من اراد الاطلاع
علیه فلیراجع کتاب غایب الانوار و او در ناه ملخصه فی فضل القدر الذي هو ملخص
جلدی غدیر العقیقات و هر من نعم الله تعالى و اذهب العطیات

مسلم بن عقیل شهید کوفه رضی الله عنه جلالت شأنش زیاده از آنکه
ذکر شود و کافی است در جلالت او آنکه رسول خدا از شهادت او در باری
پیش خبر داد و بر او کرسیت و فرمود می کرد و او دیده های مؤمنین
وصلوات می فرستید و او ملائکه مغیرین و آنکه جناب سید الشهداء (ع)
در جواب نامه های منوکر کو فیان مرقوم فرمود من فرستادم بسوی شما و او

مسلم بن عقیل

و یسعم وثقة اهل بیت مسلم بن عقیل را و مسلم روز نهم ماه رمضان سنه
 شصت از مکه بجای کوفه حرکت کرد و روز پنجم شوال بکوفه وارد شد و در
 روز نهم خروج کرد و در روز عوفه شهید شد و من در مقل خود شهادت
 را بشرح نکاتم و ذی الشان از مصباح الازهر سید بن طاووس و مراد خود نقل کردم
 مسلم المجاشعی حوایی بوده از عجم و از ولایه انصار خلیفه بن الیمان ره در ایام
 ولایت او در مدائن او را خبر داد بحال منافقین صحابه و غاصبین خلافت و تمهید
 ایشان در نوشتن صحیفه ملعونه ورم دادن ایشان نامه رسول را در ثوبه عقیله بخوان
 انزلک بنیائی و بصیرت پیدا کرد بخوان امیر المومنین (ع) و حال دشمنان آنحضرت را
 در حرب جمل بلیکتر آنحضرت پیوست و انوفتی که آنجناب فران بدست گرفت و
 فرمود کبکست که این فراز ابرو در بر این لشکر عرضه دارد و ایشان را بحکم آن مجنون
 انجوان فراوان گرفت و عیان میدان رفت امیر المومنین (ع) فرمود ان الفی عن حشی
 الله قلبه نورا و ایمانا و هو مقتول و لقد استفت علی من ادلک و لن یفلح القدم
 بل قتلهم اباه انجوان لشکر را بحکم فران خواند دست راستش را قطع کردند و فران
 را بدست چپ داد اند سبش را نیز قطع کردند و فرازا بادست مبطوع بسینه چست

و خون بران جاری بود ان بیجاها از اطراف برادر حمله آوردند و او را شهید نمودند
 فقطعوه اربابا و لعدای شیم بطنه اصف و اتر و افقه علیه فجعلت بکی علیه و ثقلیه
 و انشأت تقول یا رب ان مسلماً انا هم بمحضر علیه مولا هم بیلوکتاب الله لا یخشیهم
 یا ربهم بالامر من مولا هم فخصبوا من دمهم طبا هم و امر قاعه نواهم انوث امیر المومنین
 و فرمود احملوا جمعکم علیهم لا یضرون و در دریای حرب غوطه خورد و تفصیل
 این اجمال از ارشاد العلوب اخذ شود

مسلم مولی ای عبدالله الصادق (ع) از اهل سید بود و شی در خواب
 فرازا در خواب امومت چون صبح شد فرازا امور خنده داشت

مسلم بن مالک با عبد الملک ابو سبار ملفب بکربن بکسرکان و دال سید
 مسامعه و شیخ بکربن وائل و وجه ایشان بوده در بعض از حضرت بافر کم روایت
 کرده و لکن از حضرت صادق (ع) بسیار روایت کرده و اختصاص با آنجناب داشته
 و آنحضرت با و فرموده انی لا عدک للیر عظیم بابا سبار و روایت شده که و فقی
 حضرت صادق (ع) با و فرمود که ای مسامع نواز اهل عوفی ابابا نوبارت فر
 امام حسین (ع) مدوی گفت گفتیم نه چه انکه مدوی می باشم معروف و مشهور از

اهل بصره و نوزد ما جماعتی هستند که تابع خلفه اند و دشمنان بسیار داریم از اهل
قبایل از ناصیان و غیر ایشان و این بنشینم که احوال مرا بوالی بگویند و از ایشان
ضربها عین برسد فرمود ایا هرگز بمحاط می اوری اینجا با حضرت کردند گفتیم بلی
فرمود که جزع می کنی گفتیم بلی بخدا قسم که جزع می کنم و می گرییم تا آنکه اهل خانه من
اثر اندوه در من می یابند و امتناع می کنیم از خوردن طعام تا احوال من اناار
مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود که خدا دم کند کریم ترا بدسترسنگه نو
شمرده مشغولی از آنها بنگه جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند برای شادی
ما و اندوهناک می شوند برای اندوه ما و خائف می گردند برای خوف ما
و این می گردند برای اینی ما و دود باشد که به بینی در وقت مرگ خود که
پیران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک الموت را در باب تو
و ثبات دهند تو را که دیده تو روشن گردد و شاد شوی و ملک الموت
بر تو مهربان تر باشد از مادر مهربان نسبت بفرزند خویش پس حضرت
گفت پس و من نیز گرییم تا آخر حدیث که حسین در شوق و دل داغ می کند
مسور بن محمد زهری رسول امیر المومنین بوده بسوی پدرش محمد بن

نوفل از مولفه قلوب بوده و در چنین حاضر بوده در سینه بن یکصد و پانزده
سالگی وفات کرد و در ایام عثمان نابینا گشته بود و مادر مسنور عاتکه خواهر
عبد الرحمن بن عوف است دو سال بعد از هجرت متولد شد و بعد از وفات معویه
از بیعت نوبت سر بنافت و در مکه ماند تا ایا مکه حصین بن نمیر مکه را محاصره کرد
یجئه مقابله با ابن زبیر و هنگامیکه مسور در هج غار می گذاشت سنگی از منجیق
مروی آمد و او را هلاک کرد عبد الله بن زبیر بروی غار گذاشت و در محزون بجاک رفت
مسئب بن نجبه الغدازی فضل بن ساذان فرموده که از بزرگان تابعین و رؤساء
ایشان و رها داد ایشانند جندب بن زهیره فائل ساحر و عبد الله بن عبد
و سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و علفه و اسن و سعید بن قیس و اسبها
ایشان که بسیار بودند و فانی کرد ایشانرا حرب و بعد از آن نیز بسیار شدند و
کشته شدند با حسین (ع) و کشته شدند بعد از آن حضرت فقی کوهد که مسیب
و سلیمان بعد از حضرت سعد الشهدا کشته شدند در عین ورده چنانچه
در ترجمه سلیمان بن صرد باب اشاره شد و این مسیب غیر از مسیب بن خزیمه که او نیز از
اصحاب امیر المومنین و کنی با بر سعد است و امیر المومنین را وصی امور خویش نموده

مصفا از موالیان حضرت صادق علیه السلام بنام غفاری فرموده او چندی بنام محمد پسرش ^{ست} **مصب** بن ابی القاسم العبدی از بزرگان صحابه و فضیلت ایشان است و از طبقه اول است که هجرت بحلبه نمود و او همانست که در مبدأ اسلام رسول خدا را آورد و بدین فرستاد تا بر مردم مدینه فرائد قرآن کند و اسلام را ایشان عرض کند و تعلیم دین فرماید و او سبب اسلام جماعی از انصار و رؤسای ایشان شد بخوبی که در جای خود تشریح رفته و مصعب در بدر حاضر بوده و در احد شهید گشته و رحمه الله و رحمتها علیه

مصفی بن هبیره شیبانی عامل امیر المومنین ^ع بوده در بعضی از بلاد اهواز معروف بآرد شیره چون معقل بن قیس دیاجی بنی ناجیه را که مرگه شده بودند در سیف البحر بکشت و جمعی از ایشان را بآردان و کودکان اسیر کرد چون ایشان را که پانصد تن بشمار میرفتند بر مصفیه عبور داد اسیران بگریستند و ^{مصفی} ندادند که با ابا الفضل یا حامل النفل یا ماوی الضعیف و فکان العصاة بر ما ملت گذار و ما را از اسیر خلاص کن و بخواران کن مصفیه ایشان را بپایند هزار درهم خرید و آزاد کرد و از وجیه آن دو بیت هزار نقد بداد که بقیه را

بعد از آن بپردازند و چون نداشت ^{بقیه را} بدهد لا حرم فرار کرد و بمعبیه محقق گشت امیر المومنین ^ع چون این بشنید فرمود بیخ است مصفیه فعل فعل الساده و فرمود فرار العبد یعنی زشت کند خداوند مصفیه را فعل سادات و بزرگان را بجای آورد که خلاص کردن اسیران باشد و لکن مثل بندگان فرار کرد و غما انطق مادحه حتی اسکته و لا صدق و اصفه حتی بکبر و لو انما لاخذنا معمر و انتظر عماله و فوره **مظفر** بن محمد الخراسانی مکنی بابو جیش از مکملین شیعه و عارف باخبار است و او از علمای و شاکردان ابو سهل نوخجی است در ^ص ^ع و فائز و کبی در امامت تصنیف کرده و کتابی در مثالب نوشته موسوم بکتاب فعلت فلا تلم و شیخ اجل حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی از آن نقل می کند و کتابی نیز در نقض عثمانیه ^{بخط} نوشته و شیخ مفید بر او فرائد کرده و او را اخذ نموده و بدانکه غیر از مظفر جماعی دیگر در نقض عثمانیه کتاب نوشته اند از جمله شیخ ابو جعفر اسکافی محمد بن عبد الله معزلی است که هفتاد کتاب در علم کلام نوشته و در حقه جاحظ نقض عثمانیه را نوشت و حکمی انه دخل الجاحظ الورا فین بغداد فقال هذا العلم السوادی الذی بلغنی انه تعرض لنقض کتابی و ابو جعفر

حالیست فاحشی منحنی لم یزه و از جمله کتاب سید اجل اعظم سید احمد بن موسی بن
جعفر بن الطائوس صاحب پیشری و ملاذ و برادر سید رضی الدین بن طائوس نیز کتابی
در رد جاحظ نوشته موسوم بکتاب بنا المفالة العلویه فی نقض رساله العثمانيه
و این حقیر آنرا دیدم بخط ملید الخیار شیخ نقی الدین بن داود صاحب حال
معروف که فرات آن عوده بود در محضر سید و خطوط سید بر آن بود

معان بن حیل انصاری خنرجی مدنی دراز بالا و بزرگ چشم و سفید اندام بوده
و از آن هفتاد تن است که در عقبه حاضر شده و رسول خدا او را با عبد الله بن مسعود
عقل اخوت بست و او را در بعضی از اراضی بن قضاوت داد و از روایات ما معلوم
میشود که او منصرف از اهل بیت و از اصحاب صحیفه بوده و در کتاب بهائی از
کتاب فعلت فلا تلم که کتاب مظفر بن محمد خراسانی مذکور است نقل کرده که
معاذ بن حیل با آن دو مرد و سالم و ابو عبیده جراح که از اصحاب صحیفه اند در
حال مرگ حمله و بل و ثور کوبان میزدند و با الحمله معاذ در شش هجده در و پای
عمواس مکیس عین دهله که نام بلدی است نزدیک بیت المقدس از پس ابو
عبیده جراح و پسرش عبد الرحمن بن معاذ رحلت کرد و حدیث معاذ بن حیل

در رفع اعمال از احادیث معروفه است

معان بن کثیر الکسائی الکوفی از شیوخ اصحاب حضرت صادق و از ثقات ایشان
و از کسانی است که روایت کرده نقی بر امامت حضرت موسی بن جعفر را از پدرش
صلوات الله علیهما و در روایت است که او را پس می فروخت و ثقی ترک کسب کرد
و حضرت صادق احوال او را پرسید گفتند ترک کرده تجارت خود را فرمود ترک
کسب عمل شیطان است هر که ترک کند تجارت و کسب را دولت عقلش میبرد
و هم روایت است که ثقی معان در موقف عرفات نظر افکند با اهل موقف
دید مردم بسیار حج آمده اند حدیث حضرت صادق را رسید و گفت هانا
اهل موقف بسیار می باشند حضرت نظری بایشان افکند پس فرمود و ندید
من بیا با ابی عبد الله نگاه فرمود پائی به المروج من کل مکان نه بخدا قسم نیست حج
مگر برای شما بخدا قسم قبول نمیکند مگر از شما

معان بن مسلم فراء نخوی امامی از اصحاب حضرت باقر و صادق را و از
روایان اهل فضل و ادب و مخترع علم بفریب است علاوه او را نوشته فرموده
و شیخ کثی ادو مسنداً روایت کرده که گفت حضرت صادق با من فرمود

ممن رسید که نو در مسجد جامع می نشینی و مردم را فتوی می دهی گفت بلی
و میخواستیم که همین مطلب را از شما سوال کنیم پیش از آنکه از خدمت شما بیرون
بروم بلی من می نشینم در مسجد جامع پس مردی می آید و از من سوال می کند از
حکم چیزی پس هرگاه شناختم او را که از مخالفین شما است جواب می دهم و او را موافق
مذهب خود نشان دهم و هرگاه مردی می آید که می شناسم او را که از دوستان و محبین
شما است و سوال می کند جواب می دهم او را با آنچه از شما رسیده و گاهی می باید
کسی که غیبت اسم او را و عند انم لکست او پس میگویم در جواب او که حکم مسئله
بقول فلان چنان است و بقول فلان چنین است و قول شما را نیز داخل احوال
می کنم فرمود بهیچین نحو نکن که من نیز چنین می کنم و در سر وایت هذیب است
که فرمود و حکم الله هکذا فاصنع و بدانکه این فراء غیر از فراء دینی مخوفی معروض
چه نام او نمی بن زیاد است و او در نحو و لغت و ادب بی بدیل بوده و از خواص
نظامی کسائی بوده و بعضی او را بر کسائی ترجیح داده اند در نحو و مامون او را
احترام میکرد و او مؤدب پیران او بود در رد و بیت دهفت ^{۲۰۷} در سنة که وفات یافت
و پدرش زیاد را قطع می کنند بجهت آنکه در شش قطع شده بود در محرابه با چهره عیانی شهید فرخ

معویه بن ابی سفیان مادرش هند دختر عبید بن ربیع بن عبد شمس است
و او در عداوت رسول خدا کوششها کرده و در جنگ احد حاضر بوده و رجز
می خواند و سخن بنات طاری از او و کفار را بر قتال مسلمانان تحریک میکرد و چون وحشی
حرف از حمزه را شنید کرد هند و بر نفس حمزه آمد و حیدش را مثله کرد و آن
اعضاء مقطوعه را بر شتر کشیده بجای قلاده برگردان او بخت و حکم انحراف را
بر آورد و در دهان گذاشت از آن روز او را اکله الاکباد لقب دادند و
این طعن نادانانه قیامت دامن گیر فرزندانش شد چنانچه عقیده حذر رسالت و
هدایت و رضیعه ثری بنو و ولایت علیا محذره زینب (ع) در آن خطبه شریفه
که در شام در محضر زید خواند با این مطلب اشاره کرده در اینجا که فرمود و کیف
بر یحیی مرا فیه من لفظ فوه اکباد الا زکباء و ثلث لحمه من دماء الشهداء و اهل دار فرخ
هند را از زمان زانیه شمرده اند و معویه را نسبت به چهار کس داده اند چنانچه ابو
سفیان را احسان بن ثابت در اشعار خود از عبد شمس نفی کرده و نصیح بن مجیش
مولد و فساد نسب او کرده اند و در توحیه عقید کن شد که معویه را و احوال
نسب خود را بر سرید او خبر داد او بجای معویه از کتاب احوال حمله را بر سرید

گفت ان حبة نو مادر ابو سفیان است که در جاهلیت از روانی معروضة و صفا
 رایت بود و حال ابو سفیان در سخن حرب مذکور شد و اخبار و آثار درین
 معونه بسیار است این ابی الحدید از تاریخ طبری نقل کرده که در سنه ۲۸۴
 هجری در چهار معتمد با اسیر خلیفه یازدهم عباسی غزم کرد و بعضی معویه بر
 سار و امر کرد که کاتبی فرمائی نوشتند در مطاعن معویه که آن کتاب را بر مردم
 بخوانند و سفایان را که در مساجد جامع ابی طالب دند و زخم بر معویه می نمودند
 امر کرد که دیگر زخم بر او بنمایند و زبرد عبد الله بن سلمان او را از این کار مانع شد
 و مصلحت او را بزرگ این کار دید فقر گوید که مامون نیز در سنه ۲۱۲
 امر کرد مادی ندا کند که از ذمه من بری است هر که معویه را بپنکی یاد کند یا
 او را یکی از اصحاب رسول مقدم دارد و هم امر کرد که در ~~مساجد~~ افاق ارسال کتب
 نمایند که معویه را بر سبیل من نمایند مردم سخت مضطرب شدند و مصلحت مامون
 را در این کار ندیدند و بالجمله فرمان معتمد سردست است و بسیار از
 مطاعن این شجر ملعونه در آن مذکور است و مقام نقل از آن نیست و اتفاق غیبی
 افتاده که ابو سفیان بازاء پیغمبر است و معویه بازاء امیر المومنین و نیز بازاء

در این کتاب از حدیثی است که در سنه ۲۸۴ هجری در چهار معتمد با اسیر خلیفه یازدهم عباسی غزم کرد و بعضی معویه بر سار و امر کرد که کاتبی فرمائی نوشتند در مطاعن معویه که آن کتاب را بر مردم بخوانند و سفایان را که در مساجد جامع ابی طالب دند و زخم بر معویه می نمودند امر کرد که دیگر زخم بر او بنمایند و زبرد عبد الله بن سلمان او را از این کار مانع شد و مصلحت او را بزرگ این کار دید فقر گوید که مامون نیز در سنه ۲۱۲ امر کرد مادی ندا کند که از ذمه من بری است هر که معویه را بپنکی یاد کند یا او را یکی از اصحاب رسول مقدم دارد و هم امر کرد که در مساجد افاق ارسال کتب نمایند که معویه را بر سبیل من نمایند مردم سخت مضطرب شدند و مصلحت مامون را در این کار ندیدند و بالجمله فرمان معتمد سردست است و بسیار از مطاعن این شجر ملعونه در آن مذکور است و مقام نقل از آن نیست و اتفاق غیبی افتاده که ابو سفیان بازاء پیغمبر است و معویه بازاء امیر المومنین و نیز بازاء

امام حسین (ع) و عداوت هر یک با دیگری نه چند است که در بیان درایه و حیه
 خوب گفته حکیم ثنائی داستان پسر هند مکر نشندی که از او سر کس او به پسر خیم
 پسر او در دندان پسر شکست مادر او حکیم پسر عکید او با حق خود اماند پسر بسناد
 پسر او سر فرزند پسر پسر بد بر چنین قوم نولفت نکشت لعن الله یزید و علی بن یزید
 صاحب ابن عباد گفته فالت محب معویه قلت اسکتی بازاینه فالت اسات حواسیه
 فاعدت قوی ثابته بازاینه بازاینه بابیت الفی زاینه عاشق من شتم الوصی علائیه
 منی یزید لعنة و علی ابیه عمائیه
معونه بن عمار الدهی بن عمار الدال و سکون الهاء منسوب بدین که قبیل است از
 بخیله و حبه اصحاب و مقدم ایشان و کثیر الشان و عظیم الحیل و ثقه بوده خیالیه بدین
 عمار در میان عامه ثقه بوده و معویه از راویان حضرت صادق و موسی است و
 در سنه وفات کرده و حفصه او معویه بن حکم بن معویه بن ثقه و جلیل القدر است
 در میان اصحاب سر ضاعه السلام و قال الکشی انه فطی و هر عدل عالم
معونه بن وهب الجلی ثقه و صحیح از اصحاب از اصحاب حضرت صادق و کاظم است
 و ابن حجر از او روایت می کند و حفصه او موسی بن القاسم بن معویه کوفی از اصحاب

حضرت رضا و نه جلیل و واضح الروایه است و سی کتاب ضعیف کرده مثل کتابهای حسین بن سعید ^{اصحابی}
مُعْتَبَر یعنی مهم و نفع عظیم مهمله و ناء مشدده مکسوره مولی حضرت صادق (ع) و نه
 است و موالی دعلامان حضرت صادق (ع) نفر بودند چنانچه اخفیت فرمودم عشره فخرهم
 و افضلهم معتبر یعنی ایشان ده نفرند پس بفرمان نقل ایشان معتبر است
معروف بن خربور مکی بفتح خاء معجمه و نشد بدراء معنویه بن قرق از
 اصحاب اجماع است شیخ کثی روايات در مدح و فلاح او وارد کرده لکن از او با
 ضعیف است و معروف بطول سجد معروف است چنانچه در جلد بن در سراج کذ
 و وثقی در مکه با بعضی ششسته بود که جمعی از مدینه میآمدند از خبر تازه مدینه
 پرسیدند گفتند که عبد الله بن حسن وفات کرد بعد از آن بعضی دیگر آمدند
 که خبر دادند که عقی کرده بود و بهوش آمد معروف گفت من غدا بم ایشان چه
 مگویند الا انکه ابن المکرّم یعنی حضرت صادق (ع) را خبر داده که فرید عبد الله
 و اهل بیت او بر کنار فرات است و چنان شد که او شنید بود و خبر داد منصور
 ایشان را بگویند بود و در حبس افکند و غای بر کنار فرات شهید گشتند و از
 محمد بن مروان روايت است که من با معروف نزد حضرت صادق (ع) ششسته بودم

پس او برای من شعر میخواند و من برای او شعر میخواندم و او از من سؤال می کرد
 و من از او سؤال میکردم و حضرت صادق (ع) می شنید پس فرمود که حضرت
 رسول (ص) فرموده که دل آدمی پر شود از چو ک بفرست از برای او که پر شود
 از شعر و قال معروف و انما یعنی بذلك الذي يقول الشعر فقال (ع) و بچک او و بک
 مد فال ذلك رسول الله (ص) ابن طادس رح در طریق ابوایوب قذح فرموده
معلى بن خنيس کوفی بضم خاء و نفع نون مولی ابو عبد الله الصادق (ع) همانا
 که داود بن علی عباسی او را بکشت و بدار کشید حضرت صادق (ع) در آنوقت در
 مکه بود چون از مکه تشریف آورد نود اورفت فرمود مردی از اهل بهشت را
 بکشتنی گفت من نکشتم فرمود کی کشت او را گفت سیرانی او را بکشت و
 سیرانی صاحب شرطه او بود حضرت از او فضا ص کرد و او را بعوض معلى بکشت
 و از معتب روايت است که حضرت صادق (ع) انشب در سجد و قیام بود
 و در آخر شب نوبت کرد بر داود بن علی بجزا سو کند که هنوز سر از سجد
 بریند شسته بود که صدای صیحه شنیدم و مردم گفتند داود بن علی وفات کرد
 حضرت فرمود همانا من خواندم حذارا مدعا تا فرستاد خداوند سویی او مملکی

که عجمی بر سر او زد که مثانه او را شکافت و در روایات وارد شده که معلى حفظ
اسرار نکرد مبلا بکشته شدن شد
معمر بن خلاد بن شد بد مهم بغدادی از اصحاب حضرت رضا و ثقه و صاحب
کتاب رهد است
معمر بن عبد الله بن حراثة هاشمکه سر حضرت رسول را در سج نشاند و
کان معمر هو الذی یوحى رسول الله (ص) فقال رسول الله (ص) یا معمر ان الرجل
اللیله یسرح فقال معمر یا بنی انت وای لقد شد دانه کما کنت استدر لکن بعضی
من حسد مکاتفک یا رسول الله اراد ان یسبیل ی فقال رسول الله (ص) ما کنت لافعل الجبر
معمر کجعفر بن منی نخوی معری معروف ابو عبیده هاشمکه در سنه صد
ده در شب وفات حسن مجری بد بنا آمد و صد سال عمر کرد و درای خوارج می
داشت و از ابان بن عثمان اخذ علم کرده و کتب مفیده تصنیف کرده از جمله
غریب الحدیث و بعضی گفته اند اوست اول کسیکه غریب الحدیث تصنیف کرد
و الغریب اما غریب اسنادا و منما معا و هو ما یقرب بروایه مثله واحد و
غریب اسنادا خاصه کحدیث یعرف منته عن جماعة اذا یقرب واحد

ابو عبیده

بروانه عن اخوانهم کما یبتنا ذلك في شرحنا على الوجيزه او غریب لفظا و هو
ما اشتمل مشر على لفظ غامض یعید عن الفهم لقله استعماله و هو من مهم یجب ان
یثبت فیہ و قد صنف فیہ جماعة من العلماء فاول من صنف فیہ ابو عبیده
او المصنفین شمل کما ان اول من صنف غریب القرآن ابان بن ثعلب و بعد هما
ابو عبیده القاسم بن سلام ثم ابن فنیبه الدینوی ثم الخطابی ففرد امها
ثم تبعهم غیرهم بقوائد و زوائد کالروغشری فانه فان في الفائق کد غایبه ثم ابن الاثیر
فیبلغ بفایه النفايه و الهروی فزاد فی غریبیه غریب القرآن مع الحدیث کما
الشیخ الطریحی فی مجمع البحرین الی غیر ذلك فائت قبل کان ابو عبیده من
الشعوبیه و هم فرقه لا تفضل العرب علی العجم و هو اعلم الناس بلغة العرب
واخبارهم و اباهم حتی کان یقول ما التقی فرسان في جاهلیه و لا اسلام الا
عرفتها و عرفت فارسیها وله تصانیف کثیره غریب من المائین و کان
شدیدا العنایه بفیود اللغة و غرا بیها وله في ذلك کلام کثیر
منه قوله لا یقال کاس الا اذا کان فيها شراب و لا کوز الا اذا کان فیہ عرق
و لا فکوب و لا فکم الا اذا کان متربا و لا ففص و لا فوالا اذا کان علیه

والافندج و لا مائنه
الا اذا کان علیها
طعام و الا فخان ثم

صوت ولا تجلد ولا اربكه الا اذا كان عليها حمله والا فسرير ولا خدر
الا اذا كان خلفه امرئه والا فستر ولا رضاب الا ما دام في الفم والاصناف
ولا عويل الا اذا كان فيه رفع صوت والا فبكاء ولا دكة الا اذا كان فيها ماء
والا فنبش ولا كتي الا اذا كان تحت سلاح والا فنبطل ولا ابني الا اذا كان
عبد والا ففارب وكان ابو عبيد معاصرا لابي زيد والا صمعي وكان ابو
نواس الشاعر يعلم منه ويصفه وينم الا صمعي سئل عن الاسمعي فقال بليل
في نفس وان عبيد فقال ادبهم طوي على علم وقال بعضهم كان الطلبة اذا التوا مجلس
الا صمعي اشترى البعر في سوق الدار واذا التوا مجلس ابو عبيد اشترى الدار في
سوق البعر لان الا صمعي كان حسن الانشاء والرخزفة قليل الغاية وابو عبيد
يصف ذلك ودرسته وفات کرد چون رای خوارج میداشت ومنتهم می بود
عبد بعلمان لا جرم کسی بر جنازه او حاضر نکشت تا آنکه حال آمد و جنازه اش را برداشت
مغیره بن سعید لعنه الله مولى بجيلة ميمون مردم را به محمد بن عبد الله حسن
در اول امرش در رخ می بست بر حضرت باقر (ع) (حقیق) حیث است برادر حوا
اهن را و عن هشام بن الحكم انه سمع ابا عبد الله (ع) يقول لا تقبلوا عند

الا ما وافي القرآن والسنة وتجدون معه شاهدا من احادنا المقدمه فان
المغیره بن سعید لعنه الله دس في كتب اصحاب احاديث لم يحدث بها وعنه قال ان
اهل الكوفة قد نزل فيهم كتاب اى المغيرة فانه يكذب على ابي يعنى ابا جعفر (ع)
عند بيان نساء اذ حضن فضين الصلوة وكذب واسه عليه لعنه الله ما كان شي
من ذلك ولا حديثه دار رجال كبير در ترجمه انبرد معلوم می شود آبله و
کرتاری اعمه (ع) لبنا طين زمان خود و مرد های دل ایشان صلوات الله عليهم
مغیره بن شعبه یکی از انچه هارده نفر است که معروف بکثرت هوش و امور سپه
بوده اند و ایشان این جماعت مغیره و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص
و زناد بن ابیه و یکی از انچه هارده نفر است که عازم شدند در عقبه هر شی شش
سجده را از هم بدهند و این جنابوا هلاک کنند و مغیره در عام خندق اسلام
آورد و در جنگ بر مویک یک چشم او بزخم نیرو رفت و غور گشت و او را
در اول خلافت امیر المومنین (ع) به اختیاب گفت و اذار کن کوفه را بطلحه و
را بر و شام را عجمه تا نگاه که مملکت نظام شود نگاه هر چه میخواهد
کنی و چون امیر المومنین (ع) حکومت معویه را دقت در شام حوام می

داشت و معصوم هرگز از محرمات حمل پر کسی نکند اگر چه از پس آن ادراک
 منافع کثیر باشد خیاچه خود انتخاب فرموده آن افریت معویه علی بابین
 گشت مخذ المصلین عسداً سخنان معتبره را نپند برفت و اورنجید و برفت
 و معتبره در صفین حاضر نشد و بعد از فقه حکمین محکم خبث فطرت معویه
 پیوست و چون خلافت از دست امام حسن (ع) پیرون شد از جانب معویه
 امارت کوفه یافت و بعضی او را ابو الوضی (ع) میزدی بود که بر منابر است ای
 انحضرت می نمود و در سال پنجاهم هجری در کوفه بدرک پیوست و در ثوبه بجای
 رفت و ادعای آنکه چون عمر بن الخطاب شه رعبه را بنا کرد او را با مادت آن
 شه کذا شد و او مردی زن باره بود بخوبی که هیچ گاه خود را از مصاحبت
 و مضاجعت زنان نتوانست باز داشت و در جاهلیت اسلام بزنا کردن
 معروف بود و گفته اند که در اسلام سیصد زنا ملاقات کرد و در رعبه با
 ام جمیل که زنی با جمال بود رفت و آمد داشت ابو بکره که یکی از صحابه رسول
 و برادر امی زباید بن ابیه است در رعبه ساکن بود و از سرای او نجانه ام
 جمیل در رعبه بود بر کار معتبره و فوف یافت و بک رفت که معتبره بدیدن ام

آمد بود ابو بکر و شبل و نافع و زباید بن ابیه را ضیافت طلبید و چون
 این سهرن را در سرای خود سرای خود داشت و از پس در رعبه نشست
 تا آنکه که معتبره معتبره با ام جمیل معتبره بود در او بخت پس نوم اندر را باز
 کرد و ایشان را بنمود و بدو این اندر رعبه نجانه معتبره مفتوح می گشت و انجماعت
 نشسته بودند که ناگاه بادی وزید و اندر را بکشد خیاچه معتبره را در میان
 پای آن زن دیدند و آنرا بشا خند و این هنگام غار پیشین بوم پس معتبره
 از شکم ام جمیل برخاست و بمسجد آمد و مردمان کرد کرد او را گرفتند او
 پیش شد تا از بهی غار بایستد ابو بکره دست بر سینه او زد و او را پس کرد
 و نکذا شد که با آنحال غار بکشد پس ابو بکره این فقه را بعمر بن الخطاب معتبره
 عمر ابو موسی اشعری را محکومت رعبه فرستاد و معتبره را طلب داشت معتبره با
 شهود عبد بنه رفتند عمر شهود را طلبید و روی ایشان کرد که شهادت
 کردید که معتبره دخول کرد خیاچه میل در سرمدان و در میان در چاه هلمی
 خیز زباید بن بکونه کواهی دادند لکن زیاد گفت من دیدم معتبره را در میان پای
 زنی نشسته بود و حضه او رفت و آمد می کرد مابین رانهای آن زن و نفس

شد مبرور عمر گفت مثل میل در سرمه دان دیدی گفت نه عمر گفت الله اکبر بوجیز
ای مغیره وایشان احدی طرف نزن و از روایات معلوم میشود که عمر میل نداشت مغیره
زده شود چه آنکه وقتی که آن سه نفر شهادت دادند زیاد حاضر نبود چون زیاد از
دور پیدا شد عمر گفت می بینم مردی را که خنجر خوار نخواهد کرد بزبان او مردی از مهاجران
که معیزه باشد ابوالفرج از ابو عثمان یزدی روایت کرده که چون شاهد اول گواهی
داد رنگ عمر تغییر کرد در گواه دوم عمر در هم شکسته شد چون ستمی گواهی داد
گواه خاکسری بصورت عمر پاشیده شد چون زیاد پیدا شد عمر صیحه کشید و گفت
چه شهادت داری ای که لوله عقیاب و ابو عثمان یزدی بجهت صیحه عمر چنان صیحه کشید
که راوی گفت نزدیک بود غش کنم و بالجملة عمر آن سه تن را هر يك هشاد نادرانه
زد و مغیره از جانب بسلامت جست و از کمال فرح و خرمی با جلا دهی گفت
سخت نزن عمر در خشم شد و گفت خاموش باش که خدایت خاموش کند اگر زیاد
نیز بر تو گواهی درست دادی اکنون نیت ما در نزد سبک پنهان می سازیم
مفضل بن عمر کوفی جعفری شیخ نجاشی و علاقه او را فاسد المذهب و مضطرب
الروایه نگاشته اند و شیخ کشتی احادیثی در مدح و مذکور کرده و در اشاد

مفضل بن عمر

مفضل عبارتی است که دلالت بر وثوق او دارد و از کتاب غیبت شیخ معلوم شود
که او از اقوام ائمه و پسندیده بنزد ایشان بوده و بر منهای ایشان از دنیا گذشته
و هم دلالت دارد بر جلالت و وثاقت او بودن او از وکلاء حضرت صادق و کاظم
و کفعمی و او را از بوابین ائمه شمرده و در کتابی است که مابین ابو جعفر سائق الحاج و دا
مادش در باب مبرائی مشاجره و نزاع بود مفضل بر ایشان بگذشت چون
مشاجره ایشان را دید ایشان را معتدل بود و مابین ایشان اصلاح کرد بچهار صد
وان مال را از خودش داد و گفت ای مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق (ع) بود
من مالی نگداشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاع بشود من اصلاح کنم و مال
المصالحه را از مال الخفیت بدهم و از محمد بن سنان مردی سبکه حضرت موسی بن جعفر
با من فرمود ای محمد مفضل انس و محل اسراحت من است و انت انسها و مسترا
و نوانس و محل اسراحت حضرت رضا و جواد (ع) میباشی و از موسی بن بکر
روایت است که چون خبر برون مفضل بحضرت موسی (ع) رسید فرمود خدا
رحمت کند او را و والدی بود بعد از والد و هانا او راحت شد و در راه
اختصاص است که وقتی مفضل و حضرت صادق (ع) وارد شد حضرت

چون او را بدید فرمود بنزد من بیا ای مفضل قسم هر چه در کار من که من دوست
میدارم بخوا و دوست میدارم کسیکه دوست میدارد تو اگر می شناختی صاحب
من آنچه نوبی شناختی اختلاف نمی کرد و تو نقلی غیر ذلک و اما روایات قدح
در او مثل آنکه روایت شده که حضرت صادق با سماعیل بن جابر فرمود برو نزد مفضل
و با و بگو ای بگوی ای کافری مشرک چه میخواهی از پسر من میخواهی او را بقتل
آوری یا آنکه در سفن را با تمام حسین (ع) چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند
وقت نماز صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس با او گفتند چرا
پیاده میشوی نماز بخوانی گفت من غلام را خواندم پیش از آنکه از منزل بیرون
شوم و امثال این روایات قابل معارضه با اخبار مدح نیستند و شیخ مادر
خاتمه مستدرک کلام را در حال اویس طارده و از روایات قدح در او جواب
داده و کسیکه رجوع کند بنوحید مفضل که حضرت صادق (ع) برای او فرمود
خواهد دانست که مفضل نزد آنحضرت مرتبت و منزلتی عظیم داشته و
قابل تحمل علوم ایشان بوده و توحید مفضل رساله بسیار شریفی است که
سید بن طاووس روایت فرموده که هر که سفر میرود آنرا با خود بردارد و در

کشف المحجوب پیش و حدیث فرموده که در آن نظر کند و علامه مجلسی روایت
نموده که ترجمه کرده که عوام اذان انتفاع برند و در محفل العقول بعد از ابواب
مواظقاته بای در مواظطه مفضل بن عمر ذکر کرده و مواظطه شافیه از او نقل
کرده که اکثرش را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
مفضل بن قیس بن مرثیه مولی الاشعریین مدعی خبر بوده روایت کرده که وقتی حد
حضرت صادق رسیدم و شکایت کردم بسوی او از بعض حال خودم و از آنحضرت
استدعای دعا نمودم آنجناب خادمه خود را فرمود ای کنیزک بیاور انکسره را که
ابو جعفر دو اینی برای ما فرستاده انکسره را آورد حضرت فرمود در این کسبه
چهار صد اشرفی است بردار و استعانت بجوی مان گفت نه بخدا نذر است
من پول نخواستم و لکن خواستم دعا کنید برای من فرمود نون نخواهم کرد دعا
برای تو و لکن خبر ده مردم را بهر حالی که در آن هستی که حواری میشوی بایشان
مقاله بن سلمان خواستگاری سروری از اصحاب آنحضرت با فرموده شیخ کشی فرمود
بگری است و برقی فرموده عامی است و حقیقته باقیه ام او از مشاهیر مفسرین
اهل سنت است و لکن علماء کبار تصریح فرموده اند بآنکه او کذاب و وضاع است

و این جهت متروک الحدیث و مجهول القول است روایت است که روزی مکس
بر صورت منصوره و اینی نشست منصوره او را دور کرد دوباره برگشت منصوره
او را اخل کرد دگر باره برگشت و نشست و هکذا چنانچه عادت مکس است
و همین لحظه او را از باب گویند ای ذی اب یعنی دور کرده شد بالآخره منصوره
به نیت آمد و گفت به پیش از علما که بود سرای است گفتند معانی بن سلمان
گفت او را اذن دهید داخل شود چون مقابل وارد شد منصوره پرسید خدا برای
چه حکمت این مکس را حلف فرمود گفت برای آنکه جباره را مانع ذلیل و خوار
کند منصوره چون این بشنید ساکت شد و در برابر منافق این شهر آشوب
است که حضرت صادقی این را پیش فرمود منصوره این خلیکان نقل کرده که وقتی
مقابل نفوذ کرد بلکه سلونی عمادون العرش پس شخصی از او پرسید که چون حضرت
ادم حج گذاشت سر او را که ترا شنید مقابل حیران ماند و گفت این سؤال از تو
بفیت بلکه خدا خواست مرا مبتلا سازد بعجز و ذلت بسبب نجبی که در حق
من هم رسید جامع این کتاب گوید که فائل سلونی حضرت امیر المومنین (ع)
که میفرمود هر چه خواهید از من بپرسید پیش از آنکه من از این شما بروم

و پیوسته مردم نیز از آنحضرت مطالب مشکله می پرسیدند و آن باب مدینه علم
بنی ربه جواب می فرمود و از غرائب آنکه هر که بعد از آنحضرت این کلام را گفت رسوا
شد در کمال ذلت و خواری چنانچه واقع شد این مطلب برای مقابل و این
جوزی و واعظ بغدادی در عهد ناصر عباسی و غیر ایشان و این بسبب آن بود که
خود آنحضرت فرموده بود که لا یقولها بعدی الا مدح کذاب
مقداد بن الاسود اسم پدرش عمرو و بهرانی است و چون اسود بن عبد یغوث
نبتی از غنوه معروف عقیق دین الاسود شده مکنی بابی معبد است و آن نور کوار
از خواص اصحاب و ثانی ارکان اربعه و بسیار عظیم القدر و شریف القدر است
دیناری و شجاعش و از آن افرودست که بحسب راست این سنی و شعبه در
فضیلت و جلالت او همداستند این عبد البر روایت کرده که رسول خدا
فرمود که خداوند مرا بحسب چهار تن امر نموده و فرمود که ایشان را دوست
دارم گفتند ایشان کیستند فرمود علی و مقداد و سلمان و ابوذر و ضحله
نبت زبیر بن عبد المطلب که دختر عموی رسول خدا باشد زوج او بوده و در
جمع عز و افت در خدمت رسول مجاهده کرده و او یکی از آن چهار نفر است که

بیشتر مشافان ایشان است و اخبار در فضیلت او زیاده از آنست که در این جا
 ذکر شود و کافی است در این باب آن حدیثی که شیخ کثیری از امام محمد باقر روایت
 کرده که فرمود امیر الناس الا ثلاث نفر سلمان و ^{ابوذر} و المقداد قال الراوی
 نقلت عمار قال کان خاص حصنه ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یثک ولم یثک
 شیخی فالمقداد در سینه در جوف که بگفت شیخی مدینه است وفات کرد پس جاز
 او را حمل کردند در در شیب و دفن نمودند و قبر که در شهران بوی نسبت دهد و آن
 ندارد بلی محمد است که قبر فاضل مقداد سپیدی با قبر یکی از مشایخ عرب باشد
 و از غرائب آنست که مقداد با این خلایق نشان پیرش معبد نا اهل اتفاق افتاد
 و در حبس جل به راهی لشکر کشته بود و کشته شد و چون امیر المومنین بر کشتگان
 عبور فرمود معبد که گذشت فرمود خدا رحمت کند پدر اینرا اگر او زنده بود
 را بشی احسن از رای این بود عمار با سر که در خدمت انقیاب بود عرضه داشت
 که الحمد لله که خدا معبد را کفر داد و بجا کشتن از ائمه مجاز قسم یا امیر المومنین
 که من باک در کشتن از حق عدول کند از هیچ پدر و پسر ندارم حضرت
 فرمود خدا رحمت کند ترا و جزای خیر دهد

بالمهدیین و حق المومنین
 بالیم و العفو و العفو ای
 حال جرمه یصلب الزمان

مقصود بن حادم ابو ایوب مجلی کوفی ثقة صدوق و از جمله اصحاب و از فقهای
 ایشانست و از حضرت صادق و کاهن روایت کرده و او همانست که در محضر حضرت
 از روی اسناد لال ذکر کرد که مخلوق پروردگاری دارند و اورضا و سخطی دارند
 و شناخته میشوند رضا و سخط او مگر بر رسول او پس لازم است شناختن رسول
 و آنکه او محبه خداست و طاعتش واجب است و بعد از رسول محبت خدا و ائمه
 با اهل بیت بجهت آنکه عباد امیر المومنین و اهل بیت او کسی علم قرآن را بنما
 نداشت و آنکه محبت بعد از علی پیرش حسن است و طاعتش واجب است حضرت
 فرمود خدا ترا رحمت کند مقصود برخواست و سر حضرت را بوسید پس گفت شما
 میدم که جناب حسن از دنیا رفت مگر آنکه حجتی بعد از خود گذاشت و او حسن
 بود که محبت خدا بود و طاعتش واجب بود حضرت فرمود رحمت الله بر شما
 و سر آنحضرت را بوسید و بهین نحو شهادت داد بر ملک از ائمه و حضرت
 رحمت الله فرمود و او برخواست و سر آنحضرت را بوسید و حضرت خدیجه اشقا
 در حق او داد انگاه حضرت فرمود سؤال کن مرا از هر چه میخواهی که
 بعد از این انکار نخواهم کرد ترا هرگز

پس برخواست

مضمون بن یونس بوزج مثل بزرگ لفظا و معنی از اصحاب حضرت کاظم است
 شیخ نجاشی فرموده ثقه است و شیخ فرموده که او واقعی است و شیخ کئی روایت کرده
 که اموالی بودند او بود بطبع ان اموال انکار کرد نفی بوج حضرت رضا علیه السلام را
موسی بن ابراهیم المروزی معلم اولاد سندی بن شاهک بوده در پایمی که حضرت
 موسی بن جعفر (ره) در مجلس سندی بوده موسی بن ابراهیم (از مخفرت روایاتی
 شنیده و از انکائی کرده و از ان مخفرت روایت مکرده چنانچه در نهان بنک مخفرت
 در مجلس بصره بود پس از بصری روایاتی از مخفرت نموده و از انکائی نموده
موسی بن اشیم همانست که خدمت حضرت صادق میرسد و سوال می کرد و
 جواب می شنید پس از خدمت انجانب بنزد ابوالخطاب میرفت ابوالخطاب بخلاف
 قول مخفرت او را خبر میداد و او قول مخفرت را می گذاشت و قول ابوالخطاب را قبول
 میکرد و وقتی در خدمت مخفرت بود که مردی از انفسرا به سوال کرد حضرت جواب
 داد پس مردی دیگر داخل شد و همانا به دایر رسید حضرت او را بوجالات معنی
 اول خبر داد موسی گفت در دل من خیالات و شکوکی داخل شد که خدای
 داند چنانچه کوپادل مرا با دارد قطعه قطعه می کردند و با خود گفتن او نماده

در مقام گذاشتن که یک وار و شبه ان خطای کرد و امدم بسوی کسیکه خطا
 باین بزرگی می کند پس در انحال بودم که شخصی دیگر وارد شد و از همان پرسید حضرت
 جواب داد بخلاف ان دو جواب انوقت دل من ساکت شد و دانستم که این اخلافت
 از روی ثقیه است پس حضرت روی بمن آورد و فرمود باین اشیم خداوند عز
 و جل تقویض فرمود لبیان بن داود و فرمود هذا عطا لنا فامتن
موسی بن بکر واسطی از اصحاب حضرت موسی (ره) و واقعی است روایت کرده
 که وقتی مخفرت فرستاد بسوی من چون بجد ملش رفتم فرمود چه شده مرا
 که رنگ تو از روی بنم و فرمود مگر امر نکردم تو را بخوردن گوشت گفت گفتم
 که من بپزیران چیزی نخوردم فرمود چگونه خوردی گفتم بچشم فرمود کتاب
 کن و بخور چنان کردم پس فرستاد بسوی من بعد از هفته و در انوقت خون
 بصورت من پاشیده بود یعنی رنگم سیخ شده بود فرمود خوب شده صورت
 تو پس فرمود می ترسم بر تو که بفرستم ترا پی بعضی حوائج خود گفتم من بنده
 نوی باشم امر بفرمایند آنچه بخواهی پس فرستاد مرا در بعضی حوائج خود بشام
موفق مولی حضرت رضا (ره) از خدام و خواص در خانه مخفرت بود و او

و او همانست که حضرت جواد (ع) را در زمان کودکیش بردوش می گرفت
مهدی غلام عثمان از اصحاب امیر المومنین (ع) و محمود است خدمت آنحضرت را
 در حالیکه محمد بن ابی بکر دستش نهاده بود و می فرمود که من بیعت می کنم با تو خواهی که امر را منتهی
 از برای تو بگذره از اول و میزاری می جویم از فلان و فلان و بیعت کرد با آن جناب
میثم هانا میثم غلام زنی از بنی اسد بود امیر المومنین (ع) او را بخوبی و آزاد
 ساخت پس فرمود اسم تو چیست عرض کرد سالم فرمود رسول خدا (ص)
 مرا خبر داد که پدر تو در عجم تو اسمیتم نام نهاد عرض کرد رسول خدا (ص) سخن
 به صدق کرد تو نیز براسنی سخن فرمودی فرمود سالما بگذار و با اسم خوش
 باش و کنیت تو ابوسالم باشد و میثم در خدمت حضرت امیر المومنین (ع) بکمال
 داشت و او را از اسرار مکتوبه اگر می میداد بعضی را که میثم ^{جست} رخصت می یافت باز
 می گفت مردمان در شک می شدند و سخنان آنحضرت را بچین زده و خوابه نسبت
 می کردند بکفر در میان گروهی اسبوه که بعضی مخلص و بعضی منافق بودند و فرمود
 ای میثم تو بعد از من ما خود میثوی و ببرداری میزنند و روز دوم خون
 از دهان و بینی تو روان میشود و ریش ترا درنگین میکند و روز سیم با هر سه

زده میثوی و جان میثوی پس منتظر باش اینواهی را و انموضع که بردار
 میثوی بود سرای عمرو بن حریث است و نوادان ده نفری که بردار او بخفته
 میثوی دارند از همه کوتاه تراست و برین روز یک فرستاد وی غلام نو که
 بکدام نخله بدستخواهی شد و در روز از پس آنجناب امیر المومنین (ع) بردار
 عمرو بن حریث عبور میداد پس میثم را بخواست و آن نخله را با وی ببرد میثم
 بیای آن نخله می برد و در رکعت غازی بگذاشت و گفت بورك من نخله لك خلفك
 ولی بنیت یعنی مبارک نخله بوده که من از برای تو خلق شدم و از تو برای من
 عرس شده و بسیار وقت بگذرد آن نخله هر وقت و خدای را می ستود تا گاهی
 که آن نخله را قطع کرده و شتران را بگذاشتند دانست که وقت نزدیک شده است
 همچنان در پای آن مرتد بود و گاهی با عمرو بن حریث می فرمودانی مجاورت
 فاحس جواری من همایه تو میثوم حق همایکی را بگو بعل اور عمر غنید است
 او چه قصد فرموده می گفت مکر اراده کرده خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم
 را از برای خود بخری چه این خانها در جنب خانه ابن حریث بود و با الحمله
 در آن سال که میثم شهید شد سفری که کرد و بوی ام سلمه رضی الله عنها وارد شد

طاهر اسفند بر عمره رحیم
 نه برار حج تا بتمه روایت منقش
 داشته باشد

ام سلمه گفت کسفی گفت مردی عروافی غلام علی بن ابیطالب گفت مگر میثم غار باشی
گفت بلای من میثم غارم ام سلمه گفت سبحان الله چه بسیار وقت می شنیدم
که رسول خدا (ص) در نیمه شب علی را در حق تو توصیف می نمود میثم از حضرت ام
حسین (ع) پرسش نمود فرمود در میان خود رفته میثم گفت سلام مرا با و
برسان ان شاء الله در نزد پروردگار او ملاقات خواهم کرد اکنون مجال نیست
ندارم ام سلمه فرمود تا مقداری طیب حاضر ساختند میثم در پیش خود را
طیب بزد و گفت زود باشد که باخون خضاب گردد ام سلمه فرمود که تو
خبر داد گفت مولای من علی بن ابیطالب ام سلمه بگریست و گفت او مولای تو
به نهان نیست مولای من و مولای تمام مسلمانان است پس میثم ام سلمه را
وداع کرده بکوفه مراجعت کرد پس او را گرفتند و نزد یک عبد الله بن زیاد
آوردند و گفتند وی از خاندان حضرت ابانواب است گفت بلکه آن عجمی
است و روی با میثم کرده گفت این ملک مال بالمصاد ابن زیاد گفت عین
و سید که در نزد ابانواب محلی رفیع و مکانی منع داسی گفت از
بیار اندکی شنیده باشی از این سخن چه اراده کردی گفت شنیدم که تو

خبر داده است از آن دواهی که در پادشاهی کرد اکنون مگوی از من چه
خواهی دید و کردار من با تو چگونه خواهد بود گفت مرا آگهی داد که مرا بود اس
خواهی زد و من عاشر عشره خواهم بود که دارم از دیکو دارم از بهین نزد یک
باشد این زیاد گفت من برخلاف خبر ابانواب کار خواهم کرد میثم گفت نوثوان
دو که مولای از رسول خدا (ص) و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خداوند ^{جلیل}
البحر آورد تو چه گونه توانی با این جمله طریق خلفت جست سوگند با خدای که
من در کوفه انقضع را که در اینجا بود می شوم می شناسم و من اول کسم در اسلام
که مراجع می کنند این وقت ابن زیاد فرمان داد او را بزنند تا ناله بزنند و بازداشتند
و مختار بن ابی عقیبه هم در مجلس جای داشت میثم با مختار فرمود که تو از مجلس
این زیاد بسلامت بیرون میروی و بخون خواهی امام حسین (ع) این جبار
خونخوار را معنول مسپازی و سر و جبهه او را در سر پر قدم در می سپازی
و بالجمله ابن زیاد میثم را حاضر ساخت و گفت من حکم ابانواب را در حق تو امضا
میدارم و فرمان داد تا او را بدار کنند عوانان چون او را می بردند مردی
او را گفت ای میثم با نوثوان خویش را از این داهیه برهانی کتابت از آنکه

از علی (ع) و آل او برائت جوئی میثم بخندید و فرمود که من از برای این کار
 خلق شده‌ام و روزی با منم ام پس او را بود امر او بخند و مردم برگرد و جمع شدند
 عمرو بن حریث گفت ما را استنیم معنی سخن میثم را که می گفت من همسایه تو خواهم
 شد امروز معلوم شد و جابر بن خود را امر کرد هر شب در پای حمار میثم ساکن
 باش و محب برافروزد و اب افسان اما میثم بر فراز دار مضایل بنی هاشم می گفت
 و فلاح بنی امیه می کرد خبر این زیاد بردند که میثم شمار افضلی کرد گفت او را
 لحام کیند تا سخن نتواند گفت پس میثم را لحام زدند و او اول کس است که در لثام
 لحام زده شد روز دیگر خون از بینی و دهان او بر جاسین او برفت و رنگین
 ساخت و روز سیم او را با حریر بردند و شهید کردند و شهادت میثم ده روز
 قبل از ورود امام حسین (ع) برافرو بود و با الحمله جلالت میثم زبانه از استنکه
 ذکر شود و او از برکت امیر المومنین (ع) حامل علم و مطلع بر بعضی اخبار است
 شده بود و گاه کاه از او ترشح می کرد از ابو خالد غار روایت است که روز
 جمعه بود که با میثم در آب فرات بکشتی می رفتیم ناگاه صرصری عاصف وزیدن
 گرفت میثم فرمود کشتی را با حبل کشید تا بیرون شویم چه این طوفان بشدت

سود از هبانه معویه ثقه امروز برده است جمعه دیگر خبر رسید صدق سخن
 میثم کشف افتاد و اخبار او جیب بن مظاهر از شهادت او در بخت
 پس پیغمبر (ص) و آنکه سرش را بکوفه او ریخت معروف است
ملیس بن عبد العزیز کوفی ثقه روایتی وارد شده در طبع او و گفته اند
 او از کسانست که مجاهده خواهد کرد در زمان رجعت و او هاست که چند
 مرتبه اجلس رسیده بود لکن چون صلیه رحم بجای می آورد مرد نش
 ناخبر می افتاده تا آنکه در ایام حضرت صادق وفات کرد و وارد شده
 که از زمانیکه کودک بوده و بازاری رفته روز دو در هم می گرفته
 بکند هم از آنجا بکند هم از آنجا بکند خود میداده لاجرم حضرت با فریادی
 فرموده انه قد حضر اجلك غیر مره و لا مرین کل ذلك یؤخره الله بصلتك
 فراتلت و این مکان را او روایت کرده که حضرت با فرمود ایا شما خلوت
 می نمایند و با هم حدیث می کنید و می گوئید آنچه نخواهید گفت گفتن بی واسه
 و نمود بخدا قسم که من دوست میدارم تو و نسیم شمارا و شما بر دین خدا
 و دین ملائکه هستید پس اعانت نمایند ما را بر ورع و اجتهاد

باب الثون

نصر بن الصباح ابوالفاسم البجلي کثیر الروایه است و اکثر علماء و مشایخ
عصر خود را ملاقات کرده و شیخ عباسی از او روایت می کند و کتب تصنیف
کرده که از جمله کتاب فرف شعبه است لکن علماء گفته اند که او غالی مذهب
از طیاره است و قد اوضح الاسناد فی العلیقه فساد النسبه و عدم المصنفه
علی نقدر الله بما لا یزید علیه و الحمد لله من الشیوخ الثبت بعد الناکل الصادق و السیر الثام
نصر بن قابوس لمی شیخ طوسی در کتاب غیبت فرموده که او وکیل حضرت
صادق بود بیست سال و دانسته نشد که او وکیل است و او مردی خیر و فاضل
بوده و شیخ مفید او را در ارشاد از خاصه و ثقات حضرت موسی و از اهل علم
و ورع و فقه و از شیعیان او شمرده روایت شده که وقتی خدمت حضرت
کاظم عرض کرد من از پدرم پرسیدم از امام بعد از او انجساب شمار اینها
فرمود پس زانکه اخفرت رحلت فرمود مردم بیچین و شمال رفتند و من
و اصحابم اما منرا در نو کفتم پس خبر ده مرا که امام بعد از تو در اولاد تو کدام
است فرمود پسرم علی علیه السلام

نصر بن مزاحم المنقری ابو الفضل کوفی مسقیم الطریقه است غیر آنکه از
ضعفای روایت میکند و کتب او را علماء حسان گفته اند از جمله کتب اوست کتاب
حمل و صفین و نه در آن و مقل امام حسین رحمه و اخبار مختار و همین ورده و غیر
ذلک و او در میان حضرت باقر بوده و ابن ابی الحدید گفته که او غیبتی است صحیح
النقل است و منسوب بهوی نیست و از رجال اصحاب حدیث است
نصر بن شمیم نخوی بصری حامل لواء علم عربیت و فقه و شعر و معرفت ایام
عرب از اصحاب خلیل بن احمد امامی عروه ضعیف است از ابو عبیده نقل است که در
مطالب اهل بصره گفته که امر معیشت در بصره بن شمیم در بصره سخت شد بعضی خراسان
از بصره بیرون شد سر هزار نفر از حدیث و نخوی و لغوی و عروه ضعیف و اخباری
بجهت مشایعت همراه او آمدند تا بمید رسیدند در اینجا نشست و گفت ای
اهل بصره دشوار است بر من مفارقت شما و جدا قسم که اگر روزی یک کبله
بافلا برای من می رسید که بدان معیشت کنم از شما مفارقت نکنم پس بنزد
در میان انجاعت بگفت که این مقدار را منحل شود از برای او پس وداع کرد و به
خراسان رفت و مال عظیمی را اینجا تحصیل کرد و در سر راه اقامه کرد فقیر کوید که

سبب تحصیل او افعال عظیم را آن بود که روزی در مجلس مامون ذکر نشاء شد
 مامون گفت حدیثنا هشتم عن خالد عن السعبي عن ابن عباس قال قال رسول الله
 اذا تزوج الرجل المرأة لربها وجمالها كان فيها سداد مكره من عود وسداد را
 بفتح سین فرائث کرد نفر گفت صدق هشتم حدیثنا عوف بن ابی حمیله عن الحسن
 عن علی بن ابیطالب (ع) قال قال رسول الله اذا تزوج الرجل المرأة لربها وجمالها
 كان فيها سداد من عود وسداد را بکسر سین فرائث کرد مامون نکیر رده بود
 برخواست و درست نشست و گفت سداد را چگونه بکسر سین فرائث کردی گفت
 بجهت آنکه در اینجا بفتح خواندن الحن و غلط است گفت مرا نسبت بجهن میدهی
 نفر گفت هشتم غلط خوانده و او مردی حقانه بوده و امیر بهمان نحو که از هشتم
 شنیده بود ادا فرمود قال و ما الرقی بينهما قال السداد بالفتح الفصد في الدين
 والسيل والسداد بكسر الين البقرة وكل ما سددت به شئاً فهو سداد ثم
 تمثل بيت العربي اصاعون وای فی اصاعوا لیسوم کرهه وسداد نفر
 مامون از فهمیدن این مسئله خوشش آمد و گفت فیج کن حدیثا وند کی را که علم
 ادب ندارد انگاه نوشت بفضل بن سهل که پناه هزار درم سفر بدهد

منکه

بگویند که سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد
 سداد را بکسر سین فرائث کرد

همینکه نفر بتود فضل رفت فضل از سبب عطایای مامون پرسید نفر خبر
 داد او را آنچه کذب شده بود مابین او و مامون فضل بجهت دانستن این یک
 مسئله سی هزار درم بران مبلغ افزود و باو عطا نمود پس نفر هشتاد هزار
 درم استفاده کرد بجهت تعلیم کردن آن بکثرت آن یک زمان بود و لکن فعلا زمان
 ما بخو سنکه هشتاد هزار مسئله علمی را بیک درم بخرند فالب که اگر مقابل
 آن چیزی نمیدهند بجای و بلا عوض از انسان می خریدند که لا اهل شخص غیب
 و میل کند که بکفایت و مطیلی و اذکر کند و بسوزد خدا شاهد و گواه است
 که اگر در مجلسی از صبح تا شام از سخنان لا یعنی و هفوات تکلم کرده شود هکی
 کوش دهد و اظهار کسالت نکنند و لکن اگر یک ساعت از حدیث اخبرند
 علوم اهل بیت شخص بخواهد صحبت کند تمامی اظهار کسالت کنند کوش
 نمایند و لغم مایل انی الزمان بنوه في شيبين فترهم و انباه على الهم
نعمان بن ثابت بن روطی ابو حنیفه معروف است که یکی از ائمه اربعه
 اهل سنت است و مطلق است نزد ایشان با نام اعظم صاحب رای و فایاد
 و قنای معروفه در فقه که جای ذکرش نیست و او در حق محمد و ابوبکر

یران عمره

که در کنار خانه بود در رفت و مخفی شد مردی از اصحاب که هم او را دلاست
بر بخشش کرده بود عرض کرد یا رسول الله ما او را ندیدیم و با اشارت دست
بنمود که در زیر این خاک و خاشاک است رسول خدای او را بر آورد و سر
و روی او پر از خار و خاشاک بود فرمود ترا که بر این امر باز داشت عرضه
داشت همان مردم که ترا بر سر من آوردند و مرا بنمودند بر این کار باز داشتند
رسول خدای را از دیدار او شکفتی اند بخندید و از سر و روی او با دست
مبارکش کرد پس در بهای شش اعرابی را بداد و روایت است که چون
بیار می شد که کاروان بعد بنه می آمد نفعان چیزی پسندیده از خور و دانی
و غیر آن از کاروان تسبیح می خرید و بعنوان هدیه خدمت حضرت رسول
می آورد و چون کاروان مطالبه آن وجه می کرد او را خدمت آن حضرت
می آورد و عرض میکرد که بهای کالای او را بارده پیغمبر می فرمود نه توان را
برای من هدیه کردی میگفت و الله که بهانه می نمود و دوست داشتم
که تو از آن مجزوری پیغمبر تسبیح می فرمود و بها میداد و گویند که روزی
مخبر بن نوفل که نابینا بود فریاد کرد که کیست مرا بجای برساند که در اینجا

بول توانم کرد نفعان دست او را گرفته بکند مسجد آورد و گفت اینجا بول کن
چون مخبر بن بلشست و مشغول بول کردن شد مردم بآنگ بر آوردند که چه میکنی
اینجا مسجد است گفت منکه چشم نمی بیند شاکویند چه کس بود آنکه مرا اینجا
دلاست کرد گفتند نفعان گفت بر خدمت نهادم که هرگاه او را در بایم با این عصا
ادب کنم روز دیگر نفعان عصای مخبر را گرفت و گفت اگر خواهی ترا بر سر نهاد
دلاست کنم و او را بر سر عثمان بن عفان آورد هنگامیکه عثمان مشغول نماز بود
و گفت این نفعان است مخبر را بر آورد و بر سر عثمان زد مردم بآنگ بر
آوردند که هان ای مخبر چه کردی و عثمان از بهر چه گوشتی گفت کی بود آن
کسیکه مرا بدین خطا انداخت گفتند نفعان گفت بر خویش من رضی کردم که
دیگر معترض نفعان نشوم و این کین از او بخجوم

تفسیر مطلب حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ره همانست که بحال
شان معروف است و در سنه بیست و هشت در مصر وفات کرد و در اینجا
بجاک رفت مصر بنی را اعتقاد عامی است با و معروفست که دعا در نزد
فراد مسلجاب میشود و آنحضرت روایت اسحق مؤمن بن جعفر صادق بوده

و شافعی او را اخذ حدیث کرده و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین نقل کرده که نفیسه قریبی برای خود بدست خود کتفه بود و سوسنه در آن قبر داخل میشد و غار میخواند تا آنکه شش ماه هزار ختم قرآن در آن قبر نموده و در ماه رمضان شش ماه وفات کرد و در وقت اختصار روزه بود او را امر با فطرا نمودند و فرمود و اعجیبا سی سال است تا محال که از خداوند نعم مسئلت می کنم که با حالت روزه از دنیا بروم و حال که روزه هسم افطار کنم پس شروع کرد بخواندن سوره انعام چون رسید بایه مبارکه اللهم دار السلام غدر بهم وفات کرد و نقل کرده که بعد از وفات او شوهرش اسحق مؤمن خواست که او را بعد بنه مغظمه نقل کند و در بیع دفن نماید اهل مصر مستدعی شدند که آن محذره را در مصر بگذارند برای بزرگ و ثمن و مال بسیاری هم بذل کردند اسحق راضی نشد تا آنکه در خواب دید رسول خدا را که فرمود معارضه کن با اهل مصر در باب نفیسه همانا رحمت نازل میشود بر ایشان ببرکت او

نم بن تولب از اصحاب رسول است و مردی جوان مرد و فصیح بوده و او شاعر مختصری است که ادراک جاهلیت و اسلام نموده گویند در

در جاهلیت هیچ کس را مدح و محبت نداشت و شعر از او است لا نعظم علی امر فی مالیه و علی کرام ضلیمه مالک فاعضب و اذا ضلیمه خصاصه فارج العنی و الی الذی یعطى الرغائب

نوح بن دراج از اهل کوفه و قاضی بوده شیخ در عده او را از خانه شمره لکن فرمود که طائفه عمل فرمودند بر وایات او بدون حلافت و علامه در حقه او را از شیعیان شمره و قال شیخا رحمه الله و الاظهر کونه ثقه امامها و بالمجمله او پدر ابوب جلیل القدر و برادر جلیل است و در ترجمه جلیل در باب دخول او در فضاوت خوبی ننگور شد

نوف الکلبی یقین با و مخفی کاف مغرب بیکال فیلد در همدان از اصحاب ابراهیم بنی است و ابن ابی الحدید گفته بیکال مکسر با فیلد است از حمیر و ابن شحیص از ایشان است از اخبار ظاهر میشود که نوف از خواص و عباد اصحاب ابراهیم بنی مثل جنید بن حاتم و همام بن عباد و امثال ایشان اهل سنت و اهل برائت بوده

ب **الواو**

وائل بن حجر الحنفی از ملوک حضرت موت شمره میشود و از آن پیش که عبد بنه درماید رسول خدا بشارت داد و ورود او را و چون در آمد ردای مبارک را از او باز او بکشد و او را بر عمال حضرت موت امارت داد چون مراجعت کرد معویه بن

ای سفیان بمشایعت او مامور بود و پیاده همرفت و از خوارات اقباب نیالید و اهل گفت
در سایه شتر من طی مسافت می کن معویه گفت مرا با خود ردیف و زنا گفت ترا آن
مکافات نیست که با ملوک ردیف شوی این بود تا معویه بسلطنت نشست پس نزد ملک
معویه آمد و معویه انقضا را نکرده هم کرد و لکن وائل را از حبس و ترجیب می کرد اما
وائل قبول احسان و عطای معویه را نکرد و او علم زجر طبر را بنکومندانست چنانچه
و فی در کوفه بایک غلام شهنشاد زیاده ای به را بشارت خبری داد هم در آن روز مکتوب معویه بن
ای سفیان برسد و کشت و افتاد که حکومت بصره را نیز بر زیاد مقرر داشته
و اصل هاست که نوزه مالید بر بدن حضرت ابو الحسن موسی (ع) پس راه هر زاب
حمام را بست که ابهای نوزه در میان چاه نرود چون حضرت خود را شست و
از نوزه کش خانه بیرون آمد و اصل داخل انباشد و جمع کرد آب و نوره و موهها
و تمام را بخورد و ظاهرا بسنکه این و اصل غبار و اصل بن عطا است که او
نیز در عصر موسی بن جعفر بوده و در ساله و فاطمه کرده زیرا که او از رؤسای
معتزله است و او یکی از احباب دنیا بوده زیرا که او التبع بود یعنی لفظ را نمی
توانست درست بگوید لاجرم کلام را بدون راه ذکر میکرد و هیچ کس ملتفت نبود

بجه افندار او بر کلام و سهولت الفاظ او نظر صاحب بن عباد ره و بفریب
بر اصل المثل فی اسقاط حروف الراء من کلامه قال الشاعر
اجعلنی و صلی الراء لم تنطق به و قطعنی حتی کانت واصل

و کردان ابو خالد کاتبی ملقب بکنک شیخ کثی اور از خوارین حضرت سجاد شمرده
و او هاست که در زکری خدمت محمد بن الحنفیه نمود با اعتقاد آنکه انجذاب امام
اوست تا روزی محمد را قسم داد که توئی امام مقرر الطاعه فرمود جناب علی بن
الحسین است بر من و بر هر مسلمانی ابو خالد خدمت حضرت علی بن الحسین رسید
بعد از اذن دخول چون وارد شد حضرت فرمود مرحبا بنوای کنکر نو که زیادت
ما غیابی چگونه شد که یاد ما کردی ابو خالد سجده شکر رفت و گفت الحمد لله
مردم تا امام خود را شناختم و فرمود چگونه شناختی امام خود را گفت برای
خواندن مرا بنامیکه مادر من مرا نام گذاشته بود در وقتی که متولد کرده بود
مرا و من تا بحال در ام خودم کور بودم و الحال مینا شدم انگاه گفتگوی خود
را با محمد حنفیه و ارشاد کردن محمد او را بسوی آنحضرت نقل نمود
و حتی بن حرب الحبشی علام طعمه بن عدی با علام خیرین مطعم بن عدی

است که ها تنگه در سال سیم هجری در غزوه احد حضرت خمره عموی رسول
 خدا را شهید کرد و بعد از آن نفس حضرت رسول را لبنی زندیکی می کرد و
 در آخر کاخ خود را پوشید مجزمت اخفت رسانید و اما گاه بر سر انجباب
 ایستاد و کلمه شهادت بگفت و این آیه مبارکه در حق او قائل شد و اخرون
 مرجون لا مراره اما بعد بهم و اما بنوب علم و وحشی از حضرت رسول (ص)
 پنهان میزیست چینه آنکه نگاه انحضرت بصورت او نیفتد و شهادت خمره
 را باید نکند تا در ایام خلافت ابی بکر که چنگ مسمله کذاب گرفت و هم حقه
 بر او پراپند و او را بکشت مسلمانان از قتل مسمله نیک شاد شدند خدا که
 در شهادت خمره عرق کشند و وحشی می گفت بهر نظر من گشتم و بدترین خلق نیز بدست می آید
ولید بن عقیله بن ابی معیط مادرش اروی دختر کر بر است پس با عثمان برادر
 مادری است و این الکس است که رسول خدا (ص) او را بقبیله بنی المصطلق فرستاد
 و بدو غوغ خبر باز آورد که ایشان مرید شدند و خداوند این آیه در حق او
 فرستاد یا ایها الذین امنوا ان جانکم فاسق بنیاء فقیمنوا و او در ایام خلافت
 عثمان و ابی کوفه کشت و در کوفه فتنه و فجور و شرب خمر کردن او بر مردم علامه

ظاهر

و ظاهر شد بعد بکه با حالت مثنی نماز جمع عسجد آمد و چهار رکعت فریضه
 صبح را بجا آورد و گفت اگر خواهید زیاد نوکتم و بگوئی در نماز سجده طولانی
 بجای آورد و در آن حال گفت اشرب و اسقنی و او غیور از دلدین بزیب عید
 الملک مروان است که او معروف بفسق و فجور بوده و هیچ کوه ملزم بطواهر
 اسلام نبوده و پیوسته شرب خمر و غنا و لهو و لعب و انواع فتنه و فجور
 و طرب اشتغال داشته و بکه از شراب مملو کرده بود هرگاه طرب بر او غلبه
 میکرد خود را در آن بکه می افکند و چندان می آشامید که از نفس در بر بکه
 ظاهر می گشت و او است که از لاله بکارت دغیر خود را نمود و او است که یک روز
 وقت نماز جمع جاریه خود را که مست از شراب بود و هم با او وحل کرده بود
 با الایش جنایت و منی لباس خود را با او پوشانید و او را عسجد فرستاد
 تا با مردم نماز گذاشت و او است که یک روز با فرزند عسجد نفال کرد این آیه
 مبارکه آمد و استغفروا و کل جبار عسجد فرزند را بر هم گذاشت و او را نشاء
 بر خود کرد و چندان کتاب خدای را نبرد که پاره پاره شد و این شعر خواند
 یهدنی بجبار عسجد فها انا الذی جبار عسجد اذا ماجت ربلک یوم حشر

تکلیف بر منی الله

فعل با بر ب مرفعی الولید و بالمجد ولد بن عقبه از دشمنان حضرت امیر المومنین (ع)
 است و پیوسته بد خواهر اخفرت بوده و بعد از قتل عثمان معویه را بجنگ
 امیر المومنین (ع) محصرین میکرد و نظم و نثر سبوی او می فرستاد
و هب بن عبد ربّه و شهاب و عبد الرحیم و عبد الحالی پسران عبد ربّه و اسماعیل
 بن عبد الحالی جمیعاً از اخبار و فضلاء و صلحاء اهل کوفه بوده اند
و هب بن منبته بمای صاحب اخبار و فاضل متعلمه بام سالفه و احوال
 انبیاء و اوضاع دنیا است در سنه در صنعاء بمن وفات کرد و نود سال عمر
 کرده بود و از او نقل شده که میگفت هفتاد و دو کتاب از کتب الهیه وراثت کرده ام و شیخ
 و نجاشی گفته اند که فیهین استثنای کرده اند او را از نوادر الحکمه
و هب بن وهب بن عبد الله بن دمع بن الاسود بن المطلب ابو النخعی عامی فاضل
 مردی کذاب است فضل بن ساذان فرموده که ابو النخعی کذب بریده بوده و اوها
 مادرش حضرت حارث (ع) نزد میج کرده و اوها تنگه که عذ رسید و که در امان میج بر عبد الله
 محض نوشته بود پاره کرد و گفت این باطل است و سبب قتل میج شد و هرون هزار هزار
 و ششصد هزار درهم بابو النخعی داد و او را فاضل کوفه گردانید و با این حال

ظاهر اعتبار کتاب اوست بجهت نقل مشایخ ازان
باب الهاء

هرون بن موسی ابو محمد التلعکبری و یفیع ناء و تشدید لام و ضم عین مهله
 و سکون کاف و قلم موحد ثقه جلیل القدر عظیم الشأن و واسع الروایه کثیر الشیخ
 عدیم النظیر معتمد علیه صاحب تصنیفات است از جمله کتاب جوامع در علوم
 دین است نجاشی گفته که من حاضر بودم در خانه او با پسرش ابو جعفر و مردم
 وراثت می کردند و او و در ششده وفات کرد رضوان الله علیه
هاشم بن عبیده بن ابی وقاص معروف بمرفال از ثقات اصحاب امیر المومنین
 و وجه شمه او بمرفال بجهت آنکه روایت میکند که مرفعت سرعت می کرد و صاحب رایت
 امیر المومنین بود در صفین و او پسر عموی عمر بن سعد بن ابی وقاص ملعون است
 و در جنگ صفین بود بدرجه شهادت رسید و آنکه در محرف الغلوب فرموده که روز
 عاشورا بسیاری سید الشهدا آمد و گفت ای مردم هر که مرا بکشند من خودم را بکشند
 من هاشم بن عبیده پسر عموی عمر سعدم با تفصیل که بسیار سیرین نوشته شده و افعی ندارد
هابی بن عروه المراری المزیحی صاحب جیب السیر گفته که او از اشارت کوفه و

واعیان شعبه بوده و روایت شده که درک کرده زمان پیغمبر خدا را و شرف جسته
 بصیبت الغفر و روزیکه شهید شد هشتاد و نه سال از سنش گذشت بود انژی
 و در آستان مفید است که چون خبر شهادت مسلم و هانی با امام حسین داده شد
 مکر فرمود انا لله وانا اليه راجعون رحمه الله و علماء در کتب بزرگ برای او
 زیارتی نقل کرده اند مثل بزمضایین علیه و هانی در وقعه حمل در رکاب
 امیرالمؤمنین (ع) بوده و رجوا را این شهر آشوب ضبط کرده و نقل است که علامه
 طباطبائی در اوله امر باو سوء ظن پیدا کرد و چون نفخه کرد ارجال او بر پشت
 ازان ظن و مرثیه گفت او را بقصیده و او عذر خواهی نمود و بالحمد لله و الله
 این زیاده و شهادت او در کتب معتبره مطبوعه و مشهور است و سید بحر العلوم
 در رجال خود حال او را ذکر فرموده و اجاب عن بعض الحکایات التي فيها طعن
 في كلام طويل وفي مروج الذهب كان هاني بن عروة المرادي شيخ مراد و
 زعمها بركبة اربعة الاف دارع و ثمانية الاف راجل فاذا اجابها اهلها
 من كنده كانوا في ثلثين الف دارع
هنا بن الاسود بن اسد بن عبد العزى القرشي هاشمكي برهوجي و زيب

دختر رسول خدا را، با نوزه حمله آورد و زینب از ترس فرزند خود را سقط کرد
 لاجرم پیغمبر خدا را، خون او را هدر ساخت و او در بوم فتح مکه اسلام آورد
هرمه بن اعین در کشف الغم است که او در حدیث خلیفه یعنی مامون بوده الا آنکه
 محبت اهل بیت بوده تا حدیکه خود را از شیعه ایشان مبرکفته و قائم بمصالح حضرت رضا
 بوده و ثواب محبست در خدمت حضرت رضا و لکن از عیون اخبار الرضا معلوم میشود
 که او از شیعیان با اخلاص و از اصحاب اسرار حضرت رضا بوده و آنکه مشهور و معروف
 به تشیع بوده چنانچه در روایت شهادت حضرت رضا است که مامون صحیح زد که
 ای هرمه با تکفیر شما که امام را بکشید مگر امام پس کجا است محمد بن علی علیه السلام
هرم بن حیان یکی از دهاد ثمانیه است که در عامر بن عبد قیس گذشت
هشام بن ابراهیم عیسی از حضرت رضا روایت کرده اند در جواب او که او زنی
 بوده و او غیر از هشام بن ابراهیم مشرفی است که نقل است
هشام بن الحکم ابو محمد مولی کزنه مولدش کوفه و منشأش بواسط و بخارش
 بیغداد بوده و در اخر عمر خود نیز منتقل ببعثت شد و روایت کرده اند از حضرت
 صادق موسی و ثقه است و مدائح عظیمه از این دو امام برای او روایت شده

و مردی حاضر جواب و ^{حاجب} بسیار ^{حاجب} حاد و ^{حاجب} و ^{حاجب} و کان من قتل الکلام
 فی الامانه و هذب المذهب بالنظر در مسئله در کوفه و مات کرد و این در ایام شد
 بوده و حضرت رضاء برادر رحم فرموده و ابو هاشم جعفری خدمت حضرت
 جواب داده عرض می کند که چه می فرمایند در هشام بن الحکم فرمود رحمت کند خدا
 او را ما کان اذنه من هذه الناحية علامه فرموده که دو ابائی در مدح او وارد شد
 و بخلاف آن بنزاحادیتی وارد شده که مادر کتاب کبر خود ذکر کردم و از آن جواب
 دادیم و این مرد نزد من عظیم الشان و بلند منزلت است انتی و هشام کنی بصف
 کرده در توحید و در امامت و در رد برزنا دفعه و طبعی مذهبان و معتزله و از
 کتب است کتاب شیخ و غلام و کتاب ثمانیه ابواب شیخ کنی ره روایت کرده از
 عمر بن یزید پس برادر هشام که هشام اول بر مذهب جهمیه بوده و از من خواست
 کرد که او را خدمت حضرت صادق بپریم تا با آن حضرت مباحثه کند گفت من ایستاد
 نمیکنم مگر بعد از آنکه اذن حاصل کنم خدمت آنحضرت رسیدم برای هشام اذن طلبیدم
 حضرت اذن داد چون چند مدتی برداشتم که بیرون ایتم بادم آمد پس دعا گفت هشام
 بر کتفم خدمت آنحضرت و گفتم اکه او را دانت و جنت دارد فرمود بر من خوف داری

من خجالت کشیدم از قول خود و دانستم که لعنش کرده ام پس بیرون آمدم و هشام
 را اعلام کردم هشام خدمت آنحضرت شرفیاب شد چون خدمت آنحضرت نشست
 آنحضرت سئوالی از او فرمود که هشام چنان بجای و مهلت خواست حضرت
 او را مهلت داد هشام چند روز در اضطراب و در صدد تحصیل جواب بود
 آخر الامر جوابی نتوانست خدمت آنحضرت رسید آنحضرت او را خبر داد دیگر
 باره آنحضرت سئوال دیگر از او پرسید که در آن فساد اصل و مذهب هشام
 بود هشام بیرون آمد معنوم و محزون رفته و چند روز مبهوت و حیران بود
 تا آنکه بمن گفت که دفعه سیم برای من اذن بگیر که خدمت آنحضرت برسم آنحضرت
 اذن داد و موضوعی را برای ملاقات او تعیین کرد هشام در آن موضع رفت و در آن
 حضرت تشریف آورد چنان هیبت و احشام بود از آنحضرت که نتوانست تکلم
 کند و ابله زبانش قوت نکند داشت حضرت هر چه ایشاد هشام چیزی بگفت
 لاجرم آنحضرت تشریف برد هشام گفت یقین کردم که آن هیبتی که از آنحضرت
 عین رسید نبود مگر از جانب خدا و از عظمت منزلت آنحضرت بود خداوند
 لاجرم ترک مذهب خود نمود و مذهب شد مدین حق و پیوسته خدمت

انحضرت پرسید تا بر اصحاب خود نفوذ جست و مباحثات و مناظرات
 هشام بن حکم مشهور است و مناظره او با امیر مثنی بن حنظله حضرت
 صادق و عیاضه او با عمر بن عبد مقرر و مناظره او با منکب بن عیاض
 یحیی بن خالد بر یکی هر کدام در جای خود بشیخ رفته و مناظره او در مجلس
 یحیی باعث آن شد که هر دو الو سید مرصود قتل او برآمد لاجرم هشام
 از ترس او بگونه فرار کرد و بر پیش نبال وارد شد و ناحوش سختی شد و نماز
 با طبا نمود پیش گفت طبیب برای تو بیا ورم گفت نه من خواهم مرد و بروائی
 اطبا را حاضر کردند هشام از ایشان پرسید که مرصود مرا دانستید بعضی گفتند
 دانستیم و بعضی گفتند ندانستیم از آنجا که ادعای دانستن کردند پرسید که
 مرصوم چه است انچه بنظرشان رسیده بود گفتند گفت دروغ است مرصوم
 من فرج قلب است یحیی انچه عن رسیده از خوف و بهانه علت وفات نمود
 و بالجمله چون حالت احضار پیدا نمود پیش گفت هرگاه من مردم و مرا
 غسل و کفن کردی و از کار خجسته من فارغ شدی مراد دل شب بیرون میر
 و در کاسه بگذارد و رفته نویسی که این هشام بن حکم است که امیر و طلب
 بود

از دنیا وفات کرده و این یحیی ان بود که رشید برادران و اصحاب او را گرفته
 بود که نشانی او را بدهند خواست تا ایشان خلاص شوند پیش بهان دستور العمل
 رفتار کرد چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند فاضل و صاحب معونه و معدن
 هکلی او را دیدند و گواهی خود را نوشتند و برای رشید و رشادند رشید گفت
 الحمد لله که خدا کفایت او را کرد و منسوبین او را که حبس کرده بود رها کرد و بالجمله
 نسبتند الى القول بانه تعالى جسم لا کالاجسام مشهوره و فی مواضعها مسطور
 و قد اجاب عنه سيد الرضی في الثاني و ذب عنه رحمه الله و هو اجل من ان ^{بعض} بعض
 بل لا يكاد يحقق قطره فهم في الجلالة والاختصاص بهم و روى الكشي مسند هشام
 بن الحكم قال سالت ابا عبد الله عني عن حسنة حرف من الكلام فاجبت و اول
 يقولون كذا قال فيقول لي قل كذا ^{قل} قل و روى عن يونس ان هشام بن الحكم كان يقول
 اللهم ما عملت و اعلم من خير مقرر من غير مقرر من جميعه عن رسول الله و اهل بيته الص
 صلوات الله عليهم اجمعين حسب ما ذلهم عندك فقبل ذلك كله عني و عنهم و اعطني
 من جزيل جزائك حسب ما انت اهل
هشام بن سالم الجواليقي الكوفي مولى ثمر بن مرثاه ابو الحكم از اصحاب حضرت صادق

و موسی و ثقیف و ثقیف صاحب کتاب است و روایت است از او که من و
 ابو جعفر مؤمن طاقی در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق و مردم جمع
 بودند برای آنکه عبدالله پسر اخف است امام است بعد از پدرش من و ابو جعفر بر او وارد
 شدیم دیدیم مردم پرورد و اوج شده اند روایت کرده اند که امر امامت در فرزند
 بزرگ است مادامیکه صاحب عاقت نباشد ماداخل شدیم و از او مسئله پرسیدیم
 هم چنانکه از پدرش می پرسیدیم پس پرسیدیم از او که در چه مقدار زکوة واجب است
 گفت در دلبست درهم گفتیم در حد درهم چه کند گفت دو درهم و نیم زکوة بد
 گفتیم و الله مرحبه چنین چیزی نمیگویند که تو میگوئی عبدالله در سنها با سمان
 ملبذ کرد و گفت و الله من نمی دانم مرحبه چه میگوید ما از نزد او بیرون شدیم لحاظ
 صلات من و ابو جعفر در بعضی کوچه های مدینه نشینیم کرمان و حیدران عبد اللهیم کجا
 و کرا قصد کنیم می گفتیم بسوی مرحبه برویم یا بسوی قدس یا زید یا معزله یا خواج
 در اجماع بودیم که من دیدیم پیر مردی را که نمی شناختم انرا که بسوی من اشاره کرد با
 دست خود که بیا من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد چون در مدینه طبع
 جاسوسان فرار داده بود که ملاحظه داشته باشند شعبه امام جعفر صادق

سبب آنکه

بیخ درهم

بر هر کس انفاق کرد او را کردن برتند من ترسیدم او را ایشان باشد با بو
 جعفر گفتیم که نود و رشتو هانا من خاتم و بخودم و بر تو کن اینم مرا خواسته نه
 را پس دور شو که به جبهه خود را بکشی در بناوری ابو جعفر فدی ری دور شد
 من همراه ان شیخ رفتم و گمان داشتیم که از دست او خلاص شویم شد پس مرا برد
 ما در خانه حضرت موسی بن جعفر و گذاشت و رفت پس دیدم حادثی بود در
 مرای است عنی گفت داخل شو خدا ترا رحمت کند داخل شدم دیدم حضرت
 موسی است پس فرمود تسبیحی ^{است} من حبیه و نه قدریم و نه زیدیم و نه معزله و نه بسوی
 خوارج بسوی من بسوی من گفتیم فدایت شوم پیرت از دنیا رفت
 فرمود بلی گفتیم فربایت شوم کی از برای ما است فرمود اگر خدا بخواهد هدایت
 ترا هدایت خواهد کرد ترا گفتیم فدایت شوم عبدالله گمان می کند که او است بعد
 از پدرت فرمود برب عبدالله ان لا بعد الله عبدالله می خواهد که خدا عبادت
 کرده نشود دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شما است حضرت همان جواب
 سابق فرمود گفتیم ثوی امام فرمود نمیگویم اینرا با خود گفتیم سؤال را خوب
 نکردم گفتیم فدایت شوم بر شما ما پی هست فرموده پس چندان هببت و عظمت

از آن جوان

برادر

از آنحضرت بر من داخل شد که خدا پی داند پس از آنحضرت اذن سؤال کردم حضرت
فرمود سؤال کن و لکن فاش مکن که اگر فاش کنی عافیتش ذبیح است پس سؤال
کردم از آنحضرت گفت با من آنحضرت را که در پاست پس اذن گرفت که بشیعیان اطلاع
بدهد حضرت اذن داد بشرط آنکه هر کس که در پی سر شد و هدایت است اطلاع
دهد و آنکه امر را کتمان کند که اگر امتنا شود ذبیح است در آن پس هشام برپا
آمد و بمؤمن طاق و سایر شیعیان اطلاع داد شیعیان خدمت آنحضرت می
رسیدند عبدالله دیدم که جماعت دور او متفرق شدند تحقیق کرد گفتند
هشام نایب ایشان از دور تو متفرق کرد هشام گفت جماعتی را که شته بود که
هرگاه مل پیدا کنند بزنند

هشام بن العاص بن دائل السهمی برادر عمر بن عاص بجانب حبشه هجرت نمود و هنگامیکه
رسول خدا را خواست از مکه عبید بن جریح فریاد میکرد پدر و خواهرش او را مانع
داشتند و محبوس نمودند بعد از غزوه خندق حضرت رسول آمد و در
خلافت ابوبکر در یوم اجیادین و بر واپستی در یوم یرموک مقبول گشت
و اندی گفتند که در کبر و اد جنت چون هشام کشته شد چندان سب

بر بدن او کت شته بود که هر پاره گوشت و استخوانش در جای افتاده بود بعد
بعد از جنت برادرش عمر عاص اعضا و اجزای او را در نظمی فراهم کرد
بجاک سپرد و او از عمر و دبال کشته بوده و مادرش دخن هشام بوده
المغیره است لکن مادر عمر و سلمی دخن حمله است که نابغه لغب
داشت و زنی زنا کار بوده چنانچه در ترجمه عمر بن العاص گذشت
هشام بن محمد السائب ابو منذر عالم مشهور بفضل و علم و عارف با پیام
و انساب ارفعهای مذهب ما است گفت علت بزرگی پیدا کردم بخداست که علم خود
را فراموش نمودم خدمت امام جعفر صادق رسیدم پس ایشان را دیدم بمن
علم را در کاسه همی که آن کاس را نوشیدم علم من بمن عود کرد و حضرت
صادق باو عنایت داشت و او را نزد یک خود می نشاند و با او کتاده رو
و ابسط می فرمود و او کتب بسیار تالیف فرموده در انساب و فتوحات
و مثالب و مقاتل و غیره و نقل بن خلکان در ترجمه هذا الرجل الجلیل عن
ناریج بغداد عنه قال کان لی عم یعانی بنی علی حفظ القرآن فدخلت بیتا و خلعت
ان لا اخرج منه حتی احفظ القرآن فحفظته فی ثلثة ايام قلت لا بعد فی ذلك

فان من سفاه الصادق العلم في كاس يحفظ القرآن باقل من ثلثة ايام وبالجملة
 هشام بن محمد هان كلبى نسابه معروف است و پدرش بن از علما و صاحب
 نفس است فغن السمعاني قال في ترجمه محمد والده هشام انه صاحب النفس
 كان من اهل الكوفة وقائلا بالرجعه وابنه هشام ذا نسب عال وفي الشيعة
هلب الطائي هانك حذمت حضرت رسول رسيد وموى بوسر نداشت ان
 حضرت سر اورا مسح كرد پس موى بواورد

هشام از عباد و زهاد اصحاب حضرت امير المؤمنين است و هان است
 از اخفرت سؤال كرد كه انتخاب او صاف متعين را ذكر نمايد حضرت نشا
 فرمود در جواب هشام انتخاب داشتم داد اخفرت خطبه معرفه در او صاف
 متعين ذكر فرمود هشام بعد از شنيدن ان صبحه زد و مرغ روحش پرواز
 كرد اما و الله لقد كنت اخافها عليه ثم قال هكذا نضع المواظ بالغة باهلا
 و در نسب اين هشام اختلاف است ابن ابى الحديد و بعضى شراح خطبه گفته
 اند كه او هشام بن شريح بن زويد است و از بعضى روايات مستفاد ميشود
 كه او هشام بن عباد بن خثيم پسر برادر شريح بن خثيم است كه ترجمه اش گذشت

و مقام را كنجاش بسط بنيت

هند بن ابى هاله الاسدي ربيب رسول خدا مادرش جناب خديجه است
 در حنك جبل بالمر المومنين (م) بود و پسرش هند بن هند در طاعون بصره و فائ
 بابت و هند بن ابى هاله مردى فصيح و بليغ بود و رسول خدا را بكلمات فكلوه و صف
 همي كرد و روى المتابع عن الحسن بن على (م) قال سئلت خالي هند بن ابى
 هاله عن حليته رسول الله (ص) و كان وصافا للبني (م) فقال كان رسول الله (ص) فها مفا
هند بن الحجاج الضميري از يك خبري معلوم ميشود كه او اختصاص محفرت
 كاظم داشته و حاصل الخبر السنكه بشار غلام سندي بن شاهك گفت كه
 من از هلكي مردمان بغضم بال اي طالب سخن بود روزي سندي مرا حليد
 و گفت اي بشار ميخواهم ترا اين بشارم بچيزي كه هرون مرا بران آيين داشته
 اين موسي بن جعفر است نواموكل كردم بوزندان او كه او را محافظت كنن بشار
 گفت كه اخفرت را در خانه حليص كرده بود در نزد حرم خود و مرا موكل بر
 ان نمود و من بجهت احتياط و كثرت محافظت حين فقل بوان ميبردم و اگر
 جاني ميخواستم بروم زوجه ام را ببرد زندان مي دانستم تا بركن دم لكن

دلم از بعضی آنحضرت بحیث مبدل گردید تا آنکه روزی آنحضرت مرا طلبید
و فرمود برو نزد آن فطره و هندی حاج را برای من بطلب بشار بنزد
هند رفت و پیغام رسانید و هند بر او صیحه کشید و حرکت نکرد بشار چون
برگشت و فعلها را بک یک باز کرد و مطلب را مان حضرت عرض کرد حضرت فرمود
هند آمد بنزد من و رفت بشاد از دوحه اش پرسید کسی آمد اینجا گفت نه بخدا
قسم نه کسی آمد و نه من جانی رفتم تا نوا مدی و در روایت دیگر است که چون
هند بخد مت آنحضرت رسید حضرت فرمود اگر میخواهی بموضع خودت در زندان
بروی و برای تو بهشت باشد با بروی بمرثه گفت بر میگردد بموضع خودم در زندان
باب خادم حضرت رضا و مولی حضرت بن البسع الفی است و از برای
اوست مسأله که از حضرت رضا علیه السلام پرسید:

حجی بن احمد بن سعید شیخ الامام العلامة الورع پیرم محقق و معروف
بابن سعید حلی جامع فنون ادبیه و فقهیه و اصولیه و اورع فضلا صاحب
نصایف نافعه مانند جامع الشرائع در فقه و مدخل در اصول فقه و نهج الناطق
و غیره در ثلث اول شب عرفة ۸۹ هجری وفات کرد و از برای او حکایتی است بالسر

بشار بنزد

عمر بن محقق هنگامیکه حواجه نصرالدین بجله شریف آورد و از محقق اعلم فقها را
باصولین پرسید و محقق پدر علامه را تعیین کرد

حجی بن الطویل شیخ کثی اورا از حواریین حضرت علی بن الحسین سروده و ادعای آنکه حاج
ار کرد اورا بسبب ملامت و هم امر کرد تا دست و پای او را بپایند و او را شهید کردند

حجی بن حبیب روایت است از حضرت صادق که فرمود هر که در مدینه میرد بر آنکه خدا
اورا در این روز قیامت از اقطاب آسمان بجای حبیب ابو عبیده خدا و عبد الرحمن بن الحجاج
حجی بن زید بن علی بن الحسین بدانکه چون زید در سلسله در کوفه شهید شد

اصحاب و اعوانش متفرق شدند و با یکی سپهرش باقی ماند جز ده نفر لا حرم حجی
پنجاه شبانه از کوفه بیرون شد و به پنوارفت و از اینجا بعد از آن حواسند اورا بکربلا
بجانب ری شتافت و از اینجا برخس رفت و در سرخس شش ماه ماند و از اینجا به
بلخ رفت و بر جریش بن عبد الله شیبانی وارد شد و در نزد او ماند تا هشتم
بن عبد الملك بن مروان وفات کرد و ولید بن یزید خلیفه شد آنگاه یوسف بن عمر
ثقفی والی عراقی برای نصر بن سیار والی خراسان نوشت که حجی را دستگیر کند
نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت عقیل جریش و حجی را بکربلا و در حبس کرد چندی

چندی در حبس بود تا دلیله نوشت که بچی و اصحابش را از بند رها کردند و بچی را
 طلبید و او را هاه نمود و او را توصیف کرد که خروج نکند چون بچی از قید رهانید
 جماعتی از مال داران شیعیه بنزد آن حداد رفتند که بید و از پای بچی بیرون کرده بود
 مادی گفتند که آن فیداهن را بجا بفرست حداد او را در معرض فروش در آورد و کسی
 که بخواست بخرد دیکری بر قیمت ادوی افزود تا قیمت آن به بیست هزار درهم رسید
 اخرا لامر بیکلی آن مبلغ را دادند و بشاکت آن فید را خریدند و او را قطعه قطعه کردند
 و قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را بوی تبرک نکین انگشت نمود و با الحمله بچی بخت
 سرخس رفت و از آنجا به بهمنی که انضی بلاد خواسان باشد در بهمنی هفتاد نفر با
 او همدستان شدند عمر بن زراره و ابوشهر باده هزار نفر نهمه جنگ او را
 دیدند و با هم محاربه نمودند و بر اخرا لامر عمر کشته شد و لشکرش منهدم شد
 بچی بهرات رفت و از آنجا بخورجان که معرب کو دکان است و از بلاد خواسان است
 وارد شد و نهر بن سیمار سلم بن احو را با بیست هزار شای و غیر شای بخت
 او فرستاد و در فرقه ارغوی نلافی دو لشکر شد و شور جنگ نافته شد و
 بچی سه روز و سه شب با ایشان رزم داد تا آنکه لشکرش شکسته شد و

پایان کار در غلوی جنگ نهری بر جیهه بچی رسید و شهید گردید سرش را
 برای نصر فرستادند نصر برای ولید بشام فرستاد و بدینش را در دروازه
 شهر خورجان برهنه برداراد بختند و پیوسته بدن او بردار بود تا ارکان
 سلطنت اموی منزلزل گشت و سلطنت ال عباس فوت گرفت و ابومسلم
 مروزی داعی دولت عباسیه قائل بچی را بکشت و جسد بچی را از دار بزرگوار آورد
 و در هاجما دفن و هر که داکه شکست کرده بود در خون بچی بکشت و در خراسان
 و اطراف آن مردمان تا بکهنه غوی بچی بیای داشتند و در آن سال هر مولودی
 که در خراسان متولد شد بچی نام گذاشتند و قتل او در سنه ۱۲۰ و افعتش
 و مادرش در بطنه دختر ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حقیفه بوده و دعبل خزاعی
 اشاره بقیس او نموده در اینمصر از قصیده خود و آخری بامر من الخورجان غلها
 و در موقوفه عمر بن زراره با حوال بچی رفت و مذکور شد که حضرت صادق (ع)
 بر او کوبست و خورش بر او شدید شد و فرمود خدا رحمت کند پس عم بچی را
 و ملحق نماید او را با آباء و اجدادش و شیخ صدوف روایت کرده از حضرت صادق
 (ع) که چون ال ابوسفیان حسین بن علی را شهید کردند خداوند سلطنت را

از ایشان بر طرف کرد چون هاشم زید بن علی بن الحسین را شهید کرد خداوند سلطنت
 او را گرفت و چون ولد یحیی را شهید کرد حق تعالی سلطنت را از او برگرفت و
یحیی بن ساجور در روضه کافی روایت شده که چون یحیی داخل شد بر حضرت
 صادق که با او دراع گذ حضرت فرمود بخدا قسم که شما بر حق می باشید و هر که گفت
 شما کذب بر غیر خواست بخدا قسم شک ندارم از برای شما دخول در بهشت دارم چنانکه روشن نماید
 چنانکه شما را

یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) صاحب دیلم از حضرت ^ص
 و از ابان بن تغلب روایت کرده و از او نیز روایت کرده اند و بدین ترتیب در اعتقاد ^{عظمی}
 در حق او و از برای او مدائح بسیار روایت کرده اند لکن از آن کاغذی که برای موسی
 بن جعفر (ع) نوشته سوء اعتقاد او معلوم میشود و آن مکتوب بر ثقة الاسلام در
 اصول کافی نقل فرموده قال العلامة الحلی (رحه) و انحراف بنی الحسن عن ائمتنا
 من اوضح الواضحات و بالجملة ^{یحیی} در واقعه فتح با حسین بن علی حضور داشت و بعد
 از شهادت حسین مدتی در میانهای گردید و بر جان خود ایمن نمود تا آنکه
 از خوف رشید ببلاد دیلم گریخت و در آنجا مردم بر او گرد آمدند و با وی معیت

و کار او بالا گرفت هر دو را از قوی و حشمتی در دل پدید آمد لاجرم از فضل بن یحیی
 بن خالد بر کمی خواست که کار او را کفایت کند فضل با لشکری ساخته بسوی دیلم
 شد و نامها بخندید و در غیب دیم و امید به یحیی نوشت یحیی طالب امان شد فضل خط
 امان از رشید برای وی فرستاد یحیی مطمئن بان شده بفضل پیوست و با نفای
 فضل نزد رشید آمد و این در چهارم صفر سال یکصد و هفتادم هجری بود رشید او را
 ترخیص و تحلیل کرد و خلعتی با دو بستان هزار دینار و اموال دیگر با و داد یحیی بان
 اموال فرزند حسین را داد و کرد و لکن رشید کین و کبد یحیی در خاطر داشت روزی
 او را حاضر ساخت و آغاز غائب نمود یحیی خط امان را آورد و گفت با این سبیل جهان
 چیست رشید انهد تا به را یحیی بن حسن صاحب ابویوسف قاضی نشان داد
 گفت این سبیل نیست در امان یحیی محکم لکن ابو الجری ذهب بن وهب جل احظه
 رضایت هر دو گفت این امان باطل است از جهت فلان و فلان و حکم کرد بر یحیی
 خون یحیی و گفت خون او در گردن من باشد رشید گفت اگر نوشته باطلست تو
 او را یا ره کن ابو الجری کار دی بسبب گرفت و از او پاره کرد رشید را این مطلب
 خوش آمد و هزار هزار و شش صد هزار درهم با و داد و او را قاضی گردانید و

امر کرد تا یحیی را بر زنان بردند و روزی چند ننگن شت که او را شهید کرد و کشت
 شهادت او با خدات سخن گفته اند و ابو فراس در قصیده شافیه که در مثالب بنی
 عباس است اشاره بقبضه یحیی بارشده نموده در این شعر گفته
یا جاحدا فی مساویها بکتمها غدر الرشید یحیی کیست بکتمی
یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) مردی شریف و پیر
 و خیر و کثیر الاحسان و عطوف و رؤف بر رعیت و حامی طالبین از اهل بیت
 خود بود در ایام متوکل در خراسان خروج کرد و او را بکشتند و بنزد متوکل بردند
 متوکل او را تا زبانه چند نزد و در مجلس افکند و پس از مدتی او را رها کرد
 دیگر باره در ایام مستعین با سه یحیی بجهت نفی از مکر خروج کرد در فرقه شافیه
 نزدیک نزمین کربلا کوفیان با وی سیئت کردند محمد بن عبد الله بن طاهر سپه
 خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر از بغداد بجهت او فرستاد و با
 یحیی جنگ کردند تا او را شهید کردند بخوبی که احقر در تاریخ ایام خلفاء
 از او ذکر کرده ام پس سرش را حمل کردند و اهل بیتش را با احمایشان اسیر
 نموده و به بغداد بردند و پاهای برهنه ایشان را میزدند و هرگاه یکی

از ایشان از حسنکی و عقیقه میماند او را کردند میزدند
یحیی بن القاسم الخزاز الازدی مکنی بابو بصیر کلمات علامه در حق او
 مختلف است شیخ او را واقعی فرموده و شیخ کشی از محمد بن مسعود روایت کرده
 که گفت پرسیدم از علی بن حسن بن فضال که آیا این ابوبصیر منم بغلواست گفت
 نه و لکن مختلط بوده و نجاشی فرموده که او ثقه و وجهه است روایت کرده
 از حضرت باقر و صادق و هم فرموده روایت کرده از ابوالحسن موسی (ع) و در
 سنه صد و پنجاهم وفات کرد و علی بن احمد عقیقی فرموده که یحیی بن قاسم
 اسدی بوده یعنی از موالی بنی اسد بوده و نامشیا متولد شده و در دفعه دینا
 داد به حضرت صادق (ع) مسیح فرموده چشمان او را و فرمود نظر کن چه می
 بینی گفت می بینم روزنه را در خانه و همین روزنه را پیش از شما پدرت بمن
 نموده علامه در خلاصه فرموده دای من عمل کردن بر وایت او است و اگر چه ^{هیش} فل
 فاسدی باشد (فقیر) گوید ابوبصیر با اینکه پیش از شهادت حضرت موسی
 وفات کرده او را واقعی گفته اند معلوم میشود که جابر است و دف در زمان خود
 امام (ع) بلکه در جلال کبر است که استفاده شده از کشی در ترجمه علی بن

حسان هاشمی که فرموده او واقفی است و درک نکرده موسی ^ع را آنکه جایز است
و دف پیش از موسی ^ع و بسا استفاده میشود از اخبار حصول وقف در زمان
امام بنز و اسناد اکبر در تعلیف فرموده و ظاهر میشود از کلام بعضی که اطلاق می
شود واقفی بر کسیکه وقف کند بر غیر کلام ^ع از آنکه دیگر و بالجمله در تعلیف
کلام را در حال این ابویصر بسط داده با بنجا مراجعه شود و اسرار العالم
یحیی بن وثاب مدی مستقیم بوده و اوها سنکه اعمش نزد او فرات گرفته
و یحیی چهل و هفت سال بیت ختم خوان کرده روزی که ایوب بن عبد بن فضال
می کرده تا مدت چهل و هفت سال که از فرات فرار شده ^{نیز}
یزید بن ای سفیان ادرانزی الحزبی گفتند در یوم فتح اسلام ادرانز و در
حنان حاضر بود و از مولفه قلوب است رسول خدا ^ص ادرانز صد شتر و
چهل اوقیه نقره از غنائم حنین عطا فرمود در سینه بود در طاعون عباس
وفات کرد و حکومت شام برادرش معاویه مقرر گشت
یزید بن معاویه بن ابی سفیان مادرش مهبون دختر یحیی کلبی است که بلام
پدرش زنا داد و یزید حمل برداشت نسایه کلبی اشاره باین نسب کرده در انشع

فقد قتل الدعی و ابنه کلب ^{علیه السلام} بار من الطف اولاد البتی
مراد از دعی ابن زیاد است و از عبد کلب یزید و یزید در ابام عمرو از لعب
بفرود و نهود و شرب عفار و انواع فحار و گفتن اشعار کفر آمیز و کجای باجادم
و هتک حرمت اسلام از قتل زرم طاهر و کشف سر زنا و مهاجرت انصار
و توهین حرم شریف نبوی ^ص و سفک دماء اهل مدینه و اسرافان احوار
کبار تابعین و هدم بیت و احوال ثوب کعبه و جز اینها آنچه کرد جای بسط
نبست در هر یک در محل خود در غایت ^{ایش} استهاد است و من بختصری از شایع
اعمال او در کتاب و قایع ابام خلفاً اشاره کردم و واقع حیره و احوال بیت را
در اینجا نکات ششم جماعتی از اهل سنت اعتقاد بکفر او کرده اند و احمد بن حنبل و
جماعت بسیاری بخیر لعن او کرده اند بلکه ابن الجوزی در این باب کتابی نوشته
موسوم بکتاب الرد علی المستعصب العبد المانع عن لعن یزید ^ع مسعودی گفته که
فرعون در رعیت خود اعدل از یزید بود و ولایت او نیک بزرگی اسلام شد
ابو العلاء معری گفته علی الاپام تفعل کل نکر و اما فی العجايب مشتمل بر
الدين فليكن قتل حينا و كان على خلافكم يزید و بالجمله چهاردهم ^{اولاد} یحیی

شعر صنعت و چهار بد مرکات حجم سنانف و در حوا رین که نام موضعی است
 هاک رفت و اشاره بقرارد شده در این شعر یا ایها القبر بجواد دنیا ضمنت
 شر الناس اجمعین و در اخبار الدوله است که بمحض ذات الحجب در جودان از
 دنیا رفت جنازه اش بد مشق آوردند و قبرش اینک منزه است و سنین
 عمرش بیسی و هفت رسیده بود و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید
 و در رایت شیخ صدوق است که نزدیک بیلان ناکهانی هلاک گشت شب
 هلاک مینی بیرونه عود صبح او را مرده یافتند و حیان تغییر کرد بود که
 کوبا او را فرمالیده بودند و مسعودی در مروج الذهب نقل نموده که چون
 بنی عباس کوردهای بنی امیه را بنش کردند و مرده های ازا را آوردند و انش
 زدند در قبر نزدیک چیزی نبود جز یک استخوان و در لحدش خطی سیاه طولانی
 بود مثل آنکه در طول لحد خاکسری ریخته باشند و در کمال بهائ است
 که بیست طشت خون و غیران از خلق بزرگ برآمد و بمرد و گویند که انفعی
 بمبراح افتاد است و گویند که ظاهراست اغرض و گویند که ان لعین
 بصید رفته بود و در صحرا کم شد خسرالدینا والاخره

و در باب صفرا و را
 دفن کردند

سپاس مولی الینی (م) همان کس است که مردم عکلی و عریبه در سال ششم
 دیای او را بردند و خار در چشم و دهان او خلا اندیدند تا جان بداد و شران جفت
 پیغمبر را که بسیار را عی بود براندند و پیغمبر (م) کفن ایشان بداد بخوبی که در جای
 خود بشرح رفته

یعقوب بن ابراهیم حنفی همان ابو یوسف فاضل کوفه است و گفته اند که او
 اول کسی است که ملفب شد بقاضی القضاة و اول کس است که لباس علمارا
 تغییر و اعتبار داد و پیش از ان عالم از غیر عالم از جفته لباس نمیزداشت و همگی
 در یک لباس بودند در ایام رشید شده و فاک کرد فرس در شرقی و مطهر کاظمین
 یعقوب بن اسحاق معروف بابن السکیت بجهت کثرت سکوت و صمت او تفته
 و حلیل و از خواص حضرت جواد و هادی است و حامل لوای علم عربی است
 و لغز و ادب و محو و شعر است و کتب تصنیف کرده مانند اصلاح المنطق
 و کتاب المذکر و الموبت و کتاب ما صنع من شعر الشعراء در پنجم و ششم
 متوکل او را بکشت و سبیش اندک که او مؤدب پسران او بود روزی متوکل
 اراد برسد که دو پسر من معز و مؤید نزد تو بفرستد یا حسن و حسین ابن السکیت

السکیت

شروع کرد بنقل فضایل حسنین علیهما السلام منوکل فرمان داد تا اوقات
 او را بر سر پایی خود افکندند و شکمش را ببالیدند و بر همان سبب وفات
 کرد و بقول دیگر در جواب منوکل گفت که فبئس خادما علی بهی است ارتو
 و دو پسران تو منوکل امر کرد زبانش را از فکانش بیرون کشیدند و بین
 القریب انه وقع فیما حذرته من عثرات اللسان بقوله نصاب الفی من عثره بلسانه
 و لیس نصاب المرء فی عثره الرجل و عثرته القول نذ هب اسر و عثرته فی الرجل
 نبره عن مهمل

بولس بن طیان کوفی ق فضل بن سادات او را از کذبین شمرده و نجاشی
 فرموده که او ضعیف است حدیثا و التفات کرده نمیشود بر دایات او و ابی
 غضاری گفته که او عالی و کذاب است و وضع حدیث است و شیخ ماعظ
 مرقد در حاشیه مسند رک فرموده و دلالت می کند بر حسن حال او و استقامت
 و علو مقام او و عدم غلو او و اخبار بسیاری پس ان اخبار را ذکر فرمود
 که از جمله کلام حضرت صادق است در حق او که فرموده رحمه الله و بی له بی
 فی الجنة کان الله مامونا علی الحدیث و هم تعلیم حضرت صادق (ع) با و زیارت

حضرت سید الشهداء را بخوبی که شیخ در پیب و ابن فلوپ در کامل روایت کرده
 اند و نیز تعلیم انخیاب با و رعای معروفه که در نجف باید خواند که اول ان
 اللهم لا بد من امرک است که در تمام کتب مزایه مذکور است و هم تعلیم او
 فرموده ان عوده را که برای رفع درد چشم نافع است الی غیر ذلک و نیز
 شیخ ماجواب داده از اخباری که در مذمت او وارد شده بفضلیکه مفا
 و الکجا بش بسط نیست طالبین رجوع کنند بان کتاب شریف

بولس بن عبد الرحمن مروی ال البیضا بن عبد صالح جلیل القدر عظیم الترتله
 از اصحاب اجماع گفته شده که در ایام هشام بن عبد المطلب متولد شد
 و حضرت باقر (ع) را در مابین صفاد مرده ملاقات کرده و لکن از انحضرت
 روایت نموده و هم گفته که حضرت صادق (ع) را دیدم در روضه مغیمه
 که مابین قبر و منبر غار میخواند و حکم نشد که از او سنوال کنم و لکن روا
 کرده از حضرت کاظم و رضا (ع) و حضرت رضا اشاره میفرمود بسوی او در
 علم و فتوی و او همان کس است که واقعه مال بسیاری با و دادند که میل
 بسوی ایشان کند او امتناع نمود از قبول کردن ان مالها و برحق ثابت عابد

شیخ مفید بسند صحیح از ابوهاشم حنفی روایت کرده که عرضه کردم بر
 امام حسن عسکری (ع) کتاب بوم و لیلۃ یونس را فرمود این کتاب
 تصنیف کبیر است گفتیم تصنیف یونس مولی‌ال بطنین فرمود عطا فرماید
 حق تعالی او را بهرحرفی نوزی در روز قیامت و در سر وایت دیگر است
 که از اول تا با حوزان تصنیف کرد پس فرمود این دین من و دین پدران من
 است و بالله الحمله در شش دو بیت و هشت بر حجت خدا پیوست و در خبر است
 که حضرت رضا (ع) سه دفعه بهشت را برای ضامن شد از فضل بن شاذان
 روایت است که حدیث کرد مرا عبد العزیز بن مهزیبی و او به بنی هاشمی
 بود که من دیدم دو کتب حضرت رضا (ع) و از آنکو خواص او بود گفت
 سؤال کردم از حضرت رضا (ع) پس گفتیم که همانا من عتوانم ملاقات
 کنم تو را در هر وقتی یعنی راهم دور است و دستم همیشه بشما می‌رسد پس
 از که بگویم معالم دین خود را فرمود بگوید از یونس بن عبد الرحمن و هم
 از اخفیت مرویست که فرمود یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است
 در زمان خود و یونس کبی در فقه و تفسیر و مثالب و غیره تصنیف کرده

مثل کتب حسین بن سعید و زیاد و در روایت است که چون حضرت موسی بن
 حنفی (ع) وفات کرد در نزد قوام و وکلای اخفیت اموال بسیار بود چون
 ایشان طبع در ائمال ها کردند لاجرم موت اخفیت را انکار کردند و افسی شدند
 و در نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار
 در انوقت یونس بن عبد الرحمن مردم را با امامت حضرت رضا (ع) می خواند و
 انکار می کرد بر و افغنه ایشان برای او پیغام دادند که برای مردم را دعوت
 بحضرت رضا (ع) می نمائی اگر مقصد تو مال است ما را از مال بی نیاز می کنیم
 و زیاد قندی و علی بن ابی حمزه ضامن شدند که ده هزار اشرفی با او بدهند
 که او ساکت بنشینند یونس گفت ما روایت شده ایم از سابقین (ع) که فرموده اند
 هرگاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر
 کند علم خود را پس اگر نکرد نوزاعیان او را زبده خواهد شد و من جهاد
 در دین و امر خدا را ترک نخواهم کرد در هیچ حالی پس آن دو نفر دشمن او
 شدند و ظاهر کردند عداوت خود را و روایت است که یونس را اهل
 برادر بود که هر روز بدیدن ایشان می رفت و بر ایشان سلام می کرد و

اشرفی بود

و ظاهر برادر دینی
 مراد باشد و یونس
 میخواست زیارت
 از یونس کرده باشد

انگاه بمنزل خود می آمد و طعام می خورد پس مهتای گشت برای نماز
پس می نشست برای تصنیف و تالیف کتاب و پونس گفته که من بیست سال
سکوت کردم و بیست سال سؤال کردم و بعد از آن دیگر از مسائل جواب
میدادم و مدائح پونس بسیار است و حکمی آن حج پونس بن عبد الرحمن اربعا
و خمسين حجته و اعتمر اربعه و خمسين عمره و الف الف حديث جلد ده را
على المتالفين و يقال انتهى علم الامة الى اربعه نفر اولهم سلمان الفارسي
و الثاني جابر و الثالث اسيد و الرابع پونس بن عبد الرحمن و عن الشهد
الثاني آورد الكشي في نه نحو عشرة احاديث و حاصل الجواب عنها يرجع الى
ضعف بعض سندها و جهالة بعض رجالها و الله العالم بحاله
پونس بن يعقوب البجلي الدهلي پسر خواهر معويه بن عمار كلمات علماء در حق
او مختلف است شيخ طوسي فرموده او ثقة است و در چند موضع او را
تعدیل کرده و شيخ مفيد او را از فقهاء اصحاب شمرده و شيخ نجاشي فرمود
که او از خواص حضرت صادق و کامل ^{بوده} و وکالت داشت از حجاب
حضرت موسی (ع) و در مدینه در ایام حضرت رضاه و وفات کرد و

و انجاب مولى امر او شد و پونس صاحب منزلت بود نزد ایشان و موقوف بود
و قابل بود با مامت عبد الله افطح پس رجوع کرد بخق و ابو جعفر بن بابويه
فرموده که او فطحي است و شيخ کشي بنز از بعضی روایت کرده فطحي بودن او را
و ظاهر السنن که فطحي بوده و رجوع بخق فرموده و شيخ نجاشي فرموده و این وجه
جمع مابین کلمات است و بالحمله روایاتی در مدح او وارد شده و در ایام
حضرت امام رضاه در مدینه وفات کرد و حضرت امر فرمود بحنوط و کفن و
جمع ما محتاج او و امر فرمود موالی خود و موالی پدر و جد خود را
که در جنازه حاضر شوند و فرمود با ایشان ^{کتاب} میت مولى حضرت صادق
که در عراق ساکن بوده از برای او در بقیع قبر بکنند و اگر اهل مدینه
گفتند که این مرد عراقی است ما نمیکذاریم در بقیع دفن شود بگویند این
مولى حضرت صادق است در عراق ساکن بوده اگر شما نکذارید ما
او را در بقیع دفن نمایم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع
دفن نمایند و روایت است از محمد بن ولید که گفت روزی من بحرس
قبر پونس رفتم بودم که صاحب قبر یعنی مباشر قبرستان نزد من آمد



۴۴۲

و گفت این شخص کجاست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا از
فرموده که اب بیاشم بر لب او چهل ماه با چهل روز هر روز یک مرتبه و
شک از زوای است و هم صاحب مغفرت گفت که سریر پیغمبر (ص) نزد من است
پس هرگاه مردی از بنی هاشم بمیرد آن سر بر در سلبش صدای کند
من می فهمم که کسی از ایشان مرده و با خود می گویم که مرده از ایشان چون
صبح شود آن وقت می فهمم و در شب وفات آن مرد بنزد آن سر بر صد کرد
من گفتم کی از ایشان مرده کسی که از ایشان ناخوش نبود همین که روز
شد آمدند نزد من و آن سر بر را گرفتند و گفتند موی ابی عبد الله الصا
در عواق ساکن بوده و فات کرده و روی فی حدیث انظر و الی ما ختم الله
به لبوس فضله الله مجاور الرسول (ص) و الختم ابواب هذا الکتاب بهذا الختم جاء
من الله الکریم ان یختم لی بالسعادة و النجاة بفضل العیم و فیضی مجاور الرسول
موالیا لاهل بیت المعصومین علیهم السلام کتبه هذه النسخة الشریفة بمناه الرارزة
محمد بن محمود الحسنی عفی عنهما و التمس من الناظرین بالدعاء و طلب العفو و قد ختم فی يوم الاز
السابع عشر من شهر السادس من سنة الثمان من عشر الرابع من مائة الرابعة من الف الثانی

این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
تهران
تاریخ ثبت ۱۳۰۲
شماره ثبت ۴۴۲
این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
تهران
تاریخ ثبت ۱۳۰۲
شماره ثبت ۴۴۲
این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
تهران
تاریخ ثبت ۱۳۰۲
شماره ثبت ۴۴۲

بغمارس

www.ical.ir





www.ical.ir

www.ical.ir